

غزنویان متأسره

عروج و اضمحلال

سلاطه غزنوی در افغانستان و هند شمالي

۱۰۴۰ - ۱۱۸۶ م.

بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۱

مؤلف : کلیفرد ادموند بوس ورث

مترجم : عبدالوهاب فنیانی

Clifford Edmund Bosworth

THE LATER
GHAZNAVIDS:

SPLENDOUR & DECAY

*The Dynasty in Afghanistan
and Northern India—*

1040–1186

بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۲

TRANSLATED BY

ABDUL WAHAB FANAYI

Kabul, 1988

Education Press



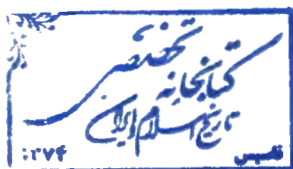
بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۶۱

ادبیات
فارسی

۲۳

۱

۳۶



غز نو یان متأخر عروج و اضمحلال

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲



نام کتاب : عروج و اضمحلال غزنویان متأخر
بیاد اندیشه

نام مولف : اد موند کلیفرد یوسرورث ۱۳۹۲

نام مترجم : عبدالوهاب فنایی

تیراژ : ۲۰۰۰

ناشر : مرکز علوم اجتماعی اکادمی علوم ج . ا

محل طبع : مطبعه تعلیم و تربیه - کابل - افغانستان

سال طبع : ۱۳۶۷

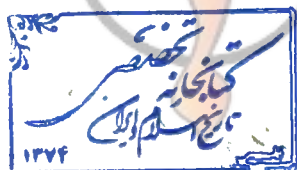
اسکن شد

غزنویان متأخر

عروج و اضمحلال

سلاطین غزنویان، فغانستان و هند شمالی

۱۰۴۰ - ۱۱۸۶ م.



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

مؤلف: کلیفرد ادموند بوس ورتش

مترجم: عبدالوهاب فنایي

مرکز علوم اجتماعی
آکادمی علوم ج.ا.
کتاب ۱۳۶۷

غز نو یان متأخیر

عروج و اضمحلال

۱۰۴۰ - ۱۱۸۶ م

ترجمه دری ۱۳۶۷

طبع اول قوس ۱۳۶۷

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

اکادمی علوم جمهوری افغانستان

مرکز علوم اجتماعی

فهرست سندرجات

الف- ی	مقدمه مترجم
۷	مقدمه مؤلف
	یکم
۱۱	شکست در غرب و پیامدهای بعد از آن
	«روزگار دشواریها»
۲۰	ماههای اخیر سلطنت مسعود و
	متواری گری دیدنش به هند
	III
۲۴	بر کناری مسعود و دوره دوم سلطنت محمد
	IV
۲۹	انتقام جویسی مودود
	V
۳۵	تثبیت مجدد موقعیت در غرب توسط مودود
	VI
۴۱	فتوحات هندوستان
	IIV
۴۷	چرخ اجراءات داخلی دولت بنیاد اندیشه
	VIII
۵۲	دشواریهای جانشینی و جلوس عبدالرشید
	IX
۶۰	نوطه طغرل برای غصب سلطنت
	X
۶۴	سلطنت فیروز زاد
	دوم
۷۷	سلطنت ابراهیم سنگر بندی مجدد و دوام
۸۵	فتوح غزنوی در دوره متأخر
۱۰۱	فتوحات ابراهیم در هندوستان و غور
۱۱۰	اداره داخلی شاهنشاهی غزنوی
۱۱۶	زندگی در بارو فرهنگ

- ۱۱۹ روابط با خلفای عباسی
۱۲۱ ابراهیم به حیث سلطان
۱۳۴ مسعود سوم و فرزندانش حالت تعادل و فتور

I

سلطنت مسعود

- ۱۴۷ مبارزات فرزندان مسعود جهت بدست آوردن قدرت

III

- ۱۷۰ سلطنت بهرامشاه : تابستان هند قبل از تهاجم غوری

IV

پیکار علیه غوریان و آخرین سلاطین غزنوی

I

- ۱۸۸ سالهای اخیر سلطنت بهرامشاه و چپاول غوری ها

II

- ۱۹۲ خسرو شاه و عزلت او به هند

III

- ۲۰۱ سلطنت خسرو ملک و پایان دوره فرمانفرمایی این خاندان
ضمیمه الف

- ۲۰۴ ابن بابا القاشانی اندر باب تاریخ غزنویان

I

مقدمه

II

- ۲۱۵ ترجمه برخی از عبارات را جمع به غزنویها

III

- ۲۲۸ نبصره

- ۲۲۹ فهرست زمام داران غزنوی در غزنه و هند

۵۸۲-۹۷۷ / ۳۶۶-۵۸۲

- ۲۴۴ یاد داشت ها و ماخذ-فصل اول

- ۲۷۸ یاد داشته ها و ماخذ-فصل دوم

- ۳۲۶ فهرست اعلام

- ۲۷۹ فهرست کتب

مقدمه

پژوهش کارنامه های دوره غزنویان یکی از درخشان ترین بخش تاریخ کشور عزیز ما است .

غزنویان که دو قرن کامل بر خراسان زمین (افغانستان امروزی) جهانپانی کردند و دامنه امپراتوری شان از ری و سپاهان تا کرانه های گنگ پهنه داشت و صولت شان از گرگانیه تا گرگان و از کاشغر تا سمرقند نواخته میشد یکی از درخشان ترین دوره تمدن کشور ما است که فلاسفه ، دانشمندان و ادبای نامدار را پرورانید . (۱)

تاریخ پردازان و اندیشمندان خراسان زمین و مستشرقین بخشی از بخشهای حماسی ، کلتوری و فرهنگی این دوره بالنده تاریخ کشور را به پژوهش گرفته پیرامون فراز و فرود های دودمان غزنوی و جهانکشایی آنان قلم فرسایی نموده اند . و اما از آنجا که تمدن درخشان عصر غزنوی گستره وسیع دارد لذا مطالعه پژوهش این دوره کشور ما نیز مستلزم پژوهش و دقت فراوان بوده و بر محققان پیشنهاد است که به سهم خویش به تألیف و نگارش کارنامه های فرهنگی یا حماسی عهد غزنویان بدل مساعی نموده و جبهه فرهنگی شان را درین زمینه انجام دهند . یکی از کارهای ارزشمندی که تا کنون پیرامون پژوهشهای دقیق این دوره بعمل آمده است اثر تحقیقی دانشمند ژرف نگار کلیف دادمو ند برسرورث است که بابینشمنندی و حرص و افرایی تام به کاوش و تألیف رویداد های دوره غزنویان همت گماشته و حاصل پژوهش خویش را در دو بخش تحت عنوان غزنویان و امپراتوری آنان در افغانستان و ایران شرقی (۹۹۴-۱۰۴۰ میلادی) غزنویان متأخر و عروج و اضمحلال آنان در آورده است که بخش نخست در ۱۹۶۳ از طرف مطبعه دانشگاه ادین برگ (Edinburgh) به حلیه طبع آراسته شده است ، مگر بخش

(۱) مقدمه استاد خلیلی برسلطنت غزنویان طبع کابل سال ۱۳۳۳

دوم (عروج و اضمه محلال غزنویان متأخر) آنان مآتی تأخیر شده و بنا به توضیح مولف دانشمند بعد از انقضای ده سال از تاریخ طبع بخش نخست بدنباله اتمام تاریخ این خانواده ترکی تا هنگام سقوط ستاره اقبال شان در قرن ششم هجری (دوازده میلادی) همت گماردند و چنانکه معلوم است قسمت اول تحت عنوان غزنویان و امپراتوری آنان در افغانستان و ایران شرقی اثر این مورخ پر تلاش قبلاً در ایران به زبان دری ترجمه شده است و اما مبحث دوم تحت عنوان غزنویان متأخر عروج و اضمه محلال آنان که اخیراً به لسان انگلیسی به زیور طبع آراسته گردیده من حیث ارتباط و اینکه دوره غزنویان یک بخش از تاریخ و از مفاخر فرهنگی این سرزمین است به ترجمه این بخش بذل مساعی شد تا باشد اندرین بساط سهمی در انجام فریضه فرهنگی این دوره انجام شده باشد.

مولف دانشمند این اثر ضمن بخش بندی مطالعاتش از جمله و بیش از دو صد سال دوره فرمانفرمایی غزنویان، حدود یکصد و پنجاه سال جهانپانی این سلاله را در ردیف غزنویان متأخر گنجانده و در خلال مباحث آن رویدادهای قرون وسطی و افول غزنویان به گفتگو گرفته شده است ازین رو این اثر بالترتیب از دوره فرمانفرمایی مسعود تا آخرین زمام دار این دو دمان خسرو ملک (۵۵۵-۵۸۲ مطابق ۱۱۶۰-۱۱۸۶ میلادی) گزارش شده است.

رشید یاسمی ضمن بیان احوال مسعود سعد سامان یکی از شاعران بلند پایه غزنویان متأخر از ابهت و شکوه این دودمان که با ظهور البتگین غلام نرح سامانی در سال ۳۵۱ آغاز یافته و در ایام جهانپانی محمود سبکتگین آن جهانکشای بزرگ به اوج انبساط رسیده فشرده مطالبی از ایه نمرده، حدود و اقصای دولت غزنوی را از سمت شمال تخارستان و بخشی از ماوراءالنهر و عراق و خراسان را از جانب غرب، سیستان، زمین داوور و قزدار را از طرف جنوب و ملتان و پنجاب و بخشی از ولایت سند را از سری مشرق خوانده و یاد آور شده است که رایان دره گنگ و سواحل جنر بی هند و ملوک غرر و غرجستان و روسای طرایف کوهستانی افغان فرمان سلطان را گردن نهاده بودند. (۲) و اما ضعف و اضمه محلال دولت غزنوی عوامل گسترده داشته است و عمده آن بوده است که لشکریان وی از نژادهای مختلف چون عشایر غوری و افغانی، ترک و خلیج و هندیان پنجاب و سایر طرایف ایرانی متشکل بوده است و از نژاد خود پشیمانی نداشته‌اند، علت دوم ظهور دولت خانیه ترکستان را از جانب شمال و

دولت سلجوقی را از جانب غرب میتوان نام برد که ضربات خرد کننده‌ی را بر پیکر دولت غزنوی وارد آورد و همین رقابت های جهانشناختی فتنه بزرگی را از جانب غوریان انگیزه شد و عاقبت الامر دولت غزنو را به انقراض می‌رساند و بر علاوه کوتاهی دوره زمام داران چون محمد، مجدود، مسعود ثانی، علی، عبدالرشید، طغرل (کافر نعمت) و فرخ زاد که در مدت بیست سال آمدند و رفتند برای ضعف دولت غزنوی کارگر بوده است (۳) فرمانفرمایان غزنوی در کنار جهانشناختیها و فتوحات متراتر به نیمه‌قاره هند از آغاز تا پایان و جبهه بزرگ پخش فرهنگ و دانش را هیچگاه از نظر دور نداشتند و در پرورش و شگرفایی زبان دری کار نامه های جاودان بجا گذاشتند.

بعد از محمد جهانشناخته خرید حامی پخش فرهنگ و دانش است اخلا فاش نیز به پیروی از سنن نیاکان در پرورش علم و فرهنگ و تشریق شعر او نویسندگان بدل مساعی نمرده سخن سرایان نامور چون فردوسی بنیانگذار ترانای شعر حماسی، سنایی غزنوی، مسعود سعد سلمان، عثمان مختاری، سید حسن غزنوی و بسی شاعران بلند پایه دیگر را بدر بار خورشیدش راه داده، در شگرفایی و بالندگی زبان و ادبیات این سرزمین مفاخر تاریخی بجا گذاشتند. ادبوند کلینگر دبیر سررشت ضمن تذکره فشرده مقدمه این اثر میافزاید که «از دیدگاه فرهنگی روزگار غزنوی متأخر، آثار ادبی و شاعران آیندوره ادامه فرهنگ مشترک ایرانی اسلامی در شرق است؛ سخن گویان و شاعرانی چون عثمان مختاری و عبدالواسع جبلی بدون موانع به دربارهای ایران شرقی یعنی ماوراءالنهر و افغانستان راه یافته و قصایدشان را در مدح سلجوقیان، غزنویان، صفاریان، قره خانیان و دیگر حامیان ادبیات سرودند. هندوستان مرکز عمده فعالیت‌های فرهنگی اسلامی و رویدادهای ادبی گردید و عوفی از عبدالله روز به نکتی شاعر فارسی گوی مداح یاد میکند، عزیز احمد در کتاب خود بنام تاریخ روشن فکری توضیح میدهد که شیوه شعر سرایی فارسی هندی که بعد بعنوان سبک هندی مسمی گردیده ریشه اش را معمولاً در قرن دهم می‌رساند که از زمان قدیمی تری در هند تحت سلطه غزنویان رونق داشته است»

غزنویان متأخر با آنکه قدرت های رقیبی چون سلجوقیان و سپس خوری ها را به حیث نیروی تهدید کننده در برابر خود یافتند و در پیامد رویارویها با سلجوقیان ناگزیر

شدند که خراسان و یمنی از بخش غربی افغانستان مرز بوده را به آن‌ها واگذارند با آنهم بهنگام تنگدستی‌ها نیمقاره هند صحنه جولانگاهشان بوده، مصارف لشکریان و تزیین کاخ‌هایشان از غنائم آنجا تدارک می‌شد است و هم از نیروی بشری غلامان نیمقاره در سرقیات استفاده می‌کردند، بناً اذعان شده می‌تواند که بسیج جهاد درین عهد به همان کیفیت غزنویان عهد نخست برده است، چنانچه اسدی طوسی و عثمان مختاری طی اشعارشان بگونه وسیعی از پیکارهای سالاران اسلام علیه کفار هند زمزمه‌ها سر داده‌اند. بناءً بی‌مورد نیست تا درین مقدمه فشرده گزارشی از کارکردهای سلاطین متأخر غزنوی بعمل آید تا خوانندگان محترم قبل از مطالعه متن کامل این اثر از نحوه دست‌اندرکارها و فراز و فرودهای روزگاران فرمانفرمایان غزنوی جسته معلوماتی فراهم دارند. درین ارتباط به این مطلب عمده مواجه می‌شویم که افول غزنویان نه تنها از ناحیه سلطه فزاینده سلاجویان و غوری‌ها منشاء می‌گیرد بلکه علل و عوامل عمده دیگر چون رقابت‌های جانشینی شهبازان بر سر فرمانفرمایی نیز ذی‌دخل است؛ چنانچه تخطی پسران محمد بن محمد د (احمد، عبدالرحمن یا عبدالرحیم عمر و عثمان) را که ایزدیار فرزند مسعود آنان را همراه با خود به غزنه آورد و با اعزاز و اکرام بدرقه شده بودند و در برابر مسعود تحلیف و بیعت بجا آورده بودند غدر کردند و آن عهد و پیمان را نادیده گرفته هنگامیکه مسعود به عزم هند از غزنه راه آن دیار در پیش گرفت، به هنگام عبور از رود سند در و بهند تعدادی از لشکریان همراه با پسران محمد در صف قشون عقبی مسعود قرار داشتند که گفته می‌شود بنابر تحریر یک دست داشتن ایشان آنان دست به عصیان زده علیه مسعود شوریدند، تا آنجا که مسعود ناگزیر در حصار ماری کله پناه برد و در آنجا محاصره شد و سپس دستگیر و همراه با خانمش سارا خاتون صبیح‌قدر خان یوسف به قلعه گیری انتقال یافت از قدرت برکنار ساخته شد و در عوض محمد برادر مسعود بر ای مرتبه دوم بر مسند مام‌داری تکیه زد و سپس مسعود مخلوع بنابر تحریر یک احمد پسر محمد بعد از یک ماه باز داشت در قلعه گیری اعدام شد؛ گرچه بنا بر اندیشه گردیزی، محمد از امر قتل برادر اطلاعی نداشته و حکم اعدام وی طور جعلی به زندان ارائه شده است، درین رابطه از قول حسینی و ابن اثیر روایت شده که احمد از پدر خود حکم اعدام مسعود را تقاضا داشته است. بنابر پاره‌ای گزارشات، مسعود به نحو ضجه‌آوری طرز زنده در چاهی‌ها و سپس انبار خاک پروری انباشته شده است و اما ابن‌بابا نظر دارد

که سر مسعود از تنشی جدا ساخته شده است . بنا بقول جو ز جانی مسعود بهنگام مرگ چهل و پنج بهار زندگی را گذرانده بوده است .

مودود پسر ارشد مسعود که همواره مقرب در گاه پدر بود از فاجعه قتل رقت آور پدر خود در صدد انتقام برآمد و با مسدد گاری عمری خورد عبدالرشید بر لشکریان محمد شورید که در پیامد محمد و سه سالار دیگر را که احتمالاً احمد پسر محمد بوده باشد به جرقه اعدام کشاند . بعضی از مآخذ بیان داشته است که استثنای عبدالرحمن یکی از فرزندان محمد که در همان آغاز امر مخالف اعدام مسعود بود متباقی اعضای خانواده محمد و هبران نظامی وی همه اعدام گردیدند .

مودود بعد از پیروزی قاطع بر محمد به تهدیدهای خانوادگی مواجه شد ، چه بهنگام قدرت آن وعده‌هایی را که بمقابل عمری دیگر خرید عبدالرشید داده بود نادیده و از آن طفره رفت و عوض آنکه در دست گاه دوات جایگاهی برای او پیش کش شده باشد بی درنگ در قلعه مندیش به زندان افکنده شد و تا آخرین مراحل دوره سلطنت مودود در همانجا بماند . مودود از قبول جانشینی برادر خود مودود امتناع ورزید و درلاهور و ملتان دست به اغتشاش زد .

مودود خود شخص بلندپرواز بود و اندیشه داشت تا آن ابهت و شکوه پارینه نیاکان خود چون محمد بزرگ و مسعود پدرش را اعاده دارد . مودود در دوره حیات پدر از خود شایستگی نشان داده بود که رزمجو و شجاع نامیده میشد و در استعمال کمان مهارت بسزایی داشت اختراع یکنوع پیکان که معروف به پیکان مودودی است به او نسبت داده‌اند .

او آخر دوره زمام داری مودود مقارن با تبارز و شهرت یابی طغرل است که به حیث سالار شجاع و نیر و مند سر بر آورده است و به استناد بعضی از مآخذ مودود، طغرل را به افتخارات خاص سرفراز داشت و حتی وعده از دواج یکی از خواهرانش را بوی داده بوده است ، اما طغرل بعد از وفات مودود با وجود آنکه در زمان سلطنت عبدالرشید مقام و منزلت عالی داشته و عهده حاجب‌الحجاب لشکر را داشته است بنا بر گزارشات بعضی از مآخذ با سلاجق قیان در خلفا روابط برقرار کرده که این اقوال تا هنوز طور مستند به اثبات نرسیده است ، ولی امر مسلم این است که طغرل در برابر اعتماد وای نعمت خود عبدالرشید غدر نموده و بهنگام بازگشت از مصاف علیه سلاجق قیان که با پیروزی ترام بوده بتاريخ ۱۶ شعبان

۴۴۳ (۲۳ سپتامبر ۱۰۵۱ میلادی) و در طول راه غزنه سر ننگونی عبدالرشید در اندیشه اش راه می یابد و در نتیجه حتی با توطئه یی ارگک غزنه تمام اعضای مردینه خانواده سلطنتی غزنوی را قتل عام و خود برار یکه قدرت تکیه زد.

بنا بر گزارش جوزجانی و ابن الاثیر طغرل در این توطئه یازده تن از شهزادگان و بنا بر گزارش حمدالله مستوفی نه تن شهزاده غزنوی را به قتل میرساند که از میانه صرف فرسخ زاد، ابراهیم و شبجاع که آنهم در معرکه حاضر نبودند جان به سلامت بردند. طغرل همزمان با این پیروزی با اکراه و اجبار با یکی از شاهزاده های غزنوی (صبیه مسعود) ازدواج نمود و به ضرب سکه مبادرت ورزید، و در آن لقب ابروسعید طغرل و لقب قوام السدوله را نقر نمود، مگر طغرل تا دیر زمان فرمان رانده نتوانست و بهاداش کفران نعمت بنا بر پاره اقوال بعد از چهل روز و بنا بر گزارش بعضی از مآخذ بعد از شش ماه توسط یکی از غلامان قصر بنام انر شتگین یا نو شتگین به قتل میرسد و از شهزادگان در قید حیات غزنوی فرخ زاد و ابراهیم که درین هنگام در قلعه بر غنند در باز داشت بسر می بردند به حکم قرعه فرخ زاد بتاریخ یوم شنبه مورخ ۹ ذوالقعدة ۴۴۳ (۱۳ مارچ ۱۰۵۲ میلادی) به حیث سلطان برار یکه سلطنت جلوس مینماید و مدت هفت سال و سه ماه حکم میراند و بنا به گفته ابن بابا با جلوس فرخ زاد برار یکه سلطنت شکوه و جلال از دست رفته غزنویان یکبار دیگر به درخشش در میاید و بگفته جوزجانی در حصص مختلف اراضی غزنوی عمرانات و رفاهیت احیاء میشود.

فرخ زاد بتاریخ ۱۷ صفر ۴۵۱ (مطابق ۴ اپریل ۱۰۵۹ میلادی) از اثر بیماری قولنج در سن سی و چهار سالگی زندگی را بدرود گفت. بعد از وفات فرخ زاد، ابرالمظفر ابراهیم بتاریخ دوشنبه ۱۹ صفر ۴۵۱ (۱) مطابق ۶ اپریل ۱۰۵۹ میلادی (متفق الرأی از جانب بزرگان و سران دولت غزنه بر سریر جها نمانی دولت غزنه تکیه نمود. ابراهیم به اعمار قصبات و شهرک های جدید پرداخت و بنا بر گزارش ابن الاثیر پیمان صالح میان غزنویان و سلجوقیان در دوره سلطنت ابراهیم صورت گرفته است. سلطان ابراهیم به سبب حسن کفایتی که داشت شالوده سلطنت غزنوی را از نو استوار کرد، دختر خود را به ارسلان ارغون پسر الپ ارسلان

(۱) رشید یاسمی ضمن مختصر گزارش زمان سلطان ابراهیم غزنوی سال جلوس او را یوم دوشنبه

سال ۴۵۰ قید نموده است.

داد و دختر ملک شاه سلجوقی به اسم جوهر خاتون ملقب به مهد عراق را به مزاجت
فرزندش علاء الدوله مسعود که بعد از و به پادشاهی رسیدن آورد * ابراهیم در زمان خلیفه
القائم برای خود لقب سلطان را گزید و این لقب وی روی صفحه دیناری که اکنون در موزیم
ارمیثاژ لینگراد نگهداری میشود حفظ است. ابراهیم از دیدگاه احفادش مرد با درایت
و فرمانفرمای باند بیر بوده است که مشتاق آسایش اتباع خرد بوده و مردی برده است متقی .
ابن اثیر در یادنامه خود از دیانت شعاری، این شهریار غزنوی و اینکه با دست خود
هر سال به کتابت قرآن دست یازیده و به مکه می فرستاده است اشارتی دارد . گویند
معیار تولید شعر و ادبیات به آن حداعتلا و شکر فابی رسیده بود که همسری با ایجادیات
شعرا ی غزنویان نخست چون عنصری ، فرخی ، منوچهری و دیگر شاعران آن عهد داشته
است و عوفی در مجموعه حکایاتش (جوامع الحکایات) تذکر داده که سلطان ابراهیم
شخصاً کتاب تحت عنوان دستورالوزراء را نگاشته است .

مسعود سوم و فرزندانش :

همزمان با وفات ابراهیم در ۴۹۲ (مطابق ۱۰۹۹ میلادی) مسعود سوم و فرزندانش هر
یک شیرزاد، ملک ارسلان و بهرام شاه بالترتیب در سال های ۴۹۲ ، (۵۰۸-۵۰۹) ، (۵۰۹-
۵۱۱) و (۵۱۱-۵۵۲؟) فرمانرایی کردند . گویند مسعود حیا و کرم وافر داشت ، شانزده
سال فرمانداری کرد * و در شوال ۵۰۸ (مارچ ۱۱۱۵ میلادی) آفتاب عمرش غروب کرده
است ، مرگ مسعود با نا آرامیها و کشمکش های داخلی که میان فرزندان وی شعله ور بوده
ترآم است ، مبارزات مسعود بیشتر در هندو قوع پیوسته و شاعران همروزگار ، سیمای
سلطان را چون رزم جری دلیر جهت بخش عقاید مذهبی در هند ترسیم نموده اند . بعد از
وفات مسعود فرزندان وی جهت بدست آوردن قدرت به هم آویختند که بنا بر وصیت
مسعود ، شیر زاد براریکه قدرت تکیه زده است که دوره سلطنتش بیش از یکسال به درازا

-
- * ابراهیم چهل دختر و ۳۶ پسر داشت که دختران را بسادات و علمای با نام داد . رک : دیوان
مسعود سعد سلمان به اهتمام رشید یا سنی ، دیباچه صفحه به حروف ابجد (ی)
 - * رشیدیاسی در دیوان مسعود سعد سامان دوره سلطنت مسعود را هفده سال قید نموده و وفات او را
بسال ۵۰۹ خوانده است .

نکشیده است و بنا بر قرلی ملک ارسلان یسکی از برادرانش او را در سال ۵۰۹ سرنگون و بقتل رسانده است، ملک ارسلان همزمان با بدست گرفتن قدرت نظربه تجارب و سوابق، استثنای بهرام شاه که اندرین هنگام در غزنه نبود متبایقی برادران را یا کور و یا زندانی نمود، مگر بهرام شاه همواره در پی فرصت بود و نمیخواست اجازه دهد که ملک ارسلان برادراندرش فرمانفرمای دولت غزنوی باشد و جهت از پسای در آوردن سلطه برادر بادر بار سنجر سلجوقی روی آورد که در حلقه همراهان شکار وی درآمد بهرام شاه در تیراندازی مهارت خاص داشت و همین مهارت او در تیراندازی بر سندهر تأثیر فوق العاده بجا گذاشته بود در جریان سنجر با بهرام شاه متحد شده بتاریخ ۵۱۰ (مطابق ۲۵ فوروری ۱۱۱۷ میلادی) جهت سرنگونی ملک ارسلان لشکر آراست و وارد پایتخت غزنه شد که در جریان ملک ارسلان سرنگون و بهرام شاه براریکه سلطنت غزنه اجلال نمود. بنابر گزارش بعضی از مآخذ ملک ارسلان بعد از سرنگونی در جریان یک رویارویی دیگری در جمادی الثانی ۵۱۲ (مطابق سپتامبر - اکتوبر ۱۱۱۸ میلادی) بدست لشکریان سنجر افتاد و سپس بهرام شاه برادرش با خفه نمودن زندگیش را پایان داده است. عمر ملک ارسلان بهنگام مرگ بیست و هفت و بنا بقول جوزجانی سی و پنج خوارنده شده است.

بهرام شاه بعد از پای در آمدن برادر خود سلطنت طولانی چاردهه را رهبری کرد و در طول تمام دوره طولانی سلطنت خود به حیث تحت الحمایه سنجر بود و مانند اسلاف خود به جهاد و پیکارها در هند مبادرت جسته است.

از مهمترین رویداد دوره جهانمائی بهرام شاه درگیری و مصاف دولت وی با غوری هاست که در نتیجه گسترش امرای کوچک سلاله شنسیانی در غور و بدست گرفتن یک موقف خود کامگی از جانب آنان در داخل آن منطقه بوده است. نخستین برخورد میان غوریها و غزنویان در جمادی الاول ۵۴۳ سپتامبر - اکتوبر ۱۱۴۸ میلادی اتفاق افتیده است که درین پیکار غوریها بر غزنویهاست می یابند و سیف الدین سوری زمام قدرت را در غزنه بدست گرفته و لقب سلطان را می گزیند و بهرام شاه به آرزوی تدارک رویارویی و اعاده قدرت از غوریها به پنجاب روی می آورد و بتاریخ دوم محرم ۵۴۴ ر ۱۲ می ۱۱۴۹ میلادی به غزنه حمله ور شده، سیف الدین سوری را دستگیر نموده و بدار آویخته و سوری را از تنش جدا نموده به حضور سلطان سنجر در ری فرستاد. این رویداد تحقیر آمیز خشم

و انتقام جویری علاء الدین حسین را بر مسی انگیزاند و بنابر گزارش راور تی سـو قیات
علاء الدین حسین در پایان سال ۵۴۴ مطابق ۱۱۵۰ میلادی یا آغاز ۵۴۵/۱۱۵۰ میلادی اتفاق افتیده
است ، مگر نظامی عروضی سمرقندی که خود بهمرأه نیروهای غوری در همان معرکه
کارزار حضور داشته تاریخ درگیری را سال ۵۴۷/۱۱۵۲ میلادی خوانده است ، نیروهای
غوری طی پیکارها بر نیروی بهرامشاه غلبه حاصل کرد که در نتیجه بهرام شاه با مایوسی به هند
متواری شد و علاء الدین حسین ، غزنه را به مدت هفت شبانه روز به آتش کشید ، یغما و قتل و قتال
شکنجه و بیدادگری بصورت وحشتناکی در غزنه جاری بوده است ، بنابر توضیح فخرمدبر
عملیات جنگی میان غوری ها و لشکریان بهرام شاه شصت هزار کشته بهجا گذاشته
بوده است ، کلیه مقبره های سلاطین غزنوی به استثنای مقبره سلطان محمود ، مسخ و دو
ابراهیم دیگر همه بخاک یکسان شدند و کتابخانه فیلسوف و پزشک بیهوشمند حکیم ابوعلی سینا
که از اصفهان منتقل شده بوده جو ساخته شد .

بعد از وفات بهرامشاه که از دیدگاه اکثر مورخان آگاه در اواسط ۵۵۲/۱۱۵۷ میلادی
اتفاق افتاده فرزندان خسرو شاه برمسند پدر جلوس میداد و هیئت سال فرمانده
و بروایت مآخذ تاریخی در سال ۵۵۵ جهان فانی را و داع گفته است . بعد از خسرو شاه ، یکی
از فرزندان به اسم خسرو ملک که آخرین زمامدار سلاله غزنوی قلمداد گردیده بقدرت
تکیه میزند . بعضی از سکه های دوران خسرو ملک در برتش موزیم و در لاهور موجود
است که القاب وی چون تاج الدوله و سراج الدوله و تخلص سلطان الاعظم در آن
منقور است . بنابر گزارش جزو جانی خسرو ملک در لاهور بر سریر سلطنت غزنوی
عز مقام مییابد و این گویا و پویای این امر است که اندرین هنگام غزنه از تصرف غزنویان
خارج بوده است و پیدا است که تمام یا حداقل دوره سلطنت خسرو ملک در پنجاب سپری
شده است .

فخرمدبر از شهادت و دلاوری خسرو شاه و خسرو ملک توضیحات داده و اندر هنگام
نبرد از تردستی خسرو ملک در تیراندازی و استفاده نیزه و تبر زین ستایش کرده است .
خسرو شاه و خسرو ملک همچون نیاکان به تربیت و تشویق شعر او دانشمندان در غزنه و
لاهور همت گماردند .

خسر و ملک سرانجام طی حملات غوریها در لاهور و پنجاب به اسارت معز الدین محمد در آمد که سپس در اثر اصرار غیاث الدین محمد حکمران غوری به غور انتقال یافت و بعد از پنج سال باز داشت در حصار پلروان در سال ۵۸۷ / ۱۱۹۱ میلادی اعدام گردید و به این ترتیب در آویزی ها و پیکارهای خونین میان غوریان و غزنویان که بیش از نیم یک قرن را احتوا داشته بود سرانجام با سقوط سلطنت باستانی غزنه به نفع غوریان پایان یافت.

در خاتمه وظیفه خود میدانم تا نسبت مطالعه دقیق و مشوره بیشترندانه دانشمند محترم پرهاند غلام سرور همایون استاد پوهنځی زبان و ادبیات پوهنتون کابل که پیرامون کار ترجمه این اثر ابراز فرمودند و بکسار بستن مشورت هایشان در انجام این وجیهه سر دمنده واقع گردیده است سپاس فراوان خود را خدمت شان تقدیم دارم و هم وجیهه خود میدانم تا از همکاری و تشویق لطف آمیز محترم معاون سر محقق دکتر محمد اکبر مددی که نسخه متن انگلیسی این اثر را به استفاده گذاشتند و در انگیزه ترجمه این کار سهیم اند تمنیات و سپاس خود را بدین مناسبت خدمت شان تقدیم میدارم.

محقق عبدالوهاب فنایی

ماستر اصول تحقیق علوم اجتماعی

وکارمند علمی اکادمی علوم ج-۱

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

مقدمه

بعد از آنکه کتاب قبلی من تحت عنوان غزنویان و امپراتوری آنان در افغانستان و ایران شرقی (۹۹۴-۱۰۴۰ میلادی) در سال ۱۹۶۳ از طرف مطبعه دانشگاه ادین برگن (Edinburgh) نشر شد اشخاصیکه این کتاب را مفید یافته بودند از من پرسیدند که چه وقت دنباله این بحث را تمام می‌کنم، و تاریخ این خانراده ترکی ایرانی را تا هنگام سقوط ایشان در قرن ششم هجری (۱۲ میلادی) می‌رسانم. قبل از اینکه این طرح دوباره روی دست گرفته شود ده سال گذشت، اما کتاب حاضر اکنون شاهد برآورده شدن آرزوی مذکور گردیده است.

منظر اجمالی این کتاب که از وقایع تاریخی حدود یکصد و پنجاه سال بحث می‌نماید از بخش قبلی که مشتمل بر وقایعی که کمتر از نیم قرن را در بر میگیرد مختصر تر معلوم می‌شود. پاسخ البته اینست که نسبت به دوره غزنویان متقدم مآخذ و منابع را جمع به شرح و گزارش های غزنویان عهد میانه و متأخری نهایت گسیخته و مشتت می‌باشد، و شرح آن در صفحات ۲۴-۲۶ اثر قبلی من آمده است. گنجینه های معلومات نو سیندگانی چون عتبی گردیزی و بیهقی از زمره آند وخته های مشابهی اند که نه تنها از سیر و تحرك ماشین دولت و گزارش های روزگاران حکمرانان این دوره غزنویان بحث میکند، بلکه از چگونگی زندگی بسیار خصوصی حکمرانان سخن به میان می‌آورد.

مجلدات بیهقی مانند تجارب الامم اثر مسکویه هم روزگار نسل پیشینه اش به بیان گزارشها و شرح مبسوط بور و کرات های اسلامی پرداخته است.

بیهقی تاریخ ژورنالی روایادها را تا اواخر روزگار ان سلطان فرخ زاد ابن مسعود در ۴۵۱ هجری قمری مطابق ۱۰۵۹ میلادی تعقیب نموده است. در یغا و اسفا آن بخشهای بعدی مجلدات که مشحون از اطلاعات بینشمنده بوده باشد ظاهراً از بین رفته، زیرا بخش

باقیمانده این اثر از زمان سفر نافرجام مسعود به جانب هند در ربیع الاول ۴۳۲ مطابق نومبر ۱۰۴۰ میلادی بریده شده است. از همه تألم آورتر اینکه بخش نهایی گردیزی فشرده و دارای افتاده گیها مینماید، ولی باز هم تاریخی است گرانبها، بخش اخیرین الاخبار که رویدادهای تاریخی ایندوره را تا دوره زمام دارای عبدالرشید و تخمین تا سال ۴۴۰ (۱۰۴۹ میلادی) دربر داشته مفقود الاثر است. روایات و گزارش های این اثر با پیروزی مردود بر محمد و قاتلان پدرش در رجب یا شعبان / مارچ یا اپریل ۱۰۴۱ میلادی قطع میشود.

خوش بختانه پاره از بخشهای مفقود بدهقی و احتمالاً بخشهای مفقود بعضی از منابع دیگر ظاهراً در ذیل فصل تاریخی کتاب نویسنده ایرانی بنام (ابن بابا القاشانی) که کتابی است ادبی به زبان عربی یعنی در کتاب راس مال الندییم آمده است که بخش اختتامیه این فصل جربانات و رویداد های دوره غزنویان و بقدرت رسیدن سلطان مسعود سوم در اواخر قرن پنجم تا روزگار موعوف (قرن یازدهم میلادی) بازتاب گردیده و برگزیده های تاریخ های ۴۴۰ هجری قمری (۱۰۵۰ میلادی) که در نتیجه تطاول و دستبرد طغرل یعنی سالار غلام دولت غزنوی در پهنه ادبار و سرایشی از هم گسستن در می آید، گفته گردیده است. دکتر م.س. بدوی یکی از شاگردان قبلی من به تدوین انتقادی متن رأس مال الندییم همت گماشته است، مگر تاکنون زیور طبع نه پوشیده است. بناءً لازم دید. شد تا این بخش را ترجمه نموده در ذیل ضمیمه الف این کتاب که از صفحه ۱۳۲ شروع و تا صفحه ۱۵۵ را احتوا میکند بگنجانم.

ماخذ و معلومات را جمع به غزنویان زمان جلوس ابراهیم بن مسعود ۴۵۱ هجری قمری (۱۰۵۹ میلادی) نسبت به دو دهه ما قبل آن باز هم روبه کاهش است. طبقات ناصری جوزجانی معلومات ارز شمنندی ارائه میدارد ولی در مورد سلطنت های متعاقب چشم انداز فشرده و مختصر بکار برده است. هکذا الکامل ابن اثیر اندر باب سلطنت غزنویان و خاصه پیرامون روابط غزنویان و سلجوقیه و مهمتر از همه معلومات موثقی در مورد ابراهیم نواسه اش و پسر امشاه ارائه میدهد اخبار السلو لئه السلجوقیه حسینی معلومات مغتمی اندرین باب به دست داده است. ابن اثیر از اینکه سلاطین غزنویان متاخر مانند نیاکانشان از طریق تهاجم و تاخت و تازها بر اماکن مقدس و کاخ های هند

وظیفه تاریخی داشتند و با راه انداختن تهاجم غنائیم بکف می آوردند آگاه بوده، ولی وی نسبت به عدم مسافت از عراق در ارائه معلومات و خلاصه در ذکر بیانات دستبردهای غزنویان متأخر بر اماكن و ذکر تاریخ وقوع رویدادها به مشکلات مواجه بوده است. لذا دید او پیرامون حملات ابراهیم در هند در فصل دوم به گفتگو گرفته شده که در ذیل وقایع سال ۴۷۲ (۱۰۷۹-۱۰۸۰ میلادی) آمده است. ولی این که حملات او در هند در کدام یکی از سالهای چهل سلطنت او واقعاً رویداده است بکلی مبهم است، و از جانب دیگر محل و وقوع رخ دادها روشن نیست. موءرخان متأخر ایرانی و تاریخ نویسان مسلمان هندوستان مانند میر خوند، صاحب روضه الصفا و فرشته در گزارش ابراهیمی طور جامع از همان مآخذ و منابعی که جوزجانی و ابن لاثیر در بخشش هایی از اثرشان استفاده نموده بودند نیز بهمان سوال در گزارش وقایع شاهنشاهی غزنوی متأخر از همان منابع سود جستند چنانچه فرشته طوریکه در فصل اول ص ۳۳ نوشته ام بذکر وقایعی می پردازد که ظاهرآ در مآخذ قدیمی به نظر نمیرسد و منشأ آن نامعلوم است.

و اما اینکه در کدام اوقات معین رخ دادهای تاریخی به سکه ها توجه میشود جهت دریافت حقایق ناگزیر به مآخذ چون دیرین شناسی، سکه شناسی، مآخذ ادبی چون مجموعه های د استادانی و آثار شهری روی می آوریم. به استثنای کارهای کاوشی باستان شناسی هئیت ایتالیایی در افغانستان و توضیح و گزارش های قصر مسعود سوم در غزنه که پژوهشی است در خور تمجید دیگر شهادت برین شناسی در مورد غزنویان متأخر چه در افغانستان یا در شمال هند موجود نیست. از جانب دیگر سری سکه های فراوان و غنی که به توابع مروج بوده و آنطوریکه در روزگاران غزنویان عهد اول میسر است از دوره غزنویان متأخر و میان بدسترس نیست. از روزگاران حکمرانی مودود به بعد سکه های مروج برای افغانستان در غزنوی سکه مروج در هند را در لا حور ضرب میزدند. در حالیکه زمام داران که غزنوی سکه های متنوعی را در ضرابخانه هایی ولایتی در افغانستان و خراسان ضرب میزدند. و هم عده از سلاطین نه چندان مهم غزنوی چون مسعود دوم بن مودود، علی بن مسعود و شیرزاد بن مسعود سوم نسبت بی ثباتی دوام سلطنت شان یا اصلاً سکه بی ضرب نداشتند و یا اگر هم سکه یی ضرب و نشر کرده باشند پمان رسیده است.

مآخذ و منابع ادبی درین موارد پر توافقگی بیشتری دارد. فیخر مدبر مبارکشاه و عرفی در حکایات آداب الحرب و الشجاعة و جوامع الحکایات از ابراهیم و بهرامشاه سیمای داد و عدالت ترسیم میدارند. بهر حال در مواردیکه مآخذ و منابع تاریخی محدود و نایاب است اشعار شاعرانی که اندر وصف سلاطین غزنوی داد سخن داده اند ارزش و اهمیت والای تاریخی دارد. تعدادی از اشعار و سروده های سخن سرایان دوره غزنویان بصورت آشکار نا پیدا و مقدر الاثر است و تنها اسمای این سخن سرایان توأم با نمونه کلام شان از ورای تذکره الشعراء سخن سرایان فارسی و مسلمانان هندی، از ورای ادبیات و داستان های ادبی شناسایی میشود. ولی درین بین دیوان کامل برخی از سخن سرایان عالی مقام چون عثمان مختاری، ابوالفرج رونی، حکیم سنایی و سیدحسن بدست رس قرار دارد. این سخن سرایان در حلقه های دربار سلاطین غزنوی حضور داشته و بعضی اوقات در تهاجمات هند در رکاب و معیت سلاطین غزنه همی بودند که در لای اشعارشان صحنه های رزم فرما نفرمایان غزنه را ترسیم نموده اند، که همین سروده های آنان از زمره مدارک تاریخی محسوب میشود که در غیر آن مدارک ما درین موارد یا خیلی کم و یا هیچ میبود. غلام مصطفی یکی از دانشمندان هندی در اثر خود تحت عنوان تاریخ بهرامشاه غزنوی از سیدحسن غزنوی بعنوان یکی از شاعران شاخص سخن بهمان آورده، و از اهمیت و وثوق شعر او در بیان و بازگویی های تاریخی برای مورخان مهر تأکید میگذازد، بناءً با پیروی از چنین رویه برای دریافت و قایع تساریخی دوره غزنویان به اشعار و غزلیات شاعران دیگر نیز اتکا نمودم. فهم ثبت معظم این اشعار البته مشکل است و اغلب به نکات تاریخی به طور صریح دلالت ندارند. بلکه مبهم اند. من یقین دارم که یک دانشمند ایرانی که از فرهنگ و ادبیات غنی فارسی بهره دارد دست رساتر در اشتقاق حقایق از اشعار شاعران فارسی گوی دارد از آن ها خوب تر بهره مند خواهد گشت.

درین جاسعی مبدول میشود تا به اختصار پیرامون اهمیت روی دادهای تاریخی دوره متأخر غزنویان پرداخته شود و ازینرو درین مبحث به پژوهش و رویدادهای قرون وسطی و افول غزنویان سعی مبدول میشود، تا اهمیت تاریخی این دوره و سلاطین تحت مطالعه ما درین کتاب باز تاب شود، و ازینرو درین مبحث به پژوهش روی دادهای قرون وسطی

و افول غزنویان پرداخته میشود. روزگاران جلال و شکوه سلاله غزنوی که در دوره زمام داری محمود و مسعود به اوج عظمت خرد نایل آمده بود در وسط سالهای قرن پنجم مطابق قرن یازدهم میلادی روبه زوال نهاده بود، و در این مرقع خانواده سلجوقی یکی از سلاله دیگری ترکها و پیروان ترکمن شان در شرق ایران حکمرانی مینمودند.

غزنویان، خراسان و نیمه از بخش غربی افغانستان موجوده را به سلجوقیان واگذار گردیده بودند و به استثنای بعضی برخورد های آنی که سلجوقیان را نا راحت میساخت سلاطین بعد از مدود در روابط خود با سلجوقیان در یک وضع آرامش متوازن قرار داشتند. بهمین حال هند تخته خیز و صحنه جولانگاه یک تازی های غزنویان باقی ماند. مسلمانان تهاجمات سلاطین متأخر و عهد میانه غزنوی را در هند با اسناد موثق ضبط نکرده اند. ما خلد و مراجع هندی رویداد های این دوره را آنگونه که لازم پنداشته میشود قید نکرده و معارفات شان تکمیل کننده محسوب نمیشود ولی از و رای گذارش ها و رویداد ها همین پیدا است که نسبت تاخت و تاز های سلاطین این دوره غزنوی شهر ادگان بومی هند تحت فشار فزاینده بوده اند. مع هذا از خود ثبات و پایداری در خود نشان دادند، یعنی آنطوریکه توقع میرفت تحت نفوذ واقعی غزنویان قرار نگیرفتند. اگر چه در نتیجه فتوحات و قلمرو گشایی غزنویان در سرزمین هند پیوسته گنجینه ها و اندوخته های معابد آن سرزمین به منظور تزئین کاخ ها و باغهای غزنه انتقال مییافت و با آنکه ذخایر طلای هند به منظور تقویت بنیه مالی و اقتصاد دولت غزنوی سرازیر میگردید و سکه را بیج دولت غزنوی درین عهد بمدارج گزیده ارتقا نایل آمده بود، مگر با تمام آنچه گفته آمد ساحت قلمرو گشایی شان از حدود پنجاب و گنگا جمتا دو آب که اکنون در ناحیت بخش نیمه غربی او تار پرا دیش واقع است، فراتر نرفت،

پیروزی نبردهای مسلمانان در شمال هند که در او اخر سده ششم (سده دوازده میلادی) وسده هفتم (قرن سیزده میلادی) اتفاق افتاده از کار نامه و دست آورد های غوری و افسران غلام آنان محسوب میشود.

با غروب آفتاب عمر مسعود سوم در ۵۰۸ (۱۱۱۵ میلادی) آثار و علایم ضعیف در چرخ دولت غزنوی محسوس و پدیدار گردیده، زیرا که با مرگ و خارج شدن سلطان از صحنه فرمانروایی در دولت غزنوی انشعابات و شکافهای پدیدار شد، و سلطان سنجو

سلجوقی‌ها بر بخش شرقی قلمرو سلجوقیه‌ها حکم می‌راند و روزگاران درازی فرمانفرمایی کرد، سلطه خود را بر غزنه توسعه بخشید، تا آنجا که بهر ام‌شاه به حمایت و کمک او برار یک‌ه قدرت غزنه تکیه زد، و دست نشانده و تحت الحمایه سمنجر محسوب می‌شد.

دولت باستانی و پرنظم غزنوی که روزگاری در اوج شکوه و جلال قرار داشت و تابدانجا که مناطقی را هم در جهان شرقی اسلام تحت سلطه خود در آورده بود سرانجام نشیب روزگار تا آنجا آنان را در سر اشیبی در آورده که همین امپراتوری پسر آوازه به نوبه خود به حیث یک دولت تحت الحمایه نیروی نوپا بر خاسته بی‌گردد، و واقعه نگاران و تاریخ نویسان این رویداد را در پیکر دولت غزنوی به حیث یک پدیده سترگ می‌نگرند.

جریانات طور چرخ خورد که غزنه در حاشیه قلمرو سلجوقی قرار داشت، بهر ام‌شاه غزنوی با پرداخت خراج به سلجوقیان از مداخله آنان جلوگیری بعمل می‌آورد. تهدید واقعی علیه سلاطین غزنوی متأخر از قلمرو غور یکجا از مناطق صعب‌العبور داخل کشور توسط خانوادۀ محلی و گمنام شنسبانی عرض وجود کرد. بهر ام‌شاه به پیروی از نیاکان خود بران شد تا سلطه اش را بر کو‌ه‌سار غور تأمین نماید و این اقدام را درست به‌نگاهی رویدادست گرفت که منابع غزنوی رو به ضعف بود و از جانب دیگر شنسبانیان تحرک و تیران فراینده در پیش داشتند. رویارویی نتایج ناگواری را متوجه سلاله غزنوی نمود. خسرو شاه و خسرو ملک آخرین فرمانروایان سلاله غزنوی ناگزیر به ترک کامل غزنه گردیده دامنه سلطه حکمرانی شان منحصراً به پنج‌جانب گردید تا آنکه معز الدین محمد در مرتبه بعدی گسترش جزیی خود متوجه واحه‌های هند گردید، نشیبی روزگار تا آنجا که ریسبانگیر سلاله غزنوی شد که سلطنت شان بطور کلی از میان بر چیده شده.

از دیدگاه فرهنگی روزگار غزنوی متأخر، آثار ادبی و شاعران این دوره ادامه فرهنگ مشترک ایرانی اسلامی در شرق است؛ سخن‌گویان و شاعرانی چون عثمان مختاری و عبد الواسع جبلی بدون موانع به دربارهای ایران شرقی، ماوراءالنهر و افغانستان راه یافته و قصاید شان را در مدح سلجوقیان، غزنویان، صفاریان، قهره‌خانیان و دیگر حامیان ادبیات سرودند. غزنویان در هند به فعالیت‌های فرهنگی اسلامی و رویدادهای ادبی توجه خاصی داشتند و عوفی از ابر عبد الله روز به نکتی شاعر فارسی‌گوی مداح سلطان مسعود اول یاد میکند. عزیز احمد در کتاب تاریخ روشن فکری اسلامی در هند

توضیح می‌دارد که شیره شعر سرایی فارسی هندی که بعداً بعنوان سبک هندی مسمی گردیده و ریشه اش را معمولاً در قرن دهم (قرن شانزدهم میلادی) می‌رسانند از زمان قدیمی تری در هند تحت سلطه غزنویان رونق داشته، و از همین نگاشت که شاعری چون مسعود سعد سلمان دارای دوسبک گویندگی است: یکی سبک ساده خراسانی و اندیگر سبک مرکب پیچیده تر هندی. بدینسان هرآنچه واقعیهایی پژوهشی نمایا نسگر باشد واقعیت مسلم اینست که هند در اواسط عهد غزنویان مهد پرورشگاه ادبیات و سرزمین خیلی حاصل خیزی برای نمو و ترقی ادبیات زبان دری بوده است.



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

یکم

شکست در غرب و پیامد های بعد از آن

« روزگار دشوار بها »



دولت غزنوی در دوره انقباض

گشایش روزگار و پیروزی خانواده سلجوق و پیروان ترکمن شان در رمضان ۴۳۱ (مطابق می ۱۰۴۰ میلادی) در دند انقان، موضع بسی آب و صحرای واقع در میان سرخس و مرو به مثابه ضربت سنگینی بود که بر پیکر ولایات فارس دولت غزنوی حواله گردید ، و آن ها را از غزنه مرکز دولت غزنوی جدا کرد ، و دامنه آن بخوارزم زبانه کشید ، و موقعیت شاه ملک بن علی جندی را که از هم پیمانان مسعود و فرمانفرمای قوم غزنو بود متزلزل گردانید. پیامد روی صحنه قرار گرفتن سلجوقی ها ضربه سنگینی بود بر پیکر دولت غزنوی ، ولی مهار آن مستحیل نمی نمود. درست است که نابسامانیها مسعود را چنان احاطه کرده بود که وی آرامش روانی خود را از دست داده بود و با فشار و قتل او در بقیه اراضی غزنوی ناشکیبایی و بحران موقت سرایت نمود ، ولی این رویداد در اثر تردستی و هر شکنندگی مزدود پسر مسعود مرفوع گردید ، و مودود بسرعت اداره او ضاع را در دست گرفت . وی علیه چغری بیگ دست اندر کار شد و در جناح شرق در فارس که دولت سلجوقی با بر صه وجود نهاده بود سنگر دفاعی ایجاد کرد ، و به منظور اعاده مناطق و قلمروهای از دست رفته خود در غرب دولت خود طرح های تهاجمی را پی ریزی کرد. بنابراین در حالیکه سلجوقه اراضی غزنوی خوارزم ، خراسان غربی ، جبال و نقاط شرقی

تا خط انقسام به دو بخش آنچه که امروز افغانستان نامیده می‌شود و از تخارستان گذشته به سوی جنوب تا سیستان را به تصرف آوردند، اراضی افغانستان شمالی و شرقی، به علاوه متصرفات هندی تاحدو دیسکه قرن یا بیشتر تا زمان ظهیر غوریان درست و ثابت در دست غزنوی باقیماند.

شهبزاده نشینی های ماوراءالنهر چغانیان و ختل واقع متعالیه منطقه سرحد شمالی غزنوی سلجوقی، لاجرم تحت اداره دولت سلجوقی درآمد. ولی شهر عمادیه تخارستان یعنی بلخ شامل دولت غزنوی تحت اداره مودود باقی ماند و هم چنان تر مذ که محل عبور از آمو بوده است تا اینکه در اواخر سلطنت مودود شاید در جریان دهه آشرب سال های ۱۰۵۰ میلادی تر مذ بدست سلجوقیان درآمد. هنگامیکه سلطان ابراهیم بن مسعود در سال ۴۵۱ هجری قمری (۱۰۵۹ میلادی) براریکه سلطنت غزنوی تکیه زد با سلجوقیان پیمانی عقد نمود که طبق آن بلخ طور رسمی در حیطه فرمانفرمایی سلجوقیان قرار گرفت. چنین پیدا است که غرر در افغانستان مرکزی منطقه حایلی میان دولت سلجوقیان و غزنویان بوده و از جانب سران محلی آنجا اداره میشده است. مسعود و دیگر شهزادگان و سالاران فراری از مرکز در نیمه اخیر رمضان ۴۳۱ (نیمه اول جون ۱۰۴۰ م) در غرر جستار و غور با اعزاز و اکرام بدرقه گردید. مسعود بمنظور ترتیب و تنظیم گزارش عذران خان قره خانی ارسلان خان سلیمان بن قدر خان یوسف در محلی بنام رباط کروان واقع (۱) میان منبع هر رود و رود هلمند توقف نمود (۲) و پیرامون کوچه کت نشان دادن جزئیات شکستش مشارک الیه نامه بی نوشت به استثنای مداخله سلطان ابراهیم (رجوع شود بفصل دوم این اثر) رویداد بیشتری از منطقه غور در بقیه قرن پنجم (قرن یازده میلادی) گزارش نگردیده است، چنین پیدا است که غور یکی از مناطق تحت الحمايه غزنه باقیماند. و صحنه تاخت و تاز رقابت های محلی آنجا بوده است.

سلجوقیان کمی قبل از وفات مسعود در سیستان به تهاجمی دست زدند که در نتیجه باز ماندگان محلی انساب صفاریان آنجا امکان یافتند سلطه ای را که محمود غزنوی در ۳۹۲-۳۹۳ (۱۰۰۲-۱۰۰۳ میلادی) در آنجا مستقر داشته بر سرنگون نموده، امارت نشینی خود مختاری را تحت سلطه سلجوقیان مستقر نمایند، که بالنتیجه در طول قرن سر نوشت صفاری ها تحت اداره سلجوق قرار گرفت و از معروف سگزی قطعات پیاده نظام تدارک همی گردید و شهزاده گان صفاری نیز از طرف

سلاجق قیان به جنگ سوق میگردیدند. گرچه در اواخر سلطنت مسعود بست واقع در ملتقای رود هلمند و ارغنداب مورد تهدید قرار گرفت مع هذا تحت اداره غزنویان باقیماند. ولی اینکه در بلوچستان جریانات او ضاع چه وضعی داشته قدری مبهم است. مناطق چون قصمدار، مکران، والشتان یا سیبی و کیکانان از قرار منشور خلیفه عباسی القایم که در سنه ۴۲۲ (۱۰۳۱ میلادی) به غزنه فرستاده شده شامل قلمرو مسعود و انور دگر دیده است چنانچه طی همین سال مسعود بمنظور بر مسند قرار دادن یکی از سران آنجا کمک های نظامی برای او تدارک نموده، که وی بعداً تحت احمای غزنویان بود. (۳) بنا بر گزارش ماخذ پراگنده از مناطق تحت سلطه غزنوی چنین استنباط میشود که قسمتهای غربی تر بلوچستان و منطقه ساحلی مکران در غرب تا نواحی تیز، چاه بهار در مدار دولت غزنوی موقعیت داشته است، که توسط ناحیت صعب العبوری که گذرگاه مردمان کرفچ و بلوچ ها خزانده شده و از امارت نشین کرمان تحت سلطه سلاجقی مجزا میشده است. (۴)

بررسیهای ارزشمند مربوط نیمه اخیر قرن پنجم (قرن یازده میلادی) از نواحی متعلق دولت بی ثبات و در حال نوسان ابراهیم بن مسعود در دستور قرار دارد. فخر مدمر مبارکشاه در یکی از حکایات آداب الحرب والشداعه سرزمین های تحت اداره شریف ابو الفرج خزانه دار سلطنتی و برادر رضاعی سلطان را چنین برشماری میکند: از دروازه های غزنه در سکتی غربی تا تگین آباد بست، مستنگ، قصمدار، کج یانیز (۵)، مکران، گرمسیر (۶)، نرماشیر (شاید در جوار بام در کرمان)، سراحیل بحر هند، سیوهستان یا سیبی، شوج، کامبی و تمام زمین های مجاور ساحلی هند در سکتی شرقی مناطق ذیل بوده است:

از اروریا الور، بهکر در سند، سیواری (باز هم سیبی؟)، بهاطیه یا بتهنده در پنجاب (۸)، دوا (۹)، گجریلا (۹) (۹)، اوچه، ملستان، کورودینو تا دروازه های غزنوی. (۱۰)

از فهرست فوق برمی آید همیشه بحران سالهای وسط قرن مهار میگردد، در مناطق مفتوحه سبکدگین و اخلافش در هند یکبار دیگر استیلا پدید میشود و بایستادن حالت بن بست در غرب در مقابل سلاجقه سلاطین غزنه فرصت مییابند تا با پیروی از ماموریت تاریخی دولت غزنوی نیروهای اسلام را در بخشهای شمال غرب هند گسترش داده و

زمینه اسلام را برای غوریان و ابنای شان در انجایی ریزی کنند. درین هنگام با از دست دادن مراکز بزرگ ولایتی خراسان (نیشاپور، مرو، هرات و بلخ) بدست سلاجویان افتاد غزنه خود و لا هور بصفت دو مرکز عمده غزنویان متأخر در آمد. (۱۱) کاهش ابعاد دولت غزنویان متأخر نسبت به دوره عهد اول آن نشانه نیرو منسلی بوده نه اینکه علایم ضعف باشد. رئیس غزنویان بعد از بحران دندانقان تا یکصد و بیست سال در غزنه طول کشید و در لا هور بیست سال دیگر هم پافرازا این مدت گذاشت سلاطین غزنه هنوز هم از زمام داران هند و منابع سرشار و معابد جوهر نشان هند و از نیروی بشری غلامان نیمه قماره استفاده بعمل می آوردند. بسیج جهاد درین عهد به عین کیفیت روزگاران عهد نخست غزنویان مجسم بوده و حتی از آن هم بزرگتر جلوه نمایی داشته است. تمام سلاطین هر آنچه که طول دوره سلطنت شان بوده و آنهایی که در داخل مشکلاتی بمقابل شان وجود داشته تاخت و تاج و تهاجم را در هند بر اه انداخته اند. گرچه اسناد و مدارک اندک باب بسیج لشکر کشیها و تهاجمات غزنویان متأخر به هند به گونه ای که اسناد و مدارک از لشکر کشیها و تهاجمات محمود و مسعود در اوایل قرن پنجم (قرن یازده میلادی) بدسترس است، درین دوره وجود ندارد و یاد داشت در خوری نشده است رزم نامه های پس از حماسه فردوسی عمده ما در شرق افغانستان، غزنه و زابلستان به لحاظ دیر رسد.

اسدی طوسی و عثمان مختاری در اشعار شان بطور گسترده مبارزات سرداران اسلام را علیه کفار هند باز گو نموده اند (در مورد شهر یار نامه عثمان مختاری به فصل سوم این اثر رجوع شود). تاخت و تاراج و ویرانیهای سرزمین هند مجال داد تمام سلاطین غزنوی عنعنات باستانی خود را حفظ و در بارهایشان را به حیث مرکز دانشمندان و سخن پردازان در آرند، و عمارات مجال و باشکوه اعمار نمایند، چنانچه قصر مسعود سوم بن ابراهیم در غزنه که اخیراً توسط هیئت باستان شناسان ایتالیوی کشف گردیده می بینیم مدعاست که در بین آنها واضحا اشیای دارای نفوذ هندی بدست آمده است (رکذیل فصل سوم).

ماه‌های اخیر سلطنت مسعود

و متواری گردید نش به هند

مسعود بعد از طی طریق از راه کوه‌های غرجهستان و غور بجانب هر رود قدم گذاشته و بتاریخ ۷ شوال ۱۲۳۱ (۲۱ جون ۱۰۴۰ میلادی) همراه لشکر باقیمانده خرد بمرکز موصلت نموده و بار دیگر غزنه را در تصرف در آورد. مسعود که نافر جامی معرکه دندانقان را بنابر دست داشتن افسران ترکی بدبختی مانند بکته‌غدی، سپاسی، و علی دایه میدانست و لذا ماه بعد از موصلتش به غزنه توسط اعداء آنان را اندیشید و دیر در غزنه بسر نبرده بود که فضا مکرر گردید و یأس و نریمیدی او را چنان فرا گرفت که به هند متواری گردید بدین شرح: اندرین هنگام بوجود آوردن یک جبهه مستحکم جهت جلوگیری از عملیات مهذب و سد نمودن پیشروی ریشه آور سلجوقیان که از طریق تخارستان به هندوکش و وادی دریای کابل اندیشه دیگر دید ضرور و بادهی می نمود زیرا هرگاه سلجوقیان درین مناطق راه می یافتند. حمله از وادی کابل بمرکز دولت غزنوی اشکالی نداشت. از همه مهمتر این بود که تنها جماعت سلجوقیان به بلخ سده شد، زیرا دیگر مردمان خراسان به داعیه غزنویان و فساداری نشان نمی دادند. و اعتماد آنان روبره افول بود و هکذا یک تعداد از قزاق غزنوی که در محاربات از هم پاشیده و حالت وحشت زده روحیه شان را فرا گرفته بود و در اثر یغما و چپاول ترکمن ها در واحه، و زمین های زراعتی مردم چنان بجان آمده بودند که در صدد برآمدن تا شهرشان را بگونه صلح آمیز به سلجوقیان تسلیم نمایند تا آنجا که عناصر رنج دیده خاطر میان جمعیت شهری بلخ آماده توافق با سلجوقیان گردیدند، و از همین جاست که احمد بن عبدالصمد وزیر مسعود حینی که اندر باب عده از عصیانگران دارای سوء نیت و بدخواه در بلخ سخن می میان می آورد بدان اشاره می کند. در عین زمان صاحب برید (رئیس دستگاه اطلاعاتی غزنوی در بلخ) از دست فعالیت های تخریبی عیارانی که از اطراف بلخ سرازیر شده بودند به غزنه اطلاع داده بود از جانب دیگر سلطان و مشاورانش از اهمیت ستراژیکی بلخ در دفاع از منطقه علیای آه ووشمال افغانستان بخوبی آگاه بودند، زیرا صاحب برید غزنوی طی مکتوبی بدین موضوع اشاره نموده مینگارد که امنیت خراسان با التمام منحصر و مرتبط بر حفظ امنیت این شهر است، و اگر مخالفان دست یابد

که بلخ را در حیطه تصرف خود در آرند در آنصورت قدرت را هنمایی را بدست خواهد گرفت . (۱۳) والی ختل به نیابت از غزنویان (بیهقی اسم او را توضیح نداده و احتمال می‌رود که وی از ذریعه یا منسوب به یکی از خاندان‌های یا ابرو داود بوده باشد . (۱۴) شهر را تخلیه نموده و احتمالاً در ساحل راست آمو، بمنطقه شهزاده نشینی خود عودت کرده باشد، که سرانجام آنجا نیز در حیطه قلمرو تحت نفوذ سلجوقیان در آمد .

سازمانده واقعی مقاومت در بلخ بمقابل فشار های ترکمن های چغری بیگ داود صاحب برید ابو الحسن احمد بن محمد عنبری که معروف به امیرک بیهقی برده شناخته شده است . در فصل عنبریان منقول در تاریخ بیهقی این فندق که در باره بیهقی اختصاص دارد آمده است که امیرک مدت پانزده سال در حصار ترمذ مقاومت نموده و در طویل اینمدت از تسلیم دهی حصار به سلجوقیان سرباز زده است . چنین استنباط میشود که در طویل اینمدت مبالغه شده باشد ، چه همین موءلف که این مطلب را بازگو نموده در جای دیگری یاد آور میشود که امیرک سرانجام عهده دیوان رسالت مودود و عبدالرشید را متقبل بوده و هکذا منشی دربار فرخ زاد نیز بوده است ، که در شوال ۴۴۸ (دسمبر ۱۰۵۶ میلادی) در دوره حکمرایی سلطان چشم از جهان پوشیده است . چنین پیدا است که امیرک ترمذ را در دوره سلطنت مودود و شاید در اواسط سالهای ۱۰۴۰ میلادی به سلجوقیان تسلیم داده است ، چنانچه صدرالدین الحسینی موءرخ دربار سلجوقیان این موضوع را تأیید نموده است همین موءلف بیان میدارد که بعد از سقوبات نا فرجام مودود در سال ۳۴۵ هجری قمری (۱۰۴۳ م - ۱۰۴۴ میلادی) بر خراسان چغری بیگ و فرزندش الپ ارسلان بمقابل حصار ترمذ ظاهر شدند و به کوتوال قلعه ترمذ یعنی به امیرک بیهودگی مقاومت او را و اینکه غزنویان موءفق به حمایت او نخواستند بود خاطر نشان کردند و امیرک پیشنهاد یک نوع تسلیمی شرافتمندانه را پذیرفت ، و ما یملک خود را در بیهقی به ابوعلی بن شاذان وزیر چغری بیگ پیشکش نمود ، و خود را غزنوی در پیش گرفت . (۱۵)

ابن الاثیر از وضع پر آشوب و محاصره بلخ بعد از عودت مسعود از دند انقان اشاره نموده ، مگر پیرامون شرح وتفصیل آن مغشوش است . وی توضیح میدارد که آلتون تاق حاجب (بیهقی این اسم را آلتون تاش ضبط نموده است) اندرین هنگام والی غزنویان در بلخ بود ، و هنگامیکه چغری بیگ پیشروی نمود ، وی در شهر اندر محاصره قرار گرفت ، و بیهودیا پیفر (۱۶) از اقارب چغری بیگ اندرین هنگام به هرات حمله برده بود . سپس سلطان

در ربیع الاول ۴۳۲ (نومبر - دسمبر ۱۰۴۰ میلادی) به نیروهای تحت امر مودود و احمد بن عبدالصمد وزیرد ستورداد تا محاصره شهر را شکستانده ، آلتون تاق را در بلخ از محاصره آزاد سازند (به گزارش یومیه بیهقی نیروهای مودود دوماه بعد ازین دستور غزنه را بصوب تخارستان ترک گفت). (لاکن چنانچه گفته آمده است سر دسته نیروی مودود به چنان واهمه و هراس از نیروهای چغری بیگ اندر شد که مودود ناگزیر به عقب نشینی گردید. و آلتون تاق تحت چنین رویدادی ناگزیر بود بلخ را به سلجوقیان تسلیم بدارد . (۱۷)

بیهقی توضیحات مفصل رویداد ها را چنین بر رشته میاورد که در او اخر شوال یاد راوایل ذوالقعدة ۴۳۱ (اواخر جولای یا اوایل آگست ۱۰۴۰ میلادی) مودود بیک نیروی یک هزار نفری را تحت اداره آلتون تاش با وعده گسیل نیروی بزرگتر دیگر وی را موعظ نمود تا وضع دفاعی را در خط جبهه جنگ شخصاً تنظیم بدارد روحیه و سپهر لشون غزنوی که در دند انقان به ضعف گرائیده بود درین هنگام نیز پدیدار بود ، ازینسرو هنگامیکه نیروی غزنوی بغلان را بصوب بلخ ترک میگفت ، قشون آلتون تاش به غارتگری در اکساف و نواح آنجا متبادرت ورزید و در نتیجه مردم بجانب سلاجقه فرار نموده و چغری بیگ را از رسیدن دشمن اطلاع دادند. امیر سلجوق توانست که نیروهای غزنوی را در یک حمله غافلگیرانه از پای آورده و از انجمله صرف آلتون تاش توانست با دوصد نفر به بلخ فرار کند . (۱۸)

بنابر ان مسعود ناگزیر شد تا بمنظور اعاده موقوف خود در شمال افغانستان قشون مهاجم نیرومندتری را تنظیم و در محرم ۴۳۲ (سپتمبر ۱۰۴۰ میلادی) علیه سلجوقیان بسیج نماید . سالاری این نیرو را مودود فرزند مسعود بهمه داشت ، که اخیراً از معرکه کارزار دند انقان بازگشته بود و بمنظور احیای روحیه مودود درین ماموریت مسعود به سالاران ترکی ار تگین غلامان قصر یا قشون غلام و حاجب بزرگ یا قوماندان اعلی پدر (هر دو بعد از برکناری بکتغدی و سیاشی به این مقامات رسیده بودند) (تعلیق نمود و هکذا احمد بن عبدالصمد وزیر خود را بصفت کدخدای مودود تعیین نمود . مگر مامورین سلطان از سلطان مسعود که لجاجتهای او ظاهر ا قضاوتهایش را بی موازنه گردانیده بود و گردان شده بودند ، از همین رو احمد بن عبدالصمد هنگام سفر اخیر اصرار داشت که سلطان برایش موافقه دهد که حسب آن موقوف وزیر در مقابل دیوان عرض مشخص باشد و در طبی آن و جاثیب و مسؤولیتهای وزیر بصورت روشن خطاطر نشان باشد . (۲۰)

درین هنگام یک نیروی مجهز از گزیده ترین عساکر در غزنه گردآورده شده سلطان به افتخار آنان دعوت وداعیه مجلی در باغ فیروزی ترتیب داد و متعاقب، این نیرو از حضور سلطان ریژه رفته و معاینه گردیدند، قطعات نظامی هریک در دشت گلزار جمدانگانه مورد معاینه قرار گرفت. نخست نیروی تحت فرماندهی مشخص مردود که متشکل از غلامان سرای مجهز بازره، نیزه، اسب های تگاور میدان رزم، اشتران سریع السیر معاینه بعمل آمد، و سپس یک قطعه پیاده و یک دسته عساکر غلام متشکل از یکصد و هفتاد نفر سواره نظام و هشتاد نفر از غلامان شخصی ارتگین حاجب و سه تعقیب یک قطعه غلامان سرای و بیست نفر سرهنگ که اکثر شان مجهز با یونیفورم، اسب و اشتر ساری بود معاینه بعمل آمد و در پایان یک دسته از افسران مردود معاینه قرار گرفتند. بنا بگفته گردیزی عساکر پیاده نظام مجموعاً چهار هزار نفر را احتوا مینموده است. مقدمات و ترتیبات این بسیج چنان بود که سلطان خود شخصاً از ین نیرو نظارت داشته باشد مگر در چنین هنگامی مسعود طرح حرکت به هند را پی ریزی نمود (۲۱).

قشون مردود در نیمه محرم ۴۳۲ (سپتامبر ۱۰۴۰ میلادی) (۲۲) از طریق معابر هند و کش بجنانب شمال در حرکت افتاد. در منزل اول برای این منظور در محلی بنام «هیپان» یا «اوپیان» فرود آمد، مگر این منطقه که واقعاً کدام یکی از محلات بجنانب شمال بود طور واضح و یقین معین نگردیده است. گردیزی و بیهقی هر دوه تکرار از ین محل به ارتباط سرقبات مردود یادآوری ها کرده اند و هم این با در کتاب راس مال السندیم به ارتباط رویداد های که منجر به قتل عبدالرشید گردیده از ین محل تأکر بعمل آورده است اما به هجساها و تلفظ های متفاوت از آن سخن گفته شده است. عبدالرحی حبیبی که به تصحیح و تحشیه تاریخ گردیزی همت گماریده این محل را به نسبت اینکه هنوز هم منطقه ای به همین نام در پروان وجود دارد، اوپیان خوانده است. بیهقی در یک موقع پروان و اوپیان را مجموعاً هدف سیاسی یکی از سرقبات نیروهای غزنوی قلمداد کرده است. (۲۳) طرح عمری چنین بود که قوای غزنوی در قرارگاه بلخ که مشتمل از قوای قرارگاه و بقایای التون تاش بود از بلخ بحرکت افتاده و بانبروهای مردود ملحق گردیده و سپس این قوای مشترک تخارستان را از وجود ترکمنان پاک کنند، این طرح عقبیم گردید، زیرا که سلطان خود از پلان رفتن بلخ منصرف و

در عرض آهنگ دیار هندکرد و در آنجا از اریکه قدرت سرنگون و بقتل رسید. با این و صف طرح عملیات دسته جمعی قشونش نیز بسرکردگی مودود در شمال افغانستان نقش بر آب گردید خبر رقت آور برکناری و قتل مسعود برای مودود که اندرین هنگام در او پیمان بود رسید. (۲۴) در چنین یک موقعی که دولت غزنوی در سرایشی ارباب دست و پا میزد و یک بحران عمومی فضای آن دولت را فرا گرفته بود مسعود ناگزیر بود تا بر نا آرامیهای که در سرزمین و حواشی سرحد که نسبت مصر و فیهای روی دادها ی خراسان از نظر افتاده بود بر آن عطف توجه بدارد. لذا مسعود بعد از بازگشت از دندانقان به غزنه در خلال همان روزهای اول تاریخ شوال ۴۳۱ (اوایل جولای ۱۰۴۰ میلادی) یکی از غلامان اسبق قصر بنام نوشتگین نوبتی را موعظف نمود تا به بست رفته و آن منطقه را شدیداً تحت نظارت قرار دهد چون ترکمن ها، خراسان غربی را قبل برین به تصرف در آورده بودند، سلطان اندیشه داشت که مآلاً آنان بر سیستان حمله ور خواهند شد. و از جانب دیگر چنین واضح شد که شخصی بنام ابوالفضل کرنگی یکی از صاحب بریدان غزنوی (۲۵) که با سلجوقیان مناسبات و ارتباطات خائنانه داشت به بست فرار نموده و به منظور تعقیب دستگیری او ابروسهل زوزنی رئیس دیوان رسالت در پایان ذوالقعدة ۴۳۱ هجری قمری، اوایل آگست ۱۰۴۰ میلادی به بست اعزام گردید. بیهقی به این ارتباط اندیشه نموده است که گرچه ابروسهل زوزنی نسبت اجازت فرار ابوالفضل خشم سلطان را علیه خود برانگیخت و اگر چنانچه درین هنگام در بست نمی بود درین صورت به معیت ستون های قوای مسعود روانه هند می بود و در ماری گله به مخالفت نیروهای متمرکز گرفتار می آمد. علاوه بر محمد به عنوان نخستین انتقام از دشمن دیرینه اش او را به جرعه اعدام می سپرد. (۲۶)

گردیزی خاطر نشان میدارد بمجرد اینکه ابروسهل به این ماموریت رهسپار بست گردید در محرم ۴۳۲ هجری قمری (سپتمبر ۱۰۴۰ میلادی) سوقیانی علیه اغتشاشیون در دامنه کوههای مجاور غزنه یعنی در اطراف سلسله کوههای میان گردیز موجوده و ولایت پکتیکا که بجانب شرق به سرحد پاکستان امتداد دارد براه انداخته شد، و گردیزی مردمان این سلسله جبال را افغانان خوانده است و دل چسپ تر اینکه بیهقی آنان را خلیج خوانده است. (۲۷) رهبران سوقیات کوتوال یا قوماندان قرارگاه غزنه ابوعلی ازین سوقیات در ربیع الاول ۴۳۲ (نومبر ۱۰۴۰ میلادی) با سپهروزی بازگشت نموده. (۲۸)

از فیصله های خطیر مسعود در ماههای اخیر سلطنتش همانا تصمیم سفر و بجانب هند بود ، طوریکه وی از بن سفر توقع داشته تا زمستان را در قلاع و یهند وادی سند (و یهند در سانسکریت او را بهنده تلفظ شده و امروز اوند گویند و موقعیتش در ساحل دریای سند در پانزده میلی شمال اتسک است .)

شاید معبر مناره ، معبر مهناره همان محل یا دهکده بوده است که بیرونی آن را واقع در ملتقای دریای کابل و اندوس یاد کرده است . (و در پشاور و گیری) گیری شاید همان شاهباز گیری (Shahabaz) یا کپور - ده گیری در چهل میلی شمال شهر پشاور ، محلی استراحتگاه در مسیر جاده کابل و هند خوانده است .) (۲۹) وزیر احمد بن عبدالصمد پیشینی کرده بود که سلطان نظر داشته است بعرض اینکه راه هند پیش گرفته شود بکمک مودود راه بلخ در پیش گرفته شود ، مگر این فیصله در اواخر محرم - شروع صفر ۴۲۲ ۱۰۴۰ میلادی بمشاوران سلطان ابلاغ گردید . ولایات شمال دولت غزنوی در یک وضع متلاشی قرار داشت بلخ و تخارستان بدست بورتگین ابراهیم بن نصر قره خانی ، فرزند الینگ نصر متوفی ۴۰۳ / ۱۰۱۲ - ۱۰۱۳ میلادی که از رقبا محمود غزنوی بر سر تجزیه سرزمین های سامانی بود و تمغاج یا تمغاج خان متوفی ۴۶۲ - ۱۰۶۸ میلادی افتاده بود (۳۰) بورتگین به استحكامات در ضلع خرد در شمال کوههای عسلیای وادی آمو پرداخته بود و مردمان مهیب کمیچی آن کوهپایه ها را در امر سرکوبی و تاخت و تاز بر وادی های ختل و چغانیان استعمال مینمود . مسعود آرزو مند بود که باواگذاری قلمرو های ساحل جنوب آمو بورتگین را علیه سلجوقیان برانگیزاند . گرچه مسعود بمجرد بازگیری غزنه نماینده خود را بدر بارارسلان خان سلیمان یکی از شهزادگان بانفوذ دیگر قره خانی اعزام نمود ، ولی مسعود می اندیشید که سلجوقیان از پیروزی و تفرق شان در رویارویی معرکه دندانقان به شهزاده قره خانی توضیحات ارایه خواهند نمود و لذا کمک مستقیم نظامی و سیاسی را از وی کمتر توقع داشت اندرین هنگام یک نیروی ۲۰۰۰ نفری تحت فرماندهی شهزاده مجدود بن مسعود (تاریخ واقعی آن ثبت نگردیده) برای حفظ امنیت ملتان که در وسط وادی سند حراز مرقعیت نموده و نفوس قابل ملاحظه اسماعیلی در انجای میزبانی و در دوران غزنویان از گزند روزگار مصون بود و انتظار میرفت که در زمان سلطنت مودود دست به اغتشاش زنند به آنجا اعزام گردید . (به صفحات ما بعد رجوع شود) (۳۲) چنین پیدا است که سلطان از دیرگامی اندیشه داشته است که به هند منتقل شود

این موضوع از ورای مواصلت ایزدیار بن مسعود از قلعه که بیهقی آنرا نهر و گردیزی آن را بر خند، در حوالی غزنه که واضحاً از آنجا فاصله بیش نداشت، است اثبات شده می‌تواند. (۳۳) ایزدیار اندرین هنگام محمد بن محمود برادر برکنار شده مسعود را همراه (اینکه واقعا در چه هنگامی محمد از قلعه مندیش به نهر (برعد) انتقال داده شده و واضح نسبت) با چهار فرزند محمد هر یک احمد، عبدالرحمن (یا عبدالرحیم) عمرو و عثمان با خود بغزنه آورد. در غزنه پای تخت دولت غزنوی اعزاز و اکرام شاندار از تمام این چهار نفر زندانی بعمل آورده شد. محمد مفتخر بدر یافت لقب تشریفاتی مخاطبه یعنی برادر امیر عالی گردید. (۳۴) پسرانش هر یک بدر یافت خلعت و هر کدام به دریافت هزار دینار مفتخر گردیدند، احمد فرزند ارشد محمد با شاهدخت حره گوهراز دواج نمود، پسران محمد هر کدام با لمقابل تحریری و تقریری تحلیف تابعیت بجا آوردند. از بر این همین پیدا است که مسعود بعد از اینکه تخریبات و حوادث نابسامان در خراسان وضع رقت باری را موجب شده بود در صدد یکپارچه ساختن و وحدت سلاله از هم پاشیده تاراضی خود برده است، تا همبستگی دودمان خود را اعاده نماید. گرچه نگهداری محمد و فرزندانش در افغانستان در هر صورت نسبت نداشتن خاطره خوش خطرناک بوده است، تا اینکه او خود به هند متواری گردید. (۳۵)

مشاورین سلطان از کابینه به رهبری وزیر اعراض داشتند که اوضاع در افغانستان آنقدر مایوس کننده نیست که قلب اصلی سلطنت غزنوی و زمین‌های پیرامون آن را ترک باید گفت. یک نیروی نظامی قوی می‌تواند مصیبت بلخ و تخارستان را علیه سلجوقی‌ها فراهم نماید. هم چنان درست نیست پنداشته شود که هندی‌ها هراه خراسان سلاله غزنوی استند و هندوستان پناه گاه مصیون تدارک می‌کند، و عساکر غلام غزنوی، که بعد از دزدانان روجیه شان تضعیف و نارضایتی شان برانگیخته شده است، و چه بسا که از ادامه قدرت این سلاله هم تشویش دارند و بر آن‌ها اعتماد شده نمی‌تواند که خزان غزنوی را طرد و محروم و مصیون به هند انتقال دهند و در عین زمان هند و هارا در آن سرزمین تحت سلطه در آورند. احمد بن عبدالصمد اندرین مورد چنین گفته است :

اگر امیر صرف ازین جهت که دشمن در پای دروازه های بلخ در نبرد است رهسپار هند میشود باید گفت این دشمن بهر حال نیرو و توان تسخیر شهر را ندارد، زیرا قوای مدافع ما آنقدر بر آنان برتری دارند که میتوانند از شهر بر آنها حمله ور شوند و ترکمنان را در بیرون از آن نگاه دارند. اگر چنانچه امیر به کمینهای خلمتگاران خود دستور دهد که پیشروی در محاز صورت گیرد و منطقه از لوٹ مخالفان پاک گردد پس چه لزومی خواهد داشت آهنگ دیار هند کردن؟ بهتر است که زمستان را در

غزنه که همسایه تراسه بدانیسم، ثنا و ستایش مرخدا ی راست. و اما اگر چنانچه امیر راه دیار هند در پیش گیرد و فامیل و خزاین خود را بدینا نجا انتقال دهد، و آنگاه دوستان و دشمنان ازین جریان آگاهی یابند، در آنصورت آن جلال و ابهت دو دمان غزنوی از هم پاشیده شده و بر حضیض افول پهلوی خواهد زد، که در بنصورت هر دشمن طماع جهت بدست آوردن توشه ای برای خود دست اندر کار خواهد شد. از جانب دیگر بر هندوها نیز که این همه خزاین و فامیل شما به آن دیار انتقال می یابد اعتمادی شده نه می تواند که این خزاین را به هند نقل میدهند در مسیر راه شان تا هند که از هر طرف جناح های آزاد وجود دارد چه اعتمادی بر امانت داری آنان شده می تواند؟

ابوعلی کورتوال با ابراز نظر نظامی خود قوت بیانات احمد بن عبدالصمد افزود وی اندرین باب چنین اقامه نموده است: حتی اگر غزنه تحت تهدید قرار گیرد باز هم حفظ خزاین و خانواده سلطنتی در دژهای افغانستان نسبت به مسافرت غیر مطمئن در سرزمین های هند سهلتر و مطمئن تر است. (۳۶) اینگونه مناقشات در پر تراسه بدانی سلطان را هی از پیش برده نمی توانست و با آنکه مشاوران وی میان خود این گونه استبداد را می محکوم مینمودند، ولی باز هم برهان و منطق سلطان را تغییر داده نمیتوانستند. یأس بر او چنان سایه افکنده بود که گویا موقوف دولت او در غرب قلمروش هم باز جان نخواهد گرفت. چنانچه وقتیکه عبدالله قره تگین سپاه سالار غازیان پیش نهاد نمود تا یک قوای عظیم پیاده و سواره نظام بمنظور عملیات انتقام جویانه در خراسان از هند تدارک شود مسعود این پیشنهاد را محکوم و بی محبتی خواند، و اذعان گردید که چون قبلاً غزنوی ها در مروبّه اریکه قدرت رسیده بودند (اشاره به پیروزی محمود بر سامانیان در خراسان است) حال آنکه و وابهت ما در مرو افول کرده است. در عین حال مسعود وزیران و کارمندان خود را رسماً اجازه داد تا حین مواصلت عمل جویان به خدمت شان شامل کار شوند و هر کاریکه برایشان پیش کش شود آنرا بپذیرند. سلطان میگفت که مثلاً ابر القاسم کثیر ثروت دارد و میتواند منصب وزارت را بخیرداری کند، و ابوسعید حمدونی هم توانست که دیوان عرض را در رژیم جدید بدست آورد. (۳۷)

اندرین هنگام خزاین، مایملک قیمتی که در قلعه های دور از مرکز مانند قلعه های که در مرکز و شرق افغانستان چون دیدی رو Didi-Ru، مندیش در غور، نای لامان در اجرستان (جایی که مسعود سعد سلمان شاعر در آنجا زندانی گردید)، مرنج (قلعه معروفیست که مسعود سعد روزگاری در آنجا زندانی بود) و یک قلعه دیگر یکه از متن گردیزی هویت آن بدستی استنباط شده نمیتواند. (۳۸) همه در غزنه گرد آورده شد. بعد از چاروم گفته تگو و مذاکره مشاوران با سلطان نظر او انعطاف نیافت،

و از طرح خودش متصرف نگردید، بناءً بر تاریخ اول ربیع ۴۳۲ هجری قمری (نومبر ۱۰۴۰ میلادی) تمام گنجینه‌ها، فلزات قیمتی، زیورات، تکه‌های نفیس و غیره (بنابقول حسینی تمام این متاع مشتمل بر ۳۰۰۰ بار دینار نیشاپوری، هراتی، مغربی و سکه محمودی و انواع گوناگون شمش (زر و سیم ضرب نشده)، جواهر، ظروف قیمتی و غیره بوده است) یکجای با حرم سلطان بر پشت اشتران راه هند در پیش گرفتند. محمد و چار فرزندش همراه با کاروان در راه افتادند، مگر بنابقول گردیزی وی از برغند بازگشت نمرده برد. بنابقول بیهقی وی در قلعه غزنه تحت نظارت سنگوری بوده است. (۳۹)

درین مقطع زمان بیهقی جلد نهم مجلدات خود را ابیایان میرساند و گزارشات و توضیحات متواتری پیرامون رخ داد های خوارزم تحت ساطه غزنویان و روی داد های ری و جبال در دوره سلطنت مسعود که در جلد دهم آورده است شروع می‌گردد. متأسفانه بخش بعد از رویداد های خوارزم در دسترس قرار ندارد، ولذا اندر باب جریانات چگونگی برکناری مسعود و دوره دوم سلطنت کوتاه مدت محمد بن تاریخ گردیزی من حیث یکانه مأخذ موثق رجوع شده می‌تواند که گزارش های خلع مسعود و دوره حکومت دوم و مختصر محمد و انتقام جویری مودود را بصورت مفصل در اثر ابن بابا و باز بصورت ناقص در اثر حسینی و جوزجانی می‌توانیم خواند.

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

بر کناری مسعود و دوره دوم سلطنت محمد

قوای مسعود ممکن از طریق کوهساران غزنه را بجانب پشاور تر کشفته و از آنجا به سواحل سند گام نهاده اند. یکی از مطول ترین ستون نیروها با مسعود در پیشاپیش از رود عبور نمودند که فرجام نیک در قبال نداشته است چنانچه بقیه نیز و که هنوز از رود عبور نکرده بودند فرصت را غنیمت شمرده به رهبری انوشیروان بلخی سالار ترکی و دسته از غلامان سرای دست به تمر دزد و خزاین سلطنتی را به یغما بردند اگه شاشیون سپس در شبانگاه ۱۳ ربیع الثانی ۴۳۲ هجری قمری (۲۰-۲۱ دسمبر ۱۰۴۰ میلادی) محمد برادر مسعود را به سلطنت برداشتند. محمد شاید در برابر تهدید ها و فشار جسمانی به پذیرش مقام سلطنت بعوض برادر خود مجبور ساخته شد و بقول میرخواند حتی برای پذیرش مقام سلطنت به مرگ تهدید گردید. چار پسر محمد صرف مدت کوتاه قبل بمقابل مسعود تحلیف بیعت بجا آورده بودند. (۴۰) در حقیقت امر مسعود با بخش کوچکی از نیرو و هایش از رود سند و به عقب گذاشتن محمد و فرزندانش با بخش بزرگی از نیروها و خزاین سلطنتی در عقب جبهه بلذات خود عاقبت اندیشانه نبوده است؛ چنین پیداست که مسعود نتوانسته بود روحیه و مورال و عکس العمل آنان را علیه خود متعاقب پیاده شکست نیرو و هایش در خراسان ارزیابی درست نماید. نیروی غزنوی نه تنها اعتماد خود را بر استعداد و درایت مسعود در میدان پیکار از دست داده بودند بلکه اندیشه و قضاوت کلی او را برادر برادره انداختن غز علیه هندوهای مشرک و یغما و چپاول نمودن آنان و باز در پرتو این بسی دادی ها به تابعیت و اداره ساختن شان، تردید داشتند. با واگذاری و ترک واقعی غزنه هرگونه دعاذیری را که او از رفتن به هند و گردآوری لشکر بمنظور انتقال از ترکمانان خراسان در نظر داشته در نظر سپاه غزنوی عاری از درایت و قابل پذیرش نبوده است، چه سپاه غزنوی در پرتو چنین تصمیمی می اندیشیده اند که چنین اقدامی مفهوم سرنگونی دولت غزنوی را که روزی سلطنت بزرگی داشته اند دارد. بعد اشیاعه یی بر اه افتاد که گریا قوای متمرده، در وجود محمد آن درایت و استعداد را که یک بار هم مساعی و تلاش هایش در سال ۴۲۱ هجری قمری مطابق ۱۰۳۰ میلادی برای احراز مقام سلطنت به حیث یک منجی نظامی که اندیشه دست اندر کاری هایش آن شکوه و جلال پاریزه دولت غزنوی را احیا خواهد کرد و سپس فرجامی بار نیاورد نمی دیدند. بناءً محمد جز یک قیاله

تشریفاتی چیزی بیش نبود و صرف به این منظور برار یکه تاج و تخت گزیده شد تا عمل قشون متمرکز در ا در بر کناری مسعود صبغه قانونی بد هئند .

محمد هیدچگاه چیزی بیشتر از یک آله دست سالاران جاه طلب و دیگر خرد خواهان نبود و چنین مینماید که پاره‌یی از گزارش‌ها اندر باب نایب‌نایی اوصاف باشد. بهمه حال این مسئله وضاحت ندارد. نایب‌ناساختن محمد توسط مسعود بهنگام بر کناری اش در مأخذ آنوقت از قبیل بی‌هقی و گردیزی بهچشم نمی‌خورد، و حتی ابن الاثیر یا مجمع‌الانساب شباهتکاری درین مورد توضیحی ارائه نکرده‌اند. مسعود محبوس بوده و از نعمت بینایی کامل برخوردار بوده است، چنانچه نامه مسعود دراکه عنوانی اش انشاد شد، و طی آن پرامون مقدرات علی قریب یا خورشیدشوند سالار خائین ترکی گزارش ارایه شده خود قرائت نموده است. مأخذ گواهی داده است که حتی وی آن اشتر باذپای را که حامل نامه سلطان از هرات برای او بوده از فواصل بعید دیده است (۴۳). گردیزی از هم‌روزگاران پیرامون نایب‌نایی محمد اندر هنگام جلوس بار ثانی اش برار یکه تاج و تخت غزنه توضیحی نداده است، بعضی مأخذ منابع متأخر مانند ابن بابا، حسینی، ابن فندق، ابن الاثیر، جوزجانی و فرشته ذکر ی نایب‌نایی (مکه‌حول - سمول) محمد بعمل آورده‌اند. بناءً در مورد نایب‌نایی محمد حد احتیاط را باید حفظ کرد، گرچه احتمال می‌رود که وی در جریان ده سال زندان چشم‌خورد از دست داده باشد، و در چنین موردی باید مأخذ و مراجع تنظیم و تلفیق داده شود. (۴۴).

بنابر بیانات ابن بابا مسعود داند که بیش از آنکه قشونش دست به تیرزدند، از اندوس در و یهند عبور نموده بود. (۴۵) مسعود همراه با یاران وفادار قشون خود به حصار ماریکله (ماری کله مر جوده) که میان گذرگاه تپه‌های پست بین اتک و راولپندی در چند میل شرق حسن ابدال واقع است پناه بردند، بنابر روایت راوری رهن‌زان و دزدان درین تپه ها آشیان داشتند و منشأ نأم گذاری آن همین است یعنی «ماری قلعه» قلعه پناه گاه مسافران (۴۶) شورشیان متمرده علیه همسر اهان محاصره شده مسعود بهم در آویختند. شورشیان متمر و بطور واضح بر محاصره شدگان برتری داشتند بر خصی از روایات حاکیست که مسعود بنابر توصیه و مشوره مادرش خود را تسلیم داده است ولی ابن الاثیر آن را یک پرداخت اساطیری می‌شمارد. بنابر قول گردیزی شورشیان متمر دبا فیل‌هایشان به ماری کله رخنه کرده و مسعود را دستگیر کردند و بستند. بنابر اقرالی محمد دستور صادر نمود تا به مقابل برادرش مسعود پیشامد مناسبی مرعی شد، سپس مسعود و خانمش سارا خاتون، صبیبه قدر خان یوسف قره‌خانی به حصارگیری یعنی حصار مورد پسند خود انتمال یافتند، و گردیزی آنجا را متواتراً یکی از استعجابات

هنر نری ها در شمال غرب هند خوانده است. (۴۷) ابن الاثیر روایت کرده است که مسعود در بن
 زندان از نابسامانیهای روزگار و خاطره های ضحجه آورنده به داشته است، چه تفاوتی بین گذشته
 و حال. (۴۸) دوره دوم زمام داری محمد گنبد گنبد را و کوتاه بسود. قدرت واقعی درین زمان بدست
 فرزندان قرار داشت. از و رای یا داشته پیدا است که در میان فرزندان محمد احمد فرزند ارشد
 وی بیشتر زمام قدرت را در دست داشته است و اکثر مأخذ و منابع از کارنامه های او یاد آوری کرده اند
 اگرچه گردیزی و ابن بابا پیرامون کارنامه های وی توضیحی نداده اند (مگر ابن الاثیر و حسینی
 اورایی پاک و تند مزاج قلمداد نموده اند. احتمال دارد که مأخذ و مراجع متأخر بنا بر تحت تأثیر قرار
 گرفتن اوضاع و احوال مسعود، سلطانی که درین هنگام در منجلا ب ادبار و وارونگی روزگار و تالم
 طولانی دست و پامیزده است، تصریری که بعداً از مسعود به حیث سلطان شهید ساخته شد احمد را چنان
 بد تصور کرده باشند که از کارنامه های او یاد آوری نکرده اند. ولی انوشیروان بلخی و دیگر رهبرانی که
 در دوران زمام داری مسعود مرد تبعیض یابی عطفی قرار گرفته بودند برای انتقام گیری از مسعود
 از احمد حمایت و او را یاری میکردند. سلیمان بن یوسف بن سبکتگین که در سال ۴۲۲ (۱۰۳۱ میلادی)
 پدرش توسط مسعود از کار برکنار و به زندان افکنده شده بود در زندان پدر و زندگی گفت در ردیف
 این رهبران قرار داشت، و کذا فرزند سپه سالار علی بن ارسلان مشهور به قریب یا خورشید و پسرش
 از ابتدای دوره اول سلطنت مسعود یکی از حایان محمد بود و نسبت پیمان شکنی هاسعود او را به غدر
 گرفته و اعدام کرده بود، در میان مخالفان مسعود قرار داشت. هم چنان مسعود بمناسبت کینه توی علیه
 محمد دیان یا پدریان که در دوران پدرش شخصیهای با قدرت بودند خواستار کاهش قدرت آنان بود
 و تا آنجا که این رویدادها خصومت متناوب را علیه مسعود برانگیخت و پیامد منجر بر آن شد تا غلامان
 سابق یوسف و غلامان علی قریب و غلامان دوسالار دیگر یکی از یارق و دیگر آسختگین که مسعود
 علیه شان جنما کرده بود در کارزار دند انتان ترک خدمت نموده و باسلجوقیان هم دست گردیدند (۵۰)
 مسعود مغلوب یک ماه در قلعه گیری در بند گذراند تا اینکه بنا بر تحریک احمد پسر محمد
 بقتل رسید. گردیزی نظر دارد که محمد برادر مسعود از رویداد قتل برادر آگاهی قبلی نداشته است
 و حکم جعلی مبنی بر اعدام وی بنزدان بان ارائه شده بوده است. حسینی و ابن الاثیر که در بساموارد
 معلومات قصه گو را ارائه کرده اند بر آنند که احمد از پدرش مطالبه کرده بود تا با حکم اعدام مسعود
 موافقت کند. بنا بر همین دو مأخذ اخیر نظر ما چنین است که مسعود، اول اعدام و سپس در چاهی
 افکنده و یا خاک پر شده است و یا اینکه زنده در چاهی رها و سپس انبار های خاک، بروی

انهاشته شده است. بنابراین گفته این بابا سر مسعود از تنش جدا ساخته شده بود. گردیزی تاریخ مرگ مسعود را یازده جمادی الاول ۴۳۲ هجری قمری (مطابق ۱۷ جنوری ۱۰۴۱ میلادی ضبط نموده است) و این بابا اشتهاً صفر ۴۳۳ (اکتوبر ۱۰۴۱ میلادی) را تاریخ مرگ مسعود خوانده است (به ضمیمه الف این اثر مراجعه شود تاریخ نویسی را که گردیزی سال وفات مسعود خوانده ظاهراً تاریخی است که در بخش موقوفه الاثر مجلدات بیهقی از آن ذکر رفته بوده است زیرا که این توضیح بنابراین تاویلی است که این بابا در حواشی یکی از نسخه های کتاب راس مال النديم گزارش داده به نظر میرسد که وی به تاریخ بیهقی دسترسی داشته است (جهت معلومات بیشتر به صفحات بعدی این اثر رجوع شود). جوزجانی نگاشته است که مسعود هنگام مرگ چهل و پنج سال داشته است. (۵۱) محمد به تعقیب مرگ مسعود عزانی مودود فرزند مسعود که در تخارستان بود نامه ای نوشت و او را حالی نمود که پدرش توسط فرزندان احمدینا لنگین سپه سالار اردوی مسعود در هند که در آنجا در سال ۴۲۴ هجری قمری مطابق (۱۰۳۳ میلادی) علیه مسعود یعنی کرده بودند بقتل رسیده است. (۵۲)



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

انتقام جویی مودود

هر انکسی که طراح قتل مسعود بوده باشد حقیقت اینست که او پدر و دزد ندگی گفت و مودود فرزندش یک نیروی نظامی نسبتاً بزرگی را در شمال افغانستان تحت اداره داشت، بمنظور انتقام خون پدر سرزنش و مجازات کسانی که حلف و فاداری و بیعت مسعود را نادیده انگاشته و به او غدر کرده بودند بپاخواست. از وراى صفحات بیهقی میتوان جسته جسته مطالبی را اندر باب فعالیتها و جزو لا نگاههای زندگی ابوالفتح مودود و قبل از قرار گرفتنش برار یکه تخت و تاج غزنه در سال ۴۳۲ هجری قمری (مطابق ۱۰۴۱ میلادی) گردآوری کرده بدون تردید وی با پدر در طرح کار نامه های نظامی انباز و وظایف و مسؤولیتهای عدیده را متقبل بود بدین سان وی در شوال ۴۲۵ در سر قیاتی همراه با پدر (وسط سپتمبر ۱۰۳۴ میلادی) غزنه را ترک و از طریق بست، هرات و شمال خراسان به گرگان و طبرستان گام نهاده برد. وی در جریان پیکارهای گرگان سالاری یک قشون چهار هزار نفری سوار نظام را بعهده داشت. با دریافت اطلاعات پیرامون فعالیتهای ترکمنان در ری فیصله بعمل آمد تا مودود و دسپه سالار علی دایه را در موقع جشن مهرگان در پایان ۴۲۷ هجری قمری (مطابق خزان ۱۰۳۶ میلادی) در رأس قشون بزرگی بصرب بلخ اعزام دارد؛ هر دو سالار تا وسط جمادی الثانی ۴۲۹، آخر مارچ ۱۰۳۸ میلادی به غزنه باز نگشته و همانجا ماندند. درین هنگام گزارش واصله مشعر بر آن بود که او ضاع وادی های علیای آمر از اثر بور تیگن قره خانی در ختسل آن چنان دستخوش آشوب و غارت قرار گرفته است که سلطان مسعود او ضاع را در آنجا بحرانی تر از آشوب ترکمنان توصیف نمود و لذا اسم مودود را بعنوان سالاریک نیروی متمرکز در ختل در میان گذاشت، مگر بنابر مشوره وزیر احمد بن عبدالصمد از اینکه فتنه ترکمنان در خراسان شدید برد و نهادهن به ختل در چنین شرایطی دشوار می نمود، لذا اسم شهزاده از احراز این سمت حذف گردید. (۵۵) در صفحات قبل گزارش گردید که مودود در دند انتقام شجاعانه رزمید مگر نافر جام.

مودود فرزندار شد سلطان مسعود همواره مقرب در گاه پدر بود چنانچه در جریان جشن رسم گذشت دشت شاه بهار ۴۲۸ هجری قمری (مطابق ۱۰۳۷ میلادی) مودود همراه با برادران خود مجدود

عبدالرزاق و سعید مورد الطاف پدر بودند. امیر سعید فرزند مسعود و ابیعه بود (کلمه سعید اگر چنانچه اسم خاص نباشد در انصورت امیر سعید امیر با سعادت را می‌رساند چنانچه سلاله سامانیان این کلمه را به همین مفهوم بکار برده‌اند؟) وی در ربیع الاول ۴۳۰ هجری قمری، مطابق ۱۰۳۸ میلادی چشم از جهان پوشیده، و مودود به عرض وی بمقام ولیعهدی گزیده شد یعنی موقفی را که در آغاز سلطنت مسعود بدست آورده بود، و سپس آن را از دست داد و با مرگ برادر باز همان موقف را بدست آورد. (۵۷)

تاریخ تولد مودود بصورت دقیق واضح نیست تا به استناد آن سن واقعی اش مشخص گردد، گر چه بیهقی او را بنویان بزرگترین فرزند سلطان خطاب نموده است. بیهقی گزارش مبسوطی اندر باب از دواج مودود با یک شاهدخت قره خانی کا بخشی از ستر اتیشی مسعود را احتیامینده ارائه کرده است، بدین مفهوم که می‌خواست که از طریق پیوند از دواج پسرش با شاهدخت قره خانی، قدر خان یوسف کاشغروختن، او را در زمره متحدان خود حفظ نموده از برادر و رقیبش علی ابن حسن هارون بغراخان معروف به علی تگین که در ماوراءالنهر از رقبای سلطان محسوب میشد جدا داشته باشد. (۵۸) چنانچه گفته آمده است که مذاکرات پیرامون از دواج سلطان مسعود با شاه خاتون صبیبه خان و از دواج مودود با صبیبه بغرا تگین سلیمان فرزند ارشد و ولیعهد خان در اوایل ۴۲۲/۱۰۳۱ میلادی شروع گردیده بود (بیهقی مترادفاً اخیر الذکر را از سالان خان یاد کرده است بصفحات قبل رجوع شود).

مذاکرات پیرامون از دواج، چندی ادامه یافته است. گزارش حاکی است که عروس مودود در سال ۴۲۵ هجری قمری مطابق ۱۰۴۳ میلادی در راه حرکت به جانب غزنوی چشم از جهان پوشید. (۵۹) چنین بوده است که شهزادگان قبل از بلوغ نامزد می‌گردیدند و هم چنان در خورد سالی عروسی میکردند، مگر عهده‌های را که مودود در دوران سلطنت با بر مقتبل برده گواه بر آنست که وی در اوایل سلطنت پدر به سن رشد بوده است. بنابراین گزارش جوزجانی مودود در سی و نه سالگی پدرود زندگی گفته است، که با نظر داشت آن می‌توان معتقد شد که مودود در سال ۴۰۱-۱۰۱۰-۱۰۱۱ میلادی یا در سال ۴۰۲/۱۰۱۱-۱۰۱۲ میلادی باید با بر صه و جود نهاده باشد. در انصورت توضیح ابن الاثیر مبنی بر اینکه مودود بهنگام مرگ بیست و نه ساله بوده است صدق نمیکند. (۶۰)

خبر این همه رویدادها در تخارستان به اطلاع مودود رسید. اندیشه‌ها همه پیرامون تقریرت نیز و های غزنوی در بلخ و انجام عملیات بمقابل سلجوقی‌ها برای مدتی متوقف ماند، مودود نخست بغراگاه

اوپیان در هندوکش بازگشت و سپس بمشوره احمد بن عبدالصمد از معابر کوهستان ها عبور نمود و بمنظور استقرار نظم در غزنه راه آند یار را در پیش گرفت . آگاهان را نظر بر آن بود که با ورود موسم بهار محمد و قشون یاغی معیتی وی برای بدست آوردن پایتخت غزنه یانچاروی خواهند آورد . در غزنه از مودود پذیرایی شاننداری بجا آورده شد ، و بقیه ما ههای زمستان را در غزنه گذرانند (اواسط ۴۳۲ هجری قمری مطابق اوایل ۱۰۴۱ میلادی) و طبق تشریفات معمول نسبت قتل پدرش به عز او ماتم مرگ پدر پرداخت (امیر شهید) و نیروهای خود را که با او در بلخ بودند به غزنه فرا خواند . (۶۱)

گزارش حاکی است که نیروهای مودود بانبرو های محمد تا شروع فصل بهار باهم روبرو نگردیدند . این بابا مصاف نیروهای متخاصم را بتاريخ ۱۳ رجب ۴۳۲/۱۰ مارچ ۱۰۴۱ میلادی ضبط نموده است ، در حالیکه حسینی و ابن الانیر وقوع این پیکار را بتاريخ سوم شعبان ۸/ اپریل (یک تفاوت بیست روز میان گزارش ها) خوانده اند . در دو نسخه زین الاخبار گردیزی که از گزند روزگار محفوظ مانده پیرامون شرح جنگ میان نیروهای مودود و محمد که نسبت انتقام گیری مرگ پدر مودود بر اه انداخته شده بود صرف با پایان پذیری جنگ بسنده شده و تاریخ درگیری جنگ را توضیح نمیدارد و مشکوک مینماید که در آغاز بخش گم شده تذکری از تاریخ در آویزی شده باشد . ابن بابا ظاهر آ بر بخشهای مفقود مجلدات بیهقی دسترسی داشته است . چندین مینماید که گزارش تاریخ درگیری میان نیروهای متخاصم همان تاریخ اولی موقت تر باشد . (۶۲) نیروهای محمد زمستان را در ناحیتی از مجاورت پشاور بسر بردند ، مگر محمد بمقابل اضافه رویهای قشونش کاری از پیش برده نتوانسته و یک دسپلین را در میان آنان تنظیم نمیتوانسته است . ابن الانیر به این ارتباط چنین گزارش میدهد :-

نیروهای محمد تقاضا های متعددی داشتند ، و محمد صلایت و اختیارات شاهان را علیه آنان از دست داده برد ، نیروهای وی داراییهای مردم را بی رحمانه به یغما می بردند ، زمین های بایر تخریب و ساکنان آن فرار کردند ، مخصیصاً که رویداد هادر پشاور بر جستگی دارد ، مشاهیر آنجا قتل عام و اموال شان تلف گردید . بهای یک غلام به یک درهم رسیده بود که به آن صرف یک من می میسر شده میتوانست . وی سپس با چنین شرح گزارش داده که نیروهای محمد بتاريخ ۲۸ رجب مطابق ۲ اپریل پشاور را بقصد جنگ علیه قشون مودود ترک گفتند . (۶۳)

گرددیزی ترضیحات مفصلی اندر باب وقوع درگیری های نیروهای متخاصم ارائه میدارد ولی جزو جانی محل وقوع درگیری ها را در ناحیتی از ننگرهار ضبط نموده است (این منطقه در تنظیم اسمای ولایات افغانستان بعد از ۱۹۶۴ به همین نام مسمی بوده است و در شرق به امتداد جاده کابل احراز موقعیت نموده ، و جلال آباد مرکز آن است .) (۶۴) بر علاوه دو مصداق دهنده عمده میدان پیکار محمد و مردود جانب سری می نیز وارد معرکه بوده است که یا بطرف فداری یکی از جرنیب یا طور مستقل با نیروی متعلق خردی جنگیده است . این جناح سری می عبدالرشید عمری مردود بود . در واقعیت امر در صحنه پیکار دندانقان با مردود و مسعود همراه بود . (۶۵) تا آنجا که آگاهی داریم عبدالرشید یگانه فرزند در قید زندگی سلطان محمد و بزرگ غزنی طور واضح ادعای رهبری را از جانب سلاله غزنی داشت ، و سرانجام اندکی بعد از مرگ مردود به حیث سلطان بمسند تاج و تخت نیاکان خود تکیه زد . بهر حال اگر چه آنچه مردود حمایت فعال عبدالرشید عمری خرد را جلب نمی توانست دست کم در بیطرف ساختن او توفیق یافته بود ، مردود بر ای عبدالرشید عمری خود وعده داد که هرگاه بمسند قدرت تکیه زند سهم مهمی در اداره ادور و موقف اعزازی برایش اعطا خواهد شد و ثانیاً سرگند و فاداری عبدالرشید را بر ای مسعود برادر خود به یادش آورد که خسارت وزیانی مواجیه فرزندانش مسعود نخواهد کرد ، و با این ترتیب مردود و بیطرفی عبدالرشید را کماهی و از تشریش اینکه عبدالرشید بانیر و های محمد پیوند دو اینکه عبدالرشید در هنگام برخورد نیروهای محمد و مردود در وادی ننگرهار موقف تماشاچی را گرفته متظر شد که دو جانب همدیگر را تپاه کنند تا خود در فرجام به نفع خرد اقدام نماید ، فارغ البال گردید . (۶۶)

مردود با فراغت خاطر از امکانات کنار آمدن با عمری خود ضربات قاطع بر جبهه دشمن وارد آورد و قشون محمد خرد گردید . سالار ار تسکین و غلامان سرای طی حمله یی از عقب نیروی دشمن آنان را تار و مار کردند . محمد با پسرانش و سالاران یاغی چون انوشنگین بلخی و فرزند علی قریب همه بدست مردود گرفتار آمدند . مردود جزای بالمثل را آنگونه که بر پدرش روا داشته بودند بر اسیران گرفتار آمده انجام داد ، ابن بابا درز مره اسیر آمده گان اسمای انوشنگین بلخی ، فرزند امیر یوسف بن سبکتگین یکی از فرزندان محمد (احتمالاً احمد) و سه سالار دیگر را نام می برد که به اعدام محکوم گردیدند . بعضی از مآخذ بیان میدارند که به استثنای عبدالرحمن یا (عبدالرحیم) فرزند محمد متباقی تمام اعضای خانزاده محمد بشمول خودش و رهبران نظامی نیروی محمد همه اعدام گردیدند . نجات عبدالرحمن فرزند محمد بنابر شفقت و حسن

همه‌نوايي که در جريان بازداشت مسعود در زندان قلعه گيري نشان داد، و احمد برادرش را در قتل مسعود متهم مي‌دانست صورت گرفته است (۶۷) مودود به منظور تعيين ساحه جنگ و تجليل پيروزي اش در نبرد برسم يادگار آباداني يي را در آن منطقه (دهکده، قصبه و اورتي درياد داشته‌اي خود بر ترجمه طبقات ناصري آن بنای يادگاري را باز آرو مرکز تجارتي ياد نموده است) رباطي را در آنجا بنا گذاشت و قبل از مراجعتش به غزنه اسم فتح آباد را بر آن گذاشت. فخر مديبر مدعي است که فتح آباد رباطي بود در همين محل که سبکتگين به عنوان تجليل و يادگار پيروزي اش برده و شاه راجه جيپال اعمار داشته بود که متعاقباً شگوفاً گرديد و بعنوان پايدگاه غازي ها شهرت پيدا کرد (و احتمال دارد که اين محل کمين گاهي بوده است براي تعقيب کافران منطقه مجاور کافرستان ؟) چارلس من سياح اوایل قرن نوزدهم موقعيت اين منطقه را در قسمت چارميلي جنوب بالاباغ که از شهر جلال آباد دو ازده ميل فاصله داشته و انمود کرده است. روايت ها چنين است که فتح آباد باري در جريان جنگ اول افغان و انگليس توسط نيرو های انگليس بسر کرد گي سر ابرتس سيل اشغال گرديد. (۶۸)

ابن الاثير و مودود را به غزنه بتاريخ ۲۳ شعبان ۴۳۲ قمری هجری (مطابق ۲۸ اپريل ۱۰۴۱ ميلادی) و ابن بابا جلوس اورا بر مسند تاج و تخت غزنه بتاريخ شعبان ۳۳ (۴) ۴۳۲ / اپريل - می ۱۰۴۱ ميلادی) ياد کرده است (۶۹) بنابر گزارش گردیزی وی به القاب شهاب الدين والدوله و قطب الملة مفتخر بوده است، که سکه زمانش نیز آن را تأييد مي‌دارد. مودود به القاب جمال الدوله و فخر الامه يادگرديده که، دره اخذ ادبي گرد يزی نسخه بدل آن قطب الدين آمده است. از آنجا يکه مودود در سکه های خود نام خليفه عباسی القائم را ذکر نموده است پنداشته ميشود که اين القاب برای مودود از طرف دربار بغداد داده شده، و هم احتمال دارد که وی بعضی از اين القاب را در زمان حيات پدر حايض شده باشد. (۷۰)

مودود بعد از شکست قاطع محمد با مخا لغتها و تهديد های خانواده گي مواجه بود، مگر با بدرت رسيدن، وعده های را که در برابر عبدالرشيد عمويش مبنی بر مقام و اشتراک او در دستگاه دولت داده بود و در بالا ذکرش رفت وفانکرد، و در ينفرصت بی درنگ اورا در حصار منديش به زندان افگند، و در طول تمام دوره سلطنت مودود همد ر آنجا ماند. (۷۱)

تثبیت مجدد هویت در غرب توسط مودود

مع هذا مودود سلطان جدید تکالیف فراوانی در پیش رو داشت. تهدید ترکمن ها در خراسان که اندیشه مسعود را نیز فرا گرفته بود، با یاری بخت و طالع به آن مواجه نشد و نیز مفکوره دستیابی سلجوقیان بر سیستان و دستبرد آنان بر متصرفات دیگر غزنوی در جنوب وجود داشت. آشوب و ناآرامیها در هند غزنوی در دوران سلطنت مسعود آشکارا بود، چنانچه احمد یثا لشکین به اغتشاشات دست میازید، محمد در دوره سلطنت کوتاه دوم از حمایت متصرفات هندی خرد بر خوردار بود، ولی حین مرور رویدادهای بعد ملاحظه میداریم که مودود بزودی با اغتشاشات بیشتر در هند مواجه میشود.

بنیاد اندیشه

قبلاً دیدیم که مبارزات مودود در تخارستان بخاطر عودتش از انجاجهت دستیابی و احراز قدرت نا فرجام ماند و الترن تاش سا لار غزنوی که بعد از مودود در آنجا ماند، نتوانست از بلخ دفاع کند، و در نتیجه بادرست بردشدید ترکمن ها مراجه گردیده هرات بدست اغوز افتاد، ولی توأم با پیروزی مودود علیه نیروهای محمد در ننگرها روبا جانش براریکه مسند در غزنه بار دیگر پایه های دولت غزنوی مستحکم گردید، و یکبار دیگر اعتماد خراسان شرقی به دولت غزنوی روان تازه گرفت. مردمان هرات علیه اشغالگران بها خاستند، و بطرفاری غزنویان آن دیار را از نفوذ اغوز نجات دادند. گرچه، چغری بیگک داود در سال ۴۳۴ هجری قمری مطابق ۱۰۴۲-۱۰۴۳ میلادی هرات را محاصره نمود، که در نتیجه هرات و منطقه مجاور آن باد غیس بدون تردید در مدار فرمانبرمایی سلجوق قرار میگیرد. ازورای پاره از گزارش

های صدرالدین حسینی بر میبایست که هنوز هم در فراز باج - قرا باج (۹) احساسات حمایت و جانپداری از غزنویان وجود داشته است زیرا مردمان آنجا درین هنگام هنوز هم مالیات شان را به غزنوی ها می پرداخته اند، که در نتیجه چغری بیگ علیه آنان به سؤیادت دست زد یکی ازین رهبران محلی قبل از بیعت به سلجوقیان مورد حمله قرار گرفته و در محاصره در می آید. (۷۲) مودود یک بار دیگر بر بلخ دست یافت، تروند تا بعد از ۴۳۵/۱۰۴۳/۱۰۴۴ میلادی در تصرف امیرک بیهقی قرار داشته است. (به صفحه قبل مراجعه شود) اتخاذ سیاست فعال و تصمیم مودود به استرداد قلمروهای از دست رفته غزنوی در غرب پرسیژ و موقف او را اندرین هنگام در میان همروز گارانش بالا برد. درین جا هرگاه بگذاشته نظر اندازیم و آن جلال و ابهت شاهنشاهی محمود و مسعود را که بر پایه های نیرومند و استواری پی افکنده شده بود از نظر بگذرانیم باشکفتی مواجه میشویم که چنین دولت بزرگی در اثر تاخت و تاز کوچپان وحشی که از دشتهای آسیای مرکزی برخاسته بودند برای همیشه در پیچ و خم امواج متلاطم فراشدیدی تخریب و مشرف به سقوط شود. چنین آمده است که مودود در اوایل فرمانفرمایی خود یادداشت تابعیت پادشاه ترک در ماوراءالنهر را بوسیله نماینده اش دریافت نمود. چنین پیدا است که این زمام دار ترک یکی از سلاله قره خانیها و احتمالا بورتوگین بوده باشد که بنابر شواهد سکه شناسی وی در سال ۴۳۳/۱۰۴۱-۱۰۴۲ میلادی بحیث نایب قاغان برادر خود ارسلان خان عین الله ولد محمد بن نصر از روز جنسند یالقب بفرخان در بخارا فرمان می رانده است، وی در سال ۴۳۸ هجری قمری مطابق ۱۰۴۶ میلادی تا ۱۰۴۷ میلادی قوای غزنوی قره خانی را علیه دشمن مشترک سلجوقی در سمرقند تنظیم و بسیج نمود مگر این اقدام ناپایان سلطنت مودود درست از آب بدر نیامد. (۷۳)

مودود بااستماع خبر مرخصی چغری بیگ داود در سال ۴۳۵/۱۰۴۳-۱۰۴۴ میلادی قشونی را به تخارستان اعزام نمود. این حمله توسط الپ ارسلان فرزند امیر سلجوق که درین هنگام در بلخ مقر داشت دفع گردید. در خلال این در آویزی نیروهای غزنوی بشکست مدهشی مواجه گردیده خسارات هنگفتی را متحمل گردیدند، و متباقی نیروهای منهزم غزنوی به غزنه باز گشتند. چنین بینماید که نسبت عزاقب همین عقب نشینی بوده است که امیرک بیهقی حاکم تروند متقاعد گردید که علیه سلجوقیان یش ازین ایستادگی نکند چغری بیگ داود در پرتو رویداد این شکست مودود بدستی میتوانسته تشخیص نماید که در چنین فرصتی سلطان غزنوی فاقد منابع جنگی بود. و ازین رو جنگی را جهت اعاده خراسان بسراهِ انداخته نمیتوانست. بنابر نگارش حسینی چغری بیگ الپ ارسلان فرزند خود را

بطور رسمی بحیث نایب الحکومه تمام خراسان شرقی گماشت، که تا حوالی منابع آموکه بلخ، ترمذ، تخارستان، قبادیان و خش و ولوالج را در بر میگرفته است. (۷۴)

با آنچه گفته آمد، مودود هنوز هم در خواب و خیال اعاده قلمروهای از دست رفته غزنوی بود، چنانچه مقارن اول سلطنت خود دست به تنظیم و تدارک یک نیروی ائتلافی جهت سوق علیه سلجوقیان زده منابع هنگفتی را بعنوان سرمایه گذاری بمصرف رساند و در عین زمان با نیروهای متعدد سرزمین اسلام شرقی مخالف سلجوقیان تماس برقرار نمود و به آنان حمکری همان مناطقی را تحت اداره غزنویان وعده داد. از آنجمله مودود با شهزاده دیلمی از سالاله کاکریه جبال و ابوکالیجار گرشاسپ بن علاء الدوله محمد که در سال ۴۳۷ هجری قمری مطابق ۱۰۵۴-۱۰۵۶ میلادی ملکیت خود را به ابراهیم نیال، رهبر سلجوق و همدان از دست داد و این ابوکالیجار سالهای آخر عمرش را در تبعید همراه برادر خود بنام فرارز در اصفهان و یا در فارس از قلمرو آل بسویه گذرانید. (۷۵) مودود با او در اصفهان تماس برقرار و ابوکالیجار گرشاسپ را ترغیب نمود که بسک نیروی منظم را تدارک و بجانب شرق برآورد، مگر جریانات طوری چرخید که این نیرو در صحرای بزرگ از هم متفرق گردیدند و کابو بحال مریضی به غرب فارس عودت نمود. مودود بار دیگر به قریه خانی ها و به خاقان پادشاه ترک ها که شاید تمناچ خان ابراهیم بن نصر همان بزرگ تیگن اسبق باشد روی آورد. خان یکدسته از نیروهای خود را از بخارا بمجاورت ترمذ گسیل نمود که آن محل را بویرانه مبدل کرد (این رویداد اشارات و توضیحات حسینی و ابن فندق را که تره نادانند رین هنگام از اداره غزنوی ها خارج بوده تأیید میدارد). (و کذا نیروی دیگری تحت امر سالار قشقه علیه خوارزم فرستاد که خوارزم توسط شاه ملک بسکی از هم پیمانان سابقه دار مسعود تخایه شد و سلجوقیان تسلط گردیدند. بهر حال هر دوسه قیامت خنثی گردید، چغسری بیگ و تمناچ خان ابراهیم لاجرم طی دیداری در کنار آمو بهم صلح کردند. چنین پیدا است که مودود شاید اندرین هنگام در قید زندگی نبوده است. مودود بمعیت قشون از غزنه بخارج در حرکت بوده است که ناگهان مریضی عاید حالش گردیده به پایتخت خرد به غزنه باز میگردد و آفتاب عمرش غروب میکند و بدین سان تمام اینهمه ستراتیژی های بلند پروازانه او به یأس می گراید. (۷۶)

مودود در نهایت آنگونه که محمود دسیستان را در حوزة قلمرو غزنویها در آورده بودند حفظ نتوانست چنانچه در روزگار اواخر سلطنت مودود امیران بر سر اقتدار صفاری سیستان را به یک قلمرو خرد مختار در آوردند، گرچه این آزادی در سایه سلجوقی بود و سلجوقیان خود بر آن منطقه حکم

می رانندند. مع هذا خود مختاری صفاری های سیستان یکی از نتایج مفید برای غزنویها محسوب میشود چه امیران صفاری تا جایی یک نوع ایالت حایل را میان غزنوی ها و ترکمن ها بوجود آورده بودند و تشنج و دستبرد ترکمنان را از طریق جنوب افغانستان علیه بست و زمین داور مربوط غزنویها و حتی علیه خود غزنه تا حدود زیادی کاهش داده بودند، چنانچه نسبت همین تشریش بود که مسعود حین بازگشت از دندانقان یکی از سالاران خود نرشتیگین نوبتی و سپس ابوسعید زوزنی را به داندان جعفر ستاد تا امنیت منطقه بست را حفظ نمایند (به صفحات بالا رجوع شود). مالیات و خراج سیستان تا اواخر سلطنت مسعود جمع آوری و ماموران رسمی برای اینکار موظف می گردیده اند. این ماموران جمع آوری مالیات به همکاری امیر ابو الفضل نصر بن احمد صفاری که محمد قبل از وفاتش در سال ۴۲۱ هجری قمری مطابق ۱۰۳۰ میلادی او را به حیث امیر تحت الحمایه خود گماشته بود، جمع آوری می گردید. (۷۷) مسعود تا مدت زمانی مالیات و خراج سیستان را از طریق ماموران جمع آوری مالیه که خود می گماشت جمع آوری مینمود، مگر در آغاز سال ۴۲۹/اکتبر ۱۰۳۷ میلادی دو نفر مامور موظف گماشته شده جمع آوری مالیات را در سیستان از وظیفه سبکدوش نمود، و یک بار دیگر امیر ابو الفضل را موظف گردانید تا جمع آوری مالیات را شخصاً انجام دهد. و اینست که یک بار دیگر وی به امر سلطان مسعود طرز مستقیم موظف به جمع آوری محصول مالی آن ولایت میگردد. (۷۸) وضع اجتماعی و سیاسی در سیستان از روزگاران و لیان خلفای عرب، از نیاکان صفاری ها شکل پیچیده منقسم یافته بوده است که در آن دسته عیاران و سرهنگان که نسبت احساسات نیاکان محلی سگزی خود و مخالفت با تسلط بیگانگان نقش مسلط را بر اعمال آنجا بازی میکردند. (۷۹)

در اوایل ۴۳۲ (خزان ۱۰۴۰ میلادی) احمد طاهر یکی از متمردين اغتشاشی سگزی علیه امیر ابو الفضل دست به اغتشاش زد. ترکمن ها از و به حیث متحدا خود دعوت بعمل آوردند. ابو الفضل برای سرکوبی این اغتشاش از دربار غزنه از مسعود مطالبه کمک نظامی بعمل آورد، ولی این تقاضا به هنگامی به غزنه موصلت کرد که مسعود تدارک سفر دهند را پی ریزی میکرد. بهر حال مسعود در ربیع الاول ۴۳۲ - نومبر - دسمبر ۱۰۴۰ میلادی یک نیروی پنج هزار نفری سواره نظام را بسرکردگی بانصر (شاید این بانصر همان حاجب بوالنصر باشد که بیهقی در چندین مورد از وی یاد آوری نموده است و در زمره رزم آوران گروه سلطان در پیکاردانقان حضور داشته که از طریق غور به غزنه فرار نموده بودند.) (۸۰) جهت کمک و نجات ابو الفضل که درین موقع توسط اغتشاشیون و رهبر ساجر قیان بنام ارتش که گفته میشود

برادر ابراهیم بنال و یکی از عموزادگان طغرل بیگک بوده است به محاصره کشانده بود ، فرستاد. ابو الفضل ناگزیر شد تا به منظور نجات خود با ساجوقیان راه توافق در پیش گیرد و از نیرو با ارتش به موافقه رسید که در زرنج خطبه بنام بیغویا بیغوکه یکی از اشخاص نسبتاً بزرگ ساجوقیان بود خوانده شود. (۸۱) نیروی با نصربه بست عقب نشست و بیغو شخصاً بتاریخ جمادی الثانی دسمبر ۱۰۴۰ میلادی (وارد سیستان شد، و نیروهای متحد ترکمن جانب بست پیشروی نمود، منطقه را به به ویرانه مبدل کردند، بهر حال میان ارتش و بیغو اختلافات بروز کرد ، و این موجب شد تا لشکریان ساجوق از بست عقب نشینی کنند و فرجام کار آنکه در نهایت ترکمن ها ولایت سیستان را تخلیه و بخراسان باز گشتند. (۸۲)

بدین سان حین جلوس مودود نیروهای بیگانه تحت اداره امیر ابو الفضل از سیستان به تدریج طور موقتی پاک گردید، مگر مودود به منظور برقراری نفوذ غزنوی در سیستان بی درنگ یک دسته نیروهای خود را بدان جعفر ستاد تا از تهاجم و دستبرد مجدد ترکمن ها جلوگیری بعمل آرند. یکدسته از نیروهای تحت قومانده قیامس در سال ۴۳۲ (بهار - تابستان - ۱۰۴۱ میلادی) روانه سیستان گردید مگر به شکست مواجه شد، و بعداً ابو الفضل مکاتیب مودود را که عنوان مشاهیر سیستان انشاد یافته بود مصادره کرد. بناءً ابو الفضل در جمادی الثانی ۴۳۳ / فبروری ۱۰۴۲ میلادی یک تعداد از هوا خواهان غزنوی بشمول روحانیون اهل فقه و یک امام و سالار نظامی را توقیف و زندانی نمود. چنین بوده است که طبقه روحانیون در سیستان به نسبت شهرت سلطان در بلندبدا فراشتن مذهب اهل تسنن و نسبت اندیشه از خود سری و استبداد ترکمنان از سلطان غزنوی حمایت مینمود. در رجب همان سال مارچ ۱۰۴۲ میلادی یک قشون غزنوی متشکل از ۲۰۰۰ سواره و ۱۰/۰ پیاده وارد سیستان گردیده در آنجا با عناصر مخالف و پارتیزانهای قبلی چون احمد ظاهر و عیاران گروه شنگلیان (۸۳) پیوستند. بدنبال جنگ های مدهش که با ابو الفضل بر اه افتاد مدت چهار ماه در ارگ زرنج در محاصره قرار گرفت تا اینکه وی کتبی از ارتش امداد جست. سرانجام یک نیروی نجات بخش قدم فرا گذاشت و نیروهای ائتلافی غزنوی را به شکست مواجه نموده، تعداد زیادی از رهبران آنها را بقتل رساند. عده یی از فراریان را در صحرای دشت مارگو به جانب بست تعقیب نمودند و نیروهای ارتش و ابو الفضل قبل از بازگشت شان در ربیع الاول ۴۳۴ هجری قمری مطابق اکتوبر - نوامبر ۱۰۴۲ میلادی به سیستان آن منطقه را تاراج و به یغما بردند. شاید همین سرقیات بوده است که ابن الاثیر نیز از آن یاد

آوری نموده، و تاریخ وقوع این درگیری را در صفر ۴۳۵ هجری قمری مطابق سپتمبر - اکتوبر ۱۰۴۳ میلادی (اگر ترجیحاً به وضوح صفر ۴۳۵ هجری قمری خوانده شود این تاریخ بازنگری که ازین درگیری در تاریخ سیستان ذکر بعمل آمده تطابق میتواند؟) خوانده است و توضیح میدارد که نیروهای مودود یک حمله اغوز را ازبست در آن زمان دفع نمود (۸۴)

پیامد رویدادهای سال ۴۳۴/۱۰۴۲-۱۰۴۳ میلادی و رویدادهای مابعد در سیستان از جمله رخ دادهای قابل یادآوری ظهور طغرل سالار غلام ترکی به حیث یک چهره متبارز در صفحه تاریخ است، که در دوره سلطنت عبدالرشید نقش نادرستی ایفا کرده است اندرین هنگام طغرل همراه با ۲۰۰۰ نفر بجانب سیستان در حرکت افتاد، و از طالع سازگار اندر میانه راه یکی از اعضای خانواده صفاری بنام امیر ابوالنصر بابا نصر بن منصور بن احمد را در وادی دند انقان به اسارت گرفت سپس در جمادی الثانی ۴۳۴ (جنوری - فبروری ۱۰۴۳ میلادی) به سیستان وارد گردیده کرکویه را اشغال نمود، و سپس میان جمعیت مسلمانان و زردشتیان بقتل و غارت گری مبادرت ورزید ابوالفضل یکدمسته از نیروهای خود را بمنظور دفاع از ارگ کرکویه به آن منطقه فرستاد. طغرل فیصله بعمل آورد تا در بازگشت به غزنه امیر ابوالنصر را نیز با خود بیاورد. بعداً ابوالفضل در معاوضه آزادی وی یکی از فرزندان احمد بن حسن میمندی و زیرارش غزنوی را همراه با تعداد دیگر از سالاران به اسارت درآمده غزنوی مبادله نمود (۸۵) طغرل بعداً مترجمه درگیری او ضاع نابسامان سیستان گردیده تاریخ سیستان برخورد های بیشتری را میان نیروهای ارتش و غزنویان در سال ۴۳۷ هجری قمری مطابق ۱۰۴۵-۱۰۴۶ میلادی ثبت نموده است، که طی آن پیکارها در سلجوقی مغلوب گردید، و برای زنده ماندن به ارگ زرننگ روی آورد، وی سه سال بعد از آن روزگار در طبس بقتل رسید، و دیگر به ارتباط رویدادهای سیستان یا دودوردی از وی نشده است. (۸۶)

سلطنت مودود در حالیکه ثبات و آرامش معقولی در جناح جنوبی دولتش حکم فرما برد پایان پذیرفت. ابوالفضل (که تا زمان مرگ خود در جمادی الثانی ۴۶۵، مارچ ۱۰۷۳ میلادی به حیث امیر سیستان بود.) (۸۷) درین موقع میان دو قدرت رقیب بزرگ در کار موازنه بخشیدن مرقف خود بود، مگر سلجوقیان مرقف خود را در خراسان و کرمان تحکیم بخشیدند ابوالفضل بالتدریج در مدار نفوذ سلجوقی کشانده شد، بارهایی عده از هواخواهان غزنوی در رجب ۴۳۹ / دسمبر ۱۰۴۷ جنوری ۱۰۴۸ میلادی که وی ایشان را شش سال قبل توقیف کرده بود مصوء نیت بیشتر احساس نمود. (۸۸) مگر هنوز هم به حیث یک پناهگاه نیروی غزنوی در جنوب افغانستان احراز موقف داشته بود و در واقعیت امر تا قیام غوری ها در قرن متعاقب آن از دیدگاه غزنویان دور بود (به فصل چهارم رجوع شود).

فتوحات هند و ستان

مسعود بعد از سرکوبی اغتشاش احمد بنالتکین مجدود فرزند خود را در ذوالسعه ۴۲۷ هجری قمری مطابق بق آگست سپتمبر ۱۰۳۶ میلادی بفرماندهی نیروهای مستقر آنجا مقرر نمود و وی را با اخلاص در خور مقام والی مقرر نموده، سه سالار نظامی و یک نیروی کاملاً مجهز و یک منشی از دیوان رسالت را موظف به امور عدلیه و یک نفر مستوفی را بعنوان منشی مالی در تشکیل آنجا تکلیف نمود. (بیهقی ششمی اخیر الذکر را سعد سلمان خوانده است که واضحاً پدر مسعود سعد سلمان شاعر بوده و ممکن است همین منشأ سکونت خانوادگی آنان در پنجاب بوده باشد.) مجدود با بنگونه شناسایی و معرفت خود را در هند قایل نمود و بدون شک بدین صورت برای خود شآنجا پایگاهی پدید آورد که دارای دستگاه نظامی و اداری وفادار به او بوده است. بهر حال گفته‌ها چنین است که گاه و ناگاه وی به غزنه حاضر میشده است. بگونه مثال جهت تجلیل عید فطر در ۴۲۸ هجری قمری مطابق ۱۰۳۷ میلادی به غزنه آمد و بنا بر قول گردیزی (بیهقی تذکری اندرین باب ندارد) مجدود بر مبنای دستور سلطان مسعود در اوایل خزان ۴۳۲/۱۰۴۰ میلادی موظف به تسلط بر ملتان شده است (به صفحات قبل رجوع شود.) (۸۹) مجدود هنوز در هند بود که پدرش از قدرت برکنار شد و بقتل رسید. و اینکه وی بمقابل جلوس محمد براریکه تاج و تخت غزنه بعد از مرگ پدر چه عکس العملی بروز داده واضح نیست آنچه اندرین باب وضاحت دارد اینست که از برسمیت شناختن مودود بجانشینی پدر در غزنه امتناع نموده است. وی بغاوتی را در ملتان و لاهور برآه انداخت. مگر سه روز بعد از عید الاضحی (شاید در سال ۴۳۲ که این عید مصادف بر تاریخ ۱۱ آگست ۱۰۴۱ میلادی اتفاق میافتد.) به نحر اسرار آمیزی جسد بی جان او پیداشد. بناً شرش مجدود از هم پاشید، و مودود ترانست سلطه خود را در سر اسرهند غزنوی تحکیم بخشید. قشونی را که مودود از غزنه بمنظور فرو نشاندن شرش مجدود در هند گسیل داشته شاید همان نیرویی بوده باشد که در یکی از حکایات آداب الحرب والشجاعه فخر مدبر ذکر یافته که تحت سالاری سالار احمد

بن محمد حاجب بزرگ به معیت فقیه سلیطی که به حیث والی لاهور موظف بوده سوق شده بوده است . (احتمال زیاد دارد که این اسما در صفحات بیهقی بگونه دیگری آمده باشد که تشخیص هویت واقعی ناممکن است .) حکایت آداب الحرب و الشجاعة رویداد سوق این قشون و مواصلات آنان را به لاهور و تحکیم سلطه مودود را در آنجا باز گو میدارد . (۹۰)

با پیوستن به قرار گاه لاهور ، فقیه سلیطی نماینده خود را در لاهور گذاشت ، و قشون مشترک غزنوی علیه ملتان به پیکار رفت . در جریان قرن چارم (دهم میلادی) تبلیغات پروپا گندی افراطی اهل تشیع اسما عیلی میان مسلمانان شهرک نشینهای قدیمه عرب از پیروزی های بر خوردار بوده است ؛ این مناطق قدیمه سند و ملتان برتری خلیفه فاطمی را در شمال افریقا و قاهره یعنی المغرب را بوسمیت شناختند ، (۷۵-۹۵۳/۶۵-۳۴۱)

و معبد بت پرستی معروف ملتان که بنام رب النوع آفتاب ادینا گردیده برد ، توسط یکی از دعوات اسما عیلی تخریب گردید . (۹۱) محمود غزنوی از خواهران اهل سنت و جماعت در سال ۳۹۶ هجری قمری مطابق ۱۰۰۶ میلادی برابر الفتح داود دین نصر فرما نفرمای محلی اسماعیلی ملتان حمله نموده ، به شهر هجرم برد ، و بقتل عام هوا خواهان اسماعیلی دست یازید . (۹۲) از رخ دادها و پیامدهای دیگر آینده ملتان گزارشی در دست نیست مگر اینقدر واضح است که مذهب اسماعیلی در آنجا بکلی از میان برداشته نشد ، و زنده ماند . احتمالاً در سال ۴۳۲/۱۰۴۰ میلادی هنگامیکه اطلاع بر کناری مسعود و به امارت در آمدن وی در مار یگله در هند پیش گردید قدرت غزنویان در حقیقت ناتوانی دست و پایی زد ، شورش ها باز در آنجا زبانه کشید . هنگامیکه لاهور به نفع مودود برگردانده شد فقیه سلیطی عیاله اغتشاشیون که در رأس آنان فرزند ابو الفتح داود (در اصطلاح عصر غزنوی قرامطه) قرار داشت . (۹۳)

و اسما عیلیان به او من حیث شیخ خود می نگریستند حمله کرد . نیروهای اسما عیلی بمقابل قوای نیر و مند کار آز موده غزنوی تاب مقاومت نیاورده به منصوره جزیر سند عقب نشینی کردند . ملتان و دار به تسلیمی شد ، و بعد از تسلیمی خطبه بنام عباسیان و مودود جاری گردید تلمیحاً درین معنی که اغتشاشیون یک بار دیگر توانستند خطبه را بنام فاطمی ها قرائت نمایند (سپس فقیه سلیطی محمد حلیمی را قبل از عودت به لاهور به حیث والی ملتان تعیین نمود و در مسیر راه جت ها و دیگر کافران منطقه وسط دره سند را محو و نابود ساختند .) (۹۵)

اخبار مربوط به پایان یافتن سلطه فرمانفرمایی مسجود، را جنگان متعدد هندی را تشجیع نمود تا علیه مسلمانان به حمله دست زنند. فخرمدبریه این امر تسلط بیان میدارد که قشون غزنوی حین بازگشت از ملتان به لاهور در عرض راه مورد حمله قوای ائتلافی را جنگان هندی که مشتمل از نیروهای را نگان و رایان و تکران کوهپایه های تحت اداره سندن پال و نواده کابلشاه خوانده شده (هندوشاه از هندوشاهان و یهند مخالف قدیمی غزنوی) (۹۶) قرار گرفتند. گفته شده که جنگی در محلی بنام قدر جور در گرفت، و طی آن قوای مربوط سلطی بر مشرکان غالب آمد، آنان را تارومار نمود، و در جریان سندن پال بقتل رسید. (۹۷)

مودود با وجود نگرانیهای غیر قابل اجتناب از ناحیه سلجوقیه در خراسان و نگرانیهایش در سیستان با اغنام از فرصت، نقش نیاکانی سلاطین غزنوی را بازی نموده، چون چکشی بر سر هندوهای مشرک ضربات وارد آورد، و از غنای این معابد در شگوفایی اقتصاد سرزمین های اسلام شرقی استفاده نموده است. بعد از دست دادن ایالت زرخیز خراسان یگانسه راه حیاتی تمویل مصارف اداری دولت غزنوی، براه انداختن جنگ و مساعد ساختن زمینه یغما و تاراج در هند بوده است. مودود در دوره حیات پدر از خود چنان تبارز نشان داده بود که رزم جوو شجاع خطاب همی شد. و آمده است که وی مخصوصاً در استعمال کمان مهارت بسزایی داشته است. اختراع یک نوع پیکان که معروف به پیکان مودودی میباشد به او نسبت دارد، و حکایت شده است که پیکان او از طلا ساخته شده بوده و هرگاه شخصی هدف آن قرار می گرفته از بهای طلای آن مصارف تشیع او و یا از بهای آن مصارف جراحت وارده بر اندام شخصیکه هدف آن قرار میگرفته تدارک می گردیده است. یا دوبردها از خاطره ها و پیکارهای سلاح های جواهر نشان ایندوره که اندر هنگام تشریفات و پذیراییهای رسمی غلامان سرای غزنوی مجهز بدان میشده اند، و هم از پیکان طلای مودود اگر چه آمیخته با قصه و افسانه است سروده های ماندگار است بدینگونه :

سلطان زمانه شاه مودود آنک
از بهر عسود زر کند پیکان

تا کشته اواز آن کفن یابد
تاخسته اواز آن کند درمان (۹۸)

حکایتها چنین بوده است هر آن کسیکه هدف آن خدنگ قرار می گرفته و پدر و دزدنگی می گفته است مصارف تشیع و مداوای او از طریق بهای سر آن خدنگ کار سازی میشده است. ابن الاثیر از میانه مورخان گفتارهای اندر باب کار ناهای مودود در هند بیاد گار گذاشته

که وضاحت نداشته (عمدتاً تکراری است و میرخواند آن‌ها را رنگ افسانوی داده است) و فاقد
معلومات توپوگرافی است. و از شهزاده هندی بشکل تحریف شده ذکر بعمل آورده است.
درین عبارات آمده که در سال ۴۳۵ (۱۰۴۳-۱۰۴۴ میلادی) سه راجه هندی به لاهور حمله نموده
آن منطقه را تادمیت قابل ملاحظه‌ای در محاصره درآورند. والی آن جاواینکه این والی بر مبنای
حکایت فخرمد برهنه زهم همان فقیه سلطی بوده یانه واضح نیست) از دود استمداد جست،
و در نتیجه کمک‌های تقریبی گسیل شد. در نتیجه قشون غزنوی عملیات تهاجمی را علیه راجگان
هندی براه انداختند که در اثر آن یکی ازین راجه‌ها تحت تابعیت غزنویان درآمد، از جمله دور راجه
باقی مانده یکی بنام دیوبال (۹۰؟) و دیگری بنام هرباتیا (۹؟) در یکی از قلعه‌های خود
به محاصره گرفته شد، و سرانجام سر تسلیم فرود آورد، و راجای سومی بنام ثابت‌رای در جریان جنگ
با ۵۰۰۰ از همراهان خود کشته شد. سر نوشت این راجا و لشکریان وی موجب گردید که سایر را
جهای هندی که تابعیت شان از غزنویان مشکوک می‌نموده و وعدت و وفاداری خود را مجدداً تأیید
کنند. این موضوع اشاره به اتحادیه راجگان هندی است که درین موقع مناطق چون هانسی،
تھا نیسرواقع شمال غرب دهلی، نگرکوت و محلات دیگری را بار دیگر از تصرف مسلمانان
بدرآورده بودند، و لاهور تادمیت هفت ماه در محاصره شان قرار داشت. از اعضای برازنده
این ائتلاف پره مارا راجا از سالارا به نام بهرجه و هکندا بنا بقول ابن الاثیر دیوه پالیه که شاید
کجهه پگهته را جالین اسم فرزند فرما گزالیار کیرتی راجه بوده باشد، و او شاید همان
را جایی بوده است که خود را در سال ۴۱۳ هجری قمری مطابق ۱۰۲۲ میلادی تقدیم محمود
غزنوی نمود بهمه حال شواهد و براهین اثبات وجود ندارد. (۱۰۰)

برای تکمیل مبحث بالا معلومات بیشتر از مورخ دکنی محمد قاسم هند و شاه که بنام فرشته
یاد گردیده است و او گلشن ابراهیمی را در قرن یازدهم - هفدهم میلادی برشته در آورده و از مأخذ
و متأخر محسوب میشود بدست می‌آید. اینکه فرشته از کدام مأخذ در ارائه معلومات خود استفاده
نموده معلوم نیست و موثقت معلومات او را از مأخذ متقدم بررسی نمیتوانیم و در آثار میرخواند
نیز انعکاسی نیافته است؛ هنگامیکه سعید بقتل رسید محمود و فرزند وی بنا بر تحریک ایاز خاص و شاور
خود از ملتان بحرکت افتاد و بخش‌های را در وادی سند و ملحقات آن تاشرق هانسی و تھا نیسرواقع

از مرگ نا بهنگام و اسرار آمیزش به تصرف در آورد. مزیداً او بیان نموده که را جای دهلی و فرما نفرمایان دیگر هانسی، تنها نیسر و مربوطات آن را ازید تصرف والی مودود در هند مجدداً اشغال نمود و تا چار ماه نگر کرت را در محاصره کشیدند. را جگان را چپوت پنجاب تحریک گردیده و سه تن از آنان به لاهور حمله نمودند، مگر به شکست مواجه گردیدند. این توضیحات اخیر با توضیحات ابن الاثیر مطابقت میکند، مگر فرشته نسبت به سلف خود دیهم ترسخن رانده و بصورت قطع اسمای را جگان هندی را که درین رخ دادها ذید خل بوده اند توضیح نمیدارد.

ما در بچه یی یا دوبچه زاید و یاسه	وین ناسر چدرامادر سیصد بچه گانست
مادر بچه را تاز شکم نازد بیرون	بستر نکند، وین نه نهانست عیانست
اندر شکم او خود بچه را بستر کی رزد	کرد دست و بسدو در ز سر بچه نشانست
انگور بگردار زنی عالیله رنگست	و اورا شکهی همچه یکی غالیله دانست
اندر شکمش هست یکی جان و سه تادل	وین هر سه دل اورا سه پاره ستخوانست
گویند که حیوان را جان باشد در دل	آنها ستخوانی دل و جانست و روانست
جان را نشنیدم که بود رنگ و لی جانفش	هم رنگ یکی لاله که در لاله ستانست
جان را بزد بوی خوش و بوی خوش او	چون بسوی خوش غالیله و عنبر و یانست
انگور سیاهست و چرم است و عجب نیست	زیرا که سیاهی صفت ماه را و انست
عیبش جز این نیست که آبستن گشتست	او نوز یکی دخترک تازه جوانست
بیشوی شاه آبستن چون مریم عمران	وین قصه بسی خربتر و خورشتر از آنست
زیرا که گسر آبستن مریم بدهان شد	این دختر رزرا، نه لبست و نه دهانست
آبستنی دختر عمران پسر برود	آبستنی دختر انگور بجانست
آن روح خداوند همه خلق جهان بود	وین روح خداوند همه خلق جهانست
آنها بگرفتند و کشیدند و بکشند	وینرا بکشند و بکشند این بچانست
آن، زنده یکر او دورا کرد بمعجز	وین زنده و گسر جان همه خال زما نست
ناگشته کشته صفت روح قدس بود	ناگشته کشته صفت این حیوانست
گر قصه جهودان بد در کشتن عیسی	در کشتن این، قصه همه اهل قرآنست
آنها، نگر از کشتن آن هاچه زبان بود	اینرا، نگر از کشتن اینها چه زیانست
آنها، پس سختی ز همه رنج امان بود	وینرا، پس سختی و همه رنج امانست

آنرا بسمرات مکان گشت و مر اینرا
چون دست وزیر ملک شرق که دستش
شمس الوز را احمد عبدالصمد آنکو
آن پیشرو پیشروان همه عالم
مهرز همه خالق جهان او بدو کوچک
درانه و دوزان بسر کلسک نیایی
اندر کرمش، هرچه گمان بود یقین شد

بر دست امیران و وزیرانش مکنانست
از باده گران نیست که از جود گران است
شمس الوز را نیست که شمس الثقلانست
چون پیشرو نیزه خطی که سنا نیست
مهر بدو کوچک: با، است و بزبا نیست
درانه و دوزان بسر کلسک و بنا نیست
واندر نسبش، هرچه یقین بود گمانست



بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۲

چرخ اجرا آت داخلی دولت

یادگاری که از صفحات بی‌بختی پیرامون کارکرد های سلطان مسعود هاندگار است به همان شرح وبست پیرامون کارکرد های دوره زمام داری مودود یوم به یوم درد و اوین به نظر نمی‌خورد بناء اندرین جانبنا چار بسنده می‌کنیم و می‌پسندیریم که دست آورد های عین مامورین که در دستگاه هر دو دولت وظیفه داشتند تغییر ناچیزی را بعد از هر گنگ مسعود در چرخ حرکت امپرا توری باعث گردیدند تردیدی نیست که هوشوره های انباشته و با پیشش و آزمون شده ابو نصر احمد بن محمد بن عبدالصمد شیرازی (۱۰۲) که اندر هنگام قتل مسعود در تختارستان سمت مشاورت مودود را داشت برای به مسند رسیدن مودود و بعد از هر گنگ پادشاه او کارگر افتاد و احمد در اوایل سلطنت مودود عهده دار سمت وزارت گردید. وی در زمان محمود وظیفه کدخدایی را (معین یا وزیر) در دربار والی محمود در خوارزم، و به حضور انوشیروانش، و بعد از هر گنگ احمد بن عبدالصمد بن حسین در ۴۲۴ هجری قمری مطابق ۱۰۳۲ میلادی بحیث وزیر مسعود عزت‌نور حاصل نمود و بر روش اجرا آت متلون وی نفوذ معتدلی داشت. بهر حال وی نفوذی است سلطان را از تصمیم رفتن هند که در فوق از آن ذکر بعمل آمده است باز دارد. (۱۰۳) از همین ایام سمت وزارتش بود که ممدوح شاعران بزرگ همروز گار خویش چون منوچهری قرار گرفت که از وی بد نیگرنه مدح میکنند.

مساو شدن و آمدن راو رزانست
این راه رزایدون چهره کاهکشانست
در قوس قزح خوشه انگور گمانست
در کیسه یکی بیضه کافور کلانست
ده نافه و ده نافگان مشک نهانست

المسته الله که این ماه خیزان است
از بسکه درین راه از انگور کشانست
چون قوس قزح برگ رزان رنگیر نکند
آبی چو یکی کیسه گسکی از خزر دست
و اندر دل آن بیضه کافور ریاحی

وآن صیب بکر دار یکی مردم بیمار

یک نیمه رخش زرد و دگر نیمه رخش سرخ

وان نار همیدون بزنی حمامه مانده

لامی نرنسی بر زمیشتن بچه نراید

خردک نگرش نیست، که خردک نگرشنی

دیتار دهمد، تمام نیکو باز ستانند

مر حاشیه شاه جهان را وحشم را

زیرا که ولایت چرتنی هست و دران تن

دستور طبیعت که بشناسد شریان

چون با ضربانست کند قوت او کم

چون بی ضربان باشد، نیر و دهد آنرا

این کار وزارت که همی را ند خواجه

بود آنهم گنگا غرض و مصاحبت خویش

هرگز ندهد خورد منش را بر خود راه

ار پشه عشا و الیم پسیل بزرگست

خسر و آینه ملک بسود او دانه ملک

ملکت چو چراگاه ورعیت رفته باشد

لشکر چو سنگان رفته و دشمن چون گرگ

هارارمه با نیست نه ز و دره سه آشوب

هرگز نکند با ضعیفا سخت کمانسی

تابریم و بر زیر ندرای گسل نوش است

عمر و تن او را (؟) نه قیاس و نه گران باد

با دا بهار اندر، چندانکه بهار است

کز جمله اعضا و تن او را دور خاست

اینرا هیجان دم و آنرا بر قانست

واندر شکم حامله مشتی پسرانست

چین زاد بچه زادن و خوردنش همانست

در کار بزرگان همه ذلت و هوانست

داند که علی حال ز مانده گذرانست

هم مال دهنده است و هم مال ستانست

این حاشیه شاه رگست و شریانست

چون با ضربان باشد و چون بی ضربانست

ورکم نکند، بیم خناق از هیجانست

ورنه دل ملک ملک را بیم بر قانست

نه کار فیلان بن فیلان بن فیلانست

اینرا غرض و مصاحبت شاه جهانست

کز خورد منش محتشما نرا حد ثانست

وز سرور، فساد بچه شیر زیانست

ملکت چو قرآن، او چو معانی قرانست

جلاب بسود خسر و دستور شانست

وینکار سنگ و گرگ و رنه باره بانست

نه ایمن از و گرگ و نه سنگ بقغانست

با آنکه بداندیش بود سخت کمانست

نابرگسل بر بار خروش و رشانست

چون فضل و تشرانه قیاس و نه گرانست

بادا بخزان اندر، چندانکه خزانست

او رهبر برجسته رهبران جهان است ، گوی که چون نقطه تیز ترین نوک نیزه خطی است
وی از نگاه داشتن دو چیز کوچک یعنی با داشتن قلب فراخ و فصاحت زبان از همه انبای بشر
گویی سبقت دارد . (۱۰۴)

احمد مدت هشت سال در دربار مسعود منصب وزارت داشت ، و سپس دو سال بدر بار
مودود ایفای خدمت نموده است ، مگر نسبت حسادت سالاران نظامی بعدها از نظر افتاد ، بنا بر
توضیحات بییهی وی بعد از برکناری به زودی چشم از جهان پوشیده است ، مگر بنا بر توضیحات
مأخذ تذکره نگاران متأخر گفته شده که وی توسط مخلصاناش مسموم گردید . (۱۰۵) مودود
اندرین هنگام شخص دیگری را دوسوم به طاهر ، که مستوفی دیوان استیفا و مرصط بخش
محاسبه دیوان وزیر بود به منصب وزارت گماشت . بییهی نگاشته که وی تا سال ۴۲۴/۱۰۳۳
میلادی مسوولیت این دفتر را بعهدہ داشته است ، و هنگامیکه غزنه را به صوب هند ترک
همی گفت قبل از درگ خود اجازه رسمی برای طاهر صادر داشته بود تا تحت اداره سلاجویان
بکار خود ادامه دهد . زیرا وی کاملاً متوقع بود که بعد از متواری شدن به هند سلاجقه غزنه
را اشغال خواهند کرد (به صفحات قبل رجوع شود) بهر حال بزودی واضح شد که صرف دانش
محاسبوی ودالی برای احراز کرسی وزیر کافی نیست ، چنانچه انتساب طاهر به کرسی وزارت
مدت کوتاهی را در بر گرفت ، و مودود بعد از انقضای دو ماه او را از کار برکنار کرد . (۱۰۶)

سلطان مودود اندرین هنگام از درایت عبدالرزاق بن احمد بن حسن میمندی وزیر سیم
خود استفید بود . عبدالرزاق تا پایان سلطنت مودود با وی همکاری کرد ، و بعد از مودود
در جلوس عبدالرشید نقش برانده داشت ، و در دوره کوتاه فرمانفرمایی او سمت هیئت ریاست
او را بعهدہ داشت (به صفحات بعد مراجعه شود) . بدیهی است که برای شخصی چون عبدالرزاق
که خاندان اوسوابق خدمت در خاندان غزنوی داشت و هم وسیعاً قبول شده بود که وظایفی چون
منشی دربار یا کار داری امور مالی به سلسله خانوادگی انتقال می یافت ، از یزید بعید نبود که
عبدالرزاق به چنین منصب عالی تکیه زند ، چنانچه خانواده های میمندی و شیرازی در دستگاه
اداری غزنویان دست کم تا سه نسل سوابق خدمت بسجا گذاشته اند . چنین پسند است که
عبدالرزاق و هم پدرش در اواخر سلطنت محمود از نظر افتاده بودند ، زیرا همینکه
مسعود بر اریکه قدرت بعد از پدر تکیه زد ، وی احمد بن حسن را از زندان رها کرد ، و گفته
شده است که درین هنگام مصادف با اوایل سال ۴۲۲ هجری قمری مطابق ۱۰۳۱ میلادی

عبدالرزاق نیز از نندنه یا نار دین که زندانی بوده است در کنار رود جیلم در پنجاب آزاد گردیده است. بیهقی از آن روزگار به بعد از وی طور پراگنده یاد کرده است، و چنین مینماید که در دستگاه اداره مرکزی وظیفه انجام داده است؛ و هم روایت گردیده که در مهرکه دنداندان وی نیز حضور داشته است. گرچه ظاهراً وی در دوره فرمانفرمایی فرخ زاد وظیفه وزارت نداشته مع هذا از براهین همین پیدا است که وی هنوز هم در چرخ دستگاه اداری سهم بسزاداشته است، چنانچه بیهقی از وی در سال ۴۵۰ (۱۰۵۸ میلادی) سخن بمیان آورده و افزوده است که اندرین هنگام هنوز هم به خدمت رسمی دولت اشتغال داشته و هم معلوماتی را که از روزگاران حیات پدرش احمد بن حسن بدسترس وی قرار داشته من حیث یک گزار شگر به استفاده بیهقی گذاشته است. (۱۰۷)

بادست رسی به خزاین و غنایم هند بنیه مالی غزنویان توانایی می یافته و ازین رواج پایه گزاران کاخها و ایوان های مجال محسوب شده اند، آنان به اعمار باغستان ها و میدان های بازی علاقه فراوان داشتند. (۱۰۸) متأسفانه از کار نامه های مودود اندرین بخش معلوماتی در دسترس قرار ندارد، گرچه احتمال دارد که وی از خط مشی نیا کانش اندرین بخش پیروی کرده باشد. بدین منوال چنین پیدا است که دربار شاهی آراسته با آئین ونحیره موروئی سلاطین فارس و اسلامی بوده است بدین مفهوم که دربار سلاطین غزنوی مشتمل بر مامورین درباری، خواجه ها و ندیمان بوده است و اینان سلطان را اندر هنگام بزم نشاط و محافل و باده نرشی همراهی میکرده اند. ما میدانیم که شهزاده کیکاوس بن اسکندر بن قابوس از خاندان زیاری گران و طبرستان مدت هفت یا هشت سال را بدربار مودود که از اقاربش بوده به حیث «ندیم خاص» خدمت نموده است. وی در قابوسنامه از محافل باده نرشی مودود و وزیر عبدالرزاق برای شهزادگان یاد آوری میکنند (۱۰۹) مزیداً چنین می پنداریم که مودود با پیروی از سنت نیاکان خود در پرورش و تشریق شعرا واد با بذل مساعی نموده است. گرچه یک بار دیگر باید متذکر شد که معلومات مشخص درین مورد موجود نیست. چهره های نام دار ادبی و شاعران شهرادوار سلطنت محمود و مسعود چون عنصری، فرخی و منوچهری یا اینکه در دوره سلطنت مودود پدر و در زندگی گفته و یا اینکه اندرین دوره سکوت اختیار کرده بودند. بهمه حال ابوریحان بیرونی دانشمند و عالم شهرت سال ۴۴۲ هجری قمری مطابق ۱۱۵۰ میلادی در قید زندانی بوده بعمر هشتاد و با چیزی در همین قید عمر در غزنه چشم از جهان فرو بسته باشد، و بدون تردید پیدا است که

وی رساله خود را اندر باب احجار کریمه کتاب الجما هیرفی معرفة الجواهر در دوره سلطنت مودود برشته در آورده است ، و احتمال دارد که وی آخرین اثر عمده اش در رشته علم الادویه کتاب الصيدله فی الطب را نیز در همین دوره سلطنت مودود پایان آورده باشد . (۱۱۰)

طوری که قبلاً خاطر نشان گردید ، همینکه مودود در پی تدارک انتقام از سلجوقیان در خراسان برآمد جهان فانی را و داع گفت . بنا بر قول ابن باهمینکه مودود غزنه را ترک گفته سر ببالین مریضی گذاشته و در اثر بیماری قولنج آفتاب عمرش غروب کرده است . برای وی صرف همین قدر فرصت وجود داشته تا عبد الرزاق وزیر را جهت دفاع از حمله ای که علیه مودود تهیه دیده شده بود روانه سیستان بدارد . از این مأخذ صرف فرشته معلومات ارائه نموده که مودود از طریق وادی سکاوند و لورگر رهسپار گردیده و میخواست استحصاری را بنام سانکوت (؟) اشغال نماید تا بعضی خزاین که در اینجا گردآوری شده بود بدست آرد که مریضی گریبا نگیرش شد . (۱۱۱)

اسناد مربوط به تاریخ مرگ مودود و مدت دوام سلطنت وی نامکمل و گاهی هم متناقض مینماید ، و این امر مزید آ با شک و ظن مأخذ پیرامون سلطنت زود گذر دو خلف مودود هر یکی مسعود دوم بن مودود و علی بن مسعود مغشوش ترمیشود . منابع معتبر از جمله اثر اس این پور تحت عنوان سلاله های اسلامی (طبع لندن سال ۱۸۹۳ م) ص ۲۸۹ تاریخ وفات مودود و سلطنت دو خلف او و جلوس عبدالرشید را در سال ۴۴۰ هجری قمری مطابق ۱۰۴۸ - ۱۰۴۹ میلادی ضبط نموده است . مگر ای - دی - زماور در اثر خود تحت عنوان منول دی جینوآزی ات دی کروئولوژی پری هیستوری دی اسلام

E. de zambaur, In his Manuel de genealogie et de chronologie
et de coronologie yaur l'histoire (Hanover 1927)

ص ۲۸۲ تاریخ وفات مودود و در ماه رجب ۴۴۰ / دسمبر ۱۰۴۸ میلادی ضبط نموده و سلطنت کوتاه مدت دو خلف مودود را در جنوری ۱۰۴۹ که عین سال ۴۴۰ میشود ذکر نموده و جلوس عبدالرشید را براریکه مسند سلطنت غزنوی در سال ۴۴۱ هجری قمری مطابق جون ۱۰۴۹ - می ۱۰۵۰ میلادی یاد داشت نموده است . مؤلف این اثر نیز در تألیف دیگر خود تحت عنوان اسلامیک داینستیز (طبع ایدن برگ ۱۹۶۷ ص ۱۸۱) که شرح احوال و انساب سلاله های اسلامی در آن پرداخته آمده به استفاده استناد گزارش

ابن الاثیر سال ۴۴۱ را سال وفات مودود، دوره کوتاه سلطنت دوخلف مودود و جلوس عبدالرشید براریکه مسند سلطنت غزنوی برگزیده است، مگر از آنچه در ذیل به گفتگو گرفته میشود این تاریخ مورد اختلاف نظر قرار میگیرد.

ابن الاثیر گزارش وفات مودود را به عمر بیست و نه سالگی بتاریخ ۲۰ رجب ۴۴۱ - (۱۸ دسمبر ۱۰۴۹ میلادی) تذکر داده، و ابن بابا تاریخ مرگ او را رجب ۱۹/۴۴۱ دسمبر ۱۰۴۹ میلادی خوانده است، که با تفاوت یک روز هر دو تاریخ باهم مطابقت میکند. لکن معلومات ابن الاثیر درین جامه برای آنکه مودود مدت نه سال و دو ماه به گردش مهتاب سلطنت نموده لانی مینماید، میتوان آن را هشت سال و دو ماه خواند. اگر چنانچه تاریخ ۲۳ شعبان ۴۳۲/۲۸ اپریل ۱۰۴۱ میلادی تاریخ ورود پیروز منادانه مودود به غزنه بدانیم و آنرا مبداء رسمی آغاز سلطنت مودود اتخاذ کنیم (به صفحات قبل مراجعه شود) در آنصورت به این نتیجه می رسیم که وی تخمیناً هشت سال و یازده ماه به گردش مهتاب و یاهشت سال و هفت ماه بگش آفتاب سلطنت نموده است. حسینی تاریخ مشخصی را ارائه نکرده مگر متذکر میشود که دوره سلطنت مودود مدت هفت سال و ده ماه قمری و دو روز را احتوا میکند. این تذکر تاریخ مرگ مودود را بتاریخ ۲۵ جمادی الثانی ۴۴۰ هجری قمری مطابق ۵ دسمبر ۱۰۴۸ میلادی می نمایاند. (۱۱۲) بناً در اینصورت به دو تاریخ که تفاوت یک سال را در مورد وفات مسعود می نمایاند مراجعه می‌شویم. ابن الاثیر و ابن بابا در ارائه تاریخ وفات مودود وجه مشترک معین دارند، تاریخی که به اساس تحلیل ارقام ارائه شده حسینی بدست می‌آید تاریخی است که مستقیماً در هیچ یک اثر کتبی بملاحظه نمیرسد. مع هذا به استناد شواهد بعضی از مسکرات تاریخ دومی اندر باب وفات مودود قوت بیشتر پیدا میکند و دی سوردل (D.Sourdel) نیز توجه را به این امر مبدول میدارد. وی خاطر نشان میدارد که دودینار مربوط دوره سلطنت عبدالرشید که یکی آن در موزیم برتانیه (شاید به اساس شواهد همین سکه بوده است که لین پول (Lanepoole) (کتالک ساز ممجرعه سکه‌های اسلامی برتش موزیم در اثر خود تحت عنوان سلاله‌های اسلامی جلوس عبدالرشید را بر مسند سلطنت در سال ۴۴۰ ضبط نموده است) و دومی آن در موزیم کابل موجود است و در هر دوی آن سنه ۴۴۰ ضبط است، و این می نمایاند که تاریخ ارائه شده حسینی باید اندر باب وفات مودود مورد تایید قرار گیرد. (۱۱۳) و اگر چنانچه همین سیستم اخیر مورد بحث قرار گیرد در آنصورت دوره مختصر سلطنت مسعود دوم و علی در ربع سوم سال ۴۴۰ (زمستان ۱۰۴۸-۱۰۴۹ میلادی) اتفاق می‌افتد و حکمرانی عبدالرشید بدینصورت در ربع اخیر سال ۴۴۰ (بهار ۱۰۴۹ میلادی) باید آغاز یافته باشد.

VIII

دشواری های جانشینی و جلوس عبدالرشید

از دونفر خلف مودود که بعد از وی بمسند فرمانفرمایی سلطنت غزنه جلوس کرده‌اند معلومات دقیق در دست نیست. بسیاری مأخذ و مراجع از وجود آنان سخن به میان نیاورده است (۱۱۴) بنا بقول جوزجانی مودود سه فرزند بعد از خود بهجا گذاشت، و بقول ابن بابا مودود بهنگام مرگ فرزند پنجماله خود را (به اسم مسعود) به جانشینی خود گزید، مگر روایت بر آنست که مسعود بعد از مرگ پدر صرف پنج روز سلطنت نمود و سپس عموی وی ابرو الحسن علی بن مسعود برادر مودود زمام قدرت را بدست گرفته است. از قراین همین پیدا است که علی چهره گمنامی بوده است. بیهقی و گردیزی اقلاً در بخش باقیمانده آثارشان از نقش قبلی وی در امور کشور داری صحبتی به میان نمی‌آورد. بنا بگفته این بابا همینکه وی چهل و پنج روز را برار یک سلطنت گذراند رهبران نظامی او را از مسند قدرت برکنار نمودند و در حصار باز داشتند، مگر در جریان همین مدت برده است اگر مأخذ ادبی اعتباری داشته باشند به اساس آن هاوی اقب افتخاری بهاء الدولة را حایز شد هیچ سکه از ویدادگار نیست (۱۱۵) جوزجانی ابر از داشته که مسعود (اشتباهاً در اینجا محمد خطاب گردیده) بن مودود و علی بن مسعود طور مشترک زمام امور را در دست داشته‌اند و شاید که مسعود کوچک نیابت سلطنت را به عهده داشته است، ولی همینکه نا توانی و عدم استعداد زمام داری آنان بر ملاء گردید از اریکه قدرت انداخته شدند. (۱۱۶)

شاید علی بن مسعود در ایت و استعدادی از خود بر وز داده باشد و روشن ساخته باشد که ذاتاً فرمانفرمایست نیرومند لیکن نیروهای نظامی او را به نفع شخصی دیگر یکی از وی نرمش پذیر تر برده از مسند برکنار کرده باشند. مگر از همه بیشتر این امکان وجود دارد

که عطالت ناشی از زندگانی در بین حرم و به تعقیب آن مشقات زندان تواناییهای علی را در تبارز قدرت ضعیف گردانیده باشد. در واقع رویدادهای تأسف بار مسئله جانشینی در سال ۴۲۱ هجری قمری مطابق ۱۰۳۰ میلادی و ۴۳۲ هجری قمری مطابق ۱۰۴۰ میلادی فضای خرف و سوءظن که دولت مطلق العنان غزنوی را احاطه کرده بود تشدید نمود. (۱۱۷) و از بنر و غزنویان در هیچویک حالت تشنج یک سیاست شبیه سیاست به قفس انداختن عثمانیان متأخر را در پیش گرفتند، به این مفهوم که برای حفظ ما تقدم تمام اعضای مردانه اقارب آنانی را که طرح های جلوس بر تخت غزنه را داشتند هم، را در باز داشت قرار دادند. از همین جاست که ابن بابا یادداشت نموده که عبدالرشید، فرخ زاد و ابراهیم از زمره آن سلاطین غزنوی به حساب می آیند که در باز داشت بسر برده و بعد از رهایی از زندان برار یک فرمانفرمایی جلوس کرده اند. چنین یک وضع نسبت به مرقف و اوضاع امور غزنویان متقدم مبانیت واضح داشته است. در دوره غزنویان متقدم فرمانفرمایان آنروز کار بران و یا عموهایشان را بکارهای مهم و عمده می گماشتند، چنانچه برادران محمود مانند ابوالمظفر نصر و عضدالدوله یوسف به حیث سالاران نظامی یا والیان ولایتی موعظف و مقرر می گردیده اند.

مشکل است بدانیم که چه استفاده از معلومات فرشته کرده میتوانیم، زیرا تاریخ فرشته منهیث یک مأخذ باوجود متأخر بودنش موافق چندی اندر باب این دوسلطنت غزنویان دارد، که در مأخذ قبلی وجود ندارد. وی توضیح داده که در دوران فرمانفرمایی مختصر ابو جعفر مسعود بن مودود قدرت واقعی توسط سالاران بزرگ نظامی ترکی تمثیل میشده است. وی اسمای دوجناح رقیب را بسر گردگی علی بن ربیع خادم و ایتگین حاجب (۱۱۸)، ذکر میکند (در مأخذ متقدم چون گردیزی، بیهقی و ابن بابا از اسمای این سالاران ذکر بعمل نیامده است، گرچه از ایتگین به عنوان غلام اسبق سلطان محمود یادآوری شده است) هنگامیکه حامیان ایتگین مسلط بر اوضاع گردیدند مسعود را برکنار و بعرض وی کاندیدای مظلوم خود علی بن مسعود را بتاريخ اول شعبان ۴۴۱ هجری قمری مطابق ۲۰ دسامبر ۱۰۴۹ میلادی بر تخت نشاندند. علی با بیوه برادر خود مودود ازدواج کرد مگر ولایات هندی شاهنشاهی غزنوی در اثر اغتشاش علی بن ربیع سقرط کرد. علی بن مسعود بیش از دو سال سلطنت کرد تا اینکه عموی وی عبدالرشید بن محمود در اثر جریانی که بطرفداری اش برافتنده بود براریکه

سلطنت جلوس کرده علی در قلعه بی بنام دیدی رو باز داشت گردید. (گردیزی از آن یاد آوری نموده است، به صفحات قبل رجوع شود) همینکه عبدالرشید زمام امور غزنه را طور کامل در سال ۴۴۳ هجری قمری مطابق ۱۰۵۱ - ۱۰۵۲ میلادی بدست گرفت علی بن ربیع در همدست تحت تابعیت دولت غزنوی در آمده و نوشهنگین حاجب (شخصیکه بعداً در سرنوشتی طغرل غاصب و بقدرت رساندن فرخ زاد سهم قابل ملاحظه ای ایفا کرده است، به صفحات بعد رجوع شود) به حیث والی آنجا مقرر گردیده (۱۱۹)

این تفصیلات مبتنی برقراین کاملاً یک حدس و قیاس ورخ بوده نمیتواند، و قلت معلومات از مآخذ و مراجع متقدم را جمع به رویداد های انتقال سلطنت از مودود به عبدالرشید دلیل غیر تاریخی توضیحات بالا نمیشود زیرا امکان ندارد فرشته تفصیلات مزیدی را اختراع کرده باشد که در یک مقطع علی بن مسعود برا دران خود هر یک مردان شاه و یزدیار را از باز داشت و رها نموده و باز با احترام با آنان معا ممله بدارد، زیرا در مورد نخست از گزارشهای جزو جانی و در مورد دوم از بییهقی و گردیزی استیضا د میشود که بدون تردید این دوشهزاده وجود داشته است. (۱۲۰) از جانب دیگر، تاریخ های ارائه شده فرشته تأیید شده نمیتواند، زیرا همین حالا ملاحظه نمودیم که شهادت کهن ترهم منابع کتبی و هم شواهد سکه های ضرب شد غزنویان میرهن میدارد که دوره سلطنت علی نمیتواند از نیمه آخری سال ۴۴۱ / زمستان ۱۰۴۹ میلادی که دوام آن عوض دو سال نزد یک به دو ماه باشد آغاز شده باشد. احتمال عملی زیادی دارد که بعضی از رویداد های طبقه بندی شده فرشته در دوره سلطنت علی و افعا متعلق بدوره سلطنت عبدالرشید بوده باشد.

با مراجعه به مآخذهای متقدم تاریخی راجع به برکناری علی و بدست گرفتن قدرت توسط عبدالرشید در می یابیم که اندرین هنگام عبدالرزاق میمندی وزیر، بی درنگ دست اندر کار گردیده، از وقوع یک حالت انارشی در دستگاه دولت غزنوی جلوگیری بعمل آورده است. وی در راه حرکت بجانب بست و سیستان بود که اطلاع مرگ مودود را دریافت کرد؛ سپس وی تصمیم اتخاذ کرد تا عبدالرشید بن محمود عضد ارشاد خاندان محمود را که در قلعه مندیش در جنوب غور از طرف مودود در باز داشت کشانده شده بود براریکه تخت غزنوی بگمارد. (به صفحه قبل مراجعه شود) بنابر قول ابن بابا عبدالرشید بتاريخ ۲۷ شعبان ۴۴۱ (۲۴ جنوری - ۱۰۵۰ میلادی) برمسند ابر اتوری غزنوی عزاجلال فرموده است (۱۲۱) (راجع به تناقضات

زمانی جلوس عبدالرشید بر تاج و تخت، بصفحات قبل مراجعه شود (کار دیدگسی و پختگی عبدالرشید و اینکه وی در حقیقت امر در دوران سلطنت مسعود در اجرای امور نقش داشت او را مشخص با استبعاد و قابل اعتماد، رهبر نظامی و محافظ چرخ سلطنت نسبت به دو سلف وی که دوره سلطنت کوتاه مدتی را به پایان آوردند می دانستند. و همین ملحوظات موجب پذیرش نظر عبدالرزاق در مورد جلوس عبدالرشید در غزنه گردید.

دوره سلطنت عبدالرشید به زودی طور غم انگیزی راه زوال پیمود و چنان سلطنت کوتاهی را پایان آورد که برای ما مشکل است یک انتخاب واقعی پیرامون کرکسر و دست آورد های وی قائلیم کنیم. منابع و مآخذ از وی به عنوان شخصی مستبد خود رائی و تا اندازه فاقد تصمیم و قدرت فکری یاد کرده است، مگر این گفته ها شاید فرضیه و تصورات نویسندگان بعدی بوده باشد که در پر تو غلبه طلوع و گرفتار قدرت از وی تراوش کرده است. بهمه حال جوز جانی از سجدیه عالی او به فراگیری دانش و از اند وخته دانش تاریخی عنعنوی وی صحبت بمیان آورده است. (۱۲۲) گردیزی اثر خسرو دین الاخبار را (زینت تاریخ ها) در دوره سلطنت همین سلطان پایان آورده و بنام او کرده است. یکی از القاب افتخاری وی زین الملله بود. در آن جا نسخه ظریفی از یک اثر اندر باب عنعنات و رسوم باستانی موجود است که در غزنه نگارش یافته و از پیا میر توصیف نموده است و بر وسیله یک وراق و کاتب خاصاً به کتاب خانه عبدالرشید مرتب شده بوده است. (محتوی و موضوعات این نسخه صریحاً توضیحات جوز جانی را اندر باب علاقه سلطان به سنن و رویدادهای باستانی صحت میگذارد). در دیباچه این کتاب معلومات مفیدی راجع به القاب عبدالرشید گزارش داده شده است. گردیزی القاب کامل او را چنین ضبط کرده است: سلطان معظم، عزالدوله و وزین الملله، سیف الله، معز الدین الله ابو منصور عبدالرشید بن یمن الله و له محمود..... در سکه های عبدالرشید طور ساده کلمات چون عزالدوله و وزین الملله و سیف الله حک گردیده است مگر القاب پیچیده تر چون معز الدین الله (در اثر گردیزی ذکر گردیده است) و مظاهر خلیفه الله که در دیگر جادیده نشده در مجموعه القاب بملاحظه رسیده است. صاحب نظران بعدی القاب اعزازی بیشتر ی را به او نسبت داده اند از جمله ابن الاثیر القاب چون شمس الدین الله و سیف الدوله (مترادف آن جمال الدوله) و مجدالدوله را در زمره القاب وی یاد کرده است؛ مگر سترن شاید در شک و تردید هایش اندر مورد این گزارش ها حق بجانب بوده باشد. (۱۲۳)

با وجود انتقال سلطنت بعد از مرگ مودود به سلطان دیگر بید و کراسی اداری به سکنه گئی مواجه نگردید؛ و یک حالت نظم و آرامش در دستگاه دولت جاری بود، و چنین پیداست که عبدالرزاق میمندی به حیث را هنمای با نفوذ دیوان ها بر سر کار بوده است. (تذکری راجع به منصب وزارت کسی دیگری بدسترس نیست). در زمان سلطنت عبدالرشید ابوالفضل بیهقی مورخ به حیث رئیس دیوان رسالت عزت قرار داشته که از زمان سلطنت مسعود در همین دیوان کار میکرد. بهرحال وی این وظیفه را از دست داد و به سبب موضوعی چون عدم پرداخت مهرزنی متهم گردیده و قاضی غزنه او را به حبس محکوم نمود. در دورانی که طغرل سلطنت را غصب کرده بود (در ذیل مراجعه شود) ابوالفضل بیهقی همراه با کارمندان رسمی دوره سلطنت عبدالرشید در یکی از قلعه ها بازداشت شد بهمه حال در یکی از حکایات عوفی راجع به برکناری بیهقی از وظیفه دلیل دیگری ارایه شده است. در حکایت آمده که بیهقی یکی از غلامان عبدالرشید را که مرد مستبد بود و تومان نام داشت و بر مردمان منطقه پشاور فشار و شکنجه روا میداشت از کار برکنار کرد مگر برکناری این غلام مستبد از کار موقتی بود، تومان حسن نظر سلطان را باز به خود جلب کرد، در نتیجه بیهقی خود برکنار گردید. عوفی تاریخ ناصری را که احتمال میرود از مجلدات خود بیهقی باشد مأخذ این ادعای خود قلمداد کرده است. مگر با وجود تفاوت بین اسمای تومان و طغرل تعجب آور نخواهد بود اگر این حکایت با جریانات رویداد غصب سلطنت عبدالرشید از طرف طغرل مرتبط شده باشد. (۱۲۴) واضح است که بیهقی به حیث یکی از وفاداران سلاله غزنوی دشمن آشتی ناپذیر خاصبین سلطنت غزنوی بوده، و در مورد غصب سلطنت توسط طغرل در بخش اخیر مجلدات خود گفتگو بمیان میآورد. گزارش این جریانات در بخش تاریخ خوارزم نمایان میشود که درین جاوی در مقالات سودمند خود را جمع به فایده تاریخ و مثال های مفید که از ورای آن در یافت شده میتواند نگاشته است: و از وقت آدم علیه السلام الی یومینا هذا قانون برین رفته است که هر بنده که قصد خداوند کرده است جان شیرین بداده است، و اگر یک چندی بادی خیزد از دست شود و بنشیند. و در تواریخ تأمل باید کرد تا مقرر گردد که ازین سخت بسیار بوده است در هر وقتی و هر دولتی. و حال طغرل مغرور و مغذول نگاه باید کرد که قصد این خاندان کرد و بر تخت امیران محمود و مسعود و مودود بنشست چون شد و سرهنگ طغرل کش با و پیوستگان او چه کرد. ایزد عزوجل عاقبت. بخیر کناد. (۱۲۵)

نوطه طغرل برای فصب سلطنت

رویداد عظیم دوره سلطنت عبدالرشید که مآخذی مانند ابن بابا، حسینی، ابن الاثیر و جوزجانی به تفصیل پیرامون آن سخن پردازی کرده اند عبارت از قیام و بقدرت رسیدن غلام ترک نژاد طغرل نام است. (در مآخذ از و به کلمات امانت آمیز چون کافر نعمت، ملعون، نامبارک، بی جنس، مغرور، مخدول، متکبر و بی مقدار یا دگر دیده است) که به سقوط خشونت بار عبدالرشید و کشته شدنش و کنار زدن موقتی دودمان غزنوی منتهی گردید، طغرل از پیروزی های خود در جهت سرنگونی خانواده غزنوی و مرگ عبدالرشید در اوج تکبر و خود خواهی بود. مگر این تحول در چرخ دستگاه سلطنت غزنوی آبی و گذر ابود، چنانچه دیری نگذشت که باز همان سلاله غزنوی قدبر افراشت و برمسند تاج و تخت مزاحمت شده شان تکیه زدند. مشابه همین رویداد در مورد چارلس دوم در انگلستان قرن هفدهم بملاحظه میرسد که وی مجدداً نیروی خود را احیا کرد. رویداد دلخراشی حزن آور سقوط سلاله غزنوی بدست طغرل که پس از دودوره دارای شک و تردید که به دنبال هم بعد از مرگ مردود پیرامون دوره سلطنت کوتاه مدت دو خلف وی حادث شدند ما را اجازه میدهند که سال های پایان ۱۰۴۰ میلادی و اوایل سالهای ۱۰۵۰ میلادی را قبل از اینکه یکبار دیگر دولت غزنوی بر پایه های مستحکم خود در دوره سلطنت ابراهیم بن مسعود استوار گردد سال های فتور و مشکل دوره سلطنت غزنویان بنامیم (بفصل دوم رجوع شود)

شاید در بدو امر کسی خاطر نشان بدارد که اخبار الدوله السلجوقیه و تاریخ بیهقی تنها از میانه مآخذ و مراجع به طغرل اسم دیگری را هم نسبت میدهند که محمد اقبال ناشر کتاب نخستین یعنی اخبار الدوله السلجوقیه زنان را محتملاً صورت درست بزنان که در نسخه آمده

است می‌داند ، در صورتی‌که صورت دوم یعنی « بز ان » بیشتر ترکیبی به نظر می‌رسد : بوزن بز ان به معنای کشته و مغرب (۱۲۶) انتخاب حرف ب آغازی متن دومی حفظ گردیده : بدان ، بران (۱۲۷) . در ضبط های طغرل از همان روزگار ان اول امرای غزنوی بر سر کار بوده است .

در پرتو مفاصمت ورزی آینده طغرل علیه سلاله غزنویان و در پرتو این حقیقت که بعضی از غلامان شخصی یوسف بن سبکتگین قبل از رویداد دندانقان بدشمن پناهنده گردیدند و به سلجوقیان روی آوردند (به صفحات قبل مراجعه شود) بیانات شبانکاره ای رابطه جالب است . او میگوید که طغرل « غالباً غلام یوسف نام بوده است که مقام افسری داشته و یوسف قلباً براومهر بان بوده است و اما زمانیکه یوسف در سال ۴۲۱ هجری قمری مطابق ۱۰۳۰ میلادی جهت سرقیات روانه قصمدار بلوچستان میشد این غلام اطلاعات آقای خود را به اختیار مسعود میگذاشته است که در نتیجه موقف و حسن اعتمادش را نزد یوسف از دست میدهد . بیهقی طور واضح یاد داشت نموده است که همین طغرل کافر نعمت در جوانی آفتاب عمرش غروب نموده و چشم از جهان پرشیده است ، و بنا بران این طغرل همان طغرل مورد بحث ماکه سلاله غزنویان را برای مدتی سقوط داد نیست . (۱۲۸)

از جانب دیگر جرجانی مدعیست که طغرل یکی از غلامان سلطان محمود بود که در دوره سلطنت مودود از خدمت غزنویان سرزده و مدتی تحت امرای سلجوقی پیکار نموده و تکنیک های جنگ آنان را آموخته بود و باز در اوایل سلطنت عبدالرشید به غزنه عودت کرد . چنین پیداست که یک انعکاس ازین حکایت در اخبار الدوله السلجوقیه باز تاب شده که طغرل ابتدا در سال ۴۳۲ هجری قمری مطابق ۱۰۴۱ میلادی به شهرت رسیده و سپس از خدمت باداران غزنوی خود سر باز زده و بخدمت سلجوقیان پیوسته و سپس بمعیت یک نیروی قزاق ترک (ترکمن ؟) علیه عبدالرشید بحمله پرداخته است ، گرچه گزارش های بدین سیاق یک موشگافی میان تھی واقعات مینماید ، تاریخ حسینی یگانه منبع سزاوار شمرده میشود که گزارش میدهد که در دوره کوتاه زمام داری طغرل در غزنه وی سلجوقیان را حامی و مالک الرقاب خود دانسته و آنچه که از مالیات جمع آوری شده مازاد میماند بالای قشون خود به مصرف نرسانده آن را به سلجوقیان پیش کش مینموده است . (۱۲۹) از رویدادها چنین پیداست که طغرل تا دیر زمان حکمروایی نتوانسته است تا از وی کارنامه های منظمی یادگاره ای مانده ، و از یک تعداد

مسکوکات کمی که از روزگار فرمانفرمایی وی باقیمانده (در ذیل مراجعه شود) در آن ها ذکر از سلجوقیان نرفته است. تمام داستان ارتباطات طغرل با سلجوقیان صرف در همین مأخذها خواه سلجوقیان بیان گردیده و ازینرو ارتباطات طغرل با سلجوقیان مشکوک مینماید. شاید تحقیقات بعدی بتواند ارتباط منطقی در زمینه دستبردها و غضب طغرل بیساید ضمناً یک زمینه التباس نیز میان نام طغرل غلام و طغرل بیگ رهبر سلجوق قابل تصور است.

بسی امکان دارد که طغرل در زمان سلطنت مودود به حیث سالار شجاع و نیرومند تبارز کرده باشد. ابن بابا و ابن الاثیر گزارش مفصل اندر باب فرمانفرمایی دوره مودود ارایه نموده، (گزارش آخری در ذیل سال ۴۴۴ / ۱۰۵۲ - ۱۰۵۳ میلادی ارائه یافته است) هر دو مأخذ ضبط کرده اند که مودود، طغرل را به افتخارات خاص سر فراز داشته، و حتی بوی و عده عروسی یکی از خواهرانش را داده بود و هنگامیکه عبدالرشید بر تخت جلوس کرد، طغرل را به حیث سالار نظامی خود یعنی حاجب الحجاب لشکر مقرر داشت. شاید طغرل احساس کرده باشد که بسادگی و آسانی میتواند به عوض عبدالرشید بر تخت غزنویان جلوس نماید، و ازینرو از عبدالرشید که آرزو مند رویا رویی با سلجوقیان نبود تقاضا بعمل آورد تا قشرون و منابع لازم را تهیه و تدارک نماید، تا وی علیه سلجوقیان به سوقیات اقدام نموده، خراسان را از وجود آنان پاک نماید. بنا بقول ابن بابا طغرل بسرکردگی نیرویی در شمال افغانستان علیه شهزاده سلجوقی الپ ارسلان به پیکار دست زد، و به پیروزی های علیه او در هیبان / او پیان در هندوکش نایل آمد (او پیان یا هیبان همان محلی بوده است که در اینجا نیروهای شهزاده مودود در روزگار پایان سلطنت پدرش منزل زده بودند) (بصفحات قبل رجوع شود). بهر حال ابن الاثیر اذعان نموده است که رهبری این سوقیات را عبدالرشید شخصاً بعهده داشته است که در خزان و زمستان ۴۴۳ / ۱۰۵۱ میلادی علیه شخص چغری بیگ که بسرکردگی نیروی از کرمان بحرکت افتیده بود پیکار نموده است. (۱۳۰)

بیانات جوزجانی گرچه مختصر است مگر دو توضیح فوق را یک همافکنی میدهد (چنانچه ملاحظه خواهیم کرد که هر دو مأخذ از تهاجم طغرل به سیستان سخن رانده است که در ذیل از آن به تفصیل پرداخته آمده است). بنابر گزارش طبقات ناصری سلجوق از دوجناح بر متصرفات غزنوی فشار وارد آورده است، که طی آن چغری بیگ از طریق سیستان بجانب بست پیشروی نموده و بنا بر آنست که فرزندوی الپ ارسلان از سمت شمال و از طریق

تخارستان بکابل و غزنه حمله نماید. عبدالرشید نخست طغرل را علیه الپ ارسلان بمقابله فرستاد که طغرل علیه شهزاده سلجوقی در محلی که جوزجانی آنجا را دره یی میان کوهها و عبارت دیگر نزد یک گذرگاه خمار (پیش دره خمار) قلمداد نموده است پیروزی کسب کرد. (۱۳۱) تعجب نخواهد بود اگر تصور شود که این محل با هیبان یا اوپان التباس شده باشد، در غیر این صورت فهمیده شده نمیتواند که این محل در کجا واقع بوده است. بهر صورت اگر چنانچه این محل همان اوپان باشد در این صورت معلوم میشود که نیروهای سلجوقی تا منطقه پروان نفوذ کرده بوده، که در این صورت خطر جدی متوجه غزنویان بوده است، و اقدام قاطع طغرل احتمالاً در جهت نجات کشور در همپو یک مقطع زمان شاید این فکر کرده را در اندیشه او وارد آورده باشد که در قدم نخست قدرت حاکمه را در غزنه بدست گیرد، چنانچه جوزجانی بیان نموده که طغرل با کلمات اهانت آمیز و نسبت بی کفایتی به به عبدالرشید در بسیج کرد تا علیه وی دستبست شده است. (۱۳۲)

بعد از اینکه جناح شمال قلمرو غزنوی تسخیر شد طغرل بجانب جنوب بسوی سیستان روی آورد. اندرین هنگام سیستان و امیران آن از غزنویان جدا ساخته شده (به صفحات قبل مراجعه شود) و به سلجوقیان متمایل بودند و این خطر احساس می گردید که آنان سلجوقیان را بار خراهند داد تا از طریق قلمرو صفاری نفوذ نموده و علیه بست و سرزمین های غزنوی تاخت و تاز نمایند. تاریخ سیستان مأخذ مهمی در مورد عملیات طغرل در سیستان و بدست آوردن قدرت حاکمه در غزنه توسط وی محسوب میشود.

طغرل به سرکردگی یک قرا بتاریخ سوم رجب ۴۴۳ هجری قمری مطابق نوامبر ۱۰۵۱ میلادی عازم سیستان گردید و بصورت غیر مترقبه در محلی بنام تاق ظاهر گردیده و به استحکام سنگر خود در اینجا مبادرت ورزید که توال امیر ابرافضل نصر بنام هلال درقی تا آخرین رمق زندگی علیه طغرل جنگید، و سپس سالار یگری بحمايت نیروهای وطن پرست سیستان سرهنگان و عیاران آن دیار بجنگ ادامه دادند. نیروی غزنوی درین جنگ مشتمل بر پنج هزار سواره نظام محمودی (کار آزموده گان پیکارهای محمود) پنج فیل جنگی و دو هزار پیاده نظام سگزی و غزنوی بوده است. (۱۳۳) مع هذا حمله آوران علیه طغرل به پیروزی نایل نگردیدند، و طغرل در عین زمان یک قطعه نیروی یک هزار نفری سواره نظام را طور مخفیانه جهت بسیج حمله بر زرنگ تنظیم نموده

در بنموقع بیغر بمنظور کمک و حمایت از ابو الفضل امیر صفاری از هرات وارد سیستان گردید. مگر تا این هنگام طغرل نیز و های سلجوق را از پای درآورده بود و لذا بیغر و ابو الفضل هر دو مأیوسانه به هرات متواری گردیدند. با این وصف طغرل نتوانست تاق را اشغال نماید، و بتاريخ ۱۶ شعبان ۴۴۳ هجری قمری مطابق ۲۳ دسامبر ۱۰۵۱ میلادی از محاصره تاق متصرف گردید اقبلا با پیروزی بر سلجوقیان به غزنه روی آورد، لکن در راه متعاقب آن ابو الفضل مجدداً به زرتنگ عودت نمود و بنابر گزارش های مورخان محلی سیستان بتاريخ ۸ محرم ۴۴۵ هجری قمری مطابق ۳۰ اپریل ۱۰۵۳ میلادی خطبه نماز در پیشاپیش بنام چغری بیگ سجاولقی خوانده شد. (۱۳۴)

حال اندر باب کار نامه های طغرل به گزارش های ابن بابا و ابن الاثیر توجه را مبذول میداریم. طغرل سرمست و سرشار از پیروزیهای خود علیه بیغر و امیر ابو الفضل تصمیم بازگشت به غزنه داشت و سرتنگی و عبدالرشید را در سر می پرورانید. هنگامیکه بفاصله پنج فرسخی پایتخت غزنه منزل فرود آورد پیام اغوا آمیز عثمانی سلطان ار سال نمود به آگاهی اورساند که نیروهای او در صدد اغتشاش و بغی میباشند و تقاضای اضافه حقوق دارند. عبدالرشید این نوشته را بر روی دیوارها آویخته دید و به قلعه غزنه پناه برد.

طغرل قصر سلطنتی و مرکز اداری را در تصرف خود در آورد، و ظاهر آ حمایت قسمت اعظم نیروی پادگان غزنه را بخود جلب نمود. وی همچنان در موقوفی قرار داشت که میتوانست به ارگ سلطنتی حمله نموده و عبدالرشید را دستگیر نماید (ابن بابا) یا میتوانست حامیان و مدافعان سلطان را در چنان شرایط نا مساعدی قرار دهد که سلطان واژگون بخت را بوی تسلیم بدارند، (ابن الاثیر، میر خرواند). و به زودی چنان شد که در یک درگیری نزدیک ارگ تمام اعضای مردینه خانراة سلطنتی غزنوی قتل عام گردیده حمام خون از آنان جاری گردید. بنابر قول جوزجانی و ابن الاثیر طی این پیکار خونین به تعداد یازده تن شهزادگان غزنوی یعنی پسران مسعود بشمول سلیمان و شجاع بقتل رسیدند. (مرفف اخیر الذکر یعنی ابن الاثیر اشتباه مقتولین را برادران عبدالرشید خوانده است.) حمداله مسترفی گزارش داده که به تعداد نه شهزاده غزنوی یعنی حسین، ناصر، ایران شاه، خالد، عبدالرحمن، منصور، همام، عبدالرحیم و اسماعیل بقتل رسیدند، و صرف سه تن از شهزادگان یعنی فرخ زاد، ابراهیم و شجاع جان سلامت بردند. طغرل همزمان با پیروزی و کسب قدرت با اکراه و اجبار با یکی از دختران مسعود ازدواج کرد. (۱۳۵)

طغرل بعد از پیروزی علیه عبدالرشید بر تخت غزنه تکیه زد، از دواج اجباری طغرل با یکی از دختران مسعود که در فوق گفته آمد (بر علاوه دختر سلطان مودود است که قبلاً در حباله نکاح طغرل در آمده بود) اقدام طغرل در عروسی با شاهدخت های غزنوی بیشتر بدان منظور بوده است که غصب سلطنت غزنوی را برای خود به سلسله همین شاهدخت ها صیغه مشروعیت ببخشد که گویا در واقعیت امر وارث تاج و تخت غزنه میبایست شد. طغرل در زمان فرمانفرمایی خود بعضی سکه های طلا و نقره ضرب زده است. سه مسکوک یا نگار دوره وی عبارت اند از یک دینار دارای تاریخ (تاریخ ۴۴۳/ ۱۰۵۱ میلادی) و دو درهم بی تاریخ است که در آن نام و لقب وی ابوسعید طغرل و لقب قوام الدوله حکم گردیده و از القایم خلیفه عباسی به عنوان خلیفه و فرمانفرما در آن تأیید بعمل آمده است (۱۳۶)

با وجود این رویداد های اخیر و ضربات که بر پیکر چندین سلطنت کوتاه دوام غزنوی حواله شده بود هنوز هم حس همدردی و حمایت از سالانه سرنگون شده غزنوی در غزنه مشهود بود. نیروهای غزنوی هنوز هم اندرین هنگام در هند مستقر بود که میبایست با آنان تصفیه حساب بعمل می آمد؛ و هنگامیکه طغرل عنوان سالار خرخیز سالار نیروهای غزنوی در هند نامه نوشت و طی آن حمایت و دستگیری او را در مبارزه مشترک علیه سلجوقیان تقاضا کرد خرخیز فرمان بر داری ازین سالار غلام را در سر نداشت و ازینرو از تقاضای او امتناع نمود و دستور او را جداً رد نمود. سالار نیروهای غزنوی در هند قتل عبدالرشید و شهزادگان غزنوی را توسط طغرل محکوم نمود، و طی نامه های جداگانه عنوانی صبیحه مسعود و سایر سالاران غزنوی در غزنه سکوت آنان را در مقابل فتنه طغرل بباد انتقاد گرفت. مواصالت این پیام در غزنه احساسات سرخنگان غزنوی را علیه طغرل برانگیخت. و سرانجام زمینه قتل آماده گردید. روایات متعددی پیرامون قتل طغرل گزارش گردیده که از جمله ابن اثیر و میرخواند نظر دارنده که وی توسط یک دسته دسیسه سازان بقتل رسیده، مگر ابن بابا مدعی است که وی بوسیله یکی از غلامان مجهول الهویه مرسوم به نوشنگین و به دلیل خصومت و انتقام شخصی کشته شد، و به قتل حسینی او به دست غلامی از غلامان قصه بنام نوشنگین یا نوشنگین که از غلامان سابقه مسعود بوده صورت گرفته و نظر جرج جانی ازینقرار است که نوشنگین سلاح دار به اتفاق یکی از همقطاران خود او را ز پای در آورد و بعد سراورا بر داشته بالای چوبی نصب نموده در بازارها و کوچه های غزنه گردانیدند.

اینکه اقدام قتل طغرل یک عمل انتقام جویانه یا هر گونه توطئه دیگری بوده باشد یک امر مسلم در آن نهفته است و آن به ارتباط گزارش طبقات ناصری عبارت از بر انداختن استبداد و بی عدالتی است که طغرل مرتکب آن بوده است. گفته شده که خرنیز سالار رنبر و های غزنوی در هند سه یا چهار روز بعد از حادثه قتل طغرل به غزنه عودت نمود و بعد از مذاکره با ار اکین دولتی و افسران نظامی به این تصمیم گرائید که مجدد آیکلی از شهزادگان غزنوی را به تخت غزنه بنشانند بنا بر گفته جوزجانی از سلاله مسعود صرف دو شهزاده هریک بنام ابراهیم و فرخ زاد در قید حیات بوده اند ، که اندرین هنگام هردوی آنان در قلعه سرغند در باز داشت بسر می برده اند (برغند همان قلعه ایست که روزگاری محمد بن محمود در آن جا در باز داشت بسر می برده است). نامه صریح مبنی بر اعدام این دو شهزاده غزنوی را عزرائلی کسرتوال قلعه بر غند صادر نموده بود ، مگر کسرتوال برغند در اجرای حکم اعدام آنان تعلل و مسامحه بکار برده بود تا اینکه از قضا یازده ساعت بعد از صدور حکم اعدام شهزادگان غزنوی ، خبر قتل طغرل پخش گردید و جریان آن به برغند مواصلت نمود. رهبران و ار اکین دولت در غزنه جانشینی ابراهیم را بر تخت غزنوی ترجیح می دادند ، مگر از براهین چنین مشهود است که اندرین هنگام وی مریض بوده است و لذا فرخ زاد بر تخت و تاج نیاکان خود در غزنه تکیه می زنند. در چنین فترتیکه موضوع جانشینی رویدادست بود موضوع دستگیری و تصفیه حساب همکاران طغرل که در امر بقدرت رساندن وی دست داشتند بر انداخته شد. فرشته یگانه مولفی است که اندر باب رویدادهای اخیر حکمر وایی طغرل و گزینش فرما نمرای بعد از وی گزارش مفصل ارائه نموده است . بیانات وی نسبت به بیانات جوزجانی اندکی تفاوت دارد بنابر قول همین مولف تا این مقطع زمان یعنی تا واقعه قتل طغرل سه فرزند مسعود هریک فرخ زاد ابراهیم و شجاع در قید حیات بوده اند ، که از آن جمله فرخ زاد بوسیده فرعه به حیث سلطان گزیده می شود و این را نمیتوان باور کرد . (۱۳۸)

مسایل تسلسل تاریخی سلطنت عبدالرشید ، غصب قدرت توسط طغرل و جلوس فرخ زاد همه ارتباط با همی دارند . بنابر طبقات ناصری عبدالرشید دو سال و نیم سلطنت نموده و درسی سالگی پدر و حیات گفته است ، در حالیکه فرخ زاد در یوم شنبه مورخ ۹ ذ و القعدة ۴۴۳ (۱۳ مارچ ۱۰۵۲ میلادی) جلوس کرده است. اگر چه آنچه تاریخ جلوس فرخ زاد را همین تاریخ در نظر بگیریم گزارش جوزجانی اندر باب دوره سلطنت عبدالرشید به عوض دو سال و نیم دو ماه

را احتوا میکنند و اگر توضیح ابن با را که گزارش ارائه نموده عیبد الرشید بتاریخ ۲۷ شعبان ۴۴۱ (۲۴ جنوری ۱۰۵۰ میلادی) به مسند سلطنت جالس نموده و قتل طغرل را در ذوالقعدة ۴۴۳ هجری قمری مطابق مارچ ۱۰۵۲ میلادی مد نظر بکریم‌درین صورت در میابیم که دوره غصب قدرت سلطنت توسط طغرل در محاسبه جرزجانی در نظر گرفته نشده است. و هرگاه مأخذی چون حسینی و شواهد سکه‌شناسی را مدار اعتبار قرار دهیم (به صفحات قبل رجوع شود) چنین استنباط میشود که عیبد الرشید در ربیع اخیر سال ۴۴۰/بهار ۱۰۴۹ میلادی باید جالس کرده باشد، که در اینصورت با نظر داشت دوره دو نیم سال عیبد الرشید حادثه پایان یافتن سلطنت وی مصادف با جمادی الاول سال ۴۴۳ مطابق اگست - سپتمبر ۱۰۵۱ میلادی میشود، که با این محاسبه دوره غصب سلطنت طغرل صرف شش ماه را در بر می‌گیرد. این گزارش تا جایی تطبیقی مینماید، زیرا طغرل میتوانسته در خلال این مدت به ضرب مسکوکات مبادرت نماید. گزارش‌های طبقات ناصری مبنی بر اینکه گریا طغرل صرف مدت چهل روز سلطنت کرده است کوتاه مینماید. حسینی گزارش جوزجانی را اندرباب قتل طغرل و جلوس فرخ زاد را در ذوالقعدة سال ۴۴۳ تأیید نموده و هم بنابر تاریخ چند دیناری که از روز گاران دوره سلطنت فرخ زاد بیاد گارمانده و در آن‌ها سال ۴۴۳ حک گردیده بر ملاء میدارد که فرخ زاد قبل از پایان سال ۴۴۳ هجری قمری به سلطنت رسیده است، نه در سال ۴۴۴. (۱۳۹) گرچه این الاثر گزارش مفصلی ازین رویداد‌ها ارائه نموده مگر تاریخی ارائه نکرده و محضاً تمام داستان را در سال ۴۴۴ هجری قمری مطابق ۱۰۵۲-۱۰۵۳ میلادی حواله نموده است. و ابن باباین رویداد‌ها را متوسط بسال ۴۴۳ و بخشی از سال ۴۴۴ و انمود کرده که با نظر داشت این گزارش میتوان به بخشی از سال ۴۴۴ بعنوان دوره ابتدایی جلوس فرخ زاد و دوره آرامش پادشاهی او رجوع داد. (۱۴۰)

سلطنت فرخ زاد

ابوشجاع فرخ زاد سلطنتی را آغاز نهاد که هفت سال و سه ماه قمری را دربر گرفت (هفت سال و سه هفته شمسی) که در مقیاس رویداد های اخیر در غزنه مدت طولانی محسوب میشود. القاب افتخاری جمال الدوله و کمال الملله در سکه های فرخ زاد خوانده میشود ولی سرودل موضوع دل چسپی دیگری را در رابطه با القاب افتخاری فرخ زاد در میان گذاشته و آن عبارت از ترشته روی یک درهم است که مار کبک اندران باب گزارش داده در همی که در موزیم ار دیتاژ لیمنگراد موجود است، و بر روی آن عبارت السلطان المعظم که خاصه او صاف غزنریان متأخر است خوانده میشود و بیگمان بیهقی نیز معمولاً لقب سلطان المعظم یا السلطان المعظم را به فرخ زاد نسبت داده است. (۱۴۱) گزارش های مربوط به موضوع این لقب و انتخاب و گزینش آن از جانب ابراهیم جانشین فرخ زاد ذیل فصل دوم مورد بررسی قرار گرفته است.

فرخ زاد شخصاً تا اندازه بی چهره مبهم میباشد، گرچه نسبت عدالت و زمام داری خیراندیشانه اش از وی تمجید شده است، که بر جراحات ناشی از رویداد های سال های ماقبل مرهم گذاشته و فضای آرامش را تأمین داشته بود. اگرچه بخاطر عدالت و حکومت. بیهقی از مرگ نا بهنگام وی در جرانی ناله و شیون سر داده است که هنوز کار کرد زمام داری او مفید برده ابراز تأثر کرده است. اگرچه بخاطر عدالت و حکومت مشفقانه خود فرخ زاد مورد ستایش قرار گرفته با این و صف شخصاً تا اندازه بی نا آشنا باقیمانده است. ستایش وی به دلیل فضای آرامش که در کشور پس از یکدوره طوفان و شورش ایجاد نموده قابل یا آوری است: بنابر گزارش ابن بابا جازس فرخ زاد بر تخت غزنوی آب رفته.

باز به جوی جریان یافت ، و یکبار دیگر جلال و شکوهی ازدست رفته غزنویان بدرخشش در آمد ؛ بنابر گزارش جوز جانی وی ده حصص مختلف اراضی غزنوی رفاهیت را احیا کرد و مالیات کمرشکن را که بر مردم زابلستان روا داشته شده بود عفو نمود (عوارض و مونات) . (۱۴۲)

از جانب خیرخیز که جلوس فرخ زاد بر تخت غزنه مرهون کار های علی الفـرور اوست ، دست کم در مورد تنظیم امور در بخش اول سلطنت فرخ زاد دارای مقام معتبری بوده است ، گرچه بعد از دفع حمله سلجوقی که در ذیل از آن تذکر بعمل میاید در مآخذ و مراجع از او ذکر ویژه‌یی بعمل نیامده است . (۱۴۳) عبدالرزاق میمنندی یکی از وزیران اسبقی در دوره سلطنت مودود و عبدالرشید در زمان سلطنت فرخ زاد نیز مصروف خدمت مایکیه بوده ، گرچه مقام وزارت نداشته است (به صفحات قبل رجوع شود) فرخ زاد بهنگام جلوس ، حسین بن مهران را بمقام وزارت گماشت . وی در روزگار دوره سلطنت محمود سمت نایب و کنخدایی شهزاده محمد را به عهده داشت در یک فرصت مساعد به امر اسراف خزانه مسعود فاتح مقرر گردید . وی در دوره سلطنت فرخ زاد مدت دو سال انجام خدمت نمود و سپس از وظیفه برکنار گردید بزندان کشانده شد . (شاید در آخر سال ۴۴۵ و آغاز سال ۴۴۶ بهار تابستان ۱۰۵۵ میلادی) ابوبکر بن ابی صالح مرد دتجربی که سی سال به حیث والی هند انجام خدمت نموده بود و کارنامه های خیریه و عامه از و بیادگار برده به حیث خلیف وی عزت‌مقرر حاصل نمود . وی تا پایان سلطنت فرخ زاد به سمت وزیر ایفای وظیفه نموده و سپس تا پیش از روزگار ادبیار خود که از مشخصات دوره کار بسیاری از وزیران دوره غزنوی بوده به حیث وزیر اول ابراهیم ایفای وظیفه نمود . (۱۴۴) در ذیل (بفصل دوم رجوع شود) به شهادت تاریخ بیهقی از کار مندان عالی رتبه دیگر سلطان یکی هم ابوسهل زوزنی است که از زمره کار مندان بلند پایه سلطان محسوب میشود که عهده دار دیوان رسائل بود و مسعود رخدوی (یعنی از خود یار خج ، ارا کوز یای قدیم مرادف زمین داور امروزی) وعهده دار دیوان عارض یا عهده دار قوای لشکری سلطان فرخ زاد بود وی در زمان مودود نیز متکفل همین سمت بود . (۱۴۵) بیهقی خود نیز باید باسرنگونی طغرل از زندان آزاد گردیده باشد و در حالیکه باز نشسته بود به تألیف مجلدات خود همت گمارید و در عین زمان به نگارش

روزنامه‌چه تاریخی اداری خود آغاز نهاد ، یعنی هنگامیکه فرخ زاد وابر اهییم در صفر ۴۵۱ مطابق اپریل ۱۰۵۹ میلادی بمسند سلطنت نشستند ولی آنگونه که در ذیل فصل دوم توضیحات بعمل آمده بمنظور پیش برد امور دارالانشا و تسوید پیمان صلح در شمال افغانستان میان غزنویان و سلجوقیان بیهیمی باز بکار فرا خوانده شده است. (۱۴۶ دوره سلطنت فرخ زاد قبل از دوره فعالیت‌های ادبی که در دوره سلطنت ابراهیم و بعد از وی آغاز یافته مصادف است مگر حکیم جرهری که عرفی اسم مکمل او را ابوالمحمود بن عمر الجوهری السایغ انهر وی خوانده قصیده طرلانی را از وی نقل قول میکند کسه به فرخ زاد اهدا گردیده، و از مدیحه سرایان برجسته دوران سلطنت فرخ زاد محسوب میشده است .

پیرامون روابط خارجی فرخ زاد صرف توضیحات فشرده بی در دست است. هنگامیکه دولت غزنوی نسبت طغص سلطنت توسط طغرل و به تعقیب آن در اثر رویداد قتل طغرل فرازو نشیها می پیمود چغری بیگک سلجوقی با استفاده از ینگونه رویدادها البته تحریک گردید ، و هنگامیکه گزارش رویدادها به اطلاع فرمانفرمای سلجوقی مواصلت ورزید ، وی نیرویی را بمقابله دولت غزنه سوق داد، که توسط خرخیز متوقف و به شکست مواجه گردید. (۱۴۸)

فخر مدبر آنگاه که از شجاعت و دلاوری فرخ زاد سخن بمیان میآورد توضیح نموده که سلاح مرورد پسند او در میدان پیکار ناچرخ (تبرزین) بسوده است. (۱۴۹) فرخ زاد در او اخر دوره سلطنتش که طور نسبی در قلمرو او ثبات و آرامش حکمفرما شده بود ، سوقياتی را علیه سلجوقیان در تخارستان سازمان داد، که تا حدودی با پیروزی همراه بود، در جریان نبردها سالار نیروی سلجوقیان بنام اتا بیگک قطب الدین کلساریغ به اسارت نیروهای غزنوی افتاد، و نیروهای تحت فرماندهی وی فرار را برقرار ترجیح داده میدان رزم را ترک گفتند الپ ارسلان سلجوقی در رأس یک نیروی تازه دم سلجوقی علیه قشون غزنوی حمله نمود که باز هم به شکست مواجه گردیدند و در جریان عملیات جنگک سالاران چندی از نیروهای آنان به اسارت در آمدند. در پایان این در آویزی ها بنا بود تا موافقت صلح میان نیروهای متخاصم عقد گردیده و اسرای جنگی مبادله شود مگر چنین پیداست که مرگک نا بهنگام فرخ زاد اتفاق افتاده باشد چه مأخذ متقدمی که ازین رویدادها گزارش ارائه نموده حسینی و ابن الاثیر میباشند ابراز شک و تردید نموده اند که این معاهده توسط فرخ زاد صورت گرفته و یا ابراهیم پس از جلوسش مراتب آن را طی نموده است. (جهت مزید معارفات بفصل دوم مراجعه شود)

هر يك از جانيين كه حقيقتاً مراتب صلح را به پايان آورده باشد . آنچه از سخنان حسيني به به نفع صلح استنباط ميشود اين است كه داو ران سلجوقي و غزنوي موافقت نمودند كه هر يك از دولتها آزاد باشند و در داخل قلمرو خود شان استقلال داشته باشند و هر يك از حمله بردگري احتراز نمايد . (۱۵۰)

فرخ زاد درسي و چار سالگي بتاريخ ۱۷ صفر ۴۵۱ هجري قمری مطابق ۴ اپريل ۱۰۵۹ ميلادی (تاريخ مرقع ارائيه يافته ابن بابا) چشم از جهان فاني پرشيده . دوره سلطنت فرخ زاد از آشوب هاي مزمن بري نبود ، و غلامان سرايي كه در اثر اداره ضعيف سلاطين بعد از وفات مودود انگيزه تازه يافته بودند عليه هم ديگر حسادت داشتند . همين غلامان توطئه قتل او را بتاريخ ۴۵۰ / ۱۰۵۸ ميلادی در حمام وي چيدند ، گرچه فرخ زاد از اين توطئه جان سلامت برد ، مگر يك حس انزجار و ناخشنودي براو طاري گرديد ، و نا ملايمات زندگي براو سايه افگند تا اينكه يك سال بعد از توطئه به مرگ طبيعي خود در اثر بيماري قوانين زندگي را پدرو د گفت . (۱۵۱)



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

دوم

سلطنت ابراهیم

سنگر بندی مجدد ودوام

I

ابراهیم وسجاولی ها

طبقات ناصری کامل ترین مأخذیست که گزارشهای جلوس ابراهیم بر تخت سلطنت غزنوی را بازگو می‌دارد. ملاحظه نمودیم که در زمان احیای مجدد سلطنت غزنوی بعد از دستبرد و غصب سلطنت توسط طغرل فرخ زاده ابراهیم هر دو در حال بازداشت در قلعه برغند بودند، که فرخ زاد بر روی صحنه فرمانفرمایی کشانده شد و به حیث سلطان در غزنه چهره کشود. روایات تاریخی بیان میدارد که بعد از رهایی فرخ زاد از قلعه برغند ابراهیم تا مدتی دیگر هم در همانجا در حال بازداشت بسر برده است، تا اینکه وی به قلعه نای واقع و جیرستان یا اجیرستان که منطقه ای بوده است واقع در غرب غزنه در جوار منبع آبهای از غنداب و هلمند (نباست این منطقه را با وزیرستان سرحد شمال غرب پاکستان ملتبس نمود) محلی که از نگاه استحكامات و بازداشت شهزادگان غزنوی جای مطمئن نگریسته میشده است منتقل گردید (۱) مسعود سعد سلمان از شاعران نامور غزنوی دوره اول بازداشت خود را در همین جای گذرانده است (به صفحات بعد مراجعه شود). هنگامیکه فرخ زاد به جهان ابدی شتافت بزرگان و سران دولت غزنه متفق الرای شدند تا ابراهیم بر مسند سلطنت جلوس نماید؛ از ورای گزارش های تاریخی پیداست که ابوالمظفر ابراهیم آخرین فرزند ارشد در قید حیات سلاطین غزنوی بوده است که از نگاه سیاسی برانده و مهم نگریسته میشده است (در مورد شجاع فرزند دیگر بخانه داده سلطنتی که در جریان قتل عام شهزادگان

غزنوی به هنگام فاجعه طغول جان سلامت برده بود گزارشی از ماجراهای بعدی زندگی وی در دست نیست) و بعد از مرگ فرخ زاد سر جنگ حسن یکی از سرهنگان غزنوی به حضور وی شتافت با تشریفات نظامی او را به غزنه بدرقه نمود به يوم دوشنبه تاریخ ۱۹ صفر ۴۵۱ هجری قمری مطابق ۶ اپریل ۱۰۵۹ میلادی تاریخ که بیهقی ابراز نموده است (۲) از وی به حیث امیر و سلطان غزنه اعزاز و اکرام بعمل آمد .

از مهمترین و جانیی که زمام دار جدید به آن روبرو بود یکی تأمین امنیت اجتماعی و شگرفایی اقتصادی در متصرفات سلطنت غزنوی بود که آن را فرخ زاد نیکو پایه گذاری کرده بود (جهت معارفات مزید بفصل اول این اثر رجوع شود) دومین وجیه عمده ای که در پیش روی زمام دار جدید قرار داشت همانا تأمین یک صلح با ثبات و پایدار با سلجوقی ها بود تا اندرین باب میبایست دست کم موافقتی میان دو دولت بزرگ صورت می گرفت .

جوزجانی به ارتباط فعالیتهای ابراهیم در امر شگرفایی و احیای اقتصاد دولت غزنوی که وجیه اولی زمام دار جدید در امر امنیت اجتماعی و اعلای اقتصاد امپراتوری اش بشمار می آمد گزارش داده که وی به اعمار شهرهای جدید و ساختمان مجدد قصبات و شهرهای که در اثر جنگ ها و تصادمات داخلی در ده های قبل بویرانه تبدیل شده بودند همت گماشت ، که از جمله میترا ن شهر های خیر آباد و امین آباد را یاد آور شد (راوتری اینجا ی را بنام جنر آباد و چتر آباد یاد آوری کرده است) متأسفانه این شهرک ها و اینکه از چه نوع شکوه و جلال برخوردار شده برده اند مشخص نگردیده است ولی شکوه و جلال آن پایه دار نبوده است (۴) .

و اما پیرامون دو مین وجیه ابراهیم که کنار آمدن با سلجوقی ها و تأمین یک صلح پایه دار بوده است از گزارش ها و رویداد ها چنین پیدا است که ابراهیم خود یک واقعیت بین بود وی تحت تأثیر رویا قرار نگرفت تا آن بخشهای از متصرفات مربوط قلمرو نیاکانش را که در جریان رویداد ها از دولت غزنوی مجزا ساخته شده بود و پس گیرد ابن الاثر از وی حکایت نموده (درین مورد به صفحات ما بعد رجوع شود) که گفته است : -

اگر بعضی مسعود پندرم میبهرم ، بعد از وفات پدر کلانم محمود ، متصرفات دولت ما راه زوال نمیدید و سقراط نمیکرد ، مگر حال که دست تطاول روزگار برخی از متصرفات ما را از سر زمین عمده غزنوی قطع نموده است من در باز گرداندن آن ناتوانم ، زیرا

سلاطین دارای قلمروهای وسیع و قشرن متعدد سرزمین های ما را فتح کرده اند . (۵)
تا آنجا که اکثر جغرافیایی مساعد بوده است سلاجقه شرقی چون چغری بیگک داود
و الپ ارسلان از ناحیت شرق در افغانستان گسترش جوی کافی کرده بودند و خطری تیغه های
غربی سلسله کوه پاروپامیزس ، کوههای غور و هندوکش سرحد طبیعی بین دولت
غزنوی و سلجوقیان را تشکیل می داده است .

طریقه در فصل اول در بخش مربوط به سلطنت فرخ زاد خاطر نشان گردید در مورد اینکه
مذاکرات صلح و پایان یافتن مخاصمت ها میان غزنویان و سلجوقیان در روزهای اخیر
سلطنت فرخ زاد بوقوع پیوسته و یا اینکه در اوایل دوره سلطنت ابراهیم مرعی گردیده اسناد
وضاحت ندارد . حسینی از آگاهان امور سلجوقی ابراز رأی نموده که فرخ زاد با چغری بیگک
پیمان صاحب را عقد نمود . سلطان غزنوی توافق نمود که آن زندانیان سلجوقی را که در جریان
جنگ به اسارت غزنویان در آمده اند بشمارل امیر قطب الدین اتا بیگک کلساریخ محترمانه
به سلجوقیان بازگرداند ، و هر دو جانب موافقه نمودند که در حدود سرحدات مشخصه دوات
شان قرار داشته باشند . پیمان نامه صلح (کتاب الصلح) توسط ابوالفضل بیهقی مورخ که
اندرین هنگام از باز نشستگی برگردانده شده بود (در زمان سلطنت عبدالرشید بیهقی از وظیفه
دیوان رسالت برکنار شده بود ، جهت تفصیل موضوع به صفحات قبل رجوع شود) و تا کنون
منزوی و مصروف تألیف مجلدات خود که آن را تا زمان حوادث سال ۴۵۱ هجری قمری مطابق
(۱۰۵۹ میلادی) به اتمام رسانیده ، اثری است جدا از کتاب صلح وی . (۶) ابن الاثیر عقد پیمان
صلح میان غزنویان و سلجوقیان را در دوره سلطنت ابراهیم و انمرذکرده است . اوضه من گزارش این
مطلب افزوده که آگاهان هر دو جانب (غزنوی و سلجوقی) بعد از بررسی ، تأمل و اندیشه پیرامین
برخورد های نافر جام میان سلجوقی و غزنوی به این مضمون گزیدند که ترک مخاصمت و
وصرف نظر نمودن از گسترش جویی بر قلمرو خود و در عوض عطف توجه بر امر جلوگیری
از زیان مالی بمنافع جوانب در گیر تمام میشود ، از یمن و صلح برستیزه جویی که فرجامی
ندارد ترجیح داده شد و در پیامد ابراهیم و چغری بیگک بر امر صلح تراضی نمودند
(Peace on an uti possidetis basis) احتمال دارد که مذاکرات صلح میان غزنویان و
سلجوقیان در او اخر دوره سلطنت فرخ زاد و اوایل دوره سلطنت ابراهیم بوقوع پیوسته باشد .
و یا چنین بوده که مذاکرات صلح همانا در پایان روزگار فرخ زاد پایان آورده شده باشد و باز در دوره

ابراهیم به این دلیل که وی از عقد پیمان صلح که سلفش بسته است مسوولیت نداشته تجدید گردیده باشد .

تا آنجا که از ابراهیم پیداست روابط بین دولت غزنوی و سلجوقی در سال های اخیر امارت چغری بیگک والپ ارسلان حسنه باقی ماند، ولی در دوره ملک شاه همه های جنگ طنین انداز بوده است . گزارش ها حکایت دارد که ملک شاه بعد از فوت پدری یک بر خورد کوتاه با عموی خود قاورد کسر مانسی که هر دو بر موضع جانشینی اختلاف داشتند گیری سبقت ربود به سال (۴۶۵-۱۰۷۲-۱۰۷۳ میلادی) و بر مسند فرمانفرمایی تکیه زد قاورد استدلال میکرد که بنابر عنعنه قبیله ای و حقوق بزرگی خود را مستحق میداند که در رأس قدرت عالی کشور تکیه زند؛ تردیدی نیست که برادران ملک شاه نیز آرزوی بقدرت رسیدن را داشتند. چنین پیداست که ابراهیم ازین گونه اختلافات درونی جانب سلجوقی سرد جویی نمود و بناءً از پالیسی مشخصی که با سلجوقیان در جریان چارده سال نخست دوره سلطنت خود آغاز کرده بود سرباز زد و اندیشه های باز گرداندن متصرفات اسبق دولت غزنوی را در نواحی بلخ، قندز ویا ولوالج و طالقان یعنی ولایات تخارستان و بادخشان در سرپرورانیس ، و آن هنگامیکه قاورد در جمادی الاول ۴۶۵ جنوری - فبروری ۱۰۷۳ میلادی در صدد برآه انداختن اغتشاش و اشغال ری بود. ابراهیم دست به صف آرای زدن نیرویی را جهت اشغال سکاکنند اعزام نمود. سکاکنند ناحیتی کوچک در جنوب بغلان و در شمال هندوکش و کورتل چهار دره است که بجانب غور بند و وادی دریای کابل امتداد یافته است چنین پنداشته میشود که شاید این منطقه در جوار سرحد دولت غزنوی و سلجوقی موقعیت داشته و احتمالاً در حوزه رود کابل و حوزه بستر آبر بوده باشد . (۸) عمری ملک شاه امیر الامرا عثمان بن چغری بیگک سمت والی گری این منطقه را عهده دار بود و در جریان حمله غزنویان درین منطقه با عده از ملتزمین به اسارت نیروهای غزنوی درآمد و با خزاین و همسر کابانش به غزنه منتقل شد. بهر حال اندرین هنگام امیر گومشتگین بیلگه بیک سلجوقی به سرکردگی یک نیرو بشمول افرشیگن غرچه، مرسس آینده خانزاده خوارزمشاهی وارد منطقه گردید ، قوای غزنوی را تعقیب و سکاکنند را به ویرانه مبدل نمود . (۹)

یگانه حادثه دیگر شقاق میان غزنویان و سلجوقیان که از آن معلوماتی در دست است رویدادی است که در زمان سلطنت ملک شاه بوقیعی پیوسته ، مگر تاریخ وقوع آن مشخص شده نمیتواند ،

مآخذ مربوط آن ظواهر داستانی دارد تایک تاریخ علمی، مگر شاید مبنای تاریخی در آن نهفته باشد. حسینی وابن‌الاثیر یاد داشت نموده‌اند (شاید بعد از درگیری در بدخشان که در بالا از آن تذکر بعمل آمد و بعد از اینکه سرانجام سلطان شورش قاورد را سرکرب نمود که ملک شاه به اسفزار سوقیات نمود. اسفزار (به کسر یا فتح اول) ناحیه‌ی است در مسیر جاده سیستان که در جنوب هرات واقع و همان سبزوار هرات است. بهمه حال این منطقه از قلمرو غزنوی به یک فاصله طولانی دور واقع بوده است؛ سلطان در نظر داشته تا قبل از نفوذ بر عمق دولت غزنوی نخست از طریق سیستان علیه بستم به سوقیات مبادرت نموده و سپس بر زمین‌داور رخنه کند چنین پنداشته میشود که اندرین هنگام جاسوسان ابراهیم از تمرکز نیروهای ملک شاه در اسفزار را اطلاع داده باشد. بهمه حال منابع تاریخی توضیح میدهند که ابراهیم از طریق براه انداختن یک جنگ روانی علیه سلطان سلجوقی زیرکانه بمقابله پرداخت. وی نامه‌های عنوانی سالاران نیروی سلجوقی ارسال نمود و از آنان نسبت اینکه ملک شاه را به بهانه سوقیات بقلمرو غزنوی بدام افکنده‌اند، تا او را در جریان این سوقیات سرنگون نموده و بعداً بطرفداری غزنویان قد علم مینمایند ابراز سپاس‌گزاری کرد. فرستاده غزنوی به حضور به اصطلاح سالاران خائن ملک شاه خود را در اسارت ملک شاه قرار دادند. ملک شاه با دریافت معلومات از همچو یک توطئه تصنعی غزنویان بدون آنکه سالارانش آگاهی یابند که سلطان نسبت به وفاداری آنان مظنون است از محاذ جنگ برگشته و به مرکز خود اصفهان عقب نشینی کرد. (۱۰)

هر آنچه که واقعیت این گزارش تاریخی بوده باشد پیگیری و تعقیب نکردن این حمله متن مطول حکایت فخرمدبر مبارکشاه را تشکیل میدهد که مهتر رشید از درباریان ابراهیم به حیث قهرمان این حکایت تجسم نموده است، که تکتیک‌های رزمی در آن نسبت به تکتیک‌های که در راپورهای حسینی وابن‌الاثیر تظاهر نموده ماهرانه تر مینماید. این مهتر رشید باید همان جمال‌الملک ابوالرشد رشید بن محتاج (از سلاله آل محتاج از امیران اسبق چغانیان) از ممدوحان مسعود سعد سلمان و ابوالفرج رونی بوده باشد اندر مدح وی قصیده‌ی از مسعود سعد بیادگار است که در مورد بازگشت وی ازین ماموریتش سروده شده است، مسعود سعد که در بازداشت بسر می‌برده امیدوار بوده که ابوالرشد رشید از جانب وی به حضور سلطان ابراهیم شفاعت کند. (۱۱) فخرمد بر ترضیح میدارد که ابوالرشد رشید مدرسه‌یسی را در جموار مقبره سلطان محمود بنانها ده بوده است که در عصر وی هنوز هم وجود داشته است.

در حکایت آمده که مهتر رشید محموله از تحایف گران بها را بدر بار ملک شاه پیش کش نمود تا بدان وسیله وی را تحت تأثیر قرار دهد. این تحایف مشتمل بر تمکک های نفیس محموله های اشتر، یک صد بار خر، پیل امرو از غزنه از نواحی نوخ (؟)، خمار، لمغان و شاه بهار و حیوانات و پرندگان قابل ملاحظه بشمول پیل، میمون ها، شتر مرغ ها، طاوس ها، طوطی ها و پرندۀ سی از نوع شارک که نه تنها حرف زده می توانسته بلکه قرآن را قرائت می توانسته اند و چیزهای دیگر طرز تحفه بدر بار ملک شاه تقدیم نمود. مهتر رشید بعد از تقدیم این همه تحایف گفت: اگر چنانچه سلطان آرزو مند صلح میان دو دولت است باید از خواهشهای عاقبت نیندیشانه منصرف شود. وی ضمن گفتمگوهایش افزوده که شرط نخست ایجاد صلح آنست که سلطان باید از نقشه سرقیات خود بر غزنین منصرف گردد، زیرا قشون شما بمقابل نیروی غزنوی تاب مقاومت ندارد، تمام نیروهای سلطان از یک دسته نیروی مشخص متشکل گردیده، در حالیکه نیروهای غزنوی متشکل از ده نوع است. (۱۲) سپس اتحاد ذات الیمینی دو دولت را از طریق ازدواج بین دو خانواده سلطنتی پیشنهاد میدارد که با موافقت جانبین انجامید و به عروسی دختر چغری بیگ که موافقت شد و متعاقباً با تشریفات عروسی از عراق عجم به غزنه بدرقه گردیده سرانجام مهتر رشید تزویری بکار همی بندد که در ارجع تاریخی آن کار نامه های ویرا چون خدعه بی جهت تطمع سالاران نظامی سلجوقی ضبط کرده اند، به این معنی که وجهی برای سالاران سلجوقی طور مخفیانه فرستاده میشد و از همین نقطه نظر برده است که ملک شاه وزیران وی در نهاد از حسن و فساد داری سالاران نظامی شان در اندیشه بوده اند، و از همین رهگذر برده که نظام المملک عقب نشینی بهنگامی را به غرب ایران یعنی در عراق عجم توصیه میکند. (۱۳)

این حکایت آمیخته با ابهام و اشتباهات است نادرستی های در لای بیانات آن بملاحظه می رسد و از آنجمله اشتباه عروسی مهد عراق یعنی دخت ملک شاه سلجوقی با مسعود بن ابراهیم و التباس این ازدواج با دخت چغری بیگ از زمره این گونه اشتباهات شمرده شده میتواند. مگر با آنهم چنین مینماید که یک حقیقت تاریخی در ویرای این توضیحات نهفته باشد، و آن عبارت از ظهور ملک شاه همراه قشونی در حاشیه شرق خراسان، مذاکرات صلح به تشبث ابراهیم و پیش برد این مذاکرات توسط ابوالرشد رشید، و استتار یک دینان میان دو دولت بوده میتواند که تأمین آن از طریق پیوند از دو اج میسر گردیده است. این پیوند از دو اج

اولین حلقه ارتباط میان سلجوقیان و غزنویان نبوده ، زیرا در سال ۴۵۶/۱۰۶۴ م یعنی سال جلوس سلطان سلجوقی ، ارسلانشاه فرزند الپ ارسلان یا یکی از دختران ابراهیم عقد مزاجت نمود ، در عین زمان الپ ارسلان یکی از شاهدختهای قره خانی را به عقد نکاح فرزند دیگر خود ملک شاه در آورد (۱۴) - ساریخ مشخص عروسی مسعود بن ابراهیم با جردو خاتون بنت ملکشاه یعنی مهد عراق (عجم) در دست نیست. گرچه مذکور است که مسعود قبلاً با یکی از دختران الپ ارسلان عروسی کرده بوده است . (شاید مآخذ معلومات فخر مدبر همین عروسی نخست ابراهیم با یکی از دختران چغری بیگ پدر الپ ارسلان بوده باشد ؟) بهرحال واضح است که دو دولت بزرگ جهان شرق اسلام باهم معاملات با لشدل و متقابل انجام دادند ، و اگر چه سلجوقیان جانشین غزنویان بودند ، مگر آنان به سلاله کهن سال غزنوی از دیدگاه احترام به بزرگان گذشته می نگریستند . منابع متأخر بیان میدارند ، که احترام سلجوقی بمقابل ابراهیم تا آنجا بود که او را به عنوان پدر بزرگ خطاب می کردند . و مستوفی میافزاید هر آنگاهیکه سلاجقه با او مکاتبه می کرده اند برسم احترام در نامه شان بطوری یا نشان دولتی شان را نقش نمیکردند ، حسینی میگوید که محمد بن ملک شاه سلطان خالیمقام سلجوقی در قرن ششم / دوازدهم میلادی نظر به احترامی که به خانواده غزنوی داشتست نمیتوانست از مداخلات برادر خود سنجر در غزنه بطرفداری بهر امشاه که او علیه برادر خود ارسلان مخاصمت میرزید . حمایت کند . (۱۶)

تردیدی نیست که شروع از دوره ابراهیم و در دوره خلاف وی بعضی روابط اجتماعی و فرهنگی میان دربار دو دولت (سلجوقیان و غزنویان) وجود داشته است . شعرا نویسندگان از دربار یکی بدیگری یعنی از دربار غزنه بدربار سلجوقیان و برعکس از دربار سلجوقیان بدربار غزنویان رفت و آمد میکردند و شعرا و نویسندگان به متصرفات آنان در ایران شرقی حضور بهم رساندند . بدین سان در میان اشعار عثمان مختاری قصایدی می یابیم که عنوانی امیران صفاری سیستان از توابع تحت الحمایه سلجوقی (مخصوصاً بنام امیر تاج الدین ابوالفضل یا ابراهیم خلف که در حوالی سال ۴۹۶/۱۱۰۴ میلادی جلوس کرده بود) و عنوانی امیران کرمان سلجوقی سروده شده است . و عثمان مختاری برای مدتی بدربار آنان و وزیران شان رحل اقامت افکنده بود . (۱۷) حکیم سنایی مدایحی بنام سنجر سروده و دو قصیده بنام او نگاشته و با مقامات رسمی سلجوقیان اعم باقوام المالدین ابرالقاسم الدرگزینی الانسابی

بدربار سلطان محمود بن محمد بن ملک شاه مقام وزارت داشت و سپس بدربار سنجر ایقای وظیفه نموده مکاتبه می نموده است. حکیم سنایی هم چنان یک قصیده بنام معین الدین ابو نصر احمد بن فضل وزیر در بار سنجر دارد. (۱۸) القاب السلطان المعظم که از خصایص القاب سلطنتی سلجوقی بوده در سکه های ایندوره غزنوی که از نفوذ سلجوقی در یندوره نمایندگی میکنند بچشم میخورد. ابراهیم در زمان خلیفه القائم یعنی قبل از ۴۶۷ هجری قمری مطابق ۱۰۷۵ میلادی لقب سلطان را برای خود اتخاذ کرده بود و چنین مینماید که در روی یک دیناروی که در موزیم ارمیتاژ لنینگراد نگهداری میشود این لقب درج است تاریخ روی این سکه رامارکوف بدرستی تشریح نتوانسته، مگر احتمالاً تاریخ ضرب این سکه در سال ۴۶۲ هجری قمری مطابق ۱۰۶۹-۱۰۷۰ میلادی بوده باشد. (۱۹) با این وصف پادشاهان غزنوی البته از قدیم بصورت غیررسمی و در روی اسناد سلطان و نیز امیر و ملک خطاب شده اند و این چیزی است که هم منابع تاریخی و نیز دآخذ ادبی به حدکافی شهادت میدهند. کلمه السلطان المعظم برای اولین مرتبه به روشنی روی درهمی از دوره سلطنت فرخ زاد ظاهر گردیده و بعدها در دوره سلطان ابراهیم و اخلاف وی کلمه السلطان المعظم و السلطان به حیث یک معیار روی سکه ها ظاهر گردیده است. (۲۰)

شاید اکنون بهترین فرصت جهت تذکر این مطلب باشد که سکه غنی ترین القاب فراوان ابراهیم است. حیثیت ابراهیم در نتیجه دوره طولانی زمام داری وی که نسبت بهر یک از دیگر زمام داران غزنوی طولانی تر بوده توضیح گرفته است. بدین ترتیب عبارت السلطان المعظم - الا عظم که در فوق از آن ذکر بعمل آمد و بر علاوه آن در مآخذ ادبی و سکه شناسی القاب افتخاری دیگری مانند ظهیرالدوله، ظهیرالملله، ناصر یا (نصیر) الملله، نظامالدوله، رضی الدین، سیدالسلطین، ملک الاسلام، فخرالامه، قاهر الملک و موید امیرالمومنین بچشم میخورد، به اساس کتیبه های که از غزنه مکشوف گردیده بر علاوه القاب فوق القابی چون موید الدین، معین المسلمین و مالک رقاب الامم نیز در زمره القاب سلاطین غزنوی علاوه شده است مؤلف نا شناخته مجمل التواریخ و القصص کسی است که اندر باب القاب سلطان ابراهیم معلومات ارائه نموده و میگوید که توفیق رسمی ابراهیم بالله الکریم یثیق ابراهیم میباشد (۲۱) یعنی ابراهیم توکل بر خداوند (ج) که بخشایشگراست بخداوند اعتقاد دارد. (۲۱)

یک جلوه دیگر عمل ابراهیم که احتمالاً از نفوذ سلجوقی و رابطه ابراهیم با ملک شاه سلجوقی متأثر بوده باشد همانا تمثال شیر بر بندق غزنوی است؛ به اعتبار این شعر ابوالفرج رونی.

نظام عالم و خورشید ملک و ذات هنر	نصیر دولت و پشت هدی و روی ظفر
ابوا لمظفر شاه مظفر ابراهیم	که اختیار خدای است و افتخار بشر
سپهر دولت عالیش را کهین برجی است	زمین ولایت صافیش را کهین کشور
ز حزم اوست بهرگاه صمد ناظر	ز عزم اوست بهر تیر دار صمد لشکر
گشاده چشم بدیدار او شهرور و سنین	نهاده گوش بگفتار او قضا و قدر
اگر شمایل حلمش بساد بر گذرد	دهد شکوه تجلیش باد را لنگر
وگر فضایل طبعش بسکوه بر شمرند	سبک ز خاصیتش کوه را بر ایدر
لطیفه‌های عرض را ز بهر خویشی جنس	همی بچرخ برد همتش گرفته به پر
گردد بجنس عرض نیستی بدین معنی	فرو د چرخ نهشتی فراز یک جوهر
چگونه گویی کرک و کنار یابد خوب	کسی که او را سر دادهد سهر به سحر
از آن سپس که همی عدل و سهم شاه دهند	بچشم راحت خواب بچشم رنج سهر
بهشت ملک جهان را ز تیغ نصرت شاه	صراط وار پلی مشکل است پیش اند
که جز بقوت ایمان و امر طاعت او	برو نیارد دور سپهر کرد گذر
کسی که فکرت او بر نهد بلرزه قدم	کسی که حکمت او برگشد بجیخون سر
زدو لاش بهو ابر گرفته بیند جای	ز نصرتش بز مین در گشاده یابد در
خیال هیت او گریسه بیه عبیره کند	در او بعبرت بگذر بحال او بنگر
بجوی آب درش آب رنگ مانده سراب	بروی خاک برش خار گشته خاکستر
نه هیچ ساکن و جنیان براو مگرا نجم	نه هیچ طایر و سایر در او مگر صرصر
چو شیر رایت شیر دلیر او بیدل	چرخ شاخ آهو شاخ درخت اوبی بر
تویی که با دنیا بسد بیارگاه ترا	تویی که خاک ندارد بدستگاه تو زر
زامن عدل تو در صید باز گیرد کبک	ز سهم تیغ تو در زم ماده گردد نر
بجای جد تو در آلتی است هزل نمای	بشان ملک تو عدل آیتی است حق گستر
نهد یقین تو بر طبع سنگ مهر و وفا	نهد نگین تو در مهر موم سمع و بصر
همیشه تا که بود در نظاره گاه سپهر	یکی ز شادی فربه یکی ز غم لاغر
کمال دولت یاب و جمال نعمت بین	نهال ملک نشان و بساط عدل سپر
دهان عالم برمد تحت گشاده زبان	میان جرزا بر طاعت بیسته کمر

شاعران فارسی گوی عصر سلجوقی بر تماشای شیر روی بیرق مولایشان به تواتر اشاره کرده اند ، به گونه مثال در قصیده ای که انوری در وصف سنجر و سالار نظامی او در خراسان سروده از صررت شیر در بیرق مدح نموده است (۲۲) .

مزیدآندرباب امکان نفوذ سلجوقی بر دولت غزنوی ، مورخ ترکی فواد کوپرولو در حدودسی سال قبل پیشنهاد نمود که سیستم اعطای زمین (اقطاع) که در قرن سوم ، چارم ، نهم و دهم میلادی در عراق و غرب فارس مرعی گردیده بود و سپس سلجوقیان به تعقیب آن را مرعی نمودند در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم / دوازدهم میلادی در اراضی غزنوی راه پیدا کرد . از سکت مورخان غزنوی متقدم چون عتبی ، بیهقی گردیزی در مورد اقطاع موروئی در دولت غزنوی چنین بر نیاید که این سیستم لا اقل قبل از نیمه قرن پنجم / یازدهم میلادی در متصرفات غزنوی وجود نداشته است ؛ دسترسی سلاطین غزنوی بر منابع سرشار هند همین این واقعت است که آنان نسبت به رژیم های نظامی مستقر در غرب بیشتر می توانستند مهارف نیروهای نظامی شان را از مدارک نقدی تکافیر نمایند (۲۳) کوپرولو به استناد چند بیت از دیوان سنایی که بنام سلطان بهرامشاه در ۵۱۲ هجری قمری مطابق ۱۱۱۸ میلادی برشته تحریر در آمده می گردید که شاعر درین ابیات خود شکایت سر داده است که رژیم نظامی گرترکی زمین های مردم را غیر قانونی تصرف نموده است :

(سنایی) این ابیات را اندر باب انقلاب حال مردمان و تغییر دوزمان فرماید :

ای مسلمانان خلایق حال دیگر کرده اند

از سربسی حرمتی معروف منکر کرده اند

در سماع و بند اندر دیلن آیات حق

چشم عبرت کوروگوش زیرکی کر کرده اند

کار و جاه سروران شرع در پای او فساد

زانکه اهل فسق از هر گوشه سربر کرده اند

پادشاهان قوی بر دادخواهان ضعیف

مرکز دادگاه را سد سکنند کرده اند

ملک عمرو وزید را جمله بترکان داده اند

خون چشم بیوگان را نقش مظهر کرده اند

شرع را یکسره نهاد ستند اندر خیر و شر
 قول بطلموس و جالینوس با ور کرده اند
 عالمان بسی عمل از غایت حرص و امل
 خویشتن را سخره اصحاب لشکر کرده اند
 گاه و صافی را (۱) برای وقف و ادرار و عمل
 با عمر در عدل ظالم را برا بر کرده اند
 از برای حرص سیم و طمع در مال یتیم
 حاکمان حکم شریعت را معتبر (۲) کرده اند
 خرقة پوشان مزور سیرت سالوس ورز (۳)
 خویشتن را سخره قیماز (۴) و قیصر کرده اند
 گاه خلعت صوفیان وقت با مزی چو شیر
 ورد خود ذکر برنج و شیر و شکر کرده اند
 قاریان ز الحان ناخوش (۵) نظم قرآن برده اند
 صوت را در قول همچون زیر مزمر کرده اند
 در مناسک از گدا ئیسی حاجیان حج فروش
 خیمهای ظالمان را رکن و مشعر کرده اند
 مالداران توانگر کیسه در ویش دل
 در جفا در ویش را از غم توانگر کرده اند (۶)
 سرز کبر و بسخل برگردون اخضر برده اند
 مال خود بر سایان کبریت احمر کرده اند
 زین یکی مشت کبوتر (۷) باز چون شاهین بظلم
 عالمی بر خلق چون چشم کبوتر کرده اند
 خواجهگان دولت از محصول مال خشک ریش (۸)
 طریق اسب و حلقه معلوم استر کرده اند
 بر سر بر سروری از خوردن مال حرام
 شخص خود فرب (۹) و دین خویش لاغر کرده اند

(۱) از برای جرسیم (۲) میسر (۳) ورق (۴) زاهد (۵) خانهای (۶) تونگر

(۷) مشی (۸) خشکدریز (۹) فربه

از تهنوز زخم گرم و بهمن گشتار سرد
 خلق را با کام خشک و دیده تر کرده اند
 خون چشم بیوگانست آنکه ر وقت صبح (۱)
 مهتران دولت اندر جسام و ساغر کرده اند
 تا که دهقانان چو عر ازان قبا پوشان شدند
 تخم کشت مردمان بی یار و بی بر کرده اند
 تا که تاز یسکان چو قفچاقان کله داران شدند
 خرا جگان را بر سر از دستار افسر کرده اند (۲)
 از نفاق (۶) اصحاب دار الضرب در تقلب نقد (۳)
 مومنان رازفت (۴) بی زور و بی زر کرده اند
 کار عمال سرای ضرب همچون زر شده است
 زانکه زر مردمان یکسر مزور کرده اند
 شاعران شهر ها از بهر فرزندان و عیال
 شخص خود را همچو کلکی زرد و لاغر کرده اند
 غازیان نابوده در غر و غزای روم دهند
 لاف خود افزون ز پول زال و نوذر کرده اند
 حبه دزدان از تر ازوها بر اطراف دکان
 طبع را در حبه دزدیدن مخیر کرده اند
 ای دریغا همدنی کما مروز از هر گز شده
 یکجهان دجال عالم سوز سر بر کرده اند
 مصحف یزدان درین ایام کس می ننگرد
 چنگ و بریط را بها اکثرون فرو نتر کرده اند
 کودکان خرد را پیشستان می دهند
 مر مخنت را امین خوان و دختر کرده اند
 ای مسلمانان دگر گشته است حال روزگار
 زانکه اهل روزگار احوال دیگر کرده اند
 ای سنایی پند کم ده کاسدین آخر زمان
 در زمین مشت خرو گاو سرو بر کرده اند

(۱) در هنگام صبح (۲) از وفاق (۳) در تعین نقد (۴) مومنان وقت را

دانشمندان و وقفی ندارند و ازدهش زندگی چیزی در کف شان نیست آنان طوری و داشته شده‌اند که طماع و چشم امید بسوی هدایا و بخشایش داشته باشند و حقیر و درگیر تظلم پاشنه آهنین نظا میان اند.

نظاره گری ایند وره را چنان میابد که گویی یکدوره و عصر خدمت به مثنی سالوسان و مداهنه گران است چنان گویی که دوره و عصری است که سالوسی، مداهنه گری و توطئه گری برای بدست آوردن وقف (جهت خدمات مذهبی) یا بدست آوردن یک دفتر و بدان میماند که که جابران را به معیار عدالت عمر (رض) وانمود کرد.

براین اساس کوپروولو اندیشیده است که شاید رواج سیستم اقطاع در سرزمین های غزنوی در دهه های نخست قرن ششم (دوازدهم میلادی) به جواب، ماشین جنگی سلجوقیان بوده باشد که از ابتدای مداخله سنج در ۵۱۰ هجری قمری مطابق ۱۱۱۷ میلادی که بطرفداری بهر امشاه علیه ارسلان شاه برادر وی در سرزمین غزنوی گسترش می یافته در دست اجرا بوده است (۲۴) اگر چه آنچه واقعا همین سیستم اقطاع در سرزمین غزنوی رایج شده باشد پروسه آن باید خیلی وقت تر در زمان سلطنت ابراهیم که اندران زمان مناسبات غزنوی و سلجوقی باهم نزد یک بوده است صورت گرفته، چه درین هنگام روابط ذات البینی اجتماعی و کلتوری سلجوقی - غزنوی حسنه بوده است. (۲۵)

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

II

قشون غزنوی در دوره متأخر

اراضی اقطاعی که ترکان غزنوی و سایر نظامیان در تصرف داشتند ما را به اهمیت لشکر دوره سلطنت ابراهیم متوجه میسازد.

در دوره غزنوی متأخر چنان گزارش های مفصلی که عتبی، گردیزی و بیهقی از دوره نخست غزنوی بجا گذاشته اند در دست نیست، بناءً فرض می کنیم که عنفات نظامی، عملیات و کارکردهای اینان نیز به سیاق و گونه اسلاف و نیاکان نشان بوده است. (۲۶) حتی اگر هم پالیسی گسترشجویی غزنیان عهد اول در دوره محمود و مسعود بیش ازین مرعی نبوده با آنهم یک حالت و سیمای سکون در سرحدات غربی مستولسی برده است و هند هنوز صحنه دست اول عملیات نظامی نگذریده باشد که منابع عظیمی از طریق قابلیت نیروی نظامی از آن بدست میآمده است.

منابع و مآخذ تا کید نموده که ابراهیم در پرتوداد و عدالت گسترش خود (جهت معلومات مزید بصفحات ما بعد رجوع شود) به غزوه جهاد علاقه داشته، و در حقیقت امر جهاد یعنی جنگ مقدس در هند گسترش داشته است؛ و اگرچه در مورد رهبری در یگانه جنگها معلومات اندک است مگر فخرمد بر متذکر شده که نیزه و کمان از جمله وسایل حربی مورد علاقه سلطان ابراهیم بوده است (۲۷).

آثار شعری برخی از شاعران معلومات با ارزشی اندر باب موضوعات نظامی ایندوره ارائه میدارد، گرچه گزارش های مبنی بر پیکارها معمولاً ذهنی و آمیخته با تصورات است و معمولاً تاریخ وقوع درگیرها ذکر نیافته و بنا بر آن اغلب حوادث و تفصیلات آنها را به دوره های مشخص کدام سلطان راجع گردانیدن ممکن نیست بدین گونه که گاهی فعالیت ادبی شاعران

دورهٔ سلطنت ابراهیم تا دورهٔ سلطنت بهرامشاه را در بر می‌گیرد. مجموعه نظم شاعران دوره غزنویان متأخر ایجاب بررسی و مطالعه عمیق تر را مینماید، مگر با وجود اینکه میتوان بعضی از مطالب مربوطه را استخراج نمود.

چنین پیدا است که قوای نظامی از نگاه اداری از طریق دیوان عرض اداره میشده است. دیوان عرض در دورهٔ غزنویان عهد اول که تمام قدرت دولت برای فتوحات و حفظ ماشین نیرومند جنگی دولت تنظیم یافته بود از اهمیت ویژه‌ی برخوردار بوده و از طریق همین دستگاه به گردش می‌افتاده است. (۲۸) اشعار متعددی به یادگار است که بنام شخصیتها و مقامات عارض اهدا و از آنان مدح شده است، و از آنجمله است منصور بن سعید بن احمد بن حسن میمنندی، امیر ابوالفتح و یکی دیگر یکسره نامش مذکور نیست و عارض لشکر بسوده و مسعود سعد سلمان از و مدح کرده است و ابوالفرج رونی از منصور بن سعید مدح نموده است، مگر به گونه مثال به ما واضح نیست که این مقامات رسمی آنگونه که در روزگار غزنویان عهد اول مرکز اداری شان در غزنه بود و از آنجا به عملیات مبادرت (۲۹) می‌ورزیدند و یا اینکه مقرر اداری شان در لاهور در هند بوده و از آنجا دستور صادر می‌داشته اند.

قشون ابراهیم از نگاه ترکیب نژادی مشتمل بر چند ملیتی بود، چنانچه مهتر رشید در مباحثات بمقابل ملک شاه سلجوقی بیان داشته که «لای وی ده قشون مختلف النوع دارد» (به صفحات قبل رجوع شود). این لشکریان مشتمل بوده اند بر غلامان سرای و سایر نیروهای نظامی. مسعود سعد گزارش داده که شهزاده محمود بن ابراهیم، آنگاه که به آگره لشکر کشی نموده سرانین و غلامان در آگره می‌جنگیده اند. (۳۰) در گذشته غلامان سرای عبارت از عساکر احتیاط ترک بودند، مگر چنین پنداشته میشود که احتمالاً اندرین هنگام یک بخش آنان را هندی‌ها تشکیل داده باشد، زیرا در تشکیل سایر نیروها نیز وسیعاً پرسونل هندی برای خود احراز موقوف کرده بودند گرچه اندرین باب مستقیماً معلوماتی در دست نیست. (۳۱) از ورای مأخذ و مراجع چنین استنباط میشود که غزنویان تا آخر دیگر بر منابع عسکر ترکی یعنی آسیای مرکزی دسترسی مستقیم نداشته اند، چنانکه اسلاف شان تا زمان مرگ مسعود داشتند، و نفوذ مسعود تا ماورای آریه خوارزم و مناطق و اراضی علیای آمو از قبیل چغانیان و ختلان رسیده بود، و کم از کم با بعضی از شاخه های دودمان قره خانی در ماوراءالنهر روابط حسنه داشته و از آن طریق غلامان ترکی صحاری آسیای میانه را برای لشکر غزنوی تهیه مینمود. (۳۲)

بشأاً واضح نیست که غلامان ترک در زمان سلطنت ابراهیم بقلمر و غزنوی چگونگی آورده میشدند. ولی چنین پیدا است که هنوز هم یک بخش قابل ملاحظه قشون غزنوی را تشکیل میداده‌اند. سنایی هجریه بی اندر باب خرابکاری و ظلم ترکان در اطراف غزنه انشاد کرده است که در فوق اشاره شد، مگر بمقابل قصیده مدحیه بی از مسعود سعد سلمان را می یابیم که بنام سلطان عنوان گردیده و پیرامون آن از ارشادات و رزم جوئی ترکان قشون ارسلان شاه بن مسعود سخن رانده است. (در یک جای ازین مدحیه اسم قبایل مشخص ترک یاد شده است)، و آنان را چون طوفان در حالت جهیش به پیش خزانده و بیگونه صخره استوار ستایش شده است، و اندر باب شان اینگونه داد سخن رفته است: ترکان اندر هنگام رزم طبع سلحشورانه و اندر هنگام حمله چون قهرمانان، آرزو مند ادامه پیکار اند.

در مدحیه ذکر است که ترکان مشتمل از مردمان یغما (yaghma)، قبی یاقای Qay و تاتار بدور سلطان (علم) حلقه زده‌اند.

هكذا مسعود سعد سلمان قصیده بی اندر مدح مسعود بن ابراهیم و رشادت سربازان ترک دارد:

ستودن ترکان و ستایش سلطان مسعود

ترکان که پشت و بازوی ملکند و روزگار	هستند گاه حمله بزرگان کار زار
گردان سرکشند و دلیران چیره دست	شیران بیشه اند و پلنگان کوهسار
درد ستشان کسان ها مانند ابرها	در زخم تیرها شان باران تند بار
در چشم نیک خواهان رسته چوتازه گل	در جان ید سگالان رسته چو تیزخار
پسولاد را بستند گاه ز خیم	خورشید را به تیر پذیرند روز بار
باره بسرون جهانند از آتشین مصاف	بیلک برون گذارند از آهنین حصار
رحمت برین سران سرا فراخته چو سرد	کاندر سرای ملک از انند روز بار
رحمت برین یلان که بمیدان کروفر	خیزند وقت حمله چو شیران مرغزار
جان بردن عدو را بسته میان بجان	در پیش شهریار جهاندار کا مگار
مسعود شاه مشرق و مغرب که دور چرخ	بر تاج او مسعود کند هر زمان نثار
ای یافته سپهر ز تو قدر و مرتبت	وی کرده روزگار زرای تو افتخار
تو بد سگال مال و زکف تو روز بزم	چون بد سگال مال ترکم یافت زینهار

تیغ برهنه تو چنان یافت کسو تی
 تا عزم راه و قصد سفر کرده شد ست
 گردی روان بطالع میمون و فال سعد
 بر تیز خیر کو هی تند سبک رکاب
 وین شهزادگان که بدیشان شد ست باز
 با فروج و جاه خسرو پرویز و کیقباد
 جمله ترا عزیزان چون جان و تن لیک
 در گرد چتر و رایت تو کرده تعبیه
 خو کرده دسته‌هایشان بالعب طعن و ضرب
 یک شاهزاده را تو اگر ناهمزد کنی
 را ند سپه بروم و کند روم را خراب
 آراسته ست دولت و دین از تو تا بحشر
 شاهان زمین هند بخون تشنه گشت باز
 سیراب کن زمین را یکسر بتیغ تیز
 امروز بار د آنچه نبارید تیغ دی
 امروز بت پرستان هستند بیگمان
 اکنون چنان در افتد در هند زلزله
 از بوم و خاک هند بروید ثبات مرگ
 در هند بشکفا ند آن تیغ برق زخم
 بپراگند ز هول تو چون گرد هر سپاه
 وز سهم آبرنگ حسام تو خسرو
 از جمع بت پرستان وز فوج مشرکان
 گویند باز خاست ز جای آن سپید شیر
 کردست عزم آن که بشوید ز کفر پاک
 در دست تو بجمله علمها بکند باز
 وین هر دورا بکوشش یاری دهند نیز

کان ملک را شعار بود عدل را دثار
 فصل خزان بخرمی فصل نوبهار



اقبال را هبر شده و بخت کاس
 رخشی چو باد در تک و چون چرخ در باد
 اصل بنای دولت و دین سخت استوار
 بایاس و زور رستم و گیو و سفند
 امر ترا بر غبت مامور و جانسپار
 شیران بسی نهایت و پیلان بیشمار
 خوش گشته گو شاهان بابانگ گیر و دار
 گوئی که تخت قیصر و تاجش بحضرت آر
 یکمه تراند ارد بیش اندر انتظار
 کایزد بهر دولت و دین کردت اختیار
 زینجا بسوی هند سپاهی کش ابر وار
 هر سوز خون فروران بخاک جویدار
 امسال بیند آنچه ند یدست هند پار
 در بیشها خزیده و در غارها نثار
 کز هر سوی بارزدها مون و کوه و غار
 وز جان اهل شرک برآید دم و دمار
 هنگام کار زار بدیمه لاله زار
 بشکافد از نهیب تو چون نار هر حصار
 آتشکده شود دل را یان گنگبار
 بانگ و نفیر خیزد روزی هزار بار
 کور از جان باران با شده همه شکار
 مرهند را بضربت شمشیر آبشار
 آتروخش با دسیر تو و آنگرز گاو سار
 آتروم جان شکار تو تیغ عمر خوار

از سطاوت تو شرک بنالد چو رعد سخت
گر در ظفر قوی و شود فتح زورمند
گیرد زمین ز تیغ همه پاک رود خون
ای جاه تو چو مهر زرتبت فلک فروز
تو سایه خدائی و خورشید خسروان
اختر کجا فروزان باشد بنقش مهر
حقا که چون تو راه ندید ست دور چرخ
دیو آن ملک بیش نیابد چو تو ملک
در جمله ملک برد ترا دایه زین سبب
تایغ تیز مادر فتحست روز رزم
برزادن فتوح قسری بباد تیغ تو
بادت خدجسته عزموره نهمت و غزات
چرخ غلام و عمر بکام و زمانه رام

وز ضربت تو کفر بگرید چو ابرزار
زان بیلاک نحیف تو و خنجر نزار
گردد فلک ز گرد هوا جمله بحر قار
وی کف تو چو ابر به بخشش جهان نگار
جز تو که دید هرگز خورشید سایه دار
شاهان تو چه مانندای شاه و شهریار
والله که چون تو شاه ندیدست روزگار
میدان ملک بیش نبیند چو تو سوار
که بر کف نشاندت و گاه با کنار
گردد بنگاه زادن گریان و بدمر ار
تا هر زمانت فتحی زاید چو صد نگار
کام مراد تو همه حاصل ز کمر دگار
دوات رفیق و بهشت معین و خدای یار

در مدح سلطان مسعود بن ابراهیم

چه خوش عیش و چه خرم روزگار است
سخا را تو شکفته بوستان است
هنر در مسدود دانش در زیادت
فر او ان شکر ها زبید که بر خلق
سریس دولت و دهمیم شاهسی
جلالت رافزون ترزین چه روز است
که شه مسعود ابسرا همیم مسعود
جهان نداری که بر درگاه جاهش
فلک بارتبتش یک تیر پرتاب
بلا با حزم او عاجز پیاده است
ز هوش صحن هسای تفته میدان
ز سهمش پنجهها شرزه شیهه ران

که دولت عالی و دین استوار است
امل را نرد میده مر غزار است
ظرب شادان و عشرت خوشگوار است
فسراوان فضلهای کرد گار است
علائق رنگ و مسعودی نگار است
سعادت را روان ترزین چه کار است
بگیتی پادشاه کامگار است
جهان انسدر پناه زینهار است
زمین با همتش یکمیل وار است
قضا با عزم او قادر سوار است
بو حشت عرصه روز شمار است
بستی پنجه و شاخ چنار است

زمانه شهر یار اگس نگویید
ز تخت مملکت را شادمانیست
زبان ملک را عدالت عیار است
شب اندر چشم فرمان تو روز است
شروع و دست تا بنده ندرست
نمیسم دولت تدبیر و است
محاسب را بیگسر وزه عطا هاست
منجسم را ز بهر ابتدا هاست
بیهجا دشمنت گسر شیر زور است
به تنای گسر حمه ارش هست خیبر
و گسر چه هست فرعونسی طبیعت
و گسر هست او بخلافت عداد بیگسر
فسری کینت ز گسر و در نقش تیغست
بالا در باد آن خاکسی سرشت است
خرد هر چیز را ازوی صفت کرد
وزان شبید یز تسنادر شبیه تدو
براق برق چه کز کام زخمش
سریسن و سینه او سخت فربسی
چون نقش قندهار از حسن لیکن
دز روین زبانگش پسر شکافست
شبابش عادتسی زاده طبیعی است
ز چرخ ارهمر کباب افتدش ننگست
هژبری زشت روئی وقت پیکار
بپای دولت آوردت سپر دست
چو کافر حمله گان خون هیونست
روان کوهیست وز جنبان شیخ او
دلش بر حرص اغرا و ت

که جز تو در زمانه شهر یار است
ز تاجت خسر و یرا افتخار است
یمین گنج را جودت یسار است
گل اندر دست انکار تو خار است
شکوه هیبت سوز نده نار است
شراب نعمت تدوی خمار است
چو خواهد کرد یکساله شمار است
چو بند یشد همه روز اختیار است
علاجش زخم گرز گاو سار است
به نیزی خنجر تو ذوالفقار است
چه شد رمح تو شعبانی شکار است
چو آمد رخس تو صرصردهار است
که نصرت را بکوشش حق گزار است
اجسل در آتش آن آبسار است
بگسر حسد او گشتن نیار است
زمانه پر صدا چون کره سار است
گنه گاران دین را اعتبار است
میان و گردن او بس نزار است
بالای حس نقش قندهار است
ره سنگین زشمش پر شرار است
در نگش باز جویسی مستعار است
زبا دراهمنان گرددش عار است
هنائی خوب فالسی روز بار است
سری کش تن ترانه جانسپار است
چو منکر جنه گان سنگی حصار است
معلق از دها در ژرف غار است
سرش در عشق شور کارزار است

میدان آبکش فسراره او
 بنزخم آن عمود خرط کاش
 شها امروز روز دولت تست
 مراد دین و دنیای توزین غزو
 که این هفت اختر تابان معند
 با پیروزی بر او با طالع سعد
 همه ابرست هرچت ره نور دست
 زمین از منزلت زرین بساط است
 به خوارستان اندر گدستانست
 ره انجام دل اندر خرمی دار
 ترا هندوستان مروروث گاهست
 بزن بیخی که آنرا کفر شاخست
 قیاس لشکرت ندوان گزافتن
 بنا میزد تو اینجاست ترک داری
 به پیکانش تفت آتش دمنده
 ترا مالیدن شیران بیشه
 زتاب تیغ و بانگ کدوس امروز
 درخش برق این درسونهات است
 بدین آوازه هر جائی که شاهست
 زفکرت نوش این هم طعم زهر است
 دم اندر حلق آن چون تفته شعله
 همه بگذاشته گنجی گزافته
 گهی در خاک چون آهن خزیده
 بگیرش ارمه درکام شیر است
 به پالائی به پیولا دزدوده
 بتازی گرز شیران صد مصافست

بجوشید ن چو چشمه پربخار است
 عجب حصن افکن خارا گذار است
 براینسان باد تالیل و نهار است
 برابند وین دلیلی آشکار است
 کلاهی را که ترک او چهار است
 که نصرت خنجر را دستیار است
 همه نورست هرچت رهگذر است
 هوا از لشکرت مشکین غبار است
 به ریگستان اندر جویبار است
 که روز خرمی ایند یار است
 که از خلقت زمستانش بهار است
 ببر شاخی که اندرا شرک بار است
 که یک مرد تو در مردی هزار است
 که با چرخش چرخیدن سهل کار است
 به پیکارش دل آتش فگار است
 بدان شیران یغما و تبار است
 جهان برکت پرستان تنگ و تار است
 خروش رعد آن در گنگبار است
 به غایت نسا شکیب و بقرار است
 زحیرت روز آن همرنگ قار است
 مژه بر پلک این چون تیز خار است
 توگریسی عابد پر هیز گسار است
 گهی در سنگ چون آتش قرار است
 بر آیش ارچه در سوراخ مار است
 زمینی گسان ز دیوان یاد گار است
 یاری گسر ز پیلان صد قطار است

فدوحت را که خواهد برد امسال	نموده فتح دست شهر یار است
همی تما مرکز طبعی سکونست	همی تا گنبد والسی مدار است
کمینه کار سارت آسمانست	کهنه کار دارت روزگار است
هرادت را ز ملک دهر هر چیز	که تو خواهی نهاده در کنار است

اشعار مدحیه شاعران مآخذ خوبی محسوب میشود که اندر باب افسران بلند پایه و سالاران نظامی و نامهای شان که به القاب متعددی چون امیر، سرهنگ یا سپهسالار یاد میشده‌اند. معلومات و گزارش ارائه نموده است، ولی شگفت انگیز این است که در بین این نامها اسمای مشخص افسران ترکی خیلی کم است، در مقابل نامهای ایرانی مانند بهرام، ماهو (Mahu) و کیکاوس (۳۴) یا نام‌های اسلامی مانند محمد بن خطیب هروی والی سند، محمود روباهی، محمد بن فرج نوآبادی و تعداد زیادی اعضا و احفاد خانواده شیبانی (اندر مورد اعضای خانواده شیبانی به صفحات بعد رجوع شود) مانند نجم‌الدین و عمادالدوله سرهنگ محمد بن علی نیز از جمله اسمای آن‌که میان افسران غزنوی معمول بوده است. (۳۵) راست است که عثمان مختاری را بنام امیر عضدالدین لاجین (لاچین یعنی باز شکاری) خازن سروده است، گرچه واضح نیست که این افسر ترکی در قوای نظامی غزنوی خدمت کرده باشد، مسعود سعد شهری را بنام سلیمان اینانج بیگ (Sulaiman Inanj Beg) عنوان نموده، و ابوالفرج رونی قصیده‌ی در مدح امیر بدرالدین ایاز الملکی (این نام با اسم ایاز معروف که در سال ۴۴۹ هجری قمری مطابق ۱۰۵۷-۱۰۵۸ میلادی چشم از جهان پوشیده و از غلامان سلطان محمود بوده است التباس نشود) دارد و جوزجانی مینگارد که حاجب طغان تگین در راس نیروهای مهاجم غزنوی به امتداد گنگا حضور داشته است، که در دوران سلطنت مسعود بن ابراهیم تا حدود دو آب نفوذ کرده بودند. (۳۶) بعد ها احتمال دارد عساکر ترکی نژاد با اولاد آنان بارو بکاهش گزاردن مفکوره ترکی بردن، اسمای ترکی را ترک گفته یا اینکه در اثر قسطنطنیه و رابطه مستقیم غزنویان با صحرای آسیای مرکزی تعداد ترک‌ها در قشون غزنوی کاهش اختیار نموده، و لذا ناگزیر در قشون غزنوی تاجیک‌ها، افغان‌ها و مسلمانان هندی بحیث افسران بلند پایه سهم گرفتند. (۳۷) نقش چشمگیر پیلان جنگی در کارزار که در سازمان نظامی غزنوی از همان آغاز نقش قابل ملاحظه‌ی را ایفا نموده، (۳۸) توجه خلاق شعری نویسندگان را معطوف داشته است. بگونه مثال مسعود سعد چندین بار در اشعار خود به روشنی از جنگ‌های خطرناک فیل در جنگ‌های هندوستان سخن رانده و در یک شعر دیگر از ناچخ (برزین) سلطان وصف میکند که در فصل اول از آن یادآوری شده است. ناچخ از سلاح‌های دلخواه و دوست داشتنی فرخ زاد بود. (۳۹)

فتوحات ابراهیم در هند و سنان و غرور

در مورد بررسی فتوحات ابراهیم در هندوستان صرف به یک عبارت مناسب ضبط شده در منابع اساسی تاریخی بر میخوریم و آن هم کتاب ابن الاثیر است، که در تحت وقایع سال ۴۷۲ (۱۰۷۹-۱۰۸۰) بررسی عمومی فتوحات ابراهیم در هندوستان را داخل نموده و آنهم چنانچه خودش گوید به دلیل که نخستین واقعه در همین سال اتفاق افتاده (۴۰) و اما این موضوع که ابراهیم بعد از انقضای بیست سال سلطنت به هند سقیات نموده غیر قابل فهم است و ابن الاثیر به طرف بوده که از فتوحات ابراهیم در هند برای او که در عراق تاریخ خود را میزاشته معلومات زیادی حاصل نموده است، و از جانب دیگر تاریخ نویسانی چون عتبی که در دربار پدر کلانش می زیسته رویدادهای آن زمان را به نثر می نوشته اند متأسفانه اندرین هنگام وجود نداشته است، تا از دوره سلطنت ابراهیم در هند بررسی می نموده، از گزارشها چنین پیدا است که مآخذ فرشته و دورندان هندو و مسلمان در باره توضیحات فتوحات ابراهیم در هند را همانا نوشته های ابن الاثیر نیز تشکیل داده است. (۴۱) چون گزارشهای ابن الاثیر در ذات خود منحصر و مفرد است در اینجا ترجمه کامل عبارت او آورده می شود.

(سال ۴۷۲ هجری قمری مطابق ۱۰۷۹-۱۰۸۰ میلادی)

ذکر فتوحات ابراهیم فرمانفرمای غزنه در هند

ابراهم بن مسعود بن محمد بن سبکتگین سلطان و حکمرای غزنه اندرین سال به هند هجوم برد. سپس وی قلعه جرد را که در یکصد و بیست فرسخی لاهور واقع بوده و از زمره حصارهای مستحکم و تسخیر ناپذیر به حساب میامده است حمله ور شد، این قلعه تا آن حد پهنا داشت که گفته میشده در آن تاده هزار مرد جنگی می گنجیده است. مردان جنگی از داخل این

قلعه بمقاومت برخاسته و علیه مهاجمان ابراهیم که از بیرون قلعه می جنگیدند مدت زیادی پیکار نمودند. گفته شده که سلطان حمله های متوالی را جهت تسخیر این قلعه براه انداخت، تا آنجا که رزم آوران اندرون قلعه از شهادت و عزم متین لشکریان ابراهیم در پیکار به ریشه اندر شدند، بناءً بر امر مقتدرات گزائیده و بتاريخ یازدهم صفر همانسال (سیزدهم آگست ۱۰۷۹ میلادی) به تسلیمی قلعه و ادار گردیدند. گفته شده است که در یکی از حواشی دیگر هند قلعه یی وجود داشته که آن را روبال (رودپال) گفتندی و در قلعه تپه ای که دامنه های آن را جنگل انبوه احاطه کرده بود و بحراز عقب آن جریان داشت واقع بوده است. گزارش ها حکایت دارد که گذرگاه کم عرضی از میان جنگل انبوه که آنهم توسط چندین هزار پیل جنگی مملو شده بود من حیث یک راهیکه از آن طریق به قلعه حمله صورت گرفته میترانست وجود داشت. قلعه را چندین هزار مرد جنگی حراست مینمودند سلطان بابر انداختن حمله های متوالی و کار بردهای متعدد جنگی بر مها فغان قلعه عرصه را چنان محصور نمود که ناگزیر آنان سر تسلیم فرود آوردند.

در محل دیگری بنام وره نوره مردمانی می زیسته اند که گفته شده از نژاد خراسانی بوده باشند که پدران و نیاکان شان در روزگارانی قبل توسط افراسیاب ترک در آنجا مستقر شده بودند هیچ زمامداری بر آنان حمله ور نشده بود، مگر ابراهیم بسوقیات علیه آنان متشبث گردیده نخست به اسلام دعوت بعمل آمد دیگر از آوردن اسلام امتناع نموده به جنگ متشبث شدند، مع هذاوی درین جنگ پیروزی بدست آورد، و به کشتاری آسان آنان پرداخت. آنانیکه فرار کردند در سراسر منطقه پراگنده گردیدند. و ابراهیم در حدود یکصد هزار زن و طفل شان را دستگیر و بعنوان برده بخد مت گماشت. درین قلعه مخزن آبی بود که گفته شده نیم فرسخ عرض و عمق بسی پایان داشته است که از منبع همین آب افراد قرارگاه و تمام حیوانات می نوشیدند و با تمام اینهمه مصارف هیچ کاهشی در سطح آن دیده نمی شد. هم چنین در هند محلی است که آنرا وره نامند، و آنجا یکه قطعه زمین باریک است واقع میان دو باریکه آب. سلطان ابراهیم به آنجا نیز سرقیات نمود و در جمادی الاول پس از طی طریق از لای سراسیمی ها و نقاط دشوار گذار و جنگلهای انبوه بدانجا رسید و مدت سه ماه آنجا بماند لشکریان وی باشدایدو مشکلات سرمای زمستان دست و گریبان گردیدند، مگر تا زمان پیروزی نهایی نیاسودند تا اینکه خداوند (ج) پیروزی نصیب بندگان خود کرد، و سرافکندگی نصیب دشمنان او. سپس بدون آنکه به وی آسیبی رسیده باشد پیروزمندانه به غزنه بازگشت.

من جزئیات کامل داستان این سوقيات را نمیدانم، اما اینقدر مبرهن است که تهاجم آغازین در همین سال بوقوع پیوسته است. و بنا بران من تمام سوقيات مابعد را در توالی همین سال در آوردم. عبارت واقوال ابن الاثیر واضحاً مبهم و خیال انگیز است، معلومات تاریخی و توپوگرافیکی اندکی را محتوی است. یگانه تشخیص مدلل و مطمئن ازین سرقیات ابراهیم در هند توضیحاتی در باره جود (J.W.d) است که به نظر میرسد اجودان باشد (این منطقه سرقیات در محلی بنام پاک- پتن نقطه گذرگاه رود ستلج در جنوب پنجاب بوده است که در منطقه مسیر غرب ملتان بجانب دهلی واقع است و در روزگار ان پس از غزنوی ازرا هگن رز یار تگ-اه صر فی مشهور سهروردی- فریدالدین گنج شکر معروف بوده است و مورخ یعنی ابن اثیر پیروزی ابراهیم را درین سوقيات در سال ۴۷۲ / ۱۰۷۹ میلادی یاد کرده است. و اما در مورد سایر مسایل تشخیص واضحی از محال و تاریخ ارائه نمیتوانیم. در موارد این فتوحات چنین فرض شده میتواند که در یکی از محالاتی که «وره» و ره ذکر گردیده جایی باشد بنام برین خلیجین واقع بوده که هساران شمال شرق پنجاب میان ملتقای دودریایی که در اینجا نیروهای مهاجم غزنوی با سرمای زمستان مواجه گردیده اند.

سال های میانه قرن پنجم (قرن یازدهم میلادی) همراه بحرانات متوالی که در ان روزگار یکی پی دیگر دامنگیر دولت غزنوی گردید و ادوار خیلی کوتاه و موقف بی ثبات وزود گذر دوره فرمانفرمایی سلاطین غزنوی اندرین هنگام لابد بر امر پیشروی نیروهای غزنوی تأثیر داشته است. بعد از مرگ هودود هیچ یک از سلاطین دهه های بعد از مرگ سلطان فاتح در هند تبارز نکرد و فتوحاتی از خود بیادگار نگذاشت. گرچه یادداشت شده که در زمان سلطنت عبدالرشید نوشنگین سالار ترکی محلی را بنام نگر کوت یا کانگرا اشغال نمود و این همان محلی است که سلطان محمود آنرا در سال ۳۹۹ هجری قمری مطابق ۱۰۹۹ میلادی به تصرف خرد در آورده بود، (۴۲) مگر بعدها راجه های هند آنرا در سال ۴۳۴ / ۱۰۴۳ میلادی واپس گرفته بودند. از روزگار سلطان مسعود بن محمود به بعد دو سلاطین مقتدر که عبارت برده اند از دوده ان پر مار های مالوا و دودمان قلاچوری تری پوری در مادیه پرادیش امروزی تحت زعامت اولاً بهوجه (در حدود سال های ۱۰۵۵-۱۰۸۰ میلادی) و ثانیاً کرنه یا اکسمی کرنه (بین سال های ۱۰۳۴ و ۱۰۴۲ تا ۱۰۷۰ میلادی) در شمال هند سر بر آوردند این راجگان نیروهای غزنوی را از موضع هایشان در شرق پنجاب عقب راندند مگر بعد از مرگ کرنه، دیری نگذشت که باز مسلمانان عملیات تعرضی شان را از قرارگاه لاهور از سر گرفتند (۴۳)

لاهور در حقیقت حیثیت مرکز دومی دولت غزنوی را داشته است ، دفاتر داری جهت واریسی از امور هند در همین جای موقعیت داشت ، غازیان و علاقه مندان جهاد در همین شهر متمرکز و در آرزوی بدست آوردن غنائیم از دارا الکفر بودند . در تعیینات و مقرری های سالاران و کار مندان دولت در لاهور سلاطین غزنه وقت و احتیاط فراوان مبذول مینمودند تا اشخاص مطمئن بکار گماشته شوند ، زیرا همیتکه یک مرتبه این قوماندانان با دسته های از قشون نظامی و منابع سرشار مالی در انجا مستقر همنی شدند سپس بیه اندیشه اغتشاش و خود سری می افتادند . چنانچه ثروت گرد آمده از باج و خراج را جگان هندو ، به علاوه غنائیم فاضله از سفربری بنارس در سال ۴۲۴ (مطابق ۱۰۳۳ میلادی) منجر به بغاوت و سرکشی احمد بن ایشکین سپه سالار سلطان مسعود در هندوستان گردیده (۴۴)

در فرق از ندرت ارقام تاریخی پیرامون فتوحات ابراهیم اشاره نمودیم ، مگر میتوان اذعان داشت که دیوان شاعران هم روزگار سلاطین غزنوی تا اندازه اندر باب فتوحات ابراهیم و دو فرزندش هر یک سیف الدوله محمود و علاءالدوله مسعود (سلطان آینده) روشنی ها انداخته اند ، زیرا اندر هنگام پیروزی های فرمانفرمایان غزنوی در معرکه ها این شاعران قصایدی بنام آن زمام داران سروده اند . د . س . گنگولی در گزارش های خود از اشعار مسعود سعد سلمان استفاده و خاطر نشان نموده که شاعر پیروزی های ابراهیم و دستیار والی پنجاب در سال های اخیر زمام داری ابراهیم و اوایل سلطنت مسعود سوم موسوم به ابو نصر فارسی را تجلیل نموده است . (به چگونگی موضوع در دیل توجه شود) (۴۵) ازینکه گنگولی حین نگارش گزارش ها با وجود میسر بودن دو دیوان مطبوع فارسی باز هم به متن این دیوان ها مراجعه نکرده تا اندازه گزارش های او را نفی میکنند . در عوض وی از توضیحات متن انگلیسی سر هنری ایلیت که بخش یا برخی از اشعار مسعود سعد را خلاصه نموده استفاده کرده است . (۴۶) دو شعر نخست این اشعار را ایلیت ترجمه نموده و در دیوانی که بکوشش یا سمی زیور طبع یافته ملاحظه شده میتواند . یکی ازین اشعار بنام ابن نصر فارسی مندرج صفحات ۱۶۹-۱۷۶ و شعر دیگر بنام سلطان ابراهیم درج گردیده و مندرج صفحات ۳۷۰-۳۷۳ میباشد .

مدح ابو نصر پارسی

ای یل هامون نرود ای سرکش جیحون گفتار
عزم تو در هر نخیری آتشین راند سپهساز
مانده گرداز باره تو خاره را در سنگسلاخ
تاثر نافذ حکم و مطلق دست کشتی در عمل
در عهذل مضیق و خودها رنج غلاف
زان نهنگ کوه شخم وزان هژبر چرخ زور
کوه یا مغز کفیده چرخ بر روی سپه
رودها گویی بروز و پیشه ها مالی به شب
کرده بدرود و فراموش و عسرت تمام
داستان رزم های تو کند به اطلال همی
یک شب از دهگان بجالندر کشیدی لشکری
در هوا بگذاخت ابر از تاب تیغ تو چو موم
کوهها در هم شکسته ابرها بر هم زدند
پویه کردند از ره باریک بر شمشیر تیز
ابرها بر دی زگسره اندر هر تند شیخ
کوفی هر لحظه تا کوفته هرگز بر آن
چون علم های گشاده بند های سبز سرز
لشکر مامور رحمت ساخته بر کوهسار
شخص ها شان برده از خلقت نهاده نارون
آب خورده با هژبران بر سر هر آبگیر
صبحدم ناگه چرتا تکبیر بگشادی عنان
شد حقیقتشان که اکنون را از آن گروه
بر فراز کوهها کردند یک لحظه درنگ
تو در آن بقعت پراگندی یک نعره سپاه
چاشنگه ناگفته زان حمله در آن بقعت نماند

از تو جیحون گشت هادون روز جنگ و وقت کار
حزم تو در هر مقامی آهنین دارد حصار
گشته خون از خنجر تو آب در هر جویبار
بیش یک ساعت ندیدند از برای کسار زار
تیغها حبس نیام و مرکبان بنهند جسد
ز آن هیون ابر سپر و زان عقاب بساده سار
ابر بسا بر شکسته بسا دیای نگار
روز های روشن دشمن کنی شب های تار
نه برای رود سار و نه نشاط می گسار
در زمانه داستان رستم و اسفندیار
چون زمانه زورمند و چو ن قضا کینه گذار
بر زمین بشکاف کوه از نعل رخس تو چو ناز
تازیان اندر عنان و بختیان اندر مهار
غوطه خوردند از شب تاریک در دریای قار
رود ها راندی زخون اندر بن هر ژرف هار
باد های تیز قوت ابر های تند بار
باستان های کشنده شاخهای تیر خار
راست چو سد سکندر حصنهای استوار
مغزها شان خورده از غلات شراب کوکنار
خواب کرده با پلنگان بر سر هر کوه سار
خواست از هر سو خروش گیرگر و دار دار
یک زمان زنهار ندهد خنجر زنهار خوار
در مضیق غارها مانند یک ساعت نشمار
تو از آن تربت بر آوردی یک حمله دمار
یکسر پیکار جوی و یک تن زنهار دار

مغزهاشان را نشاری دادی از برنده تیغ
 سعد و نحس دوستان و دشمنان آمد پدید
 از برای آنکه در پیکار گه روی هسرا
 چون سمن زاری کند زین پس صبا از استخوان
 ره نوشتی فتح و نصرت یار مناد و پیشرو
 آمد از دهگان سپک پائی که یکجا آمدند
 تو شبها نگه بر گرفتی راه و اندر گرد تو
 طبع از اندیشه بجوش و جان از آشتن برنج
 از میزاده بگذاشتی بیک منزل چو باد
 رفته و جسته ز هرل و سهم تیغ و تیر تو
 ره بریدی و ترا توفیق یزدان رهبر
 ناگاه آمد بانگ کوس را بری از سیرا
 تو ز عین ننگ و حرص جنگ جوشیدی چنانک
 در میان گرد بانگ کوس بونصری بنام است
 چون پدید آمد مصاف دشمن پر خاشجوی
 زیران آن بسادی رعبد با ننگ برق دو
 بر لب دریای کینه آمد و یار یار و خا بست
 کرد بر دیگر صف رنگین زمین و آسمان
 نیز جان جانرا بخست از هیبت تا بنده تیغ
 کشته مانده دست برد پسرد لان اندر نبرد
 خاسته در کوشش از گر زگمران زخم سپک
 عمرو مرگ آویخته در یگدگر چون روز و شب
 تیغ بران مغزهای سرکشان را مشتری
 آتش خنجر پس پشت آب زاده پیش روی
 تیغ هندی چون زخوینهای دلبران راند جری
 گشته بران از کف او نیزه و زوبین و تیغ

خانهاشان را بساطی کردی از سوزنده تار
 چون ظفر کرد از مسیر باد پایان آن شمار
 پرستاره آسمانی کسری از دو دو شرار
 دشتهائی را که از خون کرده چون لاله زار
 باز گشتی بهخت و دولت بر زمین و بر سار
 از سوارو از پیاده فتنه جبرئی ده هزار
 بسته جانها و میانها بناد گداخت استوار
 تن زعلت نا درست و دل ز فکرت بیقرار
 نا شده سر تنگهای سرکبان را هوار
 در کشتن تر بیشه شیر و تنگ تر سرراخ مار
 جنگ جستی و ترا اقبال سلطان دستیار
 راست گزینی بسود نالان برتن او زارزار
 شیرنر شورد ز بانگ آهواندر مرغزار
 نصرتش لبیک ها کرد از جبرانب هر چهار
 تو زجا انگیزختی نعره زنان باسی سوار
 در کف آن تارک شکاف عمر خوار جان شکار
 رزم را از خنجر ابر از خون سرشک از جان بخار
 خون چون آغشته روین کرد چون سودشخار
 نیز کس کس را ندید از ظلمت تاری غبار
 از دو جانب همهچود ست نرد مانده در قمار
 ساخته در حداده با تیغ تنک تیر نزار
 ابروگر آ میخته در یکدگر چون پود و تار
 تیر بران عمرهای گرد نان را خوا ستار
 توجه گزینی مرگ دادی هیچکس را ز بهار
 نیزه خطمی ز سرهای سران آورد بار
 در هوازه تیروار راست درده تیروار

کشته برگشته فگنده پشته بر پشته نمود
نوسبک زان آذری کیشان ز بهر کرکسان
یک سرار رزم ساز از پیش تو بیرون نشد
صابری کان نصرت به نصرت دید از آسمان
دشمنی مرگ تلخ اندر سر افگندش گریز
نه میسر گشتش از ادبار خود ساز نبرد
چون مخیر شد میان جستن و آویختن
در عزیمت جنگ بودش چون بدید آن رستخیز
آب زاده گردنش بگرفت و چندان بداشت
جان او در انتظار زخم شمشیر تو بود
من چنین دانم که او این مرگ را فرزی شمرد
زین پس آب زاده را چون خدعتی ز اینسان بکرد
تیسر مه میسبان رزم و مرسوم پیکار تو
در نهان عصیان همی ورزند را یان ساسه
این زمستان گر چنین ده فتح خراهی کرده گیر
کمترین بندهت منم و اندک ترین عدت مراست
من بتوفیق خدا و قدرت و اقبال تو
تا در قلعه من از کشته بدر شانسم زمین
وین هنر بشمر بدیع از من که قابل طبع من
ای ز مردان جهان اندر کفایت برده دست
شاد باش و دیرزی کامروز بزم و رزم را
رستم تاورد گردی حیدر پیکار و یل
ملک و دین را نصرتی کردی که از هندوستان
نامجوئی دولت آموزد همی بیشک ترا
بخت تو پیروز باشد بر همه نهمت که او
تا ترازد یک اودر کار کرد این چاشنی است

پنج فرسنگ کشیده طول و عرض رهگذار
دعوتی بس باتکلف کردی ابراهیم وار
اینست سعی چرخ و عون بخت و فضل کردگار
سطرتی بنگر نهیب و لشکری دیگر شعار
دوستی عمر شیرین در دش خون کرد عار
نه مهیا گشتش از اقبال تو راه فرار
کرد آب زاده را بر آتش تیغ اختیار
در هزیمت خویش راه برزد آب از اضطراب
تاسبک ما لک روانش را بدوزخ داد باد
هر شب آن پتیاره اندر خواب دیدی چندمار
زانکه برهانید او را از عذاب انتظار
از سپاه خود شمر وزینندگان خورد شمار
آمد و آورد فتح ساسری پیش نشمار
ورچه از بیم تو طاعت مینمایند آشکار
من بهر ده ضامنم لشکر سری چالندر آر
تو بر این عدت مرا بردیده ایشان گمار
نیست گردا نم رسوم بت پرستی زین دیار
تالب زاده من از برده بپروندم قطار
هر هنر که دارد از طبع تو دارد مستعار
دست بردت شد جهانرا صورتی از اعتبار
آفتابی با فروغی آسمانی بامدار
از تو تازه نام رخس و تازه ذکر ذو الفقار
این حکایت ماند خواهد تا قیامت یادگار
نامجوئی را چو دولت نیست هیچ آدوز گار
لشکری دارد قوی از حسن رای شهریار
گوهر اقبال تو هرگز نگرداند عیار

آفتاب عقل و بحررادی و کوره و قسار
بددلسی و نیستی نابرد شد از بیخ و بسار
شد ز پیکار تو ناقص دوده و ابتر تیار
زلزله از هیبت تو در جبال و در قفسار
دارد از کف تو معشوق حصول اندر کنار
ایمنند از زخم خار و بیغم از رنج خمار
بی یساران گشته از احسان تو قارون یسار
خامه گداز نشان و خنجر گداز نگار
پیری او در خزان باشد جوانی در بهار
رای پدیرت باد با بخت جرات سازگار
همچنین بادی بدولت بر ظفرها کا مگار
همچنین در باغهای طبع تخم مدح کار
هم ز نامت نظمهای ماد حان را افتخار

ای فروزان رای و معطی دست ساکن طبع تو
بسوم هندوستان بهشتی شد ز فسر و جواه تو
آن ظفر یابی بروز جنگ کا هل کفر و شرک
و ان شجاعی روز کوشش را که همچون روز حشر
و ان جدادی صدر بخشش را که امید جهان
با گل بسو می جسد تو جمع سایسلان
نسا تو انان گشته از اقبال تو رستم تو ان
از پی انگشت و کفت آفریده ایزد مگر
تا همی پیرو جوان گردد جهان از دور چرخ
از جوانی تابه پیری در صلاح ملک و دین
همچنین بادی زدانش در هنرها چاره دست
همچنین از شاخهای بخت بسار فتح چین
هم بصدرت قصه های زایساران را التجا

ستایش سلطان ابراهیم

پساده شاه زمین و بشهر یسار ز مسان
که روزگار نبیند بحق چو او سلطان
جهان ستانی نامه ست و نام او عنوان
بسکام مرگ بر آید ز تیغ او دندان
یکی سپاهی خاید چو باز گرد دهان
که کار نامه بسی مغز را یکی بر خوان
چگونه روی بسو داد محبت و حرمان
ز چوب کرده رکاب و زلیف کرده عنان
همه تنم او آنکه سیر خوردی نان
سلیح و آلت خاشاک و خون او انبان
بقدر ورتبت بگذاشت تارک از کیوان

همه زمین و زمان خرمست و آبادان
ابو المظفر سلطان عالم ابراهیم
خدا یگانی توقیع و ذکر او منشور
ز دست فتنه بر آمد برزم او چنگال
یکی حصاری گیرد چو برگشاد دو چنگ
بگوید آنکه خلاف خدا یگان خواهد
نگاه کن که چه بر خویش بدیچد از وی
براه مرکب او ببرد پسر لاشه خری
همه فراغت او آنکه گرم خفتی شب
ایاس خیزش پشم و بساط نرمش خاک
بفرو دولت و اقبال شهر یسار اجل

چو یافت از ملک شرق زور وزهره شیر
 زرزم جویسان دادش چهل هزار سوار
 ولایتی که بسود داد خسرو عالم
 بطول برد ز مه پاره تا به آسار
 چو مار پیچان بودی ز حد تیغش رای
 چو از قبایل نسبت همی بشیمان کرد
 بدان سپاه و بدانخواسته فریفته شد
 به نیم ساعت کفران زهرچه نعمت داشت
 پیاپیها بر بندی شدش دوال رکاب
 طلوع بودش چون نجم و نجم نام دایست
 بقرب خسرو شد محترق چنین باشد
 کدام حصن زهند او حصار خواست گرفت
 نه پند بسودش از حال قتلخ بسپرون
 نه از استادن یسار آمدش که در سنور
 ز راجه پیران و وزیرایکان چه لشکر داشت
 چو فوجی از سپه شاه رو بسداد بسود
 شدش فرامش از بریده لباح و دمن
 همی بقوت گردن فراخت همچون شیر
 غریو مرکب خسرو چو گردد حصن بتاخت
 سعادت ملک او را فرو کشید رحصن
 شکوه شاه نجم کسرد چو کمان پشتش
 ز سورو ساده نه محکمتر است فرهنده
 خیال آنرا گردون نکرده بود قیاس
 نه در دیارش بسادی وزیده از اسلام
 چو رایت ملک آنجا یگانه سایه فگند
 سری نبود که آن را نبود هوش و خرد

بدو سپرد ملک مرغزار هندوستان
 چو تیغ آخته قدو چو نیزه بسته میان
 هزار رای فزون بود در نواحی آن
 به مرض بسود ز کشمیر تا سیستان
 چو برگ لوزان بودی ز نوک تیرش خان
 شدند بر فسلک از منقوش بنی شبیان
 بگشت در سر بهوش و مغز او عصیان
 نهی نشاندش آری چنین کند کفران
 بگردن اندر طوقی شدش زه خفتان
 غروب باشد آری پس از طلوع بدان
 در آستاره که آفتاب کرد قران
 که نه بدولت سلطان برو شدی زندان
 نه عبرت او فتاد او را از بیخردمیان
 چه ره گرفت چو اصرار کرد بر طغیان
 بر آن حصار بر افروخته چو چرخ کیان
 همه نشاط وی اندوه گشت و سود و زیان
 فرو گرفت به نیرنگ و تسنیل و دستان
 همی بکوشش آتش فشاند چون شعبان
 گرفت سخت گسریبان او خذلان
 به غل دو دست و همی خواست زینهار امان
 گای او بزه اندر کشید همچون کمان
 کزین دو جای حصن تر نبود در گیاهان
 سپاه آنرا گیتی ندیده بود کسران
 نه در زمینش بوئی رسید از ایمان
 ز نای مرکب عالی نجاست بانگ و فغان
 تنی نماند که آن را نخست جان و روان

خدای عزوجل نصر تیش داد که چرخ
 هزار بتکاده هریک هزار ساله فزون
 دگر فتوح ملک بساد چون توانم کسرد
 بگویم اکنون زان جمله مختصر لختی
 زفتح بود نمکرده یکی بنظم آرم
 عمر چو دید که آمد سپاه خسرو شرق
 ز گردایشان خورشید و ماه گشته سپاه
 در آب جست چو ماهی از آنکه آنست او
 ز بهر جنگ ملک مرکبان چربین ساخت
 نشسته در شکم هر یکی دوست سوار
 بر آب کشتی خسرو روان چرخ کشتی نوح
 جوشد زه سانی اندر میان آب جسام
 در آب غرق عمر با سپاه چون فرعون
 عدو شکسته و محورش فرو خورده
 زفتح غرور و زحمال محمد علاش
 چو صعب حصنی و فخر اخته حصاری داشت
 چو کسوه شهبان آسوده بسرد از جنبش
 نه از فراحی پهنای او برون شد باد
 چو قصاص کسرد به پیکار رزم او خسرو
 ز بسکه خون راند آنجا سپاه خسرو گشت
 نه دیر دیدند او را سران میان ملک
 خدای داند تا از خزانة های مارک
 زهی بسا دولت ملک تو چرخ کرده زمین
 نه بی رضای تو اختر همیکند تا ثیر
 کدام کار که رایج نبودت از گردون
 کدام شاه است از شاهزادگان بزرگ

بخسروان گسسته نداده بود نشان
 سپاه خسرو کردش بیک زمان ویران
 که عاجز است ز اوصاف او نیان و بیان
 که نیست قادر اندیشه در تمامی آن
 حقیقتست که افزون نبود ز صد دیوان
 بتاب آتش سوزان و زور بسا دوزان
 ز بار ایشان ماهی و گاو گشته گران
 که تیغ خسرو مرگست ورست از و نتوان
 نهنگ وار در افگندند شان به آب روان
 بزیر ایشان آن مرکبان بر آب ستان
 زمین گرفته ز شمشیر تیر او طوفان
 فروخت آتشی از خورن و جان شرارود خان
 ملک مظفر گشته چو مرسی عمران
 بدست شاه جهان آنحسام چون ثعبان
 چه شرح دانم دادن بصد هزار زبان
 که بود کنگر باره اش گسسته از سرطان
 چرخ گردان بیابک بود از حد ثان
 نه بر باندندی بسالای او زده باران
 چو حلقه بست سپه گرد آن حصار کلان
 جبال غرور همه بر شقایق نعمان
 بیابان جنگ کشان پیش خسرو ایران
 از آن حصار چه برداشت شهر یار جهان
 زهی به نصرت و فتح تو دگر کرده خمان
 نه بی هوی تو گردون همیکند دوران
 کدام کار که حاصل نگشت از یزدان
 که او بنرسید آن فر خجسته شادروان

همیشه تاب بود اندر زمین ضیا و ظلام
چو آفتاب بتاب و چو نو بهار بهمند
همیشه تارسد اندر جهان بهار و خزان
چو روزگار بگر دو چو گوهرسار بمان
بمسوزم بنده نواز و بمسوزم خسرو بنده
بمسوزم گیتی بخش و به تسبیح ملک ستان
خدای عزوجل مستجاب گسردا نداد
بخیر دعوت مسعود سعد بن سلمان

نویسنده در چکامه نخستین از یک شب بخون برهبری (ابو نصر پارسی بر جالندر یا چالندر) یعنی جلندر واقع در کوهپایه همالیه شمال شرقی پنجاب یعنی منطقه ای که قبلاً در سال ۴۰۸ هجری قمری مطابق (۱۰۱۷-۱۰۱۸ میلادی) توسط ایتگین سالار سلطان محمود و یک لشکر غازی آمده از پار دریا (ماوراءالنهر) مورد حمله قرار گرفته بود (۴۷) یادآوری میکند که این سالار غزنوی از محلی بنام دهگان براه افتاده بود و به هنگام شبخون خود در اینجا یکی از زمام داران این محل را مقتول و آن جارافتح نمود. ایلیت و گنگولی نام این زمام دار را سایر سمبرا (Sair Sambra) ضبط کرده اند مگر در متن یاسمی طور ساده سایرا ضبط شده است . (۴۸) در شعر دوم مسعود سعد به وصف ابراهیم و رهبری و سفر بری او درجایی پرداخته که ایلیت و گنگولی آنرا تبرهنده (شاید سرهند واقع در ایالت سابقه پتاله در پنجاب شرقی به پیشنهاد ایلیت) و بوریا، در کنار دریا چمن در ناحیه امباله خوانده است .

در اثر این سو قیات راجه محلی درین محل مقتول و سپس یکجای با قشونش در دریا غرق گردیده است با این وصف متن چاپ یاسمی مطالب موثق درینباره بدست نمیدهد درین اثر به عوض اسم تبرهنده کلمه فرهنده و به عوض اسم بوریا ب. و د. (شاید نکرده) جاب توجه میکند . (۴۹) بین اسمای محالا تیکه ابراهیم در اینجا بفتح حات دست زده با آن اسمهای محالا تیکه در عبارت ابن الاثیر آمده و در فوق ترجمه گردیده است در متن یاسمی توافق دیده نمیشود ؛ و چون متن یاسمی دیوان مسعود متن غیر انتقادی است ، لذا محض بابررسی نسخه های دیوان توأم با معرفت توپوگرافی شمال هند و معلومات از سیاست داخلی سلاله های هند و موقع میدهد که بتوانیم از گزارشهای دیوان مسعود سعدویا از ابن الاثیر در مورد فتوحات ابراهیم در شمال هند معلومات مهم استخراج نماییم . در حال اکثر استنتاج های گنگولی خیلی نظری میتواند بود (۵۰)

استفاده از آثار نویسندگان محلی هندی اندر باب این گزارش ها نیز عاری از معایب و دشواری نیست . زیرا این منابع نیز کاستی های دارند چون عدم توضیح تاریخ دقیق ، عدم

تشخیص و توضیح مقام و مناصب مسلمانان مهاجم مانند ترشکاه و همیراها (در مورد این اصطلاحات در ذیل مراجعه شود) و استعمال اصطلاحات مبهم و پیچیده و ذکر نکردن اسمای زمام داران و افسران مسلمان . بدین ترتیب شاید شرتیه شرما در مقایسه خود که مانند نگه ها یا ملیج های ذکر شده در اخبار زبان سنسکریت از قلم پرتوی را راجه و بجه به با حمله نیروهای مسلمان که در روز گاران ابراهیم محلی از شرق را حیو تانه را مورد تاخت و تاز قرار داده و در جریان حمله شان چاهه مانده زمام دارشا کمبهری ، یعنی دو ابهرجه سوم مقتول و به پرت و یپاله نا دول تهاجم بردند حق بجانب بوده باشد ؛ لکن متن سنسکریت خود در ارائه این مطلب مبهم است و اتکای شرمابر تاریخ فرشته (بامعلوماتیکه از ابن الاثیر یا از مأخذ او منشاء گرفته) بمنظور ارائه سال ۱۰۷۹ میلادی به حیث سال فتوحات ابراهیم بسکلی نادرست است . (۵۱)

سال ۴۶۹ هجری قمری مطابق ۱۰۷۶ میلادی از جمله یکی از تاریخ های مستند و موثق مینماید که درین سال ابراهیم سیف الدوله و محمود را بنابر شهادت و شجاعتی که او از خود در جریان یکارهایی هند بروز داده بود به حیث والی هند مقرر نموده مسعود به مناسبت گرامی داشت انتساب سیف الدوله محمود به مقام والی گری (دارالحکومتی) هنداین رویداد را طی قصیده زیبایی تهنیت گفته و به شرح القاب و خلعت های که سلطان در حق این شهزاده مبدول نموده پرداخته است . از همین شعر است که سنه ۴۶۹ به حساب ابجد از ان استخراج میشود . هکذا از ابو الفرج رونی نیز قطعه شعری بیادگار است که طی آن ازین رویداد تجلیل بعمل آورده شده است . (۵۲) مسعود سعد در همین دوره خد متگذاری اش با شهزاده محمود از مرحمت و الطاف باز افتاده و سلطان ابراهیم او را در قلعه نای باز داشت نموده که ده سال به در از آکشیده است . از شواهد رویداد ها چنین پیدا است که ارتباطات مسعود با شهزاده محمود مر جبات باز داشت او را در قلعه نای فراهم آورده است : زیرا به این ارتباط نظامی عروضی گفته که شایعات زهر آگین به سلطان موصلت مینموده که محمود فرزندش با ملک شاه سلجوقی ارتباط خائنانه قایم داشته و تمایل پیوستن با سلجوقیان را دارد . طبقاً ابراهیم شهزاده محمود را همراه با دستیاران وی بساز داشت و در قلعه نای زندانی نموده است . مراجع تاریخی هیچ یک از همچو اتهامات مشکوک علیه محمود تذکر نداده و همه در مورد موضوع اتهامات وارده بر محمود سکوت اختیار نموده اند ، و اما اینکه چطور از منصب والی

گری هندسبکد و ش گردیده و چراوی نتوا نسته بعرض پدر در سال ۴۹۲ (۱۰۹۹ میلادی) به سلطنت رسد و اینکه سرنوشت چه بازی های را در زندگی او پیش آورده معلومات در دست نیست، لکن بعید بوده نمیتواند که پیروزی های محمود در هند انگیزه بی را جهت نا فرمانیهای وی از هداایات و دستور سلطان بار آورده باشد، زیرا همچو استغاثاتی قبیل برین چندین مرتبه ضرورت گرفته بوده است. قزوینی از لحاظ انعطاف نا پذیری سلطان در برابر مراجعه آنانیکه رهایی شاعر را میخواهند به مجرمیت و دست داشتن مسعود سعد درین توطئه هانظر داشته، گرچه وی گزارش های نظامی عروضی را که تقریباً تمام این رویداد ها در سال ۴۷۲/۱۰۸۰ میلادی واقع شده صحه نمیکذارد و مدعی است که این رویداد ها در سال ۴۸۰/۱۰۸۷ میلادی بزقوع پیوسته است حتی در واقعیت امر هر آن چه که ما راجع به پیکار های محمود در هند مرکزی و در منطقه ایکه اکنون بنام اتار پرادیش موسوم است می دانیم و در ذیل پیرامون آن سخن رفته حتی همین تاریخ هم باید تاجایی پیش از وقوع حادثات بوده باشد. (۵۳)

مسعود سعد اشعاری سروده است که از جمله دو شهر وی اندر باب پیروزی های شهزاده محمود در آگره است و چنین گفته شده است که در سنه های ۴۷۹/۱۰۸۶ و ۴۸۳/۱۰۷۰ میلادی شهزاده محمود قشون متشکل از چهل هزار غازی سواره نظام (اگر این شماره را قابل قبول بدانیم) را تا قلب او تار پرادیش سرق نمود. قشون شهزاده محمود به هنگام مواصلت به او تار پرادیش بر راجه جیپال حمله نمود (در شهر نخست مسعود سعد جیپال همین گونه ضبط شده است) تهاجم آوران برای چندین روز نبرد سخت بامدافعان راجه جیپال از اندرون حصاری در گیر ماندند که از داخل قلعه بر هجوم آوران تیر و آتش می بارید. سر انجام قشون شهزاده محمود فایق برآمد، و آن قلعه را تسخیر نمودند. به تعقیب عده از حکم روایان دیگر نیز وادار به تسلیم شدند و خزاین و فیل ها را بعنوان تحفه به محمود پیش کش کردند، این فیل ها در قنوج از چند رای (در شعر همین گونه ضبط شده است) پاسداری می کردند. (۵۴)

نام را جای آگره یعنی جیپال را گنگولی راجه گوپال مربوط به دودمان راشتراکو تا دانسته است از و به نیکویی یاد میکند. این دودمان بر منطقه یی بنام پنچاله که از دامنه های چمیا ل پھنا و تا شاخه ساحل راست جمنا گسترش داشت و آگره و قنوج را احتوا میکرد فرمانر مایی داشتند. از قراین پیدا است که مرکز فرمانر مایی این دودمان در محلی بنام ودامایوتا (Vodamautha) یعنی بداون حالیه که در بریلی او تار پرادیش موقعیت داشته واقع بوده است. (۵۵) گنگولی

چند رای قنوج را همان چند رادیه فرزند مہی تالہ از دودمان گاہہ دوالہ تشخیص نموده است. بہ نظر میرسد کہ چندراد یوہ با شہزادہ محمد در روابط حسنه داشتہ و از پیلانی کہ بہ تصرف و بہ گونه خراج بدست آورده شدہ بود نظارت ہمی کرد، و بہ منظور گسترش سیطرہ خود بہ قنوج کہ بعد ما گریالہ آنرا بہ تصرف در آورد از حمایت غزنویان بر خور دار برودہ حضور نیروہای غزنوی در اراضی قنوج حتماً تشویش قابل ملاحظہ بی را بار آورده و روابط موجودہ سیاسی آنجا را مکدر نمود، کہ این تیرگی او ضاع موجب انتقال قدرت در قنوج گردید کہ کمی بعدتر از ۱۰۹۰ بہ قنوج پیوست. درینجا این حقیقت دل چسپ است کہ کتبہ ہای گاہہ دہ والہا کہ از ۱۰۹۰ میلادی بہ بعد تاریخ زدہ شدہ از یکنوع مالیہ ایکہ بنام توروس کدنبہ (Turuskadana) خوانندہ شدہ تذکر میدہد، کہ ممکن است کہ یک مالیہ دفاعی بودہ است تا مصارف تہا جمات مسلمانان را تکافو بدارد، و یا بہ احتمال زیاد عبارت از نوع مالیدی برودہ کہ چند را دیوہ بنمظور افزایش تأدیہ خراج بہ غزنویان در بدل کمک آنان در بدست آوردن تاج و تخت قنوج بودہ است. (۵۶)

اگر شہزادہ مسعود در او اخر سلطنت سلطان ابراہیم از منزلت و موقف خود بازماندہ (بصفحات بالار جوع شود) درینصورت ناگزیر باید شخص دیگری عوض وی بہ حیث والی ہند تقریر یافتہ باشد، و این شخص احتمالاً برادر وی مسعود بودہ باشد، بنابراین بعضی از اشعار مدحیہ شعرا کہ بہ او پیش کش شدہ باید قبل از جاریسش برمسند سلطنت در ۱۰۹۹/۴۹۲ میلادی سرودہ شدہ باشد. ہنگامیکہ برمسند فرمانفرمایی جاریس نمود عضدالدولہ شیرزاد فرزند خود را (سلطان آیندہ برای یک روز، ۵۰۸-۵۰۹/۱۱۱۵-۱۱۱۶ میلادی) بہ حیث والی ہند مقرر نمود. (۵۷) در ہمین روز گزار بودہ کہ مسعود سعد سلمان از قلعہ نای رها گردیدہ و بہ حیث یکی از مقربان شیرزاد و علی الخصوص بہ حیث یکی از مقربان قرام الملک نظام الدین ابو نصر حبہ اللہ فارسی (۵۸) کہ یک شخصیت اداری، نظامی و شاعر بود درآمد (در مورد کار نامہ ہای ادبی وی بصححات بعد رجوع شود). (۵۹) در دیوان مسعود سعد اندر باب مدح ابو نصر پارسی یک تعداد اشعار قابل ملاحظہ بچشم میخورد. ابو نصر پارسی مسعود سعد را بنا بر معلومات محلی قیمت داری کہ مسعود سعد من حیث یک لادوری از پنجاب داشتہ است بہ حیث حاکم جالندر یا چالندر مقرر داشتہ است (مسعود سعد در یکی از اشعار این اصطلاح را قہرہ وان خوانندہ است کہ مسعود سعد سامان در چندین جای از

اشعارش از ان یاد کرده است. مگر توأم با سقوط ابرلصر فارسی (پارسی) بار دیگر ستاره
بخت شاعر افول کرد و این بار در مرنج یکی از زندان های هندباز داشت گردید (۶۰)

اندرین هنگام یکی از اهداف عمده عملیات نظامی غزنوی قرار گرفته بود ، و دومین محل
فعالتهای نظامی غزنوی ها (به استثنای درگیری در غرب با سلجوقی ها) غوریکی از مناطق
کوهسار صعب العبور ناحیت مرکزی افغانستان بوده است ، عمدتاً ما از وراى فراورده های
تاریخی طبقات ناصری جوزجانی و مأخذ دیگری چون شعر مسعود سعد که در مدح فتوحات
سلطان ابراهیم در غور و هند از وی ستایش شده معلومات حاصل نموده ایم .

غور در دوره غزنویان عهداول توسط سلطان محمود ، فرزندش مسعود به حیث یک
خطه نسبتاً تحت الحما به غزنویان در آورده شد ؛ آن ها در سال ۴۰۱ هجری قمری مطابق
۱۰۱۱ م ، ۴۰۵ هجری قمری مطابق ۱۰۱۵- میلادی و ۴۱۱/۱۰۲۰ هردو به غور سوقیات
نمودند و دین اسلام را به عرض دین بومی بت پرستی در انجا جاری نمودند و یکی از سران
انجا بنام ابوعلی بن محمد بن سوری از خاندان شنسبانی آهنگران واقع علیای هریسرود
را به حیث نماینده غزنوی گماشتند . (۶۱) هنگامیکه سلجوقیها بر خراسان و افغانستان
غربی مسلط گردیدند ، درین موقع غور حیثیت یک منطقه حایل را میان دو دولت احراز
کرده بود . (غوریکی از مناطق دارای اهمیت سوق الجیشی بحساب میاید که از داخل آن
میتوان به نقاط همجوار تهاجم و تاخت و تاز کرد .) و به نظر میرسد که اندرین هنگام میان
غور و غزنه روابط برقرار بوده است . از جمله مأخذ تنها فرشته توضیح میدارد که در
سال ۴۳۸ هجری قمری مطابق ۱۰۴۶-۱۰۴۷ میلادی مودود سالار برستگین یکی از افسران خود را
در رأس قشونی به غور فرستاد تا از فرزند یحیی غوری علیه ابوعلی حمایت نماید .
برستگین دژ نظامی ابوعلی را به تصرف در آورد و ابوعلی و فرزند یحیی غوری هر دو را
به غزنه فرستادند که هر دویشان در غزنه اعدام گردیدند . طبقات ناصری که یکی از مأخذ
مفصل و موثق رویداد های غور در قرن پنجم (قرن یازدهم میلادی) بحساب میرود هیچ
توضیحی از جریان نداد و از فرزند یحیی غوری ذکر نکرده است . بسی امکان
دارد که موضوع قتل دوسر کرده غوری توسط مودود یک انعکاس از رویداد های قرن
متعاقب که اندرین هنگام بهرامشاه غزنوی سرکوبی نیروی در حال قیام شنسبانی بعضی از
خوانین این سلاله را اعدام نموده باشد ، و این جریان در ذیل فصل چهار گزارش گردیده است . (۶۲)

بهر حال درجه نظارت غزنه بر غرر در قرن پنجم (یازدهم میلادی) بدون تردید مستقیماً متناسب با نیرومندی و سلطه شخصی هر یک از سلاطین غزنه بوده است؛ یکی از مأخذ بیان میدارد که غرر و غرجستان در دوره سلطنت عبدالرشید و دوره غصب طغرل بصورت کلی از سلطه و حیطه تصرف غزنویان بیرون بوده است (۶۳) مگر آنگاه که ابراهیم نیرومند گردید با اغتنام فرصت در صدد حراست بر غرر افتاد؛ متأسفانه تاریخ واقعات پیرامون برخورد های میان غزنوی ها و غرری ها در دست نیست. امیر شناسانی ابوعلی ضمن یکی از درآویزی های داخلی توسط برادر زاده خود عباس بن شیب بن محمد بن سوری که تاریخ آن واضح نیست و احتمالاً در نیمه سال های قرن پنجم (یازدهم میلادی) بوده باشد سقوط کرد. عباس یک فرمانفرمای نیرومند و مستبد بود مطلق العنانی و خودخواهی های او نارضا یثی ها را وسیعاً در غرر دامن زد، تا آنجا که یکدسته از سرکرده گان محلی از سلطان ابراهیم تقاضا بعمل آوردند تا در ادوار آن منطقه مداخله کند. بناءً ابراهیم با اغتنام فرصت با یکدسته از قشون خود در انجابه سویات دست زد، و با حمایت منافع محلی آنجا عباس را سرنگون و بازداشت نمود و به عوض وی محمد بن عباس فرزندش را جایگزین پدر ساخت. مسعود سعد طور غیر مستقیم دریکی از قصاید خود از بن سرقیات ابراهیم یاد آور شده، و طی آن از فترحات غرر و ماجرای جانشینی محمد بن عباس (متن یا سمس لاش) گزارش داده، از مشکلات و دست نیافتن به دژ نظامی عباس و از تکالیف نظامیان مهاجم به این دژ بیانات ارا نه نموده است. هکذا گفته شده که اندرین هنگام سرانیان غزنوی در خط مقدم نبرد بوده اند که طی این کارزار بد انسان خرن هاریخته انده شد که گویی کره های غرر مملو از گل های رنگین شده باشد. (۶۴) جوزجانی محمد بن عباس را نسبت تقوی و حسن بشردوستانه، اوصاف نیکو و مخالفت هایش علیه استبداد پدر مدح کرده و افزوده است که محمد من حیث یک دست نشانده و تحت الحمایه ابراهیم به او وفادار بوده و بالنوبه برای ادای احترام به غزنوی همی آمد و طور منظم خراج معینه را به غزنویان می پرداخته است (۶۵). اینکه تا چه حد و حدود غزنوی ها بر تمام غرر نظارت داشته اند و این نظارت آنان از قلمرو شناسانی متمایز شده باشد معلوم نیست؛ جوزجانی من حیث یک مورخ رسمی سلاله غزنوی سعی بر آن داشته تاحرزه نفوذ و اهمیت سلاله غرری را برجسته بنما یاند، مگر بسی امکان دارد که تا اوایل قرن ششم (دوازدهم میلادی) غرر از نگاه سیاسی متجزا مانده و سران محلی آنجا هر کدام طور جداگانه بر هر یک از وادی های آن حراست داشته اند.

اداره داخلی شاهنشاهی غزنوی

پیراهون اداره امور داخلی عهد سلطان ابراهیم و خاصاً اندر باب چگونگی امور سلطنت وی معلومات اندک در دست است. درین جا جهت آگاهی از چگونگی سیستم اداری عصر ابراهیم ناگزیریم سیستم اداری دوره سلطنت محمود را ورق بزنیم که بی‌هقی به تفصیل از آن سخن رانده است، و در پرتو آن تاحدودی به کم و کیف اداری دوره سلطنت ابراهیم پی ببریم (۶۶)

در دوره ابراهیم حوزه عملکرد و اقدامات اداری نسبت به روز گاران عهد اول غزنوی که در آن هنگام غزنه به حیث مرکز و پایتخت دولتی از لاهور تا همدان پهناداشت، و درین هنگام آن وسعت نمانده بود محدود شده بود، گرچه شبکه اطلاعات داخلی و سیستم برید و اشراف عین همان موقف قبلی خرد را در داخل دستگاه دولت حفظ کرده بود، زیرا از طریق همین شبکه اطلاعات و سیستم خبررسانی ارتباطات مرکز امپراتوری با سرزمین های افغانستان شرقی و واحه های شمال شرقی هند تأمین میشده است؛ فخرمد برگشته که تعداد زیادی از صاحب بریدان سرانجام مناصب و مقامات وزارت را بدربار سلطان احراز نمودند، یا اینکه کرسی های عالی وزارت خانه هارا اشغال کردند. (۶۷) از همین مولف حکایت شده که شریف - ابوالفرج صدیقی خزانه دارد معتمد ابراهیم سالانه از نواحی مربوط دولت دیدار بعمل آورده و از چگونگی جریان امر مطلع میشده است، او یک سال در میان نخست از زمین داورو بست و سپس از طریق بلوچستان وارد ملستان و پنجاب و واپس به غزنه باز میگشته است، و سپس در سال متعاقب برعین مسیر مگر از جناح و سمت مقابل مسافرت سال پارش از قلمرو امپراتوری دیدار میکرد. (۶۸)

بنا به گفته فخر مذهب شریف ابوالفرج در دو ایر متعددی ایفای وظیفه نموده پدری کا تب و مصنف بوده است و از جهت سلطان رضی ابراهیم بیست و یک شغل داشت و کندوی استهضار بوی داشت و تربیت اوقاف عینی و سوای ضرب و طر از همه او داشت و سلطان را بروی اعتماد تمام بود و بدان سبب که هم شیر و هم دبیرستان قرآن و آداب و خط بود و در حصاری نای یکجای بودند و در نشو و نما یکجا بزرگ شده بودند چون کدخدای قصر سلطنتی، حرم و شهزادگان را متعهد بود، و هکذا رسماً توظیف گردیده بود که از قصر، تهیه مواد در گندام ها، بشمول امداد و تغذی فقرا، سرپرستی از مایملک خانواده غزنوی در اوقاف سرپرست ضرا بخانه و طراز اقمشه، خزانه دار و محافظ البسه نظارت کند (۶۹) وی تا آن اندازه مقرب سلطان بود که بنا بر قولی (به اساس نسخه محفوظ آداب الحرب در دفتر هند به تعداد چهار صد غلام) (و به اساس همان کتاب در موزیم بر تانیه) هفتاد نفر غلامان ترک بالباسهای فاخره اندر تن بخدمت او کمربسته بوده اند، که یورنیفورم و معاش شان مستقیماً از طرف سلطان ابراهیم پرداخت میشده است، چنین آمده است که در روز گار فخر مد بر یعنی او آخر قرن ششم (دو از دهم میلادی) و اوایل قرن هفتم (سیزدهم میلادی) در غزنه محله یی وجود داشته که آن را کبری زرین کمران خواندندی که اندر اینجا این زرین کمران رحل اقامت داشته اند. (۷۰)

آمده است که ابراهیم در برابر مشوره اندیشمندان شریف ابوالفرج اندر باب چگونگی قحطی که در غزنه روی داده بود او را مورد عنایت و الطاف قرار داده است و ازین قحطی چنین حکایت شده است :

« حال غزنین به سبب قحط غلا سعری بجای رسیده است که در های خانه بر آورده اند و از شهر رفته بسبب بیخاره و لک شاه نیک اندیشه مند شده ام زود تر غم این کار بخور و این اندیشه از پیش خاطر من برگیر که جمله اعیان و ارکان دولت اتفاق کرده اند که تدبیر این کار بتوانی کرد در حال خدمت کرد و گفت پادشاه اسلام بفرماید تا شب را منادی گران بر اسب و اشتر سوار شوند و جمله شهر و بازار ها و محلات ها منادی کنند که بفلان محلت که کندوی نهنگ است فردا جمله علافان و طبّاخان حاضر آیند تا هر کس را بر اندازه او غله داده شود و سلطان بفرمود تا دو یست سراسپ و اشتر بمنادی گران دادند تا در شب جمله شهر را اعلام دادند و چنین گفتند در آن وقت در غزنین شش هزار طبّاخ و شش هزار علاف بودند دیگر،

روز بفرمود تا هزار کیانکش حاضر شدند هر طبّاحی و علافی را ده گان ده گان خروار غله هر روز بدادند تا دکان های طبّاحان و علافان بر کار شد و نان در شهر فراخ گشت چنانکه بامداد منی نان به هفتاد درم بود نماز شام پنجاه درم شد و دیگر روز بسی درم شد و دیگر روز به هفتاد درم باز آمد چون ازین حال سلطان را خبر شد سر بسجده نهاد و خدای را حمد و شکر گفت که در خدمت من مردیست که چنین دل نگرانی از پیش خاطر من بگرفت و مرا ازین اندیشه بزرگ بیرون آورد در حال بفرمود تا جمّاز گان و سواران مسرع را بهر طرف بفرستادند تا سه روز راه و چهار روز برفتند و رفتگان را باز آوردند و شب آدینه دیگر بر بام قصر رفت و حال شهر را مطالعه کرد هم چنانکه در قدیم الایام بسو بسا دید نیک شاد گشت دیگر روز شریف ابوالفرج را بخواند و بسیار معذرت کرد و عاطفت فرمود و گفت کاری کردی که بر روی روزگار یادگار ماند اکنون متهم در حق تو تربیتی فرمایم که بر روی روزگار یا دگار ماند بهر شغلیت تشریفی دهم و بیست و یک شغل را بیست و یک بار خلعت فرمایم شریف ابوالفرج خدمت کرد و گفت خداوند عالم را عاطفت و تربیت بسیار است و بنده پیر شده است طاقت چنین تربیت ندارد ، اگر خداوند عالم را سرا دایست هر سه شغل را یک تشریف فرماید ، براین جمله قرار گرفت و دیگر روز هفت بار تشریف فرمود بامهد و مرقد و طبل و علم و پیل و سپر و ناچ و علامت هر بار که تشریف پوشیده بخانه آمدی و بنشستی حاجبی بیامدی که خداوند عالم میخواند باز بخدمت رفتی و تشریف یافتی هم بر آن جمله که بار اول یافته بود تا نماز دیگر هفت بار تشریف پوشید و نواخت و تربیت فراوان یافت و از وقت آدم علیه السلام تا این روزگار هرگز هیچ پادشاهی هیچ خدمتگاری را در یک روز دو تشریف نداده است و هم ندهد . « (۷۱)

غیر از آثار داستانی تذکرات عدیده اندر باب بلند پادگان و وزیران ابراهیم در آثار چون آثار الوزرای ناصرالدین کرمانی ، سیف الدین عقیلی و خواند میر و در کتب تذکره ادبی لباب الالباب عرفی که یک بخش مخصوص اندر باب وزیران و مردان بلند پایه دولتی که در عین زمان شاعر نیز بوده اند در یافت شده میتواند . اشعار مدحیه و بعضی اوقات ، متن و محتوای اشعار یکی در دیوان شاعران این عهد وجود دارد در مورد کار مندان دولتی زمان ابراهیم معلومات ارائه میدارد . احتمال دارد نگارنده یی از همه اول این نکته را که در دوره خزنوی عهد اول فرزندان و نواده های کار مندان بلند پایه دولتی یکی بعد دیگر همان مقامات

و مناصب عالیہ دولتی را نیز بعهده گرفته اند یاد داشت بدارد ، بدین مفهوم کہ در دوره غزنویان متأخر نیز فرزندان و بازماندگان ما میران بلند پایه دوره محمود و مسعود همان عہدہہای بزرگ دولتی را بعهده داشته اند . این گونه شیوہ برخورد و توظیف کار مندان عالیہ دولتی در رشتہ ہای تخصصی یکی پی دیگر درین روزگار ان یک عمل کاملاً طبیعی نگریسنہ میشدہ است ، چہ آراء عاماً پذیرفتہ شدہ در قرون وسطی اسلامی بر این اصل استوار بود کہ مہارت در کار ہا و فہم و تبحر در یک رشتہ خاص در وجود یک فامیل شکل موروثی دارد چنان چہ شغل جمع آوری مالیات ، یا وزارت مالیہ و ہکذا و وظیفہ رئیس الوز را را متوالیاً بہ فامیل ہای کہ سوابق چنین وظایف را داشتند همچو وظایف بہ اولادہ ہای شان نیز انتقال و سپردہ می شدہ است .

ناصرالدین کرمانی و مأخذ متکی بر او اسم سہ کارہند بلند پایه را کہ در دربار ابراہیم سمت وزارت داشتند فہرست نمودہ اند . درین فہرست اسماء از ابریکربن ابی صالح ذکر رفته کہ او در زمان سلطنت فرخ زاد عہدہ وزارت داشت و در زمان ابراہیم نیز در عین سمت مشغولیت داشته است (بہ فصل اول رجوع شود) مگر او بوسیلہ سالار ترک و غلامان قصر بقتل رسیدہ است . شاید ابراہیم اندرین هنگام بہ تازگی پسادشاہ شدہ بود کہ هنوز ہم متکی بحماییت رہبران نظامی کہ وی را بقدرت رساندہ بودند لذ اندرین هنگام از محافظت و دفاع وزیر خود نا توان بودہ است . اسم وزیر دومی درین فہرست ابوسہل خجندی یاد گردیدہ کہ از زمان سلطان مسعود بن محمود سمت ہنشی دوایر مرکز را متعہد بود ، لکن از نظر افتاد و ابراہیم او را نا بینا ساخت .

در پایان باید گفت ہمین مأخذ از عبدالحمید بن احمد بن عبدالصمد شیرازی سخن بمیان میاورند کہ در دورہ سلطنت ابراہیم مدت بیست و دو سال در مقام وزارت تکیہ داشته است و در زمان مسعود بن ابراہیم شانزدہ سال در مقام وزارت خدمت نمودہ است . هیچ تاریخی اندر باب آغاز ماموریت این اشخاص ارائه نیافتہ ، ولی اگر چنانچہ عبدالحمید قبل از شمول خدمت بہ دربار مسعود مدت بیست و دو سال را در وزارت ابراہیم پدر مسعود گذرانندہ باشد ، درینصورت باید در سال ۴۷۰ (۱۰۷۷-۱۰۷۸ میلادی) بمقام وزارت تکیہ زدہ باشد . و اما اندر باب اینکہ مقامات عالیہ دولتی شکل موروثی و از بین احفاد و خانوادہ ہای رسمی بلند پایه دورہ ہای قبلی گزیدہ می شدند درینجا گزینش عبدالحمید بمقام وزارت در عہد

ابراهیم و مسعود فرزندان او به گونه یک مثال پیش کش شده می‌تواند ، زیرا چنانکه در فصل قبل مرور گردید احمد بن عبدالصمد پدر عبدالحمید در زمان مسعود و فرزندش مودود مقام وزارت و از منزلت فرق وزارت برخوردار بود. در دوره سامانیان ، ماوراء النهر و خراسان این خانواده نیز سابق خدمت داشته است ، روایتهای حاکیست که منشأ نسبی این خانواده در غرب ایران جوانه زده است و نسبه شیرازی دلیل آن است و شعری از دیوان مسعود سعد انتساب وی به ذریه عباسیهای بغداد را نشان میدهد که بدین مطلع سروده شده است :

در سوای گنبد امید و هراس	گردش آس هست و گرنه آس
سبز و خرم چو آبی اندر چشم	باز بر فرق تیز کرد چو آس
نه غلط میکنم تو داری تو	فعل الحما و گونه السماس
این چنین آفریده گشت جهان	شغل از انوع و مردم از اجناس
فلک سفله نحس گردد و سعد	خوشه عمر دانه دارد و داس
ای فلک شرم تاکی این نیرنگ	ای جهان توبه تاکی این وسواس
مژه بر پلکم از شزد پیکان	مسوی بر فرقم از شود بر یاس
نایبم باک از آنکه ایمن کرد	تن و جان من از امید و هراس
خواجه عبدالحمید بن احمد	همنخر گوهر بستی عباس
آنکه او را قیاس وصف نکرد	زانکه شد وصف او محیط قیاس
نیست بی اوج جهان چو ناک	بسی می ناب کداس نبود کداس
رتبت جاه و کثرت جودش	در جهان نه امل گذاشت نه یاس
رای او از فلک نشاند جبرون	حلم او از زمانه بهرد شماس
خنجر آبداده را مانند	آن دل براء طبع آهن بهاس
ای نبرده ترا خرد معیار	وی نگشته ترا هنر مقیاس
تیسر و هم تو کز کمان بجهد	نجم بر جیس باشدش بر جاس
تسخ رای تو خود سپر نکند	گرچه چرخ فلک شود پر آس
در شب نقش و انجم معنی	در کف تو فلک شود قرطاس
روح را لفظ تو لطیف سخن	چشم را خط تو آمد یسد نعاس
ای زنت تو عاجز و حیران	و هم حد اقل و فکرت کداس

از امارت دل تراست غذا
گرو سواس خیزد اصل جنون
دل من تنگ کرده و مظلوم کرد
روز چو عنده لیب نالم زار
کسرد گسر دون ز تیزی و دیبا
چو ن قلم از دم و نزار و نران
با چنین حال و هیأت و صورت
شغلم افزون ز شغل غواصی است
نیست چون من کس از جهان مخصوص
همه انقاس من مدایح تست
جز سواس تو نیست بر سر من
بشنوم نیک و بد بسنم راست
تو شناسی همی که شعر مرا
بر زر مدح نفکنم حملان
از توقیمت گرفت گفته من
فرق کن فرق کن خدا او خدا
مادح خویش را بعدل بین
متنبی نیکر همی گوید
این قصیده که من فرستادم
بوی از ویافت طبله عطار
ماه را تا بدل شود هر ماه
چرخ گردان بود بهفت اقلیم
همت را چو چرخ باد علو

وز وزارت تن تراست لباس
بجنون میکشد مرا و سواس
وحشت آزو طلعت افلاس
همه شب چون خروس دارم پاس
کسوت فرش بشال و پلاس
اندرین روزگار چون انقاس
باز نشناسم کس از نشناس
روزیم کم ز روزی کناس
بالیلیات من جمیع الناس
زان همی زنده دارم انقاس
آفریننده را هزار سپاس
منم امروز مانده در فرماس
نشناسد تمام شعر شناس
دیده نظم را نیافتم لاس
نه عجب زر شود ز مهر نحاس
گوهر از سنگ و دیبه از کرباس
بسنده خویش را بحق بشناس
باز دانند فربهی ز آماس
دل و جان را بدوست استیناس
شکل از و برد کلبه نخاس
شکل سیمین سپر بزرین داس
جسم کوشان بود به پنج حواس
دولت را کوه بساد اساس

این ادعا باز هم در کلیه سید حسن شاعر در بار بهرامشاه انعکاس یافته آنگاه که در دربار
به ذکر شرح و بیان ابوالدحان سن عبدالصمد (ظاهر آ اشاره به عبدالحمید است) می پردازد وی

راز گوهر عباس میخواند . (۷۲) تبهر او در منصب منشی و سיעاً مدح گردیده است ،
 کرمانی و دیگر مآخذ متکی بر او شعری از سروده های ابوالفرج رونی درین موضوع را که
 گویی ورد زبانها بوده بدین گونه نقل میکند:

تربیت ملک و قاعده حلم و رسم و داد	عبدالحمید احمد عبدالصمد نهاد
رایش به شرق اندر جرمی منور است	خورشید ازو براید دسر روز بامداد
بی حلم او بطبع ببرد چو باد خاک	بی امر او ز جای نهجند چو خاک باد
عقل او ستاد اوست ولیکن کفایتش	بگذشت از آنچه حاجتش آید باو ستاد
زو بختیمارتر بفلسک بر فلک نبود	زو نام دارتر بجهان در جهان نژاد
برخواست بخل و خراست که با جود برزند	چون دست او بدید ز پای اندر او افتاد
بنمود خاصیت بهر کف راد او	ا بر از هوادر آمد و باران در ایستاد
یسار بگشاد دار همه ساله کار او	چو نانکه کار غزو بشاه جهان گشاد
این غزوان بزرگی این جاه وین جمال	تا چرخ پاید از بود پایه دار باد . (۷۳)

مسعود سعد سلمان اندر مدح او در زندان اشعاری سروده و شفاعت وی را نزد سلطان
 در رابطه به بازداشتش جریا شده است . چارقصیده ای که در مدح عبدالحمید سروده شده در
 دیوان مسعود موجود است (۷۴) بنابر قول کرمانی عبدالحمید در آغاز سلطنت بهر امشا چشم
 از دنیا پوشیده (کمی بعد از ۵۱۲ / ۱۱۱۸ میلادی) و جام شهادت نوشیده است . ممکن
 است تصور شود که او چون یکی از اشخاص نزدیک ملک ارسلان ، سلطان سابق بوده و
 بهر امشاه از همین نگاه زمانیکه در تصفیه دستیاران برادر خود دست بکار شده او را بقتل رسانده
 باشد . (۷۵) چنین پیدا است که ابوالمعالی نصر ، یا نصر الدین محمد بن عبدالحمید شیرازی
 مترجم معروف کلیده و دمنه عربی ابن المقفع به نثر استادانه دری که بعداً وزیر خسرو شاه
 بن بهر امشاه شد ، نواسه همین عبدالحمید بن احمد بن عبدالصمد بوده باشد . (۷۶) (از عین
 همین خانواده شیرازی گرچه درجه قرابتش با این خاندان واضح نیست ، شخصی بنام قاضی
 عبدالودود بن عبدالصمد وجود داشته که در عهد مسعود بن ابراهیم از جمله ممد و حان سنایی
 و قاضی اعظم غزنه بوده است . (۷۷) یکی از مسایل دیگر در بررسی وزرای عهد ابراهیم
 اینست که در بعضی از مآخذ معلومات واضح اندر باب وزیر چارم این سلطان وجود دارد ،
 مگر کرمانی ، عقیلی و خواند میر از آن تذکر نداده اند . این شخصیت بنام محمد بن بهر وز

بن احمد یا چنانکه گاهی دیده میشود بهر وزبن احمد بوده است (کاملاً) غیر محتمل به نظر میآید که گفتگوی ما در اینجا بر سر پدر و پسری بوده باشد که هر دو مقام وزارت داشتند باز هم در کتب وزرا از مآخذ تاریخی ایشان ذکری بعمل نیامده است. (۷۸) مسعود سعد سلمان از محمد بن بهر وز مدح نموده و یک بیت از قصیده عثمان مختاری و دو قطعه از قصاید سنایی در رثای او بیادگار است، که یکی از این قصاید مرثیه برای سنگ مزار او تصنیف و در لحد سنگ وی منقور شده است. از این قطعات چنین برمیآید که لقب محمد بن بهر وز نظام الملک بوده است. تحت عنوان نام وی در جوامع الحکایات عوفی آمده که وی خوابی دیده بوده که در آن رسیدن وی بر مکتب جاه و مقام وزارت پیش بینی میشده است. سنایی از فرزند محمد بن بهر وز بنام خواجه عمید مردان شاه بن محمد بهر وز مدح نموده، که او در زمان مسعود سوم مقام عالی داشته است. اندر مورد عهده های محمد بن بهر وز تاریخ مشخصی در دست نیست، لکن احتمال دارد که در خلال نوزده سال اول سلطنت ابراهیم و قبل از به وزارت رسیدن عبدالحمید بن احمد بن عبدالصمد وی عهده های داشته است. بمقایسه قصاید زیادی که مسعود سعد سلمان در مدح بزرگان دیگر سروده فقط دوشعر را در مدح اومی یابیم. این شاعر و عثمان مختاری قصیده گوی وزراء شاید در آغازین مراحل شعر گویی شان بوده اند که محمد بن بهر وز ترک وظیفه و یاجهان فانی را واداع گفته است (۷۹).

در مجموعه داستان ها از تعداد بیشتر از وزرای ارشد و بلند پایگان در بار سلطان ابراهیم ذکر بعمل آمده که محمود شاعران هم روزگار خود بوده اند. بدینگونه بعد از فوت احمد بن حسن در ۴۲۴ هجری قمری مطابق ۱۰۳۲ میلادی که در فصل اول از آن ذکر بعمل آمد باز هم خانواده دیمندی بوظیفه وزارت ادامه داده اند. عبدالرزاق فرزند احمد بن حسن در دوره سلطنت مودود مدت هفت سال وظیفه وزارت داشت، و در واقعیت امر بعد از سقوط احمد بن عبدالصمد من حیث جانشین او چهره گشود، و در سال ۴۴۰ هجری قمری مطابق ۱۰۴۹ میلادی یا ۱۰۵۰/۴۴۱ میلادی سلطان عبدالرشید را از قلعه مندیش بدر آورده بمقام فرمانفرمای مایی رساند. هکذا ابو نصر یا ابوالمؤید منصور بن سعید بن احمد بن حسن یکی از نواده های احمد بن حسن در عهد سلطنت ابراهیم عهده دار مقام عارض یاوزارت حرب بود، و شعر او را خواجه عمید یا ذکرده اند، شعرای دیگر چون ابوالفرج رونی، سنایی، عثمان مختاری و مسعود سعد سلمان اندر مدح او اشعاری سروده اند (دو شاعر اخیر لقب عمادالدین

به او داده اند (چنین پیداست که وی در دوران سلطنت مسعود سوم چشم از جهان پوشیده
زیرا دو شاعر در رثای او قصائدی سروده اند . (۸۰)

ثقفه المملک طاهر بن علی احتمالاً منسوب به یکی از خانواده های مشهور غزنویان بوده
است . از جمله صاحب نظران نظامی عروضی شجره او را به ابونصر مشکان می‌رساند و او
را از نواسه های معروف ابونصر مشکان که تحت نظر سلطان مسعود بن مودود عهده دار صدر
دیوان رسایل بود خوانده است . (۸۱) علی پدر ثقفه المملک طاهر عهده دار خزائن سلطان بود
که در عهد سلطان ابراهیم از چهره های با نفوذ بود ، که با بر خور داری از اقب خاص یعنی
از معتمدین شاه ، عده از صاحب نظران چون عرفی گفته اند که وی در زمان سلطان مسعود
سوم رتبه وزارت داشته است ، و در سرنامه های اشعار سنایی که به او نسبت داده شده از و
به حیث خواجه عمید یاد شده ، و در یکی از دهه های ۵۰۰ - ۵۱۰ (۱۱۰۷ - ۱۱۱۷ میلادی)
چشم از جهان پوشیده است . چار شاعر بزرگ این روزگار قصایدی در مدح او سروده اند
از ان جمله مسعود سعد سلمان قصاید متعددی بنام او دارد ، زیرا از مانیکه شاعر در زندان بوده
از و التماس زیادی به بنی برزهایی خود بعمل آورده است ، و هم همین مداخله ثقفه المملک
طاهر بود که موجب رهایی او را از زندان مسعود بعد از هشت سال زندان دوم در هند
فراهم آورد . ۵۰۰ هجری قمری مطابق ۱۱۰۶ - ۱۱۰۷ میلادی) . (۸۲)

در انجام شخصی در اینجا خواهد افزود که یکی از حکایات عوفی مشعر بر آنست که
ابوالقاسم حصیری از مشاوران معتمد ابراهیم بود او که در صفحات بی‌هقی به قیافه ریاکارانه
ظاهر میشود ، همراه با پدرش فقیه ابو بکر حصیری در سلوک نامطارب بمقابل یکی از
نوکران میمندی وزیر مظنون گردید و میمندی آنان را مورد عتاب قرار داده بود (۸۳)

زندگی دربار و فرهنگ

ابراهیم به نظر آیندگانیش (۱ حفاو اعقاداو) بعنوان مرد با درایت و فرما نفرمای با تدبیر شهرت دارد. او آرزو مند و مشتاق رفاه و آسایش اتباع خود بود، و گویند مردی بود متقی و از باز خواست خداوند (ج) هراس داشته است. به نظر میرسد که این شهرتش در حدود یک قرن پس از وفاتش بار آمده است. زیرا ابن الاثیر در یاد نامه خود از دیندوستی این شاهنشاه غزنوی و ازین نکته که او هر سال بدست خود قرآنی را کتابت همی کرده و باهدا یا و تحایف دیگر یکجای به مکه میفرستاده یاد کرده است. (۸۴) بطور عام (به استناد اشعار همروز گارانش) ابراهیم بعنوان سلطان رضی (از لقب رضی الدین) یاد شده، و این لقب خود گواه آنست که سلطان خواستار گسترش این جاوه سلطنت بوده است. در یکی از حکایات ادبی ازو بگونه زمام دار فرزانه یاد گردیده است. عوفی حکایاتی دارد که در باره توجه به استفاده و مشوره باوز را و مشاورین خود تا وظایف را به چگونه اشخاص بسپارد و در باره مثلاً جبران خسارت به پیره زنی که منزلش مصادره گردیده، توافق او پیرامون عدم وضع مالیه بر بعضی اماکن و رفع مشکل سنگ شکنی در غزنه حکایتهایی دارد. (۸۵) فخر مبدی اندر باب نگرانی ابراهیم در برابر یک قحطی که در غزنه روی داده بود حکایت مطرای دارد، بدین نهج که در اثر قحطی بی که غزنه را فرا گرفته بود تعداد زیاد مردم شهر به جاهای دیگر مهاجرت نمودند، و سلطان از گدام های سلطنتی به نازرایی هامواد ارتزاقی توزیع نمود و با حوادث قحطی مقابله و مشکلات را مرفوع نمود. نظام الملک یکی از همروز گارانش شرح این رویداد ویا محمد مغربی که آن را در کتاب داخل کرده است مریض را چنین باز گو نموده است: در سال قحطی در غزنه سلطان بر انحصار گران و احتکار گران آرد سخت گرفت و مرتسکین را زیر پای پیل می انداخت و بدین صورت سایر منفعت جوینان را هوشدار میداد. (۸۶)

خواننده در اینجا بیشتر مواجه با ارزیابی جهات بیرو گرافیکی آثار قرون و سطایی اسلامی می شود چه شاعران همروزگار، ابراهیم راشبیه خرقیه دود مانش تمیثل نموده و در ذهن و فکر عموم صورت سلاطین غزنوی بطور عمرم مرادف تاز یانه و شلاقی گشت بر پشت کفار و ابراهیم را چون یکی از سلاطین بنی اسرائیلی دودمانش ترسیم نموده اند (اشاره به توضیحات انجیل اندر باب یکی از سلاطین بنی اسرائیل از فرزندان یعقوب علیه السلام است که در بخش جنوب فلسطین قدیم سلطنت داشته است). تا ریخ یمینی تألیف عتبی به عربی که شرح و احوال بعضی رجال این سلاله در آن راه یافته به خاطر سبک خیسی عالی ادبی خود در بخشهای مرکزی شرقی جهان اسلام و سیمآ بخش گردیده و درین اثر بو یژه سلطان محمود به حیث یک قهرمان اسلامی علیه هندو های کافر و علیه مسلمانان مخالف مانند اسماعیلیه و دیگر گروه های شیعه تصویر یافته است.

شکی نیست که ابراهیم با پیروی از نیاکان، در بار خود را به حیث مرکز فعالیت های ادبی و فرهنگی در آورده بود، انگیزه ابراهیم در امر شگرفایی فرهنگ و ادبیات چه منشاء از یک علاقه کذایی باشد یا منشاء از آرزوی باشد که متبای جهان اسلام را در پرتو توجهات گرمانه در بارش در تشویق ادبیات خیره بسازد، در زمینه هر آن امریکه دخیل باشد مسلم اینست که ابراهیم به امر تشویق ادبیات و فرهنگ بذل توجه کرده بود. معیار تولید شعرو ادبیات به حد قابل ملاحظه یی بالا رفته بود شهره ادبی درین عصر تا آنجا اوج گرفته بود که ایجاد ادبیات ادبی برابری با عصر عنصری، فرخی، منوچهری، مختاری و غیره شاعران غزنویان عهد نخست می کرده است. وهم چنان اوج ادبی ایندوره چنان شکوه داشت که شعرای چار گانه چون ابوالفرج رونی، سنایی، عثمان مختاری و مسعود سعد سلمان که در صفحات قبل از آنان ذکر بعمل آمده و فعالیت های خلاق آنان را آنجا بوده که دوره سلطنت ابراهیم را با روز گاران نخست زمام داری بهر امشاه پیوند میدهد. بعضی شاعران دیگری نیز درین عصر وجود داشته اند که از آنان آثار اندکی یا هیچ باقی مانده است. (۸۷)

از همین رهگذرا ست که مساز ابوحنیفه اسکافی دوست بیهقی که در سال های نخست سلطنت ابراهیم باز ارو رونقی داشت به استثنای قصایدی که توسط خود بیهقی در تاریخ مسعودی درج گردیده و از جمله دو قصیده آن در مدح سلطان ابراهیم سروده شده (بفصل دوم رجوع شود) بیشتر چیزی نمی دانیم. مگر اینکه قول علی بن الحسن الباخرزلی را قبول کنیم که او ازین شاعر به عنوان ابو حنیفه پنج دهی یاد کرده است. (۸۸)

رشدی شاعر حتی بیشتر درگم نامی قرار دارد زیرا زندگی نامه او در تذکره الشعراها بملاحظه نمی‌رسد لکن نظامی عروضی طی فهرست اسمای شاعرانی که دودمان غزنوی را به اوج شکوه ادبی رساندند از وی یاد کرده است. چکیده های خامه او ناپیداست ولیکن از قراین واضح است که وی یکی از شاعران دربار ابراهیم بوده وبا مسعود سعد سلمان مناظره و- مشاعره داشته است و این شاعر بمناسبت انشاد قصیده یی عنوانی ولی نعمت خود شهزاده سیف الدوله محمودبن ابراهیم در هندمباهات میکند.

بمقابل انشا دهر قصیده ایکه رشدی یک ماه تمام را در سرودن آن وقف نموده من فی البدیهه بمقابل بهتر از آن پاسخ گفته ام و لیکن بمنظور احترام بتو ای شاه بحقانیت خدا که اگر هر اس تونسی بود من او را هم از شهرت و هم از اسباب زندگی محروم می نمودم . (۸۹) و این ابیات مسعود سعد گویای این مدعاست :

شب دراز و ره دور و غربت و احزان	چگونه مانده تن یا چگونه مانده جان
بسان مردم بی هوش گشته زار و نزار	دل ز درد غریبی تن از غم بهستان
مسرا دودیده بسیر ستارگان مانده	که کسی برآیده کی فرو شود سرطان
بنات نعش بگیرد ز هفت کوب بیم	که باشد از سبزی لاجورد گون تابان
رهی دراز و درو جای جمای یخ بسته	درین دو خاک بگردار راه کا هکشان
مسرا از سردا دل در هزار گونه هوس	بکار خویش فرو مانده عاجزو حیران
ز روی گنبد خضرا نهان شده پروین	مه چهارده تا بان شده ز چرخ کیان
چو روی خسرو محمود سیف دولت و دین	که افتخار زمین است و اختیار زمان
مظفری ملکسی خسروی خداوندی	که جاه و قدرش بگذشته است از کیوان
شهی که هند شد از فراو بسان بهشت	چو روی داد ز غزنین بسوی هندستان
خدا یگانه نادانی که بنده تر چه کرد	بشهر غزنین باشاعران چیره زبان
هر آن قصیده که گفتیش را شدی یکماه	جواب گفتم زان بریدیه هم بزمان
اگر نه بیم تر بودی شهاب حق خدای	که را شدی را به گندمی ز نام و نشان

اگر دوتن را جنگ اوفتادی اندر شعر
 یکی بدیگر گفتمی که این درست بود
 چوپا یگهام دیدند نزد شاهنشاه
 به پیش شاه نه سادند مرمراتهمت
 مگر ز پایگه خود بیفگسند مرا
 چو من جریده اشعار خویش عرضه کنم
 سزد که نام من ای نامدار ثبت کنی ؟
 مرا مدار بطبع و هنر گران و سبک
 همیشه تا بجهان خالصی و تهی نبود
 دو حال نیک و بد آید همی ز سمت ملک
 چو سرو لاله بناز و چو صبح و باغ بخند
 خجسته دولت و فرخنده بخت تو هر سال
 بهر مراو ننگ گویم بسدار زیران
 همیشه بادی در ملک بسی کرانه عزیز
 نشاط کن ملک با برسماع نای علی
 چنانکه چرخ بپاید تو همچو چرخ بپای

ز شعر بنده بدیشان شواهد وبرهان
 اگر بگوید مسعود سعد بن سلمان
 که داشتم بر او جاه و رتبت و امکان
 بصد هزاران نیرنگ و حیل و دستان
 پیش شاه همه سود مرا کنند زیان
 نخست یابم نام تو بر سردیوان
 بملک غفلت در متن دفتر نسیان
 که من بمایه سبک نیستم بطبع گران
 جواهر از اعراض و عناصر از الوان
 بهشت کوکب واز پنج و حسن چارارکان
 چو ماه و مهر بتاب و چو عقل و روح بمان
 چو آفتاب منیر و چو نو بهار جوان
 بهر نیکویی حقم بهر بهار زان
 همیشه بادی از بخت جاودان شادان
 نبید رنگین خور برکنار آب روان
 چنانکه کوه بماند تو همچو کوه بمان

بدین سان یکی از شاعران گم نام دیگر در بار که در باره او هیچ نمیدانیم و تخلصش
 اختری بوده و مسعود سعد مدحیه بنام او عنوان کرده که بر کلمه اختر و دیگر اصطلاحات
 نجومی شروخی ها کرده است (۹۰)

ابوالاعلا عطابن یعقوب منشی متخلص به ناکوک تاجایی در گم نامی قرار دارد ، عوفی
 چند سطری اندر باب او نگاشته است . و چون از و دیزان عربی و فارسی بجای مانده
 باخرزی در کتاب ادبی خود از و یاد کرده است . دوره های بیشتر مصر و فیهای وی بعنوان
 یک کار مند بلند پایه (لقب عمید بر او اجابت شده بود) در هند سپری شده بوده ابراهیم وی
 را برای مدت هشت سال در زندان لاهور باز داشت گرفته بود که در سال ۴۹۱ هجری قمری
 مطابق ۱۰۹۸ میلادی فروغ زندگی اش خاموش گردید . شاید تحمل همین مشقات زندان
 موجب روابط صمیمی او با مسعود سعد شده باشد ، زیرا مسعود سعد سلمان در یکی از اشعارش
 از و نام برده و مرثیه یی در مرگ او سروده است (۹۱)

لاهور به حیث مرکز دومی غزنوی ها در متصرفات هندی آنان محسوب میگرددیده است که در محوطه دولت حیثیت در بار دومی را احراز داشته بود و از یثرو در بار و الیان هند همان در باریان سلطان غزنه بودند و هر دو در بار (غزنه و لاهور) در نزد شعر ا و نویسندگان حیثیت یکمکه را داشت . مسعود سعد سلمان خود از دیار لاهور از خانواده یی سربدر آورده بود که مدت های طولانی بخد مت غزنویان در هند زندگانی خود را وقف نموده بود و با شهزاده سیف الدوله محمود بن ابراهیم که در سال ۴۶۹ / ۱۰۷۶ میلادی سمت والی گری را در هند عهده دار بود و به لقب شاه هند خطاب همی شد روابط برقرار داشته بود که اشعار مدحیه زیادی بنام او سروده است . (۹۲) ابوالفرج رونی در قصایدش از محمود متواتر آ به القاب شاه یاد نموده و بوضوح پیدا است که درین هنگام وی از موقف گورنری هند پایگاه بلندتری نداشته است و اما بنا بر ملاحظات ستراتیژیکی و جغرافی موقوف تقریباً مشابه بایک سلطان راداشته است (هکذا مسعود سعد سلمان در بخش بعدی سلطنت ابراهیم و اوایل دوره سلطنت مسعود فرزند او ، و در دوره ابونصر هبه الله فارسی دستیاری (معاون وانی لاهور) از حمایت آنان برخوردار بود (بصفحات قبل رجوع شود) و بنابراین مسعود سعد اشعاری اندر مدح او دارد ، مگر او خود نیز به نوبه یک شاعر خوب بود ، عوفی او را در شمار وزیران و مقامات بلند پایه که در عین زمان شاعر بودند یاد کرده است نظامی عروضی اذعان میدارد که در ملکه شعر گزینی چون او از شاعری دیگری نشینده است (۹۳) که قصاید چنان ناب و غزل شهور که از نبوغ آتشین او تراوش کرده گفته باشد .

از شاعران دیگر مربوط به عصر غزنویان هند صرف معلومات گسسته در دست است باخرزی از شاعری بنام ابوالقاسم احمد بن ابراهیم خراسانی منشأ ویکی از همروزگاراناش یاد میکنند که در لاهور ماعوا داشته و لابد در دهه های وسط قرن که اوایل سلطنت ابراهیم باشد به اوج شهرت رسیده است . مولف گل چین ادبی از تعاطی نظم عربی میان ابوالقاسم احمد و فقیه ابوالمظفر ناصر بن منصور بن ابراهیم بستی که بنا م غزل (گرینده اشعار عشقی) یاد گردیده ذکر بعمل آورده است . چنین اخبار گردیده که ابولمظفر رتبه عارض داشت و همی پیدا است که در آن روز گاران وی تصدی امر اداره بزرگ نظامی را در هند عهده دار بوده است . (۹۴)

شاعران و دانشمندان سده های میانه اسلام به آسانی میتوانسته اند از محلی به محل دیگر مسافرت نمایند و اگر چنان چه این شاعران از محل سکونت شان بدر بار فرمانفرمای قلمرو

دیگری قدم اگر هم نمیگذاشتند باز هم به امید باد ست آوردن ندا یا وصله بنام آنان مدح می‌گفتند بناء^{۹۵} خارج از متصرفات غزنویان شاعرانی چون معزی شاعر دربار سلجوقی و شاعر سمرقند و مداح ملک‌شاه ابرو محمد بن محمد رشیدی میزیسته اند که بنام سلاطین و فرمانفرمایان قصادی همی سرودند و با مسعود سعد سلمان شاعر که اندرین هنگام در بازداشت بسر می برده مه‌آله شعری بر قرار داشته بودند (۹۵).

عوفی در مجموعه حکایاتش (جوامع الحکایات) آورده است که سلطان ابراهیم خود مواف کتابی بنام دست‌برالبرزرا است و از آن حکایتی را اندر باب سالار سرائیان غزنه آورده است که وی به سلطان ابراهیم خاطر نشان داشته که چگونه در زمان سلطان محمود در شهر نظم برقرار برده است. نظام‌الدین با اتکا بر تصویر سلطان ابراهیم به حیت پادشاهی که حکومت عدل و انصاف را برقرار کرد و اقبال از دست رفته غزنوی را که بعد از تلفات در غرب امپراتوری شان از دست داده بودند برگردانید متمایل بود که این کتاب را معتبر و موثق بداند. اگرچنانچه این اثر وجود داشته باشد احتمال دارد که عبارت از یک مجموعه فشرده پیرامون کارهای دولتی باشد و در صورت به وجود نگا رنده آن نیاز و ضرورت احساس می‌شود، ولی در صورت عدم سند مشخصی موجودیت آن معقول‌ترین رویه این است که اندرین باب سکوت گزیده شود (۹۶).

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

روابط با خلفای عباسی

گرچه معلومات مشخص پیرامون نماینده های سیاسی عهد ابراهیم در دربار خلفای عباسی در دست نیست ولی غزنویان متأخر روابط مستحکمی با خلفای عباسی باید برقرار داشته بوده باشند محمود و مسعود مخصوصاً در بخش اول شروع قرن که زمام داری شان نضج داشته علاقه مند حفظ روابط با عباسیان بودند، و خود ها را بعنوان مدافعان مذهب اهل تسنن علیه افراطیون تشیع و سایر بدعت های مذہبی انگاشته در صدرر هایی خلفای عراق از تأثیر اهل تشیع بویهی عراق بودند. (۹۷) در حالیکه سلجوقیها خلفا را از قیود دیلمی ها و ارکاندند، خرید بر عباسیها قیمره می وضع کردند که نسبت به فشار آل بویه سبک تر بوده است؛ قلمرو دولت عباسی ها از جانب شرق با قلمرو دولت ابراهیم و اخلاف او مواجه میشده است، فرمانفرمایان این عهد غزنوی مانند دوره محمود و مسعود که بعد از فتح ری و جبال در ۲۴۰ هجری قمری مطابق ۱۰۲۹ میلادی با عراق روابط نزدیک جغرافی داشتند، این دوره غزنویان آن روابط نزدیک جغرافی را از دست داده بودند. بهر حال تا آنجا که معلومات داریم سلاطین غزنوی قانونیت ادامه سلطنت خود را از نقطه نظرهای مالکیت حقیقی و قانونی جلوه دادن سلطنت شان را در نزد رعایایشان رعایت نموده و برای این منظور منشور خلفا را که نمایانگر برسمیت شناختن دوات شان بوده از دربار خلفا به حیث یک وثیقه بر حق بودن شان بدست میاوردند. در زمان سلطنت ابراهیم مورخی چون بیهقی وجود نداشته است تا چگونگی های دوره سلطنت ابراهیم را آنگونه که در سال ۴۲۱ هجری قمری مطابق ۱۰۳۰ میلادی مسعود در نیشاپور از طرف نماینده خلیفه - القادر پذیرایی شد طور مشرح گزارش میداد. چنانچه همین نماینده خلیفه القادر منشور والقبای را که از طرف خلیفه عنوانی مسعود صادر شده بود طی دیساری که با مسعود بعمل آورد بوی

ارایه نموده که مسعود با استفاده از آن چون سلاح برانسی در استقرار سلطنت خود علیه محمد برادرش بکار برد (برای معلومات بیشتر بفصل سوم رجوع شود) و هم ما کددام متن کاملی چون متن اعلامیه مسعود در رابطه به جانشینی خلیفه القائیم در ۴۲۳ هجری قمری و آخر ۱۰۳۲ میلادی و اعلام تابعیت مسعود از خلیفه جدید را بدست نداریم . (۹۸)

ما متن فتح نامه مزینی را در دست داریم که توسط ابن موصلای منشی عیسوی برشته آمده و از جانب القائیم عنوانی ابراهیم ارسال گردیده است . درین سند از جانب خلیفه اندر باب شکست نهایی ارسلان بسا سیری یکی از اغتشاشون (ذوالحجه ۴۵۱ / جنری ۱۰۶۰ میلادی) در بغداد سخن رفته است ، مگر درین فتح نامه سوای آنچه که خلیفه سلطان رایکی از امرای معاصر آزاد خورد که سند عزرائی او باید گسیل شود ، دیگر چیزی راجع به روابط عباسیه و غزنوی ها در آن راه نیافته است . بهر حال متن فتح نامه را کنار میگذاریم ، ممکن در انشاد همچو سندی جهات قانونی و دیپلوما تیک وجود داشته است ، در واقعیت امر سر آغاز فتح نامه آنگونه که قلعشندی ارائه نموده همین است که ابر سعید العلین موصلای این فتح نامه را از جانب القائیم بالله برشته در آورده و عنوانی عضد الدوله الپ ارسلان و مسعود بن محمود (ابراهیم بن مسعود خوانده شود) فرمانفرمای غزنه در حواشی نزد یک هندفرستاده شده است . (۹۹) اگر این گزارش ها موثوق باشد و التباسی در اسمای رهبران غزنوی و سلجوقی راه نیافته باشد در انصورت چنین مینماید که سلجوقیان اندرین زمان متوقع بوده اند که مکاتبه خلفا با غزنویان از طریق سلجوقیان صورت گیرد ، (الپ ارسلان اندرین هنگام هنوز هم چون سلطان مطلق العنان نبود بلکه وی به عرض پسر بیچار خود چغری بیگ داود فرمانفرمای واقعی سر زمین های شرقی سلجوقی بود) . یکک زمام دار نیرو مند همواره قادر بوده تا از همسایگان و تحت الحما یگان مطالبه نماید ، در صورتیکه نمایندگان میان خلفا و غزنویان ردوبدل شود که از داخل قلمرو شان عبور کند درینصورت آنان باید مراسلات شان را به یکدیگر از طریق سلجوقیان سازمان دهند . غزنویان نیز در ابتدا خود شان هم چنین شرایطی را وضع نموده بودند . در سال ۴۰۴-۴۰۵ هجری قمری مطابق ۱۰۱۴ میلادی ابوالعباس مامون بن مامون از سلاله خسوارز مشاهیان مامونی از دریافت تحفه ها و انعامات ، خلعت و القاب اعزازی و نشان های سلطنتی طور را ساو بدون اجازه غزنویان ترس داشته است ، تا مبادا سلطان محمود ازین معامله منزجر شود ؛ در سال ۴۲۲/۱۰۳۱

نبدادی خلیفه بمقابل مسعود تعهد نمود که بدون اطلاع غزنوی یا قره خانیان ماوراء لنهر مروده یا معامله نخواهد کرد . (۱۰۰) اندرین هنگام سلجوقیان تمام راه های زمین امتداد فارس که عراق و غزنه را بهم وصل مینمود در اختیار خود داشتند ، و حتی قادر بودند که محدود یتهایی را اگر بر غزنویها آنقدر محتمل نبوده بر بغداد تحمیل دارند .

ابراهیم یوزیه یک سلسله طیلانی افتخارات و منشورهای در جریان سلطنت طولانی خود حاصل کرده بود (جهت تفصیل موضوع بصفحات قبل رجوع شود) در عدم معلومات واضح پنداشته میشود که ابراهیم در بدل ذکر نام خلفای عباسی در خطبه و در سکه های مروج خود (سکه های زمان ابراهیم شاهد این مدعاست) و در بدل پیش کش غنا یم سرشار هند به بغداد به دریافت القاب و خلعتها از دربار خلفای عباسی نایل آمده بود و القابی که از جانب خلفا عنوان سلاطین غزنوی صادر گردیده بیشتر در متن اشعار برخی از شاعران بملاحظه میرسد تا اینکه در مأخذ تاریخی از آن توضیحاتی شده باشد بدین سان در اشعار مدحیه متعدد مسعود سعد سلمان بنام سیف الدیوانه محمد بن ابراهیم دو شعر بملاحظه میرسد (بدون تردید بعد از دست آورد نظامی در هند بدان نایل شده است) که در آن القابی چون صنیع امیر المومنین و عز الملله از جانب القایم مترقی ۱۰۷۵/۴۶۷ میلادی (یا از جانب المقتدی خلف وی) ۱۰۹۴-۱۰۷۵/۴۸۷-۴۶۷ میلادی بوی اعطا شده است . در یکی از اشعار این گونه آمده است :

ای ترا خوانده صنیع خرد امیر المومنین	هم چنین بادا جلالت بر زیادت هم چنین
سیف دولت مرترا ازین بیشتر بوده لقب	عز ملت را برا فزون کرد امیر المومنین
اصحبت شمس العلی فی دوائه من مشرق	نحمد الرحمن حمد آ و سورب العلمین
این بشارت حور عینانرا همی گوید بخند	برنشته بر دو پر خویشتر روح الامین
بخت زبیده لقب کردند شاهان مرترا	این لقب خواهند کردن خسروان نقش نگین
هر که خواهد تابود همواره یا شادی و ناز	این لقب را گویند و صا حبش را اگر بین
هر کسیر است یک عید و تراشا ها دوعید	هر دو بار ایش عدیل و هردو با شادی قرین
آن یکی این عیده فرو خند که می آید مدام	وان یکی فروخ لقب کامد ترا کنون بچین
فرخچسته باد و میمون این همایون هر دوعید	دو ستانت شاد بادند و بداند یشان غمین (۱۰۱)

بدین ترتیب در یک مقطع زمانی بعد تر مسعود سعد سلمان قطعه شعری را در مدح ملک ارسلان بن مسعود (احتمالاً در ۱۱۱۵/۵۰۹ میلادی به صفحات بعد رجوع شود) که بتازگی بر مسند سلطنت تکیه زده بود سروده و او را بمناسبت دریافت منشور خلیفه بشمول لوا و عهد از جانب خلیفه شادباش گفته است . (۱۰۲)

ابراهیم به حیث سلطان

با آنکه مدیحه سرایان ، نویسندگان اهل ادب متأخر ، کتب و آثار دیگر ، تصویر سلطان ابراهیم را بگونه یک زمام دارد رخور اسلام ، دیانت دوست ، شبان و پاسبان رحایا و پارسای زمان ترسیم نموده اند ، مگر ما علی الفور از و رای پندار و اندیشه او تمیز کرده میتوانیم که سلطان یک مرد متقی ساده یا متعصب نبوده ، بلکه برخلاف را دمرد حقیقت بین بود مشی عدومی پالیسی سیاسی او در رابطه با سلجوقیها آنگونه که در بالا ملاحظه نمودیم دلیل تائید این ادعاست و هکذا ارز یابی موقف و منابع دولت غزنوی در عهد وی مقایسه با اسلاف او (بصفحات گذشته رجوع شود) شاهد این مدعا شده میتراند و اشتباه نخواهد بود اگر استدلال نمائیم که او چون پدر و نیاکانش یک فرمانفرمای مطلق العنان بود وی از اتباعش و فاداری و اطاعت بلاشرط را خواستار بود ، این توضیح از و رای قاطعیت او علیه وزیر ابو سهل خجندی از مقام افتاده ، ودقتی که او در نظارت نقائص امور هند و نشانه و علایم اغتشاش های بین مامورین و سالاران خویش درین نقطه پر تشریش کلاسیک نشان میداد هوید است .

بهره برداریهای مالی بی باکانه از ولایات متعلقه دلیل آغازین سقرط مناطق جبال و خراسان حین دستبرد سلجوق در زمان سلطنت مسعود از دولت غزنوی محسوب میشود . (۱۰۳) باوجود که گستره کار کرد دولت غزنوی محدود بود و از جانب دیگر از چپاول و یغماها منابع مالی برایشان میسر می گردید و از خراج و مالیات های هند مستفید میشدند با آنهم این عواید در برابر مصارف دولت غزنوی و تکافوی مصارف اردوی آنان در زمان سلطنت ابراهیم با مشکلات و بن بست های مواجهه بوده است .

سلطان زندگی مرفه، باغ ها و ایوان های زیبا داشته است، و اینکه سلطان یک گاردگزیده داشته که معاش فراوان دریافت میداشته اند و عساکر او کاملاً مجهز بوده است. معالومات واضحه در دست نیست، بدون تردید وی بسان نیاکان و اسلاف خرد مردان ادیب و دانشمند و شاعر را در دربارش گرد آورده بود. جوزجانی خاطر نشان میدارد که مسعود فرزند و خلف ابراهیم حین جلوسش بر مسند فرمانفرمایی ننواسته از و نیز جی های بی جای اسلاف خود اجتناب کند، فصل سوم ملاحظه شود،

ابراهیم بعد از چهل و دو سال سلطنت بحساب گردش مهتاب بعمر شصت و هشت سالگی در سال ۴۹۲ هجری قمری مطابق (۲۵ آگست ۱۰۹۹ میلادی چشم از جهان پوشیده است) (۱۰۴) آرامگاهش از قرار یک سر روی کتیبه های غزنه و منطقه ای که در سال ۱۳۲۶ (۱۹۰۸ میلادی) نوشته شده در بخش شمال شرقی غزنه (قرون وسطایی) در جوار آرامگاه شیخ رضی الدین علی لالا (مُلقب یک سر روی نیشته سنگ های تربت های غزنه) قرار داشت. این معلومات شاید از کدام عنعنه شفاهی که زیارت جدیدی را بنام سلطان ابراهیم و آرامگاه ابدی او قلم داد کرده است نشأت یافته باشد.

بیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۲

مسعود سوم و فرزندانش

حالت تعادل و فتور

سلطنت مسعود

فاصله تقریباً نیم قرن از مرگ ابراهیم در ۴۹۲ هجری قمری مطابق ۱۰۹۹ میلادی تا ایام قدرت طلبی در افغانستان شرقی بین غوریان و غزنویان که در حدود ۱۱۴۸/۵۴۳ میلادی آغاز یافت (در ذیل به فصل چارم رجوع شود) فاصله بی است که مشتمل میشود بر دوره سلطنت مسعود سوم بن ابراهیم (۵۰۸-۵۰۹) و سه فرزندش یعنی شیرزاد (۵۰۸-۵۰۹) ملک ارسلان (۵۰۹-۵۱۱) و بهرامشاه (۵۱۱-۵۱۲) که متوالیاً به سلطنت رسیدند. ایندوره بعد از اینکه ابراهیم مجد و ثبات دولت غزنوی را یکبار دیگر احیا نمود یکدوره نسبتاً متوازن دولت غزنوی محسوب میشود، مگر سرانجام مبارزه قاطع غوری ها پیکر این دولت را از هم پاشید. حتی در خلال همین دهه ها که سلطنت مسعود پایان پذیرفته بود آثار و علایم فتور تدریجی در پیکر دولت غزنوی پدیدار میشد. مرگ مسعود با نا آرا میها و کشمکش های داخلی میان فرزندان او که چار سال را احتوا نموده انجا مید، که از میان بهرامشاه به یاری سلطان سنجر سلجوقی شرقی بر دیگر برادران پیروز بدر آمد، و در زمره تحت الحمایه سلطان سنجر قرار گرفت. بدین ترتیب بعد از سقوط سلطه سامانی توسط محمود بن سبکتگین در ۳۸۹/ ۹۹۹ میلادی این نخستین مرتبه بی بوده که دولت غزنوی به حیث تحت الحمایه و مطیع یکقدرت بیگانه قرار گرفته است.

طوری که در خانمه فصل دوم اشاره گردید، ما از چگونگی انتقال قدرت به مسعوداندر هنگام مرگ پدرش در شوال ۴۹۲/آگست ۱۰۹۹ میلادی به استثنای اشاره مختصر ابن بابا مبنی بر کشمکش‌های برادران درین مقطع زمان معلومات مزیدی در دست نداریم. اگر موضوع بقدرت رسیدن از میان اولاده ابراهیم را مورد مذاقه قرار دهیم شکفت نخواهد بود کسی (آنگونه که شرح موضوع توسط جوزجانی گزارش گردیده) جانشینی مسعود برمسند سلطنت را مورد مخالفت قرار داده باشد. شهزاده سیف الدوله محمود فاتح جنگ‌های بسیاری درهند (بفصل دوم رجوع شود) و رقیب جدی مسعود نگریسته میشد که برتخت و تاج غزنه اجلال نماید. عدم تذکر از وی اندرین هنگام نما یا نگران است که یا او درین وقت چشم از جهان پرشیده بوده و یا متباقی حیات را در یکی از قلعه‌ها در باز داشت بسر می‌برده است. ابوسعید مسعود به القاب اعزازی چون جلال الدین (بنابگفته ابن الاثیر ، علاءالدوله والدین ، سناء الملله ، ظهیر الامه (روجر زسکه‌ای را که روی آن لقب ظهیر الامام تحریر بوده خوانده است) و نظام الدین والدینا یاد گردیده است. لقب ثانی وی علاء الدوله والدین بوده که از ان در مآخذ ادبی خیلی زیاذ ذکر رفته، در حالیکه بقیه القاب توأم با عبارت برطنطنه‌یی چون مولا السلاطین ، الملک الموثید القادم بامرالله والقائم بی حجه الله (۱) در سکه‌های او خورنده می‌شود. دولقب مسعود در بیتی از قصیده عثمان بختاری که در مدح وی سروده شده ذکر گردیده است بدین صورت . (۲)

خدا یگان سلاطین علاء دولت و دین نظام دنیا ، مولا عالملوک ، شاه جهان اسم خلیفه عباسی المستظهر (۴۸۷ - ۵۱۲/۱۰۹۴ - ۱۱۱۸ میلادی) بر روی سکه‌های وی نقش یافته و این بیانگر این واقعیت است که مسعود با پیروی از سیاست عنعنوی غزنویان مبنی بر فوقیت مذهبی و روحانیت خلفای بغداد رعایت احترام آنان را مرعی مینمود، چنان چه مسعود از همین اصل پیروی نموده واصل لقب ناصر خلیفه الله بر کتیبه منار مسعود در غزنه جاب توجه میکند. (۳)

با ملاحظه دوره طولانی شانزده سال سلطنت ظاهر آمو فقیه آمو مسعود باتأسف از بعضی رویداد های معینی که در ین دوره اتفاق افتاده معلومات در دست نیست. مسعود بابیسی از شاهدخت‌های سلجوقی بنام مهد عراق جوهر خاتون بنت ملک شاه از دواج نمود ، که این وصلت احتمالاً در سال‌های ۴۷۵ هجری قمری مطابق ۱۰۸۲-۱۰۸۳ میلادی بوقوع پیوسته

باشد، مگر تاریخ واقعی آن معلوم نیست (بفصل دوم رجوع شود). در دوره زمام داری مسعود روابط غزنوی و سلجوقی شرقی حسنه و متوازن بوده است. باز دیدهای آزادانه عثمان مختاری از در بار غزنه و سلجوقیان کرمانی در بار صغاریان در ز رنگ خود گواه بر موجودیت همجواری و ابط صلح جویانه بوده میتواند. در مأخذ تاریخی یگانه اشاره یی بر وقوع رویداد نا مطلوبی درین هنگام ذکر رفته است که حتی این امر موجب آشفته گی روابط مسعود و سنجر نگردیده است.

بنا بر گزارش مفصل از قلم ابن اثیر، در رابطه به وقایع سال ۴۹۵ (۱۱۰۱-۱۱۰۲ میلادی) و خلاصه تراز قلم بنداری، قدرخان جبرئیل بن محمد امیر قریه خانی خان نشین غربی بخارا و سمرقند به خیال استفاده اولاً از غیابت سنجر در سال ۴۹۴ هجری قمری مطابق (۱۱۰۱-۱۱۰۲ میلادی) که در بغداد بود، به حمایت محمد بن ملک شاه در مقابل پادشاه رقیب او برکیارق شد (۴) و مریضی شدید و خطرناک سنجر در همین هنگام به حمایت وی از محمد بن ملک شاه موثر افتاد. کورتوغدی یکی از افسران ترک نژاد سنجر که قبلاً غلام تنوش بن الپ ارسلان شهزاده سلجوقی بودخان را در تحریک این حمایت مشوق بوده مگر دست اندر کاری های وی جهت تهاجم خراسان از ماوراءالنهر در ترمذ، کنار آمو متوقف گردید. خان در جریان جنگ مغلوب شد، سنجر او را دستگیر و به انتقام نقض پیمان اطاعت از مقام منبع سلجوق وی را اعدام نمود (دوم شعبان ۴۹۵ / ۲۲ می ۱۱۰۲ میلادی) مگر کورتوغدی یا اینکه بگونه خزیده از طریق کانال سر پوشیده بعد از طی دو فوسخ مسافت از باز داشت فرار نمود و یا اینکه اجازت یافته از متصرفات سلجوق خارج شود. جریان رهایی کورتوغدی از باز داشت سلجوقیان بهر صورتیکه بوده باشد وی از چنگال مرگ نجات یافته و سرانجام مقدرات او را به غزنه کشانده است که در اینجا از وی به عنوان یک افسر با تجربه در قشون غزنوی استقبال شده است. او بعد از یک حمله نافر جام سلطان مسعود بریک سنگر اغتشاشیون در کوهساران او تان که در چهل فرسخی غزنه واقع بوده بدان جا حمله و رگورده و آن محل را به تصرف در آورده است که این امر مورد ستایش سلطان مسعود قرار گرفت. مگر قربت وی بدربار سلطان موجب حسادت سایر سالاران غزنوی گردید و کورتوغدی باز دیگر بمنظور صیانت حیات خورد به هرات و اراضی سلجوقی روی آورد و در همانجا پادشاه زندگی گفت (۵).

فعالتهای نظامی مسعود به استثنای همان یکک سرقیات انتقام جویانه نافرجام از
 اغتشاشیون در غزنه که در فوق از یکی آن ها ذکر بعمل آمد متباقی همه در هند بوده است .
 چنان چه در فصل دوم به ملاحظه رسید، شاید مسعود با سقوط برادر خود سیف الدوله محمود
 در اواخر سلطنت ابراهیم به عرض وی بمقام قدرت در هند رسیده باشد ، بدین منوال
 است که عثمان مختاری اندر مدح مسعود قصیده یی سروده که در آن غزنوی به عنوان غازی
 و صف گردیده و احتمالاً تاریخ آن از سال های نایب الحکمره گی اودر هند بوده باشد . (۶)
 بنا بگفته فخر منبر مسعود رزم آور شجاعی بوده و در جنگ از سلاح های گونه گون
 گرز بلکیت گینی (بنام سالار غلام الپتگین ، بالکیت گین که او قبل از بقدرت رسیدن سبکتگین در
 غزنه حکومت می رانده است) و از شمشیر قلاچوری که منحنی شکل بوده استفاده همی کرده
 است . (۷) شاعران هم روزگار مجدانه سپه ای سلطان و فرزندش شیرزا در اچون رزمجویان
 دلیر برای پخش عقیده مذهبی در هند ترسیم نموده اند . بدین سان عثمان مختاری بار دیگر از
 سلطان سخن میگوید (یا از شهزاد ، اگر این شعر پیش از مرگ ابراهیم بوده باشد) :

دگر بار از ملک مسعود ابراهیم دین پرور	خرامه باز هند از بهر زور دین بز دانش
به هندستان بکن کاری چنان کاری و باحشمت	که عبرت نامه یی سازند مردان در خراسانش
ترا ای مشتری طاعت ملک جاهی چنان سازد	که هشتم چرخ پندارد ز هفتم چرخ کیوانش
بلندی غایت وصف تو علم غیب را ماند	همی از قوت خاطر بدست آورد نتوانش
بهاری کاندل و باشد هوا را خوشی خلعت	ستاره و آفتاب آید شگوفه و گل بستانش (۸)

از مراد دل چسب اندرین باب یکی هم قصیده مطرلی از همین شاعر است آنگاه که وی
 در دربار امیر سلجوق به کرمان برد و فتح نامه مسعود از ، دیار هند وستان بکرمان رسید که
 حاکی از فتوحات هند بود بوی مرصعت کبرده بمنظور بزرگداشت از آن را تصنیف
 کرده است . درین شعر از فتح قلعه یی بحث شده که ، از هزار سال به این طرف تسخیر ناپذیر
 بوده است ، و در جریان این فتح ستاره بخت در حقیقت مغاک اندر شده است و یک معبد
 بت پرستی از هم متلاشی و به آتش کشیده شده است . خنجر سلطان بسان طوفان نوح بابریدن
 کله ها و جاری گردانیدن خون معجزه نموده و غنایم بی شماری طی این کار زار به غزنه انتقال
 یافته است . عثمان مختاری این رویداد را طی قصیده با مفهوم فوق چنین به بیان گرفته است :

ترا بشارت بسا دای ولایت کرمان
 خدایگان سلاطین علاءالدولت و دین
 سپه بکشور هند وستان کشید بغزو
 همی به جای عنانش هرا نمود سبک
 چو سایه گستر خور شیدرایت عیالش
 بسجده خاک ببوسید ماه رایت رای
 ز چتر شاهان خور شید را نبود مجال
 ز بندگانش دیگر بنده بی که بود مطیع
 به پیش شاه فرستاد مال و پیر
 چو رمح شاه جهان را عصای موسی دید
 هزار گاوز خفتان و تیغ و گرز و سپر
 هزار گاوز فرش و سلاح و گوهر و زر
 پدید بود که هم سنگ خاک بود آن گنج
 چهار پیل روان کرد بارشان زر سرخ
 خدایگان جهان جان اوید و بخشید
 بفتح باد همه روز گمار شاه چنین
 خبر رسید که اندر نو احی بنام
 ز موج دریا سنگ نیایش چون مینا
 هزار سال ز باران بسرا و زبان نرسد
 ز آفتاب نهاده است افسری بر سر
 بر او کشور اسلام ناگذاشته صبا
 ملوک را از رسیدن بدو گسسته امید
 بسان حلقه انگشتر یست بحر محیط
 زیادت از دو هزار و چهار صد شهر است
 ز دخل گویی سیم است شاخشان بیهار
 در او قرار گرفته است صد هزار سوار

بفتحنامه شاه از دیار هندستان
 نظام دنیا مولی الملوک شاه جهان
 برای روشن و تدبیر پیر و بخش جوان
 چنانکه پیش رکابش زمین نمود گران
 بتافت از فلک فتح بر زمین و زمان
 چنانکه فتنه در افتاد زو بخانه خان
 که بوسه دادی بر خاک حضرت سلطان
 بر ورقم زده بودند دشمنان عصیان
 ز یاس جان گسلش زینها رخواست به جان
 بدست هارون گنج و خزانه کرد روان
 هزار گاوز کا فرو و عود و عنبر و یان
 هزار گاوز عطر و طریف الدوان
 از ان چو خاکش بر پشت گاو ساخت مکان
 ز بیم زردی رخساره و فساد روان
 ز نور اختر عفرش نمود ظل امان
 ز عجز باد همه گنج دشمنانش چندان
 سر حصاری کرده است با ستاره قران
 ز نف مهر، گل باره هاش چون مرجان
 اگر بجای سرشک از هوا افتد سندان
 ز جوهر کمری ساخته است گرد میان
 در او نبرده کسی از هستی خدای گمان
 سپاه را بگشادن بر او نبوده توان
 بگر دمرکز و سیاره چون نگینه آن
 بگرد او همه خوش چون بهشت و آبادان
 ز خرچ گویی ز راست برگشان بخزان
 همه فلک تن کیوان دل شهاب سنان

پیا ده سپه آرای او د ویست هزار
 ز بس که باشند اندر جوار آتش تیغ
 سرملوک جهان بر نشاط غز و براند
 وان یکساده می خواند جبرئیل امین
 غبار لشکر خسرو و پیر زندگ برآین
 فلک نخوانسه با آواز لشکر منصور
 حصار بسته و بته خانه ها نکند و بسوخت
 ز حلق گردان بسرشت خاک را در خون
 سرا نشان همه در پای مرکبان بردند
 دلیل معجزه نوح بود خنجر شاه
 بهندا گر حکما نگروند طوفان را
 ز گنجها بکشیدند از تنگ به تنگ
 ز بس غنیمت شکر طریق لشکر گاه
 بر یگ رود ز باران چشم برده رفت
 کنون بغزین کوهی بر آید از آهن
 نشان خنجر مسعود یان چنین باشد
 درین زمانه همه همت ملوک زمین
 همیشه همت سلطان اعظم این برده است
 گهی فرستد خلعت بقبله تسازی
 شود ز مین فلک هفتم را بخواند شاه
 بروز بار ملک بهره یابد از لب حرور
 دو دیده در سر این بنده ثنا گستر
 اگر چه حرمتی هست بنده را اینجها
 خدای دانسد کز ملک این ولایت به
 اگر بعضی قبرول این فراق یافته را
 ز خاک تیره گر آید بر روضه فردوس
 همیشه تا شود از ابر درقه زرین
 ز عکس تاج ملک باد نور چشمه روز
 سپهر پایه تخت وزمانه حاجب یار

چوپیل مست و نینگ دمان و شیر زیان
 در پیاده همه چرخ انگار است ورخ چرخ دمان
 بعزم نصر بت اسلام و قوت ایمان
 همی دمید بر آن پادشاه ملکستان
 فرو نشست بر آن باره های شارستان
 بر آن ملاعین جز کل عن عیلهافان
 ز شهر و دشتش گلزار کرد و آتشدان
 بقتل مردان بنشانند مرگ را بر خون
 بزیر چتر رنگون سار خویش خفته ستان
 همی نمود ز طوفان بکافران طوفان
 ازین بنیر برایشان درست شد طوفان
 بدان قیاس کز آن آفتاب شد حیران
 پر از جواهر و زرشاد چوراه کاهکشان
 که پیش بردند از رنگ و قطره باران
 اگر بریزی زنجیر گردن ایشان
 که تا قیامت بساد این نشان فته نشان
 شکار و گویی سماع است و باده و بستان
 بغز و تاختن و حفظ کردن قرآن
 گهی بسوزد بت را بمقبله دهقان
 ستاره گردد ز خورشید اگر دهد فردان
 دمان تا جوران از آن خجسته شاه دروان
 نیافت روشنی الا زگرد آن میدان
 بدانچه دارد از آنحضرت باند نشان
 بچشم بنده در آن قصر خوب لابرهان
 بشارتی رسید از بخت نیک ناگاهان
 ز ریگ تافته آید بچشمه حیوان
 بدست خار زره پوش ز مردین پیکان
 ز تاب تیغ ملک باد مسادت زرکان
 ستاره گر در تاج و ملوک مدحت خوان

مسعود سعد سلمان و ابوالفرج رونی در دست یابی مسعود (در شعر رونی تأملیاً و در شعر مسعود سعد واضح) برزسام دارقنوج که متعاقباً در بدل پرداخت غرامت از جانب فرزندان (مگر بعد از یک وقفه طولانی) معاف گردیده اشارت رفته است. از را جای اسیر درین اشعار به حروف م. ه. ل. ی. یا. م. ت. ل.. ی نام برده شده که مجال میدهد اسم او را مهیتله یا مهیاله پدر راجه قنوج چندرا دیوا خواند (بفصل دوم رجوع شود) ولی این امر از نگاه تسلسل وقایع تاریخی ناممکن مینماید، و بناءً گنگولی ابراز نظر نموده که در واقعیت امر مانادرین جا باید او را فرزند چندرا دیوه و وایعهد مدنه چندره یا مدنه باله انگاریم (از ۱۱۰۰-۱۱۱۴ میلادی در قنوج فرمانفرمایی کرده است) این را جای اسیر را فرزند و جانشینش «گوند چندرا» و یا مدن پال (سلطنتش از ۱۱۱۴ تا پس از ۱۱۵۴ بوده) از اسارت مسلمانان در بدل پول (فدیة) آزاد کرد، و این مطلبی است که از شهادت کتبیهای «گاداوالا» مربوط به سنوات ۱۱۰۰-۱۱۱۴ بدست می آید. (۱۰) تهاجمات توغان تگین (توغان تگین در یکی از اشعار عثمان مختاری که بنام ملک ارسلان فرزند مسعود سروده شده بصورت واضح با اسم الپ مستقر سالار دیگر ترکی همراه ذکر گردیده است) (۱۱) که ناحود گنگا جمنا دو آب نیز ذکر گردیده است.

(بفصل دوم رجوع شود) و بسیار ممکن است که فعالیتهای سالار نجم الدین زریر شیانی فرزند بوعلیم شیبانی در هند مرکزی در دوره سلطنت مسعود و قنوج پیوسته باشد. در یکی از اشعار مسعود سعد سلمان که بنام نجم الدین زریر انشاد گردیده گفته شده که چگونه وی به همراهی قشونی بسوی مالوه در هند مرکزی و سپس بسوی قلعه کالینجر (کالینجره) در هند بلکند از طریق تواین (نراپور در ایالت اسبق الوار که در مسیر رود جمنا و منطقه آگره قرار دارد در حرکت افتاد لذا چنین مینماید که این تهاجمات دامنۀ یا ادامۀ همان تهاجماتش با شد که شهبازده محمود آنگونه که در فوق بیان گردید در آگره و قنوج براه انداخته بود. ممکن است نجم الدین زریر بمنظور تاخت و تاز علیه شاهان پره ماره در اوچین از یک قشون عمده بی افزا شده بوده باشد کتیبه بی از ناگپور مربوط ۱۱۰۴ میلادی زمانیکه نره ورم را جای پره ماره بوده است حکایت دارد که کشمه دیوه برا در و جانشین را جای پره ماره (درین سال های ۱۰۸۸-۱۰۹۴ سلطنت نموده است) حمله بی را که توسط تروشکا براه انداخته شده بود به عقب زده شاید حرکت و هراسدار دادن همین را جانشین و انگیزه و انحراف قشون غزنوی از مالوا در شمال شرق کالینجر قلمرو چند یله که در انجا بمقابل کرتی ورم را جای چند یله (۱۲) در نبرد بودند و قبل ازینکه بوادی جمنا به پنجاب عودت نمایند رهسپار پره ماره شده باشند.

مانسبت به دأخذتاریخی میتوانیم بیشتر از ورای تذکرات شاهان همدروزگار پیراهون اسم یک دو نفر از مقامات رسمی و افسران مسعود در هند کسب معلومات نماییم . یکی از ممدو خان سنایی سرهنگ امیر محمد هروی است که کار نامه های شجاعانه وی در قنوج وصف گردیده است (۱۳) و به استناد اشعار عثمان مختاری ، مسعود سعد سامان و سنایی شخصیت دیگر عبارت از سرهنگ محمد خطیبی است . این شخص دانشمند و شاعر بود و با دوست خود مسعود سعد سامان مشاعره همی نمود او یک سالار و یک شخصیت اداری نظامی بود ، و قبل از اینکه توسطه گران زمینه سپیدوشی و بازداشت او را در قلعه مرنج انجام میدادند سمت دار الحکومه گئی قصه دار در شمال شرق بلوچستان را به عهد داشت . عثمان مختاری شعری اندر مدح او سروده که در آن از وی بعنوان صدر ، عمید ، سرهنگ محمد بن خطیب و بهر آن عامل و گور نرسند یاد کرده است ؛ اینکه او این وظیفه مهم را قبل یا بعد از بازداشت خود متعهد بوده معلوم نیست . (۱۴)

مسعود در دوران شانزده سال سلطنت مسعود از خدمات شخصیت های چون عبدالحمید بن عبدالصمد که در بار ابراهیم پدرش وزارت داشت و نیز از خدمات سایر شخصیت های بلند پایه دوران ابراهیم چون ثقت الملک ظاهربن علی برخوردار بود (بفصل دوم رجوع شود) نسبت فشرده گئی و اختصار مآخذ از دوره سلطنت مسعود چگونگی اوصاف وی به شکل مجسم شده میتواند . در طبقات ناصری یادداشت شده که مسعود بهنگام جلوس از بسیاری عملیات مالیاتی ظالمانه که در دوره قبل مرعی بود منصرف گردید : او تمام آنچه قروض طاقت فرسا را که تشبیت شده بود ملغی قرار داد و رسوم ظلم را که پیش از وضع شده برد جمله بر انداخت و عوارض قلمی که زواید بود در تمامت سربند ، محمودی وزا و استان همه بحر کرد و باج کل نواحی و مالک بپخشید و کل ملوک (و امراء) و اکابر ممالک بر قرار یک در عهد سلطان ابراهیم بوده بگذاشت ، و رسوم پادشاهی هر چه نیکوتر پیش گرفت . (۱۵)

چنین کار های خیر خواهانه در مواقع جانشینی یک پادشاه عمل غیر معمولی نبوده است ، چه یک جاروب جدید برای مدتی خیلی تمیز جاروب میکند ؛ مگر سپس جهت دریافت منابع جدید مالی باز به شیوه پیشین روی آورده میشود تا قشون خود را بهنگام درگیری ها تمویل نموده و شوکت و شأن سلطانی را کسب نماید . دودستان از فخر مدبر و جود دارد

که مدارای سلطان مسعود را به مقابل اتباعش بازگو میدارد. در داستان نخستین که مربوط سال ۵۰۳ هجری قمری مطابق ۱۱۰۹ - ۱۱۱۰ میلادی خوانده شده است حکایت گردیده است که « در تاریخ سنه ثلث و خمسماية سلطان کریم علاءالدوله مسعود ابراهیم طیب الله ثراهما بر طرف بست حرکت فرمود دری نفیس و قیمتی بی مثل از منقار باز چترش بیفتاد و خواص در هم شدند و بجستن آن مشغول گشتند سلطان کریم گفت: « بگذارید و بگذارید باشد که درویشی بیابد اعقاب و اخلاف او از آن بر آسایند و دغای آن در ویش یادگار ماند و بعد از وفات ما باز گویند. »

در حکایت دومی آمده است که سلطان در جریان یک قحطی « بتاریخ سنه اربعه و خمسماية احوال حضرت غزنین پریشان گشت و به سبب آمدن ملخ غلاسروری پیدا آمد مردمان بدان قحط در ماندند و از حال عجز و اضطراب سلطان کریم علاءالدوله مسعود بن ابراهیم طیب الله ثراهما قصه نوشتند و حال عجز خود اعلام دادند سلطان کریم بر پشت قصه توقیع کرد که هر زهری را پاهری و هر دردی را در ما نیست فرمودیم تا غله ها بیرون افکنند و بران نرخ که هست باده هفت بفروشند تا رعیت آسوده ماند و ولایت آبادان گردد در حال غله ها بیرون افکنند و بران نرخ که مثال فرموده بود بفروختند و سعی پیدا آمد و در مدت چند روز بقرار اصل باز گشت و غلاسروری بر افتاد و رعایا بر آوردند و پادشاه بسبب آسایش رعایا خوشدل گشت و نیکامی بر روزگار یادگار ماند ایزد تعالی جمله پادشاهان عادل نیکر سیرت را بیامرزاد و توفیق خیر بارزانی عاراد بکرمه و جوده. »

در جوامع الحکایات عرفی نیز دو داستان بملاحظه می رسد در داستان اولی آمده است که مسعود بهنگام جلوس خود تمام سکه های قلب که در هند در دوران بوده جمع آوری نموده و در عوض آن از خزانه سلطنتی سه مایون درهم رایج جدید را در بازار عرضه داشته است و در حکایت دومی آمده است که وی دست دعا به بارگاه خداوندی (ج) برداشته و التماس نموده است که خشک سالی را که غزنه را متضرر گردانیده مرفوع نماید (۱۷)

مسعود چون نیاکان خود در قصرهای مجلل و بستانهای احاطه شده امرار معیشت داشته و این موضوع با کشف یکی از قصرهای وی در غزنه مجسم شده است. یک تیم باستان شناسی ایتالوی از سال ۱۹۵۷ به اینطرف مصروف کاوشهای باستانی محوطه این قصر بوده اند این محل در قرب منار معروف مسعود سوم (قبلاً بنام سلطان محمود یاد میشده است) قرار

دارد تیم باستان‌شناسی ایتالوی یک کتیبه عربی را کشف نمود که در آن چگونگی اكمال کار ساختمانی قصر بدست محمد بن حسین بن مبارک در رمضان ۵۰۵ درج شده بوده است به این دلیل ارتباط قصر به مسعود سوم مشکوک می‌گردد ، نام سلطان بر پارچه سنگی در روی محراب مسجدی که بعداً در ساحه این قصر اعمار گردیده ملاحظه میشود . (۱۸) ساختمان این قصر نیز هم مانند سایر ایران ها و قصر های غزنویان که در غزنه و لشکری بازار نزدیک بست اعمار گردیده اند از خشت خام بنا یافته (دیوار محوطه مستطیل شکل بوده و هر یک دارای یک ایوان که از خشت پخته اعمار گردیده میباشد) که عمر کوتاه داشته است . احتمال می‌رود که این قصر در دورۀ فرزندان مسعود متروک بوده باشد لکن بر روایت یکی از اشعار عثمان مختاری که بودیاجی آنرا خوانده است چنین آمده که ملک ارسلان پادشاه آینده قصر دیگری برای خود اعمار نموده و در همین جای مراسم تاجپوشی وی بر گزار گردیده و دیوار اداری نیز در جوار همین دولت خانه خودش بوده است .

بهر حال در قصر مسعود سنگ مرمر نیز به کار رفته بود که آنهم از یک معدن حوالی قصر استخراج شده ، و از تخته سنگ های آن در پیزار های داخلی محوطه استفاده بعمل آمده است . ظاهراً درین تخته سنگ ها متونی از اشعار در ی ، مثنوی های در مدح مسعود و هم چنین در دورا دور محوطه ابیاتی منقور است . بودیاجی تا آنجا که ممکن بوده با پیوند دادن تخته سنگ های باقیمانده از چپاول روزگار یک متن شعری را مدون کرده است . درین اشعار مدح سلطان محمد بن سبکتگین به‌مثابه علم بردار عقیدت اسلامی و فرزند و جانشین وی مسعود اول سلطان شهید بچشم می‌خورد ، و بسادون تردید اشعاری در مدح مسعود بن ابراهیم در آن وجود داشته است .

بودیاجی به نحو دقیقی طور عام پیرامون ارج تاریخی و اهمیت فرهنگی قصر و طور اخص اندر موارد کتیبه های شعری این قصر نگاشته است . از کشف مجسمه برهما توسط تیم باستان شناسی ایتالوی در ین قصر (در افغانستان) بوضاحت استنباط می‌گردد که مصارف ساختمان قصر از غارت های که در اثر مبارزات در هند ضرورت گرفته بود تمویل گردیده است . از نگاه فرهنگی تصدیق جالبی از چنان پروسه یی را در دست داریم که بر اساس آن غزنویان ترک نژاد دیده میشود که خود را با محیط حراشی دنیای ایران توافقی داده و نظر به آن باشوق تمام فرهنگ ملی ایرانیان و رسوم جهاننداری شان را تعقیب و حمایت نمودند . کتیبه های شعری مذکور

یکی از قدیم ترین نمونه های فارسی جدید یعنی زبان دری است که بمنظور کتیبه و به ویژه قالب شعری که به این هدف بکار رفته استعمال شده است این اشعار صرف بمنظور تزیین قصر مسعود توسط شاعر گمنامی سروده شده است . بومباجی عقیده دار دکه احتمالاً^{۲۰} گوینده این اشعار همان عثمان مختاری است ، که در دوره سلطنت مسعود از کرمان به دربار غزنه برگشته است یا مسعود سعد سلمان است که در اوایل سلطنت مسعود از زندان رها شده و بمنظور سر پرستی کتابخانه سلطنتی به غزنه توظیف گردید است . (۲۱) شاید درین هنگام ابوالفرج رونی در قید حیات نبوده است ، و سنایی شاید هنوز مقام شاعری خود را ثابت نساخته بوده (۲۲) اشعار منقور روی دیوار های محوطه به بحر متقارب است همان وزنیکه شاهنامه فردوسی در آن سروده شده ، و در اشعار ظاهراً از افراد وسالنه غزنوی به همان نحو قهرمانی که در شاهنامه فردوسی از یلان و گردان ایران باستان یاد شده ستایش بعمل آمده است . بدین سان محمود را یک شخصیت دو بعدی می یابیم که از یکطرف علم بردار دین اسلام مینماید و از جانب دیگر یک رزم آور قهرمان ایرانی است . « همچو نظریات درین موقع بخشی از فرهنگ محیطی غزنویان بحساب میامده است ، و یا احساسات جهاد از برآه انداختن مبارزات در هند منشأ میگرفته است . ابوالفرج رونی طی یکی از اشعارش مسعود را سلیمان زمان وفریسدون فرزند آبتین خوانده است ، در حالیکه مسعود سعد سلمان در قصیده مدحیه ای که بنام سلطان سروده فرزندان او را بعنوان وارثان برحق سنن ایران باستان یا دکرده است »

وین شاهزادگان که بدیشان شد ست باز	اصل بنای دولت و دین سخت استوار
با فرو جا ه خسر و پرویز و کیقباد	باباس و زور رستم و گیو و سفند یار
جمله ترا عزیزان چون جان و تن و لیک	امرترا بر غبت مأمور و جاسنسپار
در گره چتر و رایت تو کرده تعبیه	شیران بی نهایت و پیلان بیشمار
خو کرده دستهایشان بالعب طعن و ضرب	خوش گشته گوشهایشان بآبانگ گیر و دار
یکک شاهزاده را تو اگر نامزد کنی	گوئی که تخت قیصر و تاجش بحضرت آر
راند سپه بروم کند روم را خراب	یکمه ترا ندارد بیش اندر انتظار

* منظور از ایران درین جا وهر جای این اثر عبارت از ایران شرقی سرزمین اصلی آریانا است که

مراد از افغانستان امروزی است . مترجم

آراسته ست دولت و دین از تو تا به حشر
 شاها زمین هند بخون تشنه گشت باز
 سیر آب کن زمین را یک سر تیغ تیز
 امروز بارد آنچه نبایید تیسغ وی
 امروز بت پرستان مستند بیگمان
 اکثر چنان در افتند در هند زلزله
 از بوم و خاک هند بروید نبات مرگ
 در هند بشکفته اند آن تیغ بر ق زخم
 بپراگند ز هول تو چون گرد هر سپاه
 وز سهم آب بر نگه حسام تو خروا
 از جمع بت پرستان وز فرج مشرکان
 گویند باز خاست ز جای آن سپید شیر
 گردست عزم آن که بشوید ز کفر پاک
 در دست تو بحمله علم ها بکنند باز
 وین هر دو را بکوشش یاری دهند نیز
 از سطوت و تو شرک نبالد چو رعد سخت
 گردد ظفر قوی و شود فتح زور مند
 گیرد زمین ز تیغ همه پاک رود خون
 ای جاه تو چو مهر زرتبت فلک فروز
 تو سایه خدائی و خورشید خسروان
 اختر کجا فروزان باشد بنقش مهر
 حقا که چون توراد ندیدست دور چرخ
 دیوان ملک بیش نیابد تو چو ملک
 در جمله ملک بود ترا دایه زین سبب
 تا تیغ تیز ما در فتح روز رزم
 برزادن فتوح قوی باد تیغ تو
 بادت خجسته عزم وره نعمت و غزات
 چرخ غلام و عمر بکام و زمانه رام

کایز دز بهر دولت و دین کردت اختیار
 زینجا بسوی هند سپاهی کش ابروار
 هر سر ز خون فروران بر خاک جویدار
 امسال بیند آنچه ندیدست هند پدار
 در پیشها خیزیده و در غار هانشار
 کز هر سوئی بارزد هامون و کوه و غار
 وز جان اهل شرک بر آید دم و دمار
 هنگام کسار زار بد یماه لاله زار
 بشکافد از نهیب تو چون نار هر حصار
 آتشکده شود دل را یان گنگبار
 بانگ و نفیر خیزد روزی هزار بار
 کور از جان یاران باشد همه شکار
 مر هند را بضربت شمشیر آبدار
 آتشی باد سیر تو و آنگرز گاو سار
 آتشی جان شکار تو و تیغ عمر خوار
 و زضربت تو کفر بگیرد چو ابر زار
 زان بیلک نجیب تو و خنجر نزار
 گردد فلک ز گرد هوا جمله بحر قار
 وی کف تو چو ابر به بخشش جهان نگار
 جز تر که دید هرگز خورشید سایه دار
 شاهان بتوجه مانند ای شاه و شهر یار
 والله که چون تو شاهندیدست روزگار
 میدان ملک بیش نبیند چو تو سوار
 گه برکت نشاندت و گاه با کنار
 گردد بگاه زادن گریان و بیقرار
 تاهر زمانت فتحی زاید چو صد نگار
 کام مراد تو همه حاصل ز کردگار
 دولت رفیق و بخت معین و خدای یار

عثمان مختاری در اواخر سلطنت مسعود در سال ۵۰۹ هجری قمری مطابق (۱۱۱۵ میلادی) مثنوی حماسی خود شهر یار نامه را به سیاق و قالب شعر فردوسی سروده است ، جلال الدین همایی که بخشهای باقیمانده شعر را نشر نموده شاید در ارائه این پیشنهاد خود برحق بوده است که برزوانه عطا بن یعقوب کاتب که برای سلطان ابراهیم بن مسعود نگارش یافته بهرامیش مسعود سوم بوده و عثمان مختاری را در سرودن آن تشویق نموده است . از بخش موجود این منظومه همین پیدا ست که زمینه و قیوع آن هند وستان بوده است و محتوی آن پیرامون پیروز بهای شهر یار فرزند برزو و مبارزات قهرمانان ایران قدیم (در حقیقت مفاهیم و محتوی آن با غازی های عصر شاعر مقارنه شده است) علیه هندو های ملحد چرخ میخورد ؛ الهام و انگیزه انشاد این شعر همانا مبارزات مشخص مسعود در هند بوده است . (۲۴)

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

مبارزات فرزندان مسعود جهت بدست آوردن قدرت

مسعود در حالیکه پنجاه و پنج بهار زندگی را به گردش مهتاب پشت سر گذاشته بود در شوال ۵۰۸ (مارچ ۱۱۱۵ میلادی) چشم از جهان پوشید از وی آنگونه که کثرت اولاد یک امر معمول میان سلاله غزنویان بحساب میامده فرزندان زیادی در قید حیات بودند که جوجانی اسمای حدود شش تای آنان را یادداشت نموده است .

اندر باب اینکه مسعود به شیوه معمول روزگار برادران و اقارب بلند مرتبت خود مخالفان و رقباى تاج و تخت خود را به زندان همی افگنده معازمات واضیحی در دست نیست ولى میرهن است که جارج و جنجال فرزندان وی بزودی در سال های بعد از مرگ پدر اوج گرفت و برای بدست رسیدن بهم در آویخته اند . (۲۵) *بزیله اندیشه*

بنابر وصیت نامه مسعود شیرزاد فرزند دومش بعد از مرگ پدر براریکه قدرت تکیه زده است، مگر او صرف یکسال سلطنت کرده از دوره سلطنت شیرزاد مانند دوره سلطنت زودگذر دو خلف دیگر مودود یعنی مسعود دوم بن مودود و علی بن مسعود اول در اکثر دأخذ ذکر بعمل نیامده است . (بفصل اول رجوع شود) واما اگر مآخذی چون ابن الاثیر و آثار دوره سلجوقی از موجودیت شیرزاد بى اطلاع بوده باشند آنقدر محل شکفت نخواهد بود که یک مورخ محلی چون جوجانی از وبی اطلاع باشد و از وی سخنی در میان نیارد؛ تنها در بعضی از مآخذ متأخر چون حمدالله مستوفی و حتی در مآخذ نسبتاً متأخر مانند فرشته سخنانی در مورد او می یابیم آنگاه که شیرزاد در دوره سلطنت پدر خود سمت والی گری هند را بعهده داشت به لقب عضدالدوله مفتخر بود و در بعضی از مآخذ لقب کمال الدوله نیز به او نسبت داده شده باشد، هیچ یک سکه ای

از دوران او در دست نیست. بقول مستوفی شیرزاد صرف یک سال سلطنت کرده است و سپس
ملک ارسلان یکی از برادرانش او را در سال ۵۰۹ هجری قمری مطابق ۱۱۱۶ میلادی از مسند
قدرت سرنگون نموده و بقتل رسانده است و در عوض خود براریکه تاج و تخت جلوس نموده
است. (۲۶) این گزارش ناقص از یادداشتهای ابن اسفندیار مورخ محلی طبرستان تکمیل میشود.
این مورخ در بخش باوندیان که یکی از سلاله‌های قدیم منطقه کسپین بوده‌اند مینگار دکه شیرزاد
بدربار سپهبد علاءالدوله علی بن شهریار پناه برد و برایش وسایل حج به‌که تدارک گردید، و سپس
شیرزاد موفق به بازگشت به غزنه گردیده است. (۲۷) بنابر تسلسل وقایع تاریخی باید این زیارت
در ماه ذولحجه ۵۰۹ (اپریل-می ۱۱۱۶ میلادی) اتفاق افتاده باشد. از ظواهر امر پیداست که شیرزاد
در شوال ۵۰۹ (فبرو ۱۱۱۶ میلادی) از سلطنت معزول گردیده و بر سرزمین‌های کسپین
فرار نموده و از همانجا قصد حج نموده و سپس برای بدست آوردن مجدد تخت و تاج غزنه کوشش
نافرجام بعمل آورده که در پایان توسط ملک ارسلان کشته شده است.

ملک ارسلان (در مآخذ گاه‌گاه بنام ارسلان شاه یاد شده است) فرزند سوم مسعود بوده و
احتمالاً از بطن مهد عراق، جوهر خاتون شاهخت سلجوقی بدنیا آمده باشد، زیرا دوشهر
مسعود سعد سامان که بنام ملک ارسلان سروده شده از و بنا بر ارتباط دوشهره‌ئی بودنش یعنی
از یکطرف از احفاد محمود غزنوی و از جانب دیگر از شجره سلجوقی ابوسلیمان چغری بیگ‌داود
تمجید شده است. در یکی از این سروده‌ها این ابیات به چشم می‌خورد.

تویی زگوهر محمود و گوهر داود	کدام شاه از چنین دو نژاد
من مایه عدل و مایه جودم	سلطان ملک ارسلان مسعودم
خورشید جهان فروز شد رایم	باران زمین نسگار شد جودم
محمود خصال و رسم و ره رانم	زیرا شرف نژاد محمودم
با قوت و قدرت سلیمان	زیرا از اصل و نسل داودم
خورشید ملوک هست اقلیمم	تا سایه کردگار معبودم
ایزد داند که جز رضای او	از ملک نبود نیست مقصودم (۲۸)

اگر ملک ارسلان بدان گونه که ممکن به نظر می‌آید هنگام قتلش در ۵۱۲ (۱۱۱۸ میلادی)
یست و هفت بهار زنده‌گی راپشت سر گذاشته باشد در صورت باید او در سال ۴۸۵ هجری قمری
مطابق (۱۰۹۲ میلادی) چشم به جهان گشوده باشد که با این محاسبه در هنگام جلوس بروز چارشنبه

تاریخ ۶ شوال ۵۰۹ (۲۲ فبروری ۱۱۱۶ میلادی) باید بیست و شش ساله بوده باشد. مسعود سعد به هنگام این تاجپوشی قصیده در مدح اوسرود ووی را به لقب سلطان الدوله خطاب نموده است؛ این لقب در بسیاری از سکه های موجود زمان وی توأم بانام المستظهر خلیفه عباسی به چشم میخورد. (۳۰) کنیه وی را از قصاید مدحیه عثمان مختاری (از یک تعداد قصایدیکه او در جریان دوره کوتاه سه ساله سلطنت بنام ملک ارسلان سروده چنین استنباط میشود که وی (ملک الشعرا دوره ملک ارسلان بوده است) به کنیه ابو الملوک نیز مسمی بوده، و اما این آرزو مندی پیامبر متشانه که درین کنیه ابراز گردیده البته هیچگاه تحقق نیافت، زیرا سه فرمانفرمای آخر سلاله غزنوی یعنی جانشینان بلا فصل ملک ارسلان عبارت بوده اند از برادرش بهرامشاه و اولاد اخیر الذکر. درمآخذ، اسم فقط یک فرزند ملک ارسلان بنام خسرو ملک ذکر گردیده است. مسعود سعد سلمان (مانند عثمان مختاری در دوره ملک ارسلان سروردا لطاف پادشاه بود) در قصیده بی ولادت فرزند ملک ارسلان را تهنیت گفته و او را به لقب جمال الملله خوانده است او در دوران سلطنت پدر چشم به جهان گشوده است. هکذا عثمان مختاری منظومه بی در مدح خسرو ملک کوچک دارد. بهمه حال از سرفروشت سال های مابعد این شهزاده کوچک معارفاتی در دست نیست. ملک ارسلان اندر هنگام بقدرت رسیدن، به استثنای بهرامشاه که از مساعدت روزگار درین وقت در زمین داور بود، متباقی برادران خود را نظر به تعجرب و سوابق مبارزات خود زندانی و یا نابینا کرد. (۳۲) شمس الزورا قطب الدین نظام الملک ابو الفتح یوسف بن یعقوب (یکی از برادران ابو العلاء عط' بن یعقوب که در دربار سلطنت ابراهیم خدمت نموده است بفصل بالا مراجعه شود). یکی از وزرا در بار او بود، از کارنامه های او چیزی بیادگار نیست. به اساس کتب راجع به وزرا آخرین وزیر سلاله غزنوی وزیر ابراهیم بن مسعود یعنی عبدالحمید بن احمد بن عبدالصمد خوانده شده است، لکن عثمان مختاری چندین قصیده در وصف ابو الفتح یوسف که یکی از مردان صاحب نفوذ و از اعیان دولت بود سروده است (۳۳) یگانه رویداد دوره سلطنت ملک ارسلان بنابر ضبط مررخان عبارت از آتش سوزی خانه ویران کن بازار های غزنه بوده که از اثر نزول صاعقه حادثه شده بوده است، و نویسندگان متأخر این رویداد و عواقب ناگوار آن را فال بد جهت کوتاهی سلطنت وزوال او وانمود کرده اند. (۳۴)

ملک ارسلان نسبت حفظ تاج و تخت و پاره مشکلات و تهدید های که بزودی از جانب بهرامشاه برادرش علیه او بروز نمود هیچگاه مجال مبارزه در هند را که یک وظیفه مقدس

سلاطین غزنه محسب همی شاه نداشت ، صرف در پایان دوره سلطنتش بعد از نخستین استقرار بهرامشاه در غزنه در حوالی سال ۵۱۰ (۱۱۱۷ میلادی) به هندوستانی گزیدند تا با شد قشونی از آنجا تدارک و بمنظور انتقام آنرا جهت حمله به غزنه بسیج نمایند، در دوران سلطنت وی به استناد یکی از اشعار مسعود سعد سلمان که بنام ملک ارسلان سروده شده امور اداره ولایت و امور اداره نظامی هند به دوش دو برادر از خانزاده بوحلیم شیبانی هریک عمادالدوله محمد بن علی که لقب سپهبد داشت و ربیع محمول گردید . عمادالدوله محمد بن علی سپهبد برد مگر ساحه کار ربیع مشخص نیست ، چنین پیداست که وی مصر و ف امور ملکی بوده است . این توضیح از ورا ی یکی از اشعار مسعود سعد سلمان که بنام ملک ارسلان سروده مبین میشود (بصفحات قبل رجوع شود) مسعود سعد درین شعر از پیروزی قریب الوقوع و از غنائیم سرشار یکه این دور هبر از هند به سلطان خواهند آورد سخن گفته است مزیداً داد سخن داده که محمد بن علی تا سیلون پیشتازی خواهد کرد و دست آورد این غنائیم مشمول یکصدفیل از نوع ملک پسند خواهد بود ، در قصیده دیگری همین شاعر که عنوانی ملک ارسلان سروده از تحایف که محمد و ربیع اندر هنگام جشن های ایرانی از هند فرستاده برده اند سخن گفته است بدین مطلع است :

ای ماه دوهفته مسرور	این هفت ماهه منته ز دست ساغر
برخیز و طرب فزای و می ده	بنشین و نشاط جوی و می خور
کاقبال خدایگان عالم	باز از چرخ مرا کشید برتر
خورشید ملوک جای من کرد	باز دهر و مشتری بر او دور
ای روی سوسن شکفته	روی چشم تو نبرد میسایه عبور
در عبهر تریز سحر سرده	بر سوسن تو ز مشک چند بر
این بزم چرووی خویش بنگار	بنشین و بر روی عقل بنگر
تا جهان و روان خویش بسندم	در خدمت شهر یار صفدار
سلطان ملک ارسلان مسعود	تاج ملکان هفت کشور
آن شاه که وقف کرد یزدان	بر نامش ملک تمامه حشر
ای رتبت جاه و خطبه تو	بر اوج سپهر بر ده منبر
ای رتبت جاه و خطبه تو	بر اوج سپهر بر ده منبر

از جزم تو رسته گزوه بابل
از تیغ تو یافت عدل قوت
بر روی زمین نهاند در ویش
وز خلعتی جهان نهاند مظلوم
ناهمد بده پیش همت تست
از بهر عطای بنادگان هست
در بسته میان هزار دربان
در ساخت بزم تو زمین را
بر عرصه ملک تو جهان را
جان خورده ز کوشش تو هیت
زان با هم دولت تو پاید
خورشید بابر در کشد روی
از شادی روی تو بی فروخت
وز هیت یاس تو بیسود
تا امر درای تو نباشد
تا حکم رضای تو نخواهد
ای بزم تو خلاء پرز نعمت
از امن تو رست شاخ طوبی
ور عدل تو هیچ خسته دل را
در دست تو تیغ چون بخندد
ای بر عالم بحق خداوند
آن یافتیم از شرف که هستند
تا مانند بنده ثنا گوی
پر مباح کنند هزار دیوان
ای بسخت بشو تو موزین

در عزم تو زاده باد صرصر
وز عدل تو یافت ملک زبور
از جود تو شاه جود پرور
از داد تو شاه داد گستر
بر چرخ بسکف گرفته مزمر
در قصر توای بجای قیصر
بر کنار شده هزار زر گور
جود تو تهی نشاند از زر
بتیغ تو کند به جان توانگر
کمان برده ز بنفش تو کیفر
بر گردون جفت شاه دو پیکر
چمدون بسر سر تو بیند افسر
در تاج تو رنگ روی گویگر
در صفحه خنجر آب غنجر
گردون نشود بساور محسور
قائیم نبود عرض به جویگر
گویای تو بصر خلدی اندر
وز جود تو زاد حوض کوثر
ای شاه نگشت یسار آذر
خون گرید زار درع و مفر
وی در گدیزی به عدل داور
در حسرت آن ملوک یکسر
در وصف توای شه ثنا خور
پر شکر کنند هزار دفتگر
وی تاج بر روی تو منور

سرهنگ محمد علی را
آن مرد که هست شیرشزه
از حشمت این ستوده بنده
این شغل ز مشتری زندلاف
زین پس همد در مصالح ملک
پرکار بود بروز چون چرخ
وان چیست زرای تو که اقبال
امروز ربیع تو چو بفرود
در هند کشد سپاه بی حد
امسال محمد سپه به
از مرکز خویش تا سرنویش
در هند و رابند و ترو
در غزو بخشد مت شتابند
آرد ملک با رسم خدمت
صد پیل دگر بسیار امثال
هر جا که روند هر دو یادند
زیرا که چنین دوبنده نیک
تاگوی زمین بود معلق
جزیرکه غزو نماز منشین
ایم ای ترا قضا متابعت

شغل دادی بزرگ و درخور
وان شیر که هست مرد منظر
وزدانش این گزیده چاکر
ویسن قلععه بما آسمان کشد سر
دارد شب و روز را بر سر
بیدار بود بشب چو اختر
آنرا نبود بطبع رهبر
این رتبت و این سعادت وافر
در غزو کنند فتوح بی مر
که هست ربیع را برادر
یسکر بشکشد سپاه و لشکر
صد فتح قوی شود میسر
منصور مرو نید و مظفر
پیلان جهان گشای نگر
از پیل ملک پسند بهتر
در نصرت ایزد گروگر
هرگز نبود بگیتی اندر
تا چرخ فلک بود مبدور
جز فرش نشاط و لهر و مهر
فرمان ترا قدر منحصر (۳۵)

بعد از بقدرت رسیدن بهرامشاه به غزنه محمد و ربیع باز هم به ملک ارسلان وفادار ماندند.
همینکه بهرامشاه بر مسند تاج و تخت غزنه مستقر و استحکام یافت یکی از اقداماتش سوقيات
انتقام جویانه به هند بود تا در آنجا محمد را به اطاعت وادار نماید (در ذیل رک)
بهرامشاه به تاج و تخت برادر اندر خود ملک ارسلان حسد برد و اجازه نداد که او بر تخت
سلطنتی به حکمروایی ادامه دهد. غلام مصطفی خان موضوع سکه بودن دو برادر ملک ارسلان
و بهرامشاه را مورد شک و تردید قرار داده و گفته است که او (ارسلان)

فرزند جوهر خاتون که خانم مسعود سوم باشد بوده است ؛ با آنهم بسیاری از مورخان (مانند اروندی و حمد الله مستوفی) ابراز نظر نموده اند که بهرامشاه خواهر زاده و خویش سنجر است که سنجر خود برادر مهد عراق است. در اینجا به تناقض مواجه میشویم، زیرا بنابر توضیحات رشید یاسمی مصحح دیوان مسعود سعد سلمان به رابطه یک شعر مدحیه شاعر ذکر گردیده که شجره بهرامشاه صرف به محمود غزنوی می پیوند ند به سلاطین سلجوقی، ثانیاً اینکه به اساس یک حکایت از آداب الحرب، سنجر در مسأله حمایت از بهرامشاه بر سریر سلطنت غزنوی و مداخله در امور داخلی غزنویها بی تفاوت بوده و از آن امتناع داشته است: «علاوتم سلطان از آن خوف داشته است که اگر بهرامشاه را در سرنگونی ملک ارسلان یاری رساند دیگران خواهند گفت که سنجر در سرنگونی یکی از خویشاوندان و اقارب خود یک اجنبی را یاری داده است. سوم اینکه غلام مصطفی خان ابراز میدارد که هرگاه مهد عراق مادر بهرامشاه نیز می بود در انصورت طوریکه برخی مأخذ و منابع ذی ربط بیان میدارد ملک ارسلان او را بصفت نماینده خود به حضور سنجر نمی فرستاد و هم از سلطان سلجوقی محمد بن ملک شاه تقاضا بعمل نمی آورد تا سنجر را از تهاجمی که جهت بقصدت رساندن بهرامشاه برار یک تاج و تخت غزنه دارد منصرف نماید. (۳۶)

مراحل متواتر مبارزه نظامی و دیپلماتیک میان ملک ارسلان از یکطرف، و بهرامشاه و سنجر از جانب دیگر از طریق گزارش مفصل ابن الاثیر و از طریق چند سطر مختصر جزئیاتی و مورخان سلجوقی، و برخی از جوامع الحکایات عوفی و فخرمدبر بهم مرتبط شده میتواند زمانیکه ملک ارسلان بحیث فرمانفرمای غزنه در شوال ۵۰۹ / فیروزی ۱۱۱۶ میلادی رسماً شروع بکار کرد بهرامشاه درین هنگام در زمین داور بود و در صدد شد تا از همانجا ادعای پادشاهی خود را علنی نماید. درگیریها در تگین آباد روی داد که نیروهای او از هم متلاشی شد؛ نوأم با متلاشی شدن نیروهای بهرامشاه، ملک ارسلان قشون خود را به قسمتهای متعدد متصرفات غزنوی جهت اعمال نفوذ و تحکیم سیطره اش گسیل نمود، مسعود سعد سلمان این رویدادها را در اشعارش بازتاب داده است. (۳۷) اندرین هنگام بهرامشاه بجانب غرب متواری گردید. به اساس یکی از حکایات عوفی بهرامشاه صرف با یک نفر معینی خود آواره شده بود و چون تعقیب میشدند لذا برای نجات خویشتن نعل اسبان شان را بازگشته زده بودند تا تعقیب کنندگان را فریب داده باشند. (۳۸) بهرامشاه از طریق سیستان وارد کرمان گردیده بدربار محی الدین-

ارسلان شاه بن کرمان شاه امیر سلجوقی روی آورد (۴۹۵-۵۳۷/۱۱۰۱-۱۰۴۲ میلادی) که وی چند سال قبل ازین رویداد از حامیان عثمان مجتاری بوده شهزاده سلجوقی از بهرامشاه تکریم بعمل آورد، مگر بدون استیذان سنجر بزرگت سلاله شرقی از اراته هر گوی نه کمک نظامی به او امتناع نموده اظهار نمود که چرن سلطان معظم «سنجر بر سریر سلطنت قرار دارند لذا برای من مقدور نیست که نیرویی را در اختیار شما بگذارم». شهزاده سلجوقی در عین حال ابراز داشته که آنچه برای او اندر باب کمک مالی مقدور است مضایقه نخواهد کرد. سپس شهزاده سلجوقی برای بدرقه بهرامشاه یکی از افسران خود را مرطاف نمود تا به دربار سنجر در مروی راهبر اهی کند. (۳۹) بهرامشاه در دربار سنجر مورد عنایت واقع شد و در حلقه همراهان شکار و اعتمادی سلطان قرار گرفت بنا بر گفته فخر ماهر مهارت نای بهرامشاه در نیزه زنی و تیر اندازی در میدان های شکار سنجر را مسحور و مجذوب نمود و لذا بر آن شد تا جهت اعاده تخت غزنه به نفع او از تصرف ملک ارسلان کمک های نظامی را در اختیار بهرامشاه بگذارد، و زمانی که از و درین موضوع سوال کردند سنجر در پاسخ چنین گفت: «سلطان بهرامشاه با جمله سران لشکر و معیتان ملک و مقربان دولت چنان زندگانی کرده بود که همه هوادار و درخواهان او شده بودند و سلطان از کار او با هر کس از اعیان و ارکان خویش رأی میطلبد و باز جستی میکرد جمله متفق بودند که مایست که خود را پیش تخت افکنند ست و بدین درگاه التجا ساخته و خدمت های پسندیده کرده و بمحاسن اخلاق دل مبارک پادشاه را در یافته و در حق او تربیت کردن و معاونت فرمودن از عادت پسندیده و اخلاق حمیده پادشاه اسلامست سلطان از آنچه اندیشه میکرد فارغ شد و دل بر تربیت کردن او نهاد و لشکر دادن و بتخت و ملک رسانیدن همت در بست و روزی بشکار بر نشسته بود و میگفت از هر نوع شکار میاورند ناگاه جفتی مرغ در هوا پرید ند نیک بلند، ماده در زیر می پرید و در زیر ماده، سلطان سعید بهرامشاه تیری بپسنداخت و هر دوسر مرغ را بادوخت مرغان هم بر آن جمله دوخته پیش صنف سلطان بیفتادند چنانکه بسیاری اسپان بر میدند و اسب سلطان هم اندکی، خبر یافت پرسید این مرغان را که زد جمله گفتند امیر بهرامشاه سلطان سخت تحسین کرد و تشریف فاخر فرمود و هم از آن روز تدبیر ساختن لشکری کرد که با او خواست فرستاد و هم در آن هفته او را با لشکر گسیل کرد تا بیامد برادر را بیرون کرد و ملک فرود گرفت و یکی از اعیان ملک از سلطان سنجر پرسید که در فرستادن لشکر و امیر بهرامشاه تعجیل فرمودی و اعزاز و اکرام نمودی سبب چه بود، سلطان فرمود که جمله اعیان و ارکان و سران لشکر را هوا

خواه او دیدم و جمله نیک زبان و نیک گوی و در مردانگی و شجاعت مستثنی و در تیر اندازی بی همتا اندیشیدم که اگر برین جمله تیر که میاندازد یکی در کار من کند و این مملکت من فروگیرد از دست او که بیرون کند، هر چه کند بر مملکت پدر و وجد خود کند نه بر مملکت من.» (۴۰)

این که در واقعیت امر تاج، حله سنجر آرزو دندند داخله در امور داخلی غزنویها برده فهمیده شده نمیتواند، ولیکن وی به اتخاذ یک پالیسی فعال و آگاهانه متشبث گردیده روابط میان دولت غزنوی و سلجوقی طی چندین دوره متشنج بوده ولی تمام ارتباطات عادی که در زمان سلطان ابراهیم میان غزنویها و سلجوقی پی افکنده شده بود از تطاول روزگار در امان مانده بود. ولی سنجر اکنون در شرق ایران زمین به ایجاد یک سلطنت قوی ترفیق یافته بود و در راه احیا و ساختار مجدد دولت وسیع پدرش ملک شاه بود. امپراتوری سنجر نسبت به روزگاران بعد از مرگ محمد بن ملک شاه که اندران هنگام یک بخش بزرگ غربی دولت سلجوقی بزرگ سقوط نموده بود مستحکم تر همی نمود سنجر در ماوراءالنهر، در سمرقند و بخارا امیر دست نشاندۀ خراج گذاری به نام ارسلان خان محمد بن سلیمان از اقارب خود (۴۹۵-۵۲۴ هجری قمری مطابق ۱۱۰۲ میلادی) داشته است که در جمله تحت الحما یگان وی محسوب همی گردید و سنجر هنوز از والی خوارزم از سلسله خوارزمشاهان سلاله انوشیروان غریزی که خوارزمشاهان اطاعت و فرمان برداری بود، مسأله در سدار نفوذ در آوردن دولت غزنه به دولت سلجوقی و تحت الحما یه آن نمودن آن دولت اندرین هنگام در مذاق سنجر قویاً گوارا می آمده است.

مع هذا سنجر چنین تمایل نداشت که بر غزنه خوارزمشاه حمله ور شود، چنانچه در وهله اول به ملک ارسلان نریش تاجا بهر امشاه بموافقت برسد. مگر بنا بقول ابن الاثیر سنجر پاسخی بمقابل تقاضا های خود از غزنه دریافت نداشته است، مگر یکی از حکایات عوفی مبین است که ملک ارسلان قاضی ابوالبرکات را همراه با تحایف گران بها بدر بار سنجر فرستاده است تا وی بتواند موقوف بهرامشاه را بدر بار سنجر ضعیف گرداند و در فرجام سلطان سلجوقی را از ارائه هر گونه کمک نظامی به بهرامشاه باز دارد. هکذا بنا بر قول جوزجانی و مآخذ مابعد چون فرشته گزارش شده که ملک ارسلان علیه مادر خود مهد عراق بی احترامی مینموده است و لذا همین مراده ناهنجار میان مادر و فرزند و عاقبت نااندیشیهای ارسلان علیه مادرش که یک خانم و الایثار سلجوقی بود طبعاً موجب خشم سنجر را برانگیخته است؛ گرچه محتمل به نظر نمی آید که ملک ارسلان چنین یک کار غیر معمول و عاقبت نا اندیشانه را مرتکب شده باشد. (۴۱) مگر حاصل اینگونه سلوک

یقیناً آن شده که سنجر در موضوع متنازع فیها بابدست آوردن قدرت میان ملک ارسلان و بهرامشاه، در امر ارائه کمک به بهرامشاه مصمم بوده است. ملک ارسلان با استماع جانب داری های سنجر از بهرامشاه با محمد بن ملک شاه رئیس عمری دودمان سلجوقی در غرب ایران تماس برقرار نمود، و از پیش آمد غیر دوستانه سنجر شکایت نمود. سلطان محمد بنابر روابط حسنه از منتهای دیرین میان دول غزنوی و سلجوقی آرزو مند مداخله در امور داخلی غزنویان نبود، و از نیرو به سلطان سنجر دستور داد تا از مداخله دست بردارد. بنا بقول حسینی سلطان محمد به سنجر ابراز داشته که: «برادر من این کار را مکن زیرا دودمان غزنوی یک تسار دیرین است و لذا بر آنان حمله مکن»؛ گفته آمده است که باوجود این تذکرات وی باز هم به نمایندۀ خود که حامل پیام بوده هدایت داده که هرگاه قشونی برای حمله سوق شده باشد پیام را نرساند. جریان رویدادها چنین بوده است، یک نیرو از مروت تحت سرداری اونی (unar) قبلاً بمعبیت بهرامشاه علیه ملک ارسلان به حرکت افتاده بود. همینکه این قوا به بست مواصلت میکنند در اینجا نیروی دیگری بسرکردگی تاج الدین ابوالفضل نصر بن خلف یا طاهر (مستوفی ۱۱۶۴/۵۵۹ میلادی) داماد واز زمره تحت الحمایگان سنجر نیز به نیروی بهرامشاه می پیوندد. (۴۲)

نیروهای ملک ارسلان در معرکه این درگیریها علیه قوای متحد خراسان و سیستان به شکست مواجه گردیده و تعداد از نیروهای که در جریان درگیری ها جان بسلامت برده بودند از هم متفرق و فرار را برقرار ترجیح داده و راذغ نه در پیش گرفتند. درین هنگام ملک ارسلان خراج معتنا بهی را بمقابل فراخوانی نیروهای سنجر به عقب به وی پیش کش نمود، مگر اندرین هنگام سنجر مصمم بر آن بوده است تا خود شخصاً به افغانستان شرقی قدم گذارد. ملک ارسلان مأیوسانه باز هم به یک دیپلماسی نافرجام متشبث شد، و به قول مآخذ متأخر چون فرشته، ارسلان مادر خرد مهد عراق را با (۲۰۰/۰۰۰ دینار) بعنوان تحفه بدربار سنجر گسیل نمود تا سنجر را از تصمیمش باز دارد، مگر همینکه مهد عراق بدربار برادر خود مواصلت میکند او را برخلاف ملک ارسلان و به نفع بهرامشاه تشویق و ترغیب داشته است. اگر چه در صحت این قول شک و تردید های وجود دارد. جز زجانی اندرین مورد ابراز نظری نکرده است، ابن الاثیر توضیح نموده که همسر نصر بن ابراهیم عموی ملک ارسلان (در فهرست اسامی فرزندان سلطان ابراهیم از قلم جوزجانی نصر از زمره فرزندان ابراهیم برده است) که از شاهدخت های

سلجوقی بود و مسعود سوم شوهر اولی او را مقتول و به اجبار وادار به عقد نکاح خود نموده بود به حیث نماینده ملک ارسلان بدر بار سنجر بار یافته است. مگر هرگاه هر کدام از بن شاهدخت هادرین مأموریت ترخیص شده باشند نتیجه فقط یک چیز است و آن اینکه وی سنجر را تحت فشار گرفته که علیه ملک ارسلان عمل کند، زیرا که پادشاه غزنوی بابر ادربی گنااهش بهرامشاه بر خور دبی با کانه رو داشته است سنجر را بطرف سداری از بهرام شاه ترغیب نموده اند. از جانب دیگر ملک ارسلان نسبت زندانی ساختن یکی از نماینده سنجر که بدر بار وی فرستاده شده بود خشم سنجر را برافروخته بود. (۴۳)

نبرد فیصله کن میان سنجر و ملک ارسلان در یک فرسخی خارج غزنه در دشت شاه آباد (شاید این همان جایی بوده باشد که بیهقی و گردیزی آنرا بنام شاه بهار یاد میکنند که در آنجا قشون غزنوی مورد معاینه واقع میشده است ؟) در گرفت بنا بقول حسینی و بیداری قشون غزنوی درین کارزار پنجاه زنجیر فیل در اختیار داشتند که ابن الاثیر آن را ۱۲۰ خوانده است که همه زره پوش بوده اند و تیر اندازی بالای هر یک سوار بود. (۴۴) این فیل ها عموماً در خط میان قطار جای داشته و چنان بوده که بهنگام تهاجم در قالب سپاه که بر زم آنان پیش تازی می کرده ریشه واضطراب بار همی آوردند. در آغاز فیل ها قشون سنجر را به واهمه فرو برده و بداخل قراه قرار گاه سنجر رخنه کرده است، تا آنجا که آنان ناگزیر متشبهت بحمله از جناح چپ جبهه گردیده اند، مسگر تاج الدین ابوالفضل سالار محاذ جنگ سنجر شخصیت دلیر و شجاع بود عساکر خود را مجدداً سازمان داد و شخصاً متوجه گردید که از ناحیه شکم پیلان که باز ره پوش محافظت نگردیده اند میتوان با خنجر بدن شان را درید. شجاعت و دلاوری تاج الدین درین جنگ بلند آوازه گردید، و سنجر او را مورد الطاف و انعام بی پایان قرار داد، و شاعران هم روزگار مانند عبدالواسع - جبلی غرjestانی قصاید مدحیه در وصف دلاوری او سرودند. (۴۵) سپس امیر او را از جناح راست قشون سلجوقی حمله بی راعلیه ستون جناح چپ قشون غزنوی رهبری کرد که طی آن قشون غزنوی از هم متلاشی شد، پیلان جنگی پراکنده شده و سوارکاران و تیراندازان از فیل هایشان متفرق شدند که درین هنگام راه فرار برویشان بسته شده بود، که سرانجام همه بقتل رسیدند. سنجر به همراهی بهرامشاه بتاریخ ۲۵/۵۱۰ فبروری ۱۱۱۷ میلادی وارد پایتخت غزنه گردیدند. از ترضیحات ابن الاثیر همین پیدا است که ملک ارسلان در قاعه غزنه پناه برد ولیکن بعداً بدون کدام جنگ به سنجر تسلیم گردید. ولی چنین به نظر میرسد که ملک ارسلان بدون آنکه آسیبی

برایش رسیده باشد بقلمرو های غزنوی واقع شمال هند متواری شده (بنا بقول حمد الله مستوفی وی به لاهور متواری شده است). واز محمد بن علی از سلاله بزرگیم شیبانی والی آنجا تقاضای کمک نموده است. هنگامیکه سنجر ظفر مندا نه وارد غزنه گردید بهرامشاه در پیشاپیش سواران سلطان سلجوقی پیاده در حرکت بود و بابامسند قرار گرفتن حیثیت یک پادشاه تحت الحمايه سنجر را اختیار نمود و اسمش در خطبه ها بعد از ذکر اسم ابدستظهر خلیفه عباسی و محمد بن ملک شاه سلطان بزرگ سلجوقی و سنجر خوانده میشد. وی بنا بر روایت رازندی روزانه مبلغ یک هزار دینار و بنا بقول حسینی سالانه ۲۵۰,۰۰۰ دینار بعنوان خراج به سنجر می پرداخته است ، چنین آمده است که سید حسن شاعر اندر هنگام تاج پوشی بهرامشاه به حضور سنجر قسیده مدحیه ذیل را سروده است :

مسنادی بر آمد ز همت آسمان که بهرام شاه است شاه جهان (۴۶)

عساکر ساجوق پس از فتح غزنه دست به میگساری و چور و چپاول زدند ، دارائیهای اعیان و بزرگان ، قاب های نقره یی تزئینی روی دیوار های منازل و شیر دهن های نقره یی ، تزیین های روی دیوار های منازل و نل های نقره یی که بمنظور آبیاری باغ ها ساخته شده بود همه را به یغما بردند تا اینکه سنجر مداخله نموده و دسته یی از یغما گران و تاراج گران را به دار آویخت . باوجود این نمایش سنجر در یغما و چپاول گنجینه های غزنه خود نیز کوتاهی نکرد ، چه در جریان چهل روز اقامت اشغالی اش در غزنه یک مقدار معتنا بهی از گنجینه های اندوخته شاهان غزنه را که در جمله پنج تاج ، هفده تخت طلا و نقره و یک هزار و سه صد سیت فلزات قیمتی و جواهرات شامل بود به تاراج برد . بعد از انقضای سی و پنج سال ازین رویداد ، علاءالدین حسین جها نسوز فرمانفرمای غوری به تاراج شدید تر از آنچه سنجر مرتکب شده بود دست یازید ، حسینی و بنداری خاطر نشان نموده اند که غزنه شهری برد که تپاول روزگار کمتر دیده واز عهد غزنویان متقدم در قرن چهارم (قرن نهم میلادی) تا زمان دستبرد جهانسوز چنین ضربات کوبنده را مواجه نشده بود . سنجر بعد از فتح غزنه یکی از سلجوقیان را به حیث عامل (مامور جمع آوری مالیات) در غزنه مقرر نمود تا از جمع آوری خراج نظارت بعمل آرد . بعد از پایان درگیری های سنجر در غزنه فتح نامه تدوین گردیده و به حضور سلطان محمد بن ملک شاه که اندرین هنگام از بیماری شدید رنج می برد

و با مرگ پنجه نرم می کرد ارسال گردید (سلطان محمد بن ملک شاه در نتیجه همین بیماری بتاريخ ۲۴ ذوالحجه ۵۱۱ هجری قمری مطابق ۱۸ اپریل ۱۱۱۸ میلادی زنده گی را و داع گفت) (۴۷)

با این حال ملک ارسلان در هند مصروف تدارک نیروهای خود جهت مقابله به غزنه بود هنگامیکه سنجر در پایان سال ۵۱۰ مطابق بهار ۱۱۱۷ میلادی غزنه را ترک گفت ملک ارسلان با نیروهای خود بصوب پایتخت غزنه پیشروی کرد. بهرامشاه بدو آنکه استقامت و پایه داری از خود نشان دهد بجانب شمال به ناحیت بامیان فرار نمود و یک باز دیگر از سنجر امداد جست که او از بلخ قشونی را گسیل نمود. ملک ارسلان بعد از یک ماه محاصره غزنی دانست که نمیتواند با قشون سلجوق پنجه نرم کند لذا از شهر خارج گردید و به کهرسار او غنان (چنین است در متن ابن الاثیر آیا این منطقه عبارت از همان ناحیت اورگون است که در سرحد ولایات غزنی و بکتیا موقعیت دارد؟) (۴۸) متواری گردید که سرانجام بدست لشکریان سنجر اسیر گردید. بهرامشاه از اینکه مبادا روزی ملک ارسلان از زندان رها شود و بخراسان منتقل و آنگاه در آینده بک منبع تهدید و تشویش برای او باشد، او را از نزد سالار نیروی سلجوقی در برابر پرداخت و جری خرید. ابن الاثیر طور ساده بیان نموده که بهرام شاه بعد از دستگیری او را در جمادی الثانی ۵۱۲ هجری قمری مطابق سپتمبر اکتوبر ۱۱۱۸م با خفه نمودن بقتل رسانده است. وی اندر هنگام مرگ بیست و هفت بهار زندگی را پشت سر گذاشته بوده است (بنا بقول جوزجانی سی و پنج). درمآخذ متأخر بیان شده که بهرام شاه در بدو، ملک ارسلان را بزندان افکنده و سپس او را از قید رها داشته است، مگر بعد ها نسبت طرح نویسه بی علیه سلطان، بهرامشاه سرانجام او را بقتل رسانده است، مگر بعید مینماید که بهرامشاه او را یکمرتبه در زندان افکنده و باز رها کرده باشد، چه رها نمودن دشمنی چنان به اثبات رسیده مانند ملک ارسلان از عقل سلیم بعید مینماید. ملک ارسلان بعد از پدر و زندگی در خطبه که پدرش مسعود سوم در غزنه مدفون بوده در همانجا بخاک سپرده شده است. (۴۹)

سلطنت بهرامشاه : تابستان هند قبل از تهاجم غوری

ابوالمظفر بهرام شاه (۵۰) اکنون از یک نیروی بدون رقیب در شهر غزنه مستفید بود، وی خدشه بر سر یو فرما نفرمایی امپراتوری غزنوی قدرت را در دست گرفت. بهرام شاه همانند جدش ابراهیم بن مسعود سلطنت طولانی که چارده را احتوا نموده بسایان آورد. از آنجا که بهرام شاه بعنوان فرمانفرما، دوره طولانی سلطنت را گذرانده منابع از او به چندین لقب یادآوری کرده است. یکی از این القاب واضعاً یمن الدوله و امین الدوله خوانده شده که در مآخذ تاریخی و سکه های او زیاد به چشم میخورد. القاب منسوب به بهرام شاه همه مباحثات آمیز است تا آنجا که از وبه عین القاب جدبزرگش سلطان محمود یادآوری شده است. (۵۱) ومعاصران از اکتساب لقب بهرامشاه که از محمود گرفته بخوبی آگاه بوده اند. جرج جانی از سلطان به لقب معین الساوله و الدین (یا معز الدوله و الدین) یاد کرده و چندین، مآخذ تاریخی از و بعنوان علاء الدوله یا علاء الدین یاد کرده اند. در یکی از اشعار سید حسن بهرامشاه به لقب علاء الدوله و الدین مخاطب گردیده، مگر این لقب در سکه ها به ملاحظه نمیرسد، و هکذا از مانیکه بهرام شاه در سر کرب اغتشاشات سالار محمد بن علی از سلاله بوحلیم در هند توفیق یافت عثمان مختاری در مدح این پیروزی، وی را به لقب یمن الدوله و ظهیر المملکه خطاب نموده است (۵۲) نشان های دیگر افتخارات سلطنتی عبارت بوده است از پرچم های سیاه رنگی دارای تصویر مشابه پرچم های که سیاه رنگی دارای تصویر مشابه پرچم های که نیاکانش داشته بودند، از زمره افتخارات بهرام شاه یاد گردیده و شاعران مداح از آن یادآوری نموده اند؛ سید حسن از یک سمبول هلال شکل (هلال رایت) یاد کرده که منقوش

بود. و آن یا بشکل یک نشان در بیرق او دست دوزی شده بوده یا بگونه دیگری شکل هلال مهتابی را داشته که بدسته بیرق نصب بوده و نیز به چتر سایه انداز آن اشاره نموده است. (۵۳)

این سمبول ها همه نشان و علامت نیرومندی یک حکمران مستقل بحساب میآمده است. با آنهم بهرام شاه به استثنای یک رویداد استثنائی که در ذیل از آن باز گو میشود در طول تمام دوره سلطنت طولانی خود به حیث تحت الحمایه سنجر و سلجوقیان بود، و این موضوع طور واضح در سکه های ضرب زده شده او و مشهود است، در اکثریت نشریات موجود بهرام شاه، اسم خرد سلطان در عقب سکه ولی اسمای خلفای عباسی (المستر شد ۵۱۲ - ۵۲۹ هجری قمری مطابق ۱۱۱۸ - ۱۱۳۵ میلادی و المقتفی ۵۳۰ - ۵۴۵/۱۱۳۶ - ۱۱۳۶ میلادی در صحنه حاضر است سکه حکم گردیده مگر اسم اراشد ۵۲۹ - ۵۳۰/۱۱۳۵ - ۱۱۳۶ میلادی) که دوره سلطنتش کوتاه بوده در هیچ یکی از سکه های موجود غزنوی به ملاحظه نمیرسد) در روی سکه ظاهر گردیده است. محتملاً تمام این سکه ها بمنظور دوران پولی در شرق افغانستان در غزنه ضرب زده شده است؛ سکه های از سیم و مس رایج در هند در دوران بوده صرف اسم بهرام شاه در آن منقور بوده است. این سکه به اشکال معمول سکه های هند غزنوی بوده تصویر گاو نا نای و شرح سری شامته دیوه به الفبای نگری (Nagari) در آن منقور بوده است. (۵۴) گرچه زمانیکه قشون سنجر بد منظور تخت نشانی بهرام شاه وارد غزنه گردید، اسم محمد بن ملک شاه سلطان سلجوقی در خطبه ذکر میگردیده است. مگر این مورد در سکه های موجود بهرام شاه به نظر نمیخورد (از تعداد کمی که در دست است سکه قابل تاریخ گذاری در دست داریم) بهر حال طوریکه در بالا ملاحظه نمودیم سلطان محمد صرف یک سال بعد از جلاوس بهرام شاه و قات یافت. و سپس سنجر به حیث سلطان عالی سلجوقی جایگزین وی شده است. وی در سال ۵۱۳ هجری قمری مطابق ۱۱۱۹ میلادی به تمام قلمرو های خراج ده خرد و متعلقات آن بشمول بهرام شاه غزنوی نگاشته که اسم محمود بن محمد سلطان جدید در سرزمین های قلمرو غربی دولت سلجوقیان بزرگ بعد از ذکر اسم سنجر در خطبه ها قرائت گردد. (۵۵)

غلام مصطفی خان به استناد بیانی از حدیقه سنایی نوشته که اعزام و اقامت دولت شاه فرزند ارشد بهرام شاه در دربار سلجوقی من حیث یک گروگان، خود نمایانگر سلطه و حاکمیت سنجر بر سلطنت غزنه بوده است. (۵۶) اقامت این شهزاده غزنوی من حیث یک گروگان

در مرو بدر بار سلجوقی مصادف با اوایل سلطنت بهرامشاه مینماید ، زیرا سنایی این سطرور را بتاریخ ۵۲۴ / ۱۱۳۰ میلادی مرقوم داشته و این زمانست که دولت شاه واپس به غزنه مراجعت نموده است ؛ که متعاقباً در مصافی بتاریخ ۵۴۵ هجری قمری مطابق ۱۱۵۰ میلادی در تگین آباد علیه غوری ها بقتل رسیده است . (بفصل چار رجوع شود) .

درین جا آن چه که به اساس یکی از حکایات آداب الحرب یک اندازه ابهام آمیز جلوه میکند هما نا تدای و علاج یکی از کنیزکان بهرام شاه توسط یک پزشک عیسوی مسافر متعلق به گروه مهتر جوهر یکی از ملازمین بهرام شاه که وظیفه اتابگی داشت بوده است . منصب اتابگی یعنی شخصی متکفل امور تدریس شهزاده را که هنوز در مقام زمام داری بوده متعهد بوده است ، در همچو یک مقطع زمان همچو مقامی بشکل کلاسیک آن در قلمرو سلطنت سلجوقیان بزرگ و در امارت نشین های متحد و بصورت عام در غرب فارس ، عراق ، سوریه و آناتولیه در حال گسترش بود ؛ دیگر از آن میان از غوری ها و غزنوی ها سراغی نمیشد ، و در واقعیت امر در حواشی سرزمین های ایران و هند گسترش نیافته بوده در چنین مقطع زمان بعید مینماید فخر مدبر یا مراجع هند و افغان از کلمه تغذیک اتابگی بگونه ای که میان سلجوقیان معمول و بمفهوم آن آشنا بوده اند بلدیت داشته بوده باشد . بنا بر آن آیا احتمال دارد که همین مهتر جوهر آنطور یکباره این تاثیر بازگشوده از سالاران مقرب سنجر و متصدی اقطاع وی بوده است ، و آن زمانیکه (۵۲۰ / ۱۱۳۵ - ۱۱۳۶ میلادی) بهرامشاه در پی استقلال نافر جام خورد چنانکه در ذیل شرح میشود بوده وی سمت نمایندگی سنجر را بدر بار بهرام شاه متعهد بوده است ؟ اگر این تشخیص ممکن باشد درین صورت ما میتوانیم بگوییم که مهتر جوهر قبل ازین تاریخ یا سمت نمایندگی در بار سلجوقی را بدر بار غزنه متعهد بوده (چیزی مانند وظیفه شهنه یا والی نظامی که نظیر آن را سلجوقیان بزرگ در کنار خلفای بغداد نیز وضع مینمودند . و یا بعد از رخداد های ۵۲۹ - ۳۰ / ۱۱۳۵ - ۱۱۳۶ میلادی غزنه و اطاعت بهرام شاه از سلجوقیان اوضاع را در غزنه مراقبت میکرده تا بدنبال وقایع بهرام شاه سر از اطاعت نپيچد . (۷۵)

با آنکه بهرامشاه در اثر فتوحات خود در هند خزاین خود را از طریق غنائم آن تمریل همی نمود چنانچه در ذیل شرح خواهد شد با آنهم نسبت پرداخت خراج به سلجوقیان وضع مالی شان باید وخیم بوده باشد . نسبت همین فشارها و مضیقه مالی بهرام شاه بتاریخ ۵۲۹ / ۱۱۳۵

میلادی از تابعیت سنجر سرباز زد، و از پرداخت خراج امتناع نمود. سنجر به منظور تلافی،
 اعاده و تأمین ساطع خرد بر غزنویان دست اندرکار گردید. مراجع تاریخی سلجوقی توضیح نموده
 که بهرام شاه اتباع خرد را تحت فشار قرار داد و آنان را از دارایی شان محروم همی داشته
 است (این الزامات تاجایی می‌تواند با شکر الیه های سنایی که از بیدادیهای نظامیگران ترک غزنوی
 سخن رانده و در فصل دوم توضیح یافته پیوند داشته باشد؟) روایت ها حکایت دارد که قشون
 سلجوقی به سرب شرق از طریق سیستان بجانب بست و زمین داور در حرکت آمد. این سوقيات
 مصادف با یک زمستان خیلی سرد در سال ۵۳۰ هجری قمری مطابق ۱۱۳۵ میلادی اتفاق افتاد
 که در نتیجه همین سرمای شدید و کمبود مواد غذایی و علوفه حیوانات قشون سلجوقی متحمل
 خسارات هنگفت گردیدند، قلت علوفه تا آنجا شدید بوده که بقول حسینی و بنادری علوفه از
 طلاگران تر بوده است، مع هذا با تمام اینهمه مشکلات قشون سلجوقی به پیشروی جانب غزنه
 ادامه دادند تا از تقرب شان ر عشه بر جان بهرام شاه افتاد. وی نماینده خود را فرستاد تا با امیر جوهر
 امیری و نماینده سنجر که در فرق از وی ذکر بعمل آمد دیدار کند. وی از جانب قوای غزنوی
 به نیروهای سنجر سر تسلیم فرود آورد مگر همیشه بهرام شاه صرلت و نیروی سلجوقی
 را نظاره کرد به هراس اندر شد، و لذا فرار را بر قرار تر جیح داده بجانب ایالت هند براه
 افتاد، و سرانجام سرحدات به لاهور کشید. سنجر برای دومین بار غزنه را اشغال نمود
 و لشکریان وی بار دوم به یغما و غارت شهر دست بردند. او با بهرام شاه تماس برقرار نموده،
 برایش اطمینان داد که در صدد ضمیمه ساختن قلمرو او به دولت سلجوقی نیست. سپس به همراه
 قشون خرد راه دیار خرد در پیش گرفته و در شوال ۵۳۰/جولای ۱۱۳۶ میلادی وارد بلخ گردید
 بدین سان بهرام شاه توانست به غزنه مراجعت نموده و بر مسند خود تکیه زند مگر حدس و گمان
 این است که مجدداً به حیث یک تحت الحمايه و باجگذار سلجوقی در آمده باشد، ولی معلومات
 دقیق اندرین باب در دست نیست. (۵۸) معلومات جزئی دیگری که راجع به روابط سلجوقی و
 غزنوی قبل از درگیری جنگ غزنویها و غوریها در دست رس است این است که زمامدار سیستان،
 غور، غزنه و مازندران در سال ۵۳۶/۱۱۴۱ میلادی از سلجوقیها در جنگ شان علیه قره ختای
 در دشت قطران در ماوراءالنهر طرفداری کردند، مگر تفصیلات چگونگی رویداد این جنگ
 در دست نیست (۵۹).

متأسفانه از سوثیات و مبارزات بهرام شاه در طول تمام دوره سلطنت طولانی وی علیه
 را جگان هند و در شمال هند که طبقات ناصری به تأیید از همچو درگیری ها سخن رانده
 معلومات در دسترس نداریم. (۶۰) و نه مراجع هندی مخالف با سلطه اسلام از آن توضیحات
 بعمل آورده اند این روزگار عصری را احتوا میکند که سلاله های بزرگی مانند سلاله های شمال
 و مرکز هند چون سلسله پره مارا در مالوا ، سلسله کله چوری مدیه پرادیش ، سلسله گاده
 و الا در قنوج و دیگران وجود داشتند که سد مستحکمی را علیه گسترش نیروهای اسلامی تشکیل
 داده بودند. از زمره معلومات دست داشته که با دوران سلطنت بهرامشاه مطابقت دارد یکی
 هم موجودیت چاهه مانه فرنا نفرمای ساکهمیری از نوراجه (قبل از ۱۱۳۳ تا قبل از ۱۱۵۳
 میلادی سلطنت نموده است) . وی تروشکه ها یا مسلمانان را که از طریق صحرای بزرگ
 تهار یورش برده بودند و موجب کشتار و قتل یک تعداد کثیرا تباع آنجا شده بودند بعقب راند (۶۱).
 معارفتی که ما از بهرام شاه و کارروایی های او در هند داریم همانا تثبیت سلطه او در همان
 حدود و حیطه قلمرو هند غزنوی بر محمد بن علی از سلاله بوحلیم شیبانی سالار قوای نظامی
 ملک ارسلان (در بعضی مآخذ دیگر تنها به کتبه با حلیم یاد گردیده) است ، که او ملک ارسلان
 را در آخرین اقدامش در سال ۵۱۰ / ۱۱۱۷ میلادی جهت بدست آوردن مجدد غزنه کمک نموده
 بود . قبلاً توضیح گردید که محمد بن علی در جریان بر خورد های داخلی جهت اعاده تاج
 و تخت غزنه ، از ملک ارسلان حمایت نمود . واز پیروزی و برسمیت شناختن بهرام شاه
 برمسند تاج و تخت غزنه امتناع نمود. جریانات و رویدادها میان محمد بن علی و بهرام شاه
 را از ورای یک حکایت مطول ادب الحرب ، تذکرات مختصر طبقات ناصری و مآخذ
 متأخری مانند میرخواند و فرشته در یافت میتوانیم .

بهرام شاه بمنظور تأمین سلطه خود بر قلمرو های غزنوی در شمال هند دست اندر کار
 گردید ، مگر محمد بن علی دو مرتبه علیه این تشبث او دست به بغاوت زد . محمد آشکارا
 از برسمیت شناختن سلطان جدید در غزنه سرباز زد ، و لذا بهرام شاه با تعداد نیروی
 قابل ملاحظه خود بجانب هند براه افتاد ، و در میدان پیکار محمد بن علی مغلوب شد و بتاریخ
 ۲۷ رمضان ۵۱۲ هجری قمری مطابق ۱۲ جنوری ۱۱۱۹ میلادی در لاهور اسیر گردید ، مگر
 بهرام شاه با نظر داشت سوابق خدمت ، او را به حیث سالار کار آزموده نظامی در هند مورد
 عفو قرار داده مجدداً بحیث والی آنجا مقرر نمود . (۶۲)

با وجود تمام آنهمه اکرام و لطف که به وی مرعی شده بود باز هم هنگامیکه بهرامشاه به غزنه معاودت نمود او بمساعدت فرزند خود معتصم (آمده است که معتصم یک مرد رزمجوی با صلابت بود و توانایی فرود آوردن گریزی بوزن چهل من را داشت) و پیروان خود یک بار دیگر علیه حکومت مرکزی قیام نمودند. رهبر شورشیان حصاری را در ناگور در مجاورت بهپوره در کوهستان سوا ایک اعمار نمود. به اساس توضیح فرشته وی در انجا قشونی متشکل از اعراب، فارس، افغان و خلیج را جمع نمود، و به اساس بیانات فخر مد بروی حمایت نظامی حکمرانان تحت الحمایه هندی همچون رانگان، تهاکوان و را جگان صف مقدم هندوستان را جلب نمود، تا اینکه توانست قشونی به تعداد (۷۰,۰۰۰) از مسلمانان هند و را متشکل نماید. بهرامشاه بار دیگر در سال ۵۱۳ / ۱۱۱۹ میلادی به معیت ده هزار سوباز بجانب وادی سند براه افتاد، و جهت مقابله با قشون اغتشاشی راه ملتان در پیش گرفت. محمد بن علی و فرزندش معتصم جهت مصاف با قشون بهرام شاه نشیبه و ناحیه با تلافی بی را در نزدیکی دهکده بی بنام کیکور (?) انتخاب نموده و سپس آن محل را با آب پوشاندند تا قشون بهرام شاه را در یک موقف تکتیکی نا مساعد قرار دهند. غلام مصطفی خان به نقل قول از مولانا ابوظفر ندوی میگوید که این با تلاق باید در نزدیکی ملتان در ملتقای رود ستلیج و جهلم (چنان نیز خوانده میشود) یا در نزدیکی اوچه در منطقه کاکهر که از دیدگاه دوشیزه اقبال شفیق متغییر واقع میشود برجور آورده شده باشد، مگر این توضیحات در پرتو عدم معلومات مشخصی توپوگرافی از فخر مدبر بگونه یک قیاس و تخمین مینماید. بهرام شاه بایادآوری از خدمات گذشته محمد با حلیم؛ پدرش و سایر اعضای خانواده شیبانی که در اجرای آرمان های غزنوی در هند سعی و مجاهدت بعمل آورده بود ندیکبار دیگر او را به اطاعت و فرمان برداری از خود دعوت نمود و به او وعده داد در صورتیکه از تمرد منصرف شود به القاب احترام و مقام ولایت هند سرفرازش خواهد نمود.

مگر بمقابل این طرح پالیسی خود بهرامشاه پاسخی در یافت ننواست. از یک قصیده سید حسن چنین برمی آید که بهرامشاه وقشونش توسط کشتی ها از رود سند عبور نمودند، و هر دو قشون در یک صحنه کارزار باتلافی در غرب پنجاب باهم مصاف دادند. در خط مرکزی جبهه جنگ حملات محمد بن علی خاموش ساخته شد و در جریان تبادل حملات متقابل همین پیکار محمد با حلیم خود نیز بقتل رسید؛ و تند باد شدیدی اندرین هنگام بوزیدن آغاز کرد که موجب صعود

امواج آب گردید و بر روی قشون متمرکز از آن امواج ضربات حواله می‌شده است، که در نتیجه عده زیادی آنان در باتلاق‌ها درگیر ماندند. تا آنجا که محمد باحلم، وعده از فرزندان طای این ماجرا کشته شدند (بنا بقول فحز مدبر در جریان این کار زار هفده تن و بقول جروز جانی ده تن از فرزندان او کشته شدند، لکن سنایی در حقیقه الحقیقه پیروزی بهرامشاه را درین جنگ تهنیت گفته و به کشته شدن یکی از فرزندان او شاید معصم، اشاره میکند). آمده است که یکی از فرزندان محمد باحلم که بخدمت سلطان هوئی داشت بر ابراهیم نام که سی‌و‌و‌روران (شیبانیان) از آن نسلند بسلامت بماند و محمد و هفده پسر او جمله کشته شدند و سزا و جزای کفر آن نعمت بدیدند چنانکه خدای عزوجل بیان کرده است :

ولایحیق المکرستی الا باهله در آن زمین تا درین ایام هر که جوئی عمارت کند یا حوضی و چاهی کند از میان گل اسپ و مرد پوسیده و جوشن وزره زنگ گرفته و چاک شده بیرون می‌آید لشکری حشری عاقبت برین جمله باشد تا درین باب تأمل کند و سپاه حشری مغرور نگردد. سید حسن درین پیشکار معیت قشون بهرامشاه را داشته و در اشعار مستعد دی به حوادث صحنه‌های پیکار این سرقیات اشاره میکند، یکی از اشعاری که واقعاً در هند سروده شده از فصل خزان یاد نموده و این روی دادها را مربوط بفصل خزان سال در حدود هشت یا نه ماه بعد از سرقیات نخستین بهرامشاه در هند و انمود می‌سازد. (۶۳)

بنا بقول فرشته بعد از سلطان، سالار حسین بن ابراهیم علوی را به حیث والی هند منسوب نموده و خود به غزنه مراجعت میکند. (۶۴) چنین پنداشت که (ابو سهل؟) علی فرزند همین سالار حسین متعاقباً در دوران سلطنت بهرامشاه مقام منبع را به دست می‌آورد. چنانچه سید حسن مدحیه بنام سپه سالار علی بن حسین ماهوی (۶۵) دارد که او فرماندهی قشون غزنوی را در جریان جنگ بهرام شاه سیف الدین سوری غوری در ۱۱۴۹/۵۴۴ میلادی بعهد داشته است، زیرا سید حسن باز هم در قصیده دیگری پیروزی سلطان را شاد باش میگوید.

و ابن علی بوسهل قو ماندان آنان بود و این بیت در مدح اوست.

سپه‌سار غازی شان علی بد پیل شیراوژن که دادش دولت سلطان تن رستم دل حیدر. (۶۶)
ابن الاثیر درگیری‌ها و محاصمت‌های میان غزنویها و غوری‌ها را درین مقطع زمان (در ذیل به فصل چارم رجوع شود) بر شمرده و از سالار الحسن بن ابراهیم علوی بعنوان سپه سالار غزنوی در هند نام می‌برد که بهرام شاه قشون او را به منظور مقابله علیه غوری‌ها احضار نموده

بود و اما پیرامون مغشوشیت این شخصیتها، مأخذ سیدحسن که یک مأخذ معاصر بشمار میآید طور واضح در زمینه تشخیص هویت اسمای این سالاران مرجع شناخته میشود. اگر چنانچه اسم سالار غزنوی را هر چند بصورت دقیق درین مقطع زمان (ابوسهل) علی بن حسن بن ابراهیم علوی باشد به خاطر بیاوریم بسیار بسادگی روشن میشود که چطور مأخذ ابن الاثیر در تشخیص فرزندان و پدر اشتباه کرده است.

در یک مقطع بعد تر در دوره سلطنت بهرامشاه ملاحظه مینمائیم که ابومحمدحسن بن ابی نصر قایینی والی سلطان در هند در کنار جلال الدوله دولت شاه فرزند ارشد سلطان که فرماندهی قشون هند را در آنجا بعهدہ داشته است؛ شواهد این امر از اشعار سیدحسن که در وصف شهزاده دولت شاه سروده و محمد منصور را شخصیت دست راست شهزاده خوانده است واضح میشود. باوجود تفاوت نسبی میان قایینی و میمنندی (که در منطقه وسیعاً از دم دور افتاده قاین در قهستان و میمنه در زابلستان واقع بوده و باهم ارتباط دارند)، غلام مصطفی خان یک مأخذ را از اشعار مسعود سعد سلمان اندر باب ابومحمد حسن قایینی جمع آوری نموده و طور واضح بیان میدارد که این شخصیت در سهمی و پدرش ابی نصر بن سعید از ذریه وزیر بزرگ احمد بن حسن میمنندی بود. چنانچه درین ابیات آمده است :-

دوش گفتمی ز تیرگی شب من	زلف حور است و رای اهریمن
زشت چو تظلم و بیکرانه چون حرص	تیره چو محنت و سیه چون حزن
مانده شد مهر گوی از رفتار	سیر شد چرخ گوی از گشتن
همچو زنگار خورده آئینه	مینمود از فراز من روزن
که ز رنگش نمیتوانستم	اندر روی صبح را دیدن
چرخ مانند گرزنی که بود	اندر درو گودر گرزن
آتش اندر دلم بسوخته صبر	آب ازین دیدگان بهره و سن
مهر چون آتشی فرو شد وزو	پدر زدود سیاه شد روزن
گر نه دود سیاه بود چرا	زو روان گشت آب دیده من
از سیداهیش چشم من اعمی	ز نهایش زبان من الکن
از دلم ترجمان شده کلمکی	چون زبانم همی گشاده سخن
در دلم چون شب سیاه آورد	از معانی کواکب روشن

گزیده آبتن است از چیه سبب
 کس نداند که او چه خواهد زاد
 بسروش رفتن و کشان از پس
 تیز رفتار گسر دد چیره
 دشمن اوست آهن و کسه شنید
 تو بهاری همی بر آرد زود
 ز آن سیا هیش چون دل لاله
 بست زنا رو شد نگار پرست
 خواجه منصور بن سعید که کرد
 ای سخای تو در جهان سایر
 بجهان در نماندی خدایی
 وعده تو ندید هر گز بطل
 نیست پاداشتی سخای ترا
 تو حسامی بگو هر و بهمن
 وین عجب ترکه تیغ دانش را
 بسکه آفرینش از حشمت
 ای زبهر وزارت آورده
 دری و در نظم و نثر ترا
 از دل و جان رهی خاص توام
 در هر ای توام بیسته میان
 من بیفته ام مرا بردار
 خزکوفی مدار همچو پلاس
 ای شکسته منازعات راپشت
 رخ برافروز همچو مهر سپهر
 باده گیر از کف دلارا بی
 گر نماند ست سوسن و گل هست
 مجلس چرخ باد و تر خورشید
 با دد ستار نیکخواهت تاج

ناسکینا برود کسه زاد
 این چنین باشد آری آبتن
 گیسوی عنبرینش چون دامن
 چونکه مجروح گردد از آهن
 کس که باشد صلاحش از دشمن
 کسه از و عقل را برد گدش
 بر سپیدش همچو روی سمن
 صاحب از بهر آن زدش گردن
 زنده آثار احمد بن حسن
 وانکه گردار دی سخات بدان
 از سروای جای یک سوزن
 بخشش تو نداشت هرگز من
 نه سخای تو هست پاداش
 بازیش حسام فتور و حن
 هم تو صیقل شدی و هم ترسن
 با قبی مانده گشت اصل فتن
 مرا ترا سروری چو در عدن
 کس نداند درین زمانه ثمن
 تا مرا جان و دل بود در تن
 در ثنای توام گشاده دهن
 بارانند و از تنم بندگان
 گل سوری میبوی چون راسن
 پشت انسا یشه را بمن بشکن
 سر برافراز همچو سرو چمن
 لعبتی ما سروی زهره ذقن
 عارض و روی چمن گل و سوسن
 ساغر ت ماه و می سهل بمن
 با دد پیراهن عادت کفن (۶۷)

پدر عمادالدین یعنی ابونصر منصور بن سعید در دستگاه اداره غزنوی ها شخصیت بلند پایه بود ، در دوران سلطنت ابراهیم بن مسعود و احتمالاً در دوره سلطنت مسعود سوم عارض لشکر بوده که در دوران سلطنت مسعود سوم روی در نقاب خاک کشیده است . (بفصل دوم رجوع شود)

به ارتباط وزرای بهرام شاه چنین آمده است که وی از آغاز دوره سلطنت خود از خدمات وزیر دا نشمند دارای تجربه طولانی عبد الحمید بن احمد بن عبد الصمد که وزارت را به ورا ثت یافت برخوردار بود ، مگر متعاقباً ارتباط وی با رژیم های قبل تشخیص گردیده ، سلطان او را بقتل رسانده است (به فصل دوم رجوع شود) . وزیر جد یار دیگر یکی هم احمد بن حسن بوده که وزارت او از یک مصرع مسعود سعد سلمان استخراج میشود ،

تا برآمد ز آتش شمشیر بهرامی شرار
کرد بهرام افتخار از ملک شاه بهرام شاه
گشت ملک و عدل از آبادتا ملکست و عدل
پیش بهرام گسردون بنده شمس
برفلک بهرام گزید دولت بهرام شاه
ز آسمان روح الامین گویان بصد شادی که هست
سوخت شمشیر توجان بد سگالان روزرم
برتر آمد مرتبه بهرام را از مهر و ماء
از پی صابر وزارت کرد اور اختیار
سعدو نحس دوستان و دشمنان شد آشکار
ار نشاط خدمت تو گشت خرم روزگار
همچو بهرام از مضامین کار و وقت کار
را ویدان و مدح های ملک بهرامی بخوان

داد گیتی را فلامک بر ملک بهرامی قرار
در هدیه معنی که بر تردیده ازین افتخار
ملک بهرامی لباس و عدل بهرامی نگار
در زمانه بندگی ملک از و کرد افتخار
هرچه مقصود است گیتی را نهاد اندر کنار
با ملک بهرامش بهرام گسردون جانسپار
زانکه بهرام مست شمشیر ترا آموزگار
تا ز نامی نام تو اندر جهان شد نامدار
در همه معنی چو احمد بود بهرامی مضی
در کف کافیه اوزان خامه بهرام سیر
این وزارت را که بهرامی است تیغ طبع او
تا بعون ملک و دین باشند پیش تخت تو
ساقیسا ترجا مه های بزم بهرامی بیار

در دست های توانای او از آن قلم که حرکت آن بدانند اقدامات قاطع بهرام است خوب و بد خواه دوستان و دشمنان او هویدا شده است .

برای دفتر این وزارت که طبع شمشیر او مانند شمشیر بهرامی است قلم و زنگی او با انتخاب خدمت تو معطر گردیده است .

شاید او مدّت طولانی بمنصب وزارت باقی نمانده است ، زیرا چنین پیداست که هیچ یک از مدحیه وی توسط شاعرانی چون سید حسن و سنایی باقی نمانده است . (۶۸) در مورد اینکه چه کسانی در بقیه سلطنت بهرام شاه کرسی وزارت را عهده دار بوده اند ابهامات وجود دارد ، زیرا تذکری از آنان در اثر بیوگرافی یکی یا در توار یسخ بعمل نیا مده است ، صرف بعضی معارومات گسیخته در آثار شاعران همروزگار و توجیهاتی که از آن ها میشود وجود دارد . غلام مصطفی خان از منتخب الملک قوام الدین مجدالملک ابوعلی حسن بن احمد نام می برد که جای نشین احمد بن حسن شده است ، و سید حسن مدحیه اغراق آمیزی اندر وصف او سروده که یکی از آن این کلمات را از زبان قوام الدین حسن نقل میکند .

کاری بگزارم	عمری به امید می سپارم
نی زهره آنکه دل بجزم	نی طاقت آنکه دم بر آرم
اندیشه بسوزخت عقل و رحم	و امید بسپرد روز گسارم
یاری نه یکسره هم بدرسد	تا بر چه امیدو در چه گسارم
بسد عهدم خوانسار و الهحق	گسری تر زیم هزار بارم
ای نور دو دیاره بیم آنست	کین نور دو دیده هم بیارم
ترسان ترسان ز آب و آتش	برروی درخت نظر گسارم
رنجی که همی کشم چه گویم	دانم که نداری استوارم
تا مشک تو نقشینه گسل شد	هیچ از دو جهان خبر ندارم
آیا که است نکرد مستم	در دا که گسلت نهاد بخارم
ای شاه منم که از عزیزی	پرورد غم تو در کنارم
گفتم که نمی نمایدت هیچ	می ده که هنوز هوشیارم
آن به که چو چاشنی پذیرم	بر دارم کسام و سرنجارم
کز رنج تو نیست هیچ راحت	جز بود رخصت شهر یارم
صاحب حسن آنکه شاه دو است	جز برد را و نداد بخارم
زیباده اگر از زبان حالست	گوید که جهان افتخارم
زر پاش چو شاخ در خزانم	در بار که ابر در بهارم
آنصدا منم که از عزیزی	پرورد اقبال در کنارم

شکر ایزد را که مملکت را
 برد شمن و دوست هر چه کردم
 گشته قلمش که می نماید
 رقص بساط سیدگ و نم
 هستم دو زبان و بر حقم زانک
 چون دایره سپهر سرکش
 از گشت نهم درست بر حرف
 ای آنکه ز جود تو بیفکنند
 از عین سخات بر مرادم
 گشته است بسا و لت تو حاصل
 گر از تو ندانم از که دانم
 هر مکرمتی که میگذاری
 هر قطره که بخشیم هدف وار
 بشگفت همه جهان ز فضل
 ز نهار بحق معسر نم کن
 از خاک تنم چو گل پیاده است
 این زر که منم که خواست دانست
 ای بی نیکان شور چشمان
 خلعت دادیم پادشاه حق
 تا باز چو باغ خوش بخندم

من از دو وز بریادگارم
 پادشاه دهد کرد گوارم
 از شادی دست او قرارم
 غرض بهار مشکسارم
 با دشمن خویش در حصارم
 سر بر خط امر خواجه دارم
 تا منتخب است دست یارم
 بسا مستی از در خم دارم
 وز جود یمینت بسا یسارم
 آن ها که نبود در شمارم
 و از تو ندارم از که دارم
 شکری بسا همی گزارم
 دری بتو بسا میسپارم
 نشگفته یکی گل از هزارم
 کز حق بر تو بزینه دارم
 بر باد چو بوی گل سوارم
 جز سنگ و قمار پر عیارم
 گفتمی که کیم همی نیارم
 امسال در آرزوی یارم
 تا باز چو ابر در یارم

ثانیاً به تعقیب یغما و چپاول پایتخت توسط علاء الدین جهانسوز و بازگشت بهرامشاه از هند به غزنه در روز گاران پایان سلطنت بهرام شاه نجیب الملک حسین بن حسن فرزند او بمقام وزارت تکیه میزند . (۶۹)

این دو شخصیت از مقامات منبع اداره خزانه بحساب می آیند که مورد اعتماد سلطان و بمقامات عالیله مالکی و نظامی گمارده شده بودند. یکی از اشعار سید حسن از روی داد های سال ۵۴۳ زمانیکه سیف الدین غوری سوری غزنه را موقتاً اشغال کرده بود یاد آوری نموده و از

بازگشت بهرام شاه و حسن احمد به حیث آفتاب سلطنت و نیز نهجیب الملک حسین ، سالار کدام قشون سلطان هنگام لشکر کشی های او اخر سلطنت او بوده یا د میکند ؛ زیرا همین شاعر ترجیع بندی دارد که از مراجعت پیروز مندانه او از سر زمین های غرب حکایت میکند (زباختر) احتمالاً وی به حملات متقابل در غرر یا شمال افغانستان اشاره میکند یعنی هنگامیکه علاءالدین - حسین نزد سنجراسیر بوده است . (۷۰) بهر حال درین منقولات از شعر سید حسن نکته مشخصی وجود ندارد که بصورت قاطع ثابت کند که این دو نفر مقام وزارت داشته اند ، حتی اگر قوام الدین حسن از ذریه وزرای اسبق خوانده شده میتواند . در واقعیت امر شاعر یک تعداد قصاید و ترجیع بند های عنوانی هر دوی آنان سروده است . سید حسن ، قوام الملک احمد بن عمر پدر قوام الدین حسن را مسلح نموده است (نه احمد بن حسین و زسر نامعلوم اوایل دوره سلطنت بهرام شاه را که در فوق ذکرش رفت) و او را بعنوان خازن سلطان یاد کرده است ؛ یکی از اشعار یکه به او وقف گردیده مخصوصاً اندر باب تبریکه تصدی این مقام وی است . (۷۱) درین قصیده مدحیه یاد گردیده که اعضای این خانواده درین دهه ها به نوبه خزاین خاص و اشراف دارائیهای دربار سلطنت را به عهد داشته اند . در زمره اشعار سروده شده متعدد سید حسن فرزندان و نواده آنان وزیر خطاب نشده ، بلکه به تواتر از آنان بعنوان خاص در گاه یاد گردیده چنانچه درین ترجیع بند آمده :

داری سر آنکه یارباشی	در دیده و در کنار باشی
بر چهره وصل گسل فشانی	در دیده هجر خار باشی
گرمست لب خودم ندار	بسیار درین خممار باشی
چون سخت گل پیاده گلشن	زبید که چو می سوار باشی
چون کار بسجان رسید بی تو	آنگاه تو بر چه کار باشی
دل کیست میاش گدو قرار باش	باید که تو بر قرار باشی
بند عهد میباش تا چه صاحب	فرمان ده روز گار باشی

صاحب حسن بن احمد خاص
آن گوهر کیمیا ی اخلاص

وی مهر گسیا ز کمین چه آید	ای لعبت چین ز چین چه آید
زان حلقه وزین نگین چه آید	دل حلقه و در تو نگین است
بسر آئینه آفریدن چه آید	آیین گرت آفرینش تست
از نوبت یاسمین چه آید	عمری خوا هم که بانو باشم
از تیسرگی زمین چه آید	بسر روشنی دو دیده نه کام
اید و ست جواب این چه آید	گفتی همه آن کنم که گوئی
بی خواجه ز ملک و دین چه آید	بی تو ناید ز جمان و دل هیچ

صاحب حسن بن احمد خاص
آن گوهر کیمیای اخلاص

جانی که چو بخت خود جوانست	ذاتی که چو بخت نور جانست
وز فضل جهان در جهانست	از لطف بهار در بهار است
در حاسد ملک بد گمانست	در ناصح دین مگر یقین است
قدش سرو چشم آسمانست	رایش دل و جمان آفتابست
عزمش چو سواره شد زمانست	حزمش چو پیاده شد زمین است
هر نقش که بوده دید و دانست	هر کاری که خواست کرد و شایست
جان کن که بطبع آن چنانست	گفتی بتکلف این چنین است

صاحب حسن بن احمد خاص
آن گوهر کیمیای اخلاص

دست در گنج ها گشاده	ای پای بر آسمان نهاده
در گنبد سیم گسون افتاده	آوازه جود زرفشانیت
دل از مهرت چو جان زباده	روی از لطف چو گل زمهتاب
پیش در باز تو پسیاده	ای شیر سوار آسمانی
در امر تو زهره ایستاده	در صدر تو مشتری نشسته
لیکن نه چو تو بزرگ زاده	در ملک بسی بزرگوار است
در حال ملک جواب داده	پرسید فلک که ابن حسن کیست

صاحب حسن بن احمد خاص
آن گوهر کیمیای اخلاص

سردفتر لفظ تو نعم باد	ای صدف حریم تو حرم باد
رایت همه رایت کرم باد	نهایت ز سر نامیه معانسی
دستش ز نهیب تو قلم باد	خصمت چو قلم بدست گیرد
در خلدت تر بیک قدم باد	گر باید چون درخت صدف
از سلسله وجود کم باد	گر حلقه چرخ بی تو گردد
عمری که فدات نیست دم باد	هر دم که فدای تست عمر است
میهن تو صاحب عجم باد	این عید عرب که اندر آمد

سید حسن کسانی را که مشخصاً به نام وزیر یاد نموده عبارتند از: خواجه عمید جمال الدین رشیدالدین، ابوطاهر محمد و قوام الدین ابومحمد طاهر که مقام وزارت داشته‌اند، و چارشهر او در مورد شخص اول و یک شعری به شخص دومی منسوب است. در نگاه نخست چنین مینماید که گویا انتساباتی در اسما و کنیه وارد شده باشد، و لذا ممکن است فقط یک شخص مورد بحث است، مع هذا تحقیق درونی اشعار طور ساده بیانگر دو شخص متمایز است. بدین سان در یک ترجیع به نظر می‌خورد که:

در همه عالم یکی محرم نماند	اینست بی یاری مگر عالم نماند
غصه چو نان شد که بر تو نشست	گر چو نان شد که نم در نم نماند
دل بود جای غم و نادر تر آنک	ماند غم بر جای و جای غم نماند
که گهسی خنده میکسرد یار	بدر من مسکین گری کانه‌هم نماند
صد هزاران حیرت از دیدار دوست	راست خواهی بیش ماند و کم نماند
گر دل از جان بر گرفتیم بر حق	ز آنکه یکدم ماند و یک همدم نماند
چون رشیدالدین که بر خورد ارباد	یک وفادار از بنی آدم نماند

آنکه چون ماه از کواکب ظاهر است

کنیتش بو طاهر و او طاهر است

از دل و دلبر جدا افتاده ایم	خود چنین چرا افتاده ایم
او گل و من بلبل و از یکدگر	هر دو بی برگ و نو افتاده ایم
خاکبای و سر برهنه مانده ایم	ز آنکه غمخوار و که‌پا افتاده ایم
خود بجو نخریده‌ها را هیچ کس	تابدین حد کم بها افتاده ایم

همچو سایه بر زمین هر کس فتد
 ماجو ذره در هوا افتاده ایم
 جای آن کز جای برخیزیم نیست
 در چنین عصری که ما افتاده ایم
 کافران بر ما گراهی میدهند
 ای مسلمانان کجا افتاده ایم
 دستگیر مانصر الدین بس است
 گر چه در پای بسا افتاده ایم

آنکه چو ماه از کواکب ظاهر است

کنشش بر طاهر و او طاهر است

آنکه را یش رنگ گوهر میدهد
 و آنکه خلقتش بوی عنبر میدهد
 دولتش کما و س را دم میدهد
 خدمتش ناکرده هم بر میدهد
 صورتش نادیده هم دل میبرد
 رای چابک دست او خور میدهد
 ماه را هر شب که بنهد مهرها
 هر کجا سر میزند زر میدهد
 تیغ خورشید است عالی رای او
 تعبیه در مشک شکر میدهد
 سحر کاکش بدن که همچو خط یار
 خاک را از حرم پائسی میکند
 و در یک مدحیه چنین آمده است:

خدای عز و جل داد بنده را در سر
 دودیده گان گرامی بسان شمس و قمر
 مطیع دارد شان سر چنانکه سر را تن
 عزیز دارد شال چنانکه دل را بر
 بشکل پیکان با شند و در نظر چو تیر
 صفای خنجر دارند پیش جان چو تیر
 دواند همچو دوفرد یکی کنند نظر
 چو چرخ ساکن در رویت واسیر سفر
 چو خاکی نقش پذیر و چو آب عکس نمای
 چو ناز تیز رو و همچو باد تیز خبر
 همی روند چو آب و چو آبشان نی پای
 دو خرد لیکن دانایتر از هزار بزرگ
 چو آفتاب فرو شد فرو شدن گیرند
 قمر بچرخ بزد نور بر زمین و بعکس
 صفای آئینه دارند هر دو مژها
 دور هربند جهان بین و خویشین نه

دو دیده گان گرامی بسان شمس و قمر
 عزیز دارد شال چنانکه دل را بر
 صفای خنجر دارند پیش جان چو تیر
 دواند همچو دوفرد یکی کنند نظر
 چو چرخ ساکن در رویت واسیر سفر
 چو ناز تیز رو و همچو باد تیز خبر
 همی روند چو آب و چو آبشان نی پای
 دو خرد لیکن دانایتر از هزار بزرگ
 چو آفتاب فرو شد فرو شدن گیرند
 قمر بچرخ بزد نور بر زمین و بعکس
 صفای آئینه دارند هر دو مژها
 دور هربند جهان بین و خویشین نه

سیه سپید چو روز و شبند هریک را
 دویکر است در ایشان نشسته چو دوفلک
 تو خود نگه کن به نزدشان چو ملوک
 هزار منت حق را که داشت ارزانی
 قوام دولت و دین بر محمد طاهر
 سپهر ساخته از جزم او بسی در قه
 عطا گزاری مقصود او ز روز سیم
 دهان ز ذکرش همچون صف پر از لولو
 عدویش گردید چون دولتش بخندد خوش
 زهی بصورت تو کرده اقتصاد سرت
 ز چشم زخمی کافتاد و رفت بیش مباد
 چو نور مردم مک چشم مردم دیدت
 نظر نکرد ز کو تاه دیدگی آنقدر
 محاق ماه نشاید ز بهر عزه لال
 سحاب تا نشود پرده از شاه فلک
 بسا شگوفه کزین پس برای چشم ترا
 بزاگوارا منت خدایرا که امروز
 جهان ز خاطر چون آتش عطر گشته
 اگر نه نام تو مدح سیم آنستی
 پیش طبعم زبید که آب خشک آید
 مرا بگفت چه حاجت که خود می گوید
 خدای داند اگر کس در این رسد هرگز
 همیشه تا نبود بی ضیا و می خورشید
 بصیرت تو چو خورشید باد اصل ضیا

عجب که از سپهری تابد آفتاب بصر
 کشان ز خروبی تخت است و ز خیال افسر
 هر آنکه قربت او پیش او بعظم تر
 چنین نفیس دو گوهر بصد رحق پرور
 که دین و دولت از ویافتند زینت و فر
 زمانه آخته از عزم او بسی خنجر
 بزرگواری و رو ث او ز جلد و پلدر
 زبان زشکورش چون نیشکر پرازشکر
 یکی صراحی شد گدوئی و دگر ساغر
 خهی ز مخیر تو داده مژده ها منظر
 زمانه داشت غرض گوشمال اهل هنر
 ز اشک خواست که همچون خودت کند ابتر
 که چشم ما را چو دوزی شود فزونش خطر
 شب سیاه نباید برای قدر سحر
 عروس باغ ز پرده نیسارد سر
 سپید چشم بزاینده جمله از مادر
 منم سخن را چو دیده مرضیا در خور
 چنانکه میشود آب از وی آتش مجمر
 ز آب داری شرم ترستی این دفتر
 ز شرم خاطر آتش سزد که گردد تر
 همین قصیده که اعجوبه ایست تا محشر
 یکی نیکوست که تو ایدری و من ایدر
 همواره تا نبود بی سهر شبی اختر
 چو اختران بصرت را مباد رنج سهر (۷۳)

هر آنچه کرو نولوژی مربوط دوره های ماموریت ابو طاهر بوده باشد چنین پیسدا ست که ابو طاهر محمد کم از کم در زمانی که غوری ها برای اولین بار غزنه را اشغال نمودند مقام وزارت داشته است، زیرا سید حسن طی قصیده یی پیروزی مجدد بهرام شاه را بر مسند سلطنتش تجلیل نموده و از دست آورد های سه فرزند شاه هریک سمأالدوله مسعود، معزالدوله خسرو شاه و معینالدوله شاهنشاه و نقش قهرمانانه سالار علی بن حسین سالار نیروهای قشون هند یاد آوری میکند (رک به صفحات فرق) و در باره ابو طاهر محمد چنین میگوید:

وزیر عالم و عادل سفیر کافی و مقبل که بتوان یافت از هر دو نشان و نام پیغمبر (۷۴)

گرچه سلطنت بهرامشاه در روزگار اخیر بنا بر تاخت و تاز غوری غبار اندود گر دیده، و با آنکه در پیشنه روز گاران این شاهنشاهی ابهت و جلال خاصی داشت، و درین هنگام صرف کالبدی از آن بیاد گار مانده بود، که بهرامشاه آن را به دو خلف دوره سلطنت بهرامشاه به مقایسه دوره عهد اول غزنویان که در تغزل و اشعار حماسی و ادبیات فارسی سر آمد بود. دربار سلطان بهرامشاه کانون طبیعی تجلی شگوفانی ادبیات بوده است. شاعران نسبتاً پیشین مانند عثمان مختاری، مسعود سعد سلمان و سنایی فقط در اوایل سلطنت بهرام شاه دست اندر کار شاعری بودند. تاریخ وفات عثمان مختاری واضح نیست ولی وی دو قصیده مهم بنام بهرام شاه سروده که در مقایسه چندین قصیده برای سلطنت او یعنی ملک ارسلان انشاد کرده است، و از آن برمیاید که وی در اوایل سلطنت شاه چشم از جهان پرشیده باشد، و یا اینکه خاموشی گزیده و یا بعد از مرگ ممدوح خود ملک ارسلان راه دیار دیگر در پیش گرفته و در غزنه نه برده است. مسعود سعد بعد از یک زندگی پر تلاطم سه یا چهار سال اخیر حیات را بابر خورداری از الطاف بهرام شاه در تنعم سپری نموده و در سال ۵۱۵ هجری قمری مطابق (۱۱۲۱-۱۱۲۲ میلادی) چشم از جهان فرو بسته است و همینقدر توانسته که بمجرد جلوس سلطان جدید او را مدح گوید:

درستایش عین الدوله بهرامشاه

ای بت لبست ملیست که آن را خمار نیست
وی مه رخت گلیست که رسته ز خار نیست
دیدست کس گلی و ملی چو نرخ و لبست
کانرا چنین کسه گفتسم خارو خمار نیست
آوردنو بهمار بتمان را و هیچ بست
مانند تو بهخوبی در تو بهمار نیست
سرو و چنار باران در هر چمن و لیک
با حسن وز یب قند تو سرو چنار نیست
ای قند همار گشته ز تو جایگاه تو
والله که لعبتی چو تو در قنار هار نیست
منت خدایرا که زمانه بکام ماست
وامروز روز دولت مزار غبار نیست
در عدل می چیریم که عدل اختیار کرد
شاهی که در زمانه ز شاها نشیار نیست
سلطان یمین دولت بهرامشاه کدوست
کامروز مثل او بجهان شهر یار نیست
آن شهر یار شهر گشای ملوک بنام
چون بنگرند جز فلک او را یسار نیست
هست او یمین دولت و اندر حصار ملک
کالدر جهان رضای تو را جانسپار نیست
ای خسروز مانده که باشد ز خسروان
تو رستی و باره تنم تو هست رخس
یک پی زمین نماند که از زخم تیغ تو
بسی مغر دشمن تو در و هیچ دشت نه
از بهر ملک تست جهان بایدار و بس
چونکره یافتست ز تو مملکت قرار
نا استوار دیدم ترا در مصاف رزم
هستی سوار ملک و چنانی که پیش تو
تساییده آفتاب کنند روی در حجاب
ملک افتخار کردی و امروز ملک را
پیوسته فہمت تو شکار است و کار زار
دل در شکار شیر مینداز برای آنک
گرگه گهی بچوگان بازی روا بود
مقصود شد بر آنکه نشینی و می غوری
بی می بدن که جان و روان شاد خوار نیست

جان خوا ستار می شد بیشک زبهر آنک
مجلس فروخته شود از می بروز و شب
مجلس هر لاله زار کند جام می برنگ
بوس و کنار باید دل شاد مان از آنک
ای پیشروای و قبله خورد امید و ارباش
می خورد باید و زلب می گسار نقل
ای دوازده ماهه ملوک زمانه را
پیرار و پیر بنده زجان نا امید بود
کس را چنانکه امروز این بنده تراست
هر مجلس زرای تو او را کرامتی است
از داده تو اکنون چند آنکه بنده تراست
عمر تو باد باقی چند آنکه چرخ را
بر تخت ملک بادی تا حشر تا جدا ر
وین روز گار ملک تو پاینده باد از آنک

می جز نشان را به جهان خواستار نیست
می آتشی است روشن کانه را شرار نیست
گرچه هنوز وقت گل لاله زار نیست
جز وقت شادمانی و بوس و کنار نیست
کز عمر خورشید شمنت امیدوار نیست
زیرا که نقل به زلب می گسار نیست
جز بر ارادت تو مسیر و مدار نیست
و امسال حال بنده چو پیرارو پار نیست
جای محل و مرتبت و کار و بار نیست
هر هفته از تویی صلت صد هزار نیست
کس را یسار و مال و ضیاع و عقار نیست
چون عمرو ملک تو به جهان یادگار نیست
که امروز در زمانه چو تو تا جدا نیست
اندر زمانه خوشتر ازین روزگار نیست

ابوالمجد مجذوب بن آدم سنایی یکی از سه شاعر بزرگ متصوف مثنوی سراسر است که همروز
گاران مثنوی سرای وی شیخ فریدالدین عطار و مولانا جلال الدین رومی اند. از قرار نوشته
تذکره نویسان ادبی حکیم سنایی پس از آنکه در احوال خرد انقلابی احساس نمود و به تصوف
و ترک دنیا روی آورد از شعر و شاعری روی گردان شده شاید بتاريخ ۵۲۵/۱۱۳۱ میلادی یا
یک دهه بعد تر در ۵۳۵ مطابق ۱۱۴۱ میلادی آفتاب عمرش غروب و ازین سرای سپنج چشم
پوشیده باشد. * سنایی مثنوی های پراکنده حدیقه الحقیقه درباره اخلاق و سلوک را در ۵۲۵ که

* پوهاند محمد سرور همایون استاد دانشکده زبان و ادبیات دانشگاه کابل سال وفات حکیم
سنایی را که روی سنگ مزار حکیم حکم نمودند ۵۴۵ هجری خوانده است (رک روزنامه انیس ۲۰ اسد
۱۳۵۶، حکیم سنایی و جهان بینی او تألیف سرور همایون ص ۷۵) دلیل استاد همایون این است که
سنایی در حدیقه به حادثه هجوم غوریان برگزیده اشاره نموده و چون این واقعه نخستین بار در سال
۵۴۴ اتفاق افتاده پس دلیل است که سنایی درین سال حیات بوده و چون یکشنبه ۱۱ شعبان
صرف در سال ۵۴۵ تصادف میکند لذا میتوان سال ۵۴۵ را سال وفات حکیم خواند. مترجم

مصادف با روزگار پایان زندگی اش بوده مرتب نموده و بنام بهرام شاه اهدا داشته است. هر آن ارزشی را که این اثر محتوی باشد ادوارد، ج، براون در نظریات انتقادی خود این اثر را ضعیف تر از مثنوی مولانا جلال الدین بلخی رومی و انمورد کرده چنانکه کتاب شیطان را برت مونت گبری در برابر شهرت گم شده جان ملتون مقام پائین تر دارد حلقه های وسیعی از حدیقت الحقیقه فیض می برند چنان چه این اثر تأثیر انگیزنده بی بر شعر تصوفی فارسی بجای گذاشته است. حکیم سنایی به حیث شاعر مدیحه سرا و در قطار استادان دوره اول غزنوی و در کنار مسعود سعد سلمان شاید شاعر بزرگتری بوده باشد.

حکیم سنایی که در بدو مدیحه سرا بود بعد ها حالتی به او تاری شد دل از کف داد و به تصوف گرایید، این دیگر گونی حال در اشعار متعدد حکیم نمایان است گر چه گاه گاهی به سلطان اشاره دهنی نماید. (۷۷)

اشرف الدین ابی محمد سید حسن بن محمد غزنوی یکی از شاعران عهد بهرام شاه بشمار میرود که در پرتو حمایت و ادب دوستی این سلطان در قصیده و غزل به اوج کمال رسید، که بخش اخیر دیوان وی از اهمیت ویژه ای برخوردار است. در تذکره های متأخر تألیف شده در ایران و هند نشان داده شده که سید حسن چگونگی در پایان زندگی در حدود ۵۴۵/۱۱۵۰ میلادی حسادت دشمنان در باری سبب شد که نظر سلطان در حقش تغییر یابد و بالتبع وی مجبور به ترک شهر غزنه گردید. بعضی اقوال حاکی است که در هنگام اشغال شهر غزنه توسط سیف الدین سوری سید حسن در غزنه بوده و به این مفکوره که رژیم جدید ماندگار خواهد بود از خود روحیه سازش بروز داده و همین رویداد موجب شده است که در هنگام بازگشت سجد بهرام شاه به غزنه وی از آنجا بتاريخ ۵۴۴ هجری قمری مطابق ۱۱۴۰ میلادی ترک دیار گفته و راه نیشاپور در پیش گیرد، و از همانجا اشعار التجای به شایش عنوانی سلطان سروده و هم قصیده مطرلی در تجلیل از پیروزی سلطان و قتل سروری انشاد کرده است. وی از نیشاپور به مکه و مدینه سفر کرده و روزهای واپسین زندگی را در بغداد، ایران غربی و خراسان بدر بار زمام داران متعدد سلجوقی مانند سلطان مسعود بن محمد، سنجر و سلیمان شاه بن محمد و به دربار خوارزم شاه اتیسز و به دربار محمود خان بن محمد، زمام دار قریه خانی خراسان گذرانده است. شاید در حدود سال های بین ۵۵۵/۱۱۶۰ میلادی و ۵۵۷/۱۱۶۲ میلادی در ناصحیت جریین در شمال خراسان چشم از جهان بسته است (۷۸)

بدون تردید ابوالمعالی نصرالله یا نصر بن عبد الحمید از فرزندانش وزیر دربار ابراهیم و مسعود سوم بعد از شاعران فریق الذکر یکی از مشهورترین چهره های ادبی دربار بهرامشاه محسوب میشود (رک بصفحات قبل این کتاب) که ممدوح عثمان مختاری و سیدحسن بوده است. از کارهای سترگ ادبی فارسی ابوالمعالی نصرالله یکی ترجمه مجموعه افسانه های حیوانات، قصه های بیدپای است که ابن المقفع آن را از ترجمه پهلوی آمده از هندی به عربی درآورده و بنام کلیله و دمنه منسوب نموده است. ابوالمعالی نصرالله این اثر را در سال ۵۳۸، ۱۴۳ میلادی به پایان آورده و به بهرام شاه اهدا کرده است؛ شهرت این اثر تا آنجا بالا گرفت که طی سالیان بار بار به تحریر مجدد آن همت گمارده شد و ابوالمعالی نصرالله در تحریر مجدد آن نقش داشته است، مگر وقت زیاد سپری نشده بود که باز در قرن دهم (شانزدهم میلادی) جهت برگردانی مجدد و درخشان تر آن نیازمندی احساس شد که موجب بمیان آوردن انوارسهدلی حسین واعظ کاشفی گردید. ابوالمعالی بهمان اندازه که یک ادیب بود یک سیاستمدار هم بود و در صف و قطار وزیران و دبیران مکنت داشت، و خود در دوره حکمرانی خسرو شاه مقام وزارت داشته است (رک بصفحات ذیل فصل چهارم)

از اسمای سایر شاعران بلند پایه مجتمع دربار بهرام شاه یک فهرست مطرول ترتیب شده میتواند، که اکثر اشعار آنان از ورای تذکرة الشعرا به چشم میخورد. درین میان سیدالشعرا ابوبکر بن محمد روحانی که برخی او را غزنوی و برخی وی را سمرقندی گفته اند تذکر بعمل آمده است که عوفی او را عطار دالثانی سخنوری، هوف یک سرگند نامه مطول مشتمل بر هشتاد و سه بیت که در سالهای اخیر سلطنت بهرام شاه به سلطنت تحریر درآمده، معرفی نموده است، که خوش بختانه از تطاول روزگار در امان مانده است. این قصیده خرد دارای اهمیت تاریخی است زیرا که در آن به شعرا و ادبا و اشخاصی مربوط به حکومت و دولت اشاره شده است (۸۰) جمال الدین محمد و حسن فرزندان ناصرعلوی مانند پدر شاعر بودند. حسن در جرانی زندگی را وداع گفت و مسعود و محمد سلیمان در مرگ وی مرثیه ای انشاد کرد. (۸۱) لکن محمد مداح مسعود سوم از نعمت حیات برخوردار ماند تا در زمره مداحان بهرامشاه جایگاه منبع کسب نماید. عوفی هر دو برادر، محمد و حسن را با ترتیب به لقب اکمل الشعرا، سرآمد شعرا، فخر الساده خوانده است. (۸۲) شهاب الدین ابورجاء علی غزنوی اشعار چندی در وصف بهرام شاه سروده است، و تا پایان دوره غزنوی ها و اوج روزگار غوری ها حیات داشته است. (۸۳)

فخر المله والدین محمد بن نیشا پوری یکی از چهره های متبحر دارای دانش چندین بعدی دربار سلطان است که مولف چندین اثر و تفسیری است که صرف نام شان بدست ما رسیده به شمول یک تفسیر به عنوان بصایر یمینی به سلاک تحریر در آمده و صرف از عناوین شان فهمیده شده میتواند (تسمیه این کتاب یا از نگاه اهدای آن بنام یمین الدوله بهرامشاه بوده و یا اینکه تفسیری بوده به تاریخ یمینی عتبی؟).

کتاب رای آرای ترجمه فارسی غرر السیر (شاید تاریخ غرر السیر ثعالبی) و کتاب صحیفه الاقبال که مناظره ای میان شمشیر و قلم است از تألیفات اوست. وی در ۵۳۰/۱۱۳۶ میلادی زمانیکه بهرام شاه برای سرانداختن سلطه سنجر از قلمرو سلطنت غزنوی به اقدامات نافرجام دست زد بوکالت از بهرام شاه نقش سیاسی ایفا نمود (رکه بصفحات قبل) بهرام شاه او را مأمور نمود تا موضوع تسلیمی او را به سلطان سلجوقی در تگین آباد ارائه بدارد، و او با سرودن یک رباعی این مأموریت را بوجه احسن پایان آورد (۸۴) محمد بن عثمان یمینی منشی و سعدالدین مختار الشعرا و یکی از شاعران بنام مسعود ناوکی از جمله شاعران مدحیه سرای بهرام شاه بودند و عوفی تعداد زیاد از اشعار آنان را بدون آنکه ذکر از بیوگرافی آنان کرده باشد نقل میکند. (۸۵) در انجام همین موافق عدد دیگر از شاعران معاصر این زمان از اراضی حاشیه ایران - هند را با ذکر مختصر نمونه کلام آنان بشمول مولفانی که از لاهور، بست یا تگین آباد، سکاوند و غزنه سر بر آورده اند برمی شمرد که متأسفانه از ارتباط آنان با حلقه های دربار بهرامشاه سخنی به میان نمی آورد. (۸۶)

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

پیگار هلیه غوریان و آخرین سلاطین غزنوی

I

سال های اخیر سلطنت بهرام شاه و چپاول غوری ها

سقوط شاهنشاهی غزنوی که روزگاری از دولت های با عظمت برده است، طوریکه در خور آن بوده گزارش نگردیده است، اگر به روزگاران سلطنت بهرامشاه نظری بیفکنیم می بینیم که شیرازه شاهنشاهی او سرزمین های را که امروز بنام افغانستان شرقی، پنجاب و احتمالاً سند و بلوچستان یاد میشود احتوا می کرده است در میابیم که امور و حوادث این منطقه چندان که لازم بوده توجه مورخان را که در اراضی مرکزی اسلامی تاریخ عمومی و یا تاریخ دودمانی می نوشتند جلب نکرده است. مرزخان دسته اخیر بیشتر مصروف وقایع مسایل داغی چون از هم متلاشی شدن شاهنشاهی بزرگ ساجرقی، تشکیل قلمرو های اتابیک و تهدیدات قره ختانیان آسیای مرکزی و خوارزم شاهی بودند بناً اندر باب کسب اطلاعات از رویداد های این مناطق سلطنت غزنوی اساساً بیشتر، برگزارش های ابن الاثیر که شبره تاریخ نگاری سرزمین های مرکزی و اسلامی را تمثیل می کند، هکذا به گزارش های منهاج الدین بن سراج الدین جوزجانی که گزارش های افغانستان و شمال هند را ارائه میدارد متکی می شویم.

طوریکه در فصل دوم یادداشت شده ابن الاثیر در بدست آوردن معلومات موثق پیرامون رویدادهایی که در حواشی شرق دور ایران زمین و در هند بوقیعی می پیوسته اشکالاتی داشته است. وی در مورد رویداد های قرن ششم (دوازدهم میلادی) خراسان مانند قیام خوارزم شاهان از سلاله

انوشترکین غرچه ، نابسامانی روزگار سنجبر با اغوز و عملیات امپریالستی در خراسان و بجانب بحیره کسپین مربوط سلاطین غوری در میان سایر آثار بر اثر مورخ محلی بهیق در خراسان ، ابراهیم حسن علی بن زید بیهقی که به کنیه پدر کلان خود بنام ابن فندق مسمی است (متوفی ۵۶۵/ ۱۱۶۹-۱۱۷۰ میلادی) متکی بوده است. ابن فندق مورخی اندیشمند، درست کار و شهره زمان خود بود. یاقوت ، ابن خلکان ، جوینی و حمدالله مستوفی و هم چنان ابن الاثیر از اثر او استفاده کرده اند. (۱) ابن الاثیر از «مشارب التجارب و غرارب الغرائب» (ابن فندق نقل نموده است و مباحثات اعضای خانواده خوارزم شاه در خراسان را درج وقایع سال ۵۶۸/ ۱۱۷۲-۱۱۷۳ میلادی نموده که شاید آنگونه که بار تولد هم ملاحظه نموده، این مفهوم را داشته باشد که این الاثیر اندر باب رویداد های نزدیک به سال ۵۶۸/ ۱۱۷۲-۱۱۷۳ میلادی احتمالاً ادامه «مشارب التجارب» را روی دست داشته است. کتاب تاریخ تألیف خود ابن فندق که امروز دیگر درد ست نیست ولیکن ظاهراً مشتمل بر وقایع تاریخ ایران زمین از زمان وقایعی که عتبی در تاریخ یمینی به قلم نیاورد ، یعنی از حدود سال ۴۱۱ هجری قمری / مطابق ۱۰۲۰ میلادی به بعد بوده و این اثر می توانسته معلومات لازمی را جمع به حوادث مهم مربوط سقراط سلطنت غزنوی از قبیل تاراج غزنه در سال ۵۴۵ از طرف علاءالدین حسین غوری و اشغال این شهر چند سال پس توسط قبیله اغوز را در دسترس ابن الاثیر بگذارد. و هم چنین این ادامه دهنده مشهور ابن فندق مواد مورد چگونگی سرنگونی خسرو ملک توسط شهاب الدین محمد غوری و انقراض این سلاله در سال ۵۸۲ / ۱۱۸۶ میلادی ارائه می توانسته. (۲)

بنیاد اندیشه

ابن الاثیر از نارسائیهها و کاستی های شریطی که تحت آن کار میکرده بخوبی آگاه بوده است. کرونولوژی روی داد های وی در جنگ غوری - غزنوی مشکوک و گزارش هایش تکراری است و او خود نیز بعد از گذارش فرو کشیدن غارتگری علاءالدین حسین گزارش را که در سنه ۵۴۴/ ۱۱۴۹-۱۱۵۰ میلادی ارائه شده باز عین گزارش را درج رویداد های ۵۴۷-۱۱۵۲ میلادی می دارد) اعتراف میکنند که در تاریخ غوری که قبلاً در ذیل سال ۵۴۳ ارائه شده [۵۴۴ خوانده میشود] و به رابطه همان وقایع که درین جا گزارش میگردد در برخی مسایل تناقض وجود دارد ولیکن تمام این گزارش ها را ما فقط استماع و یا در آثار شان مطالعه نموده ایم [و کلا سمنه و رأیناه فی مصنفاتیم ولی در تصنیفات کدام اشخاص؟] و بنا بر همین تناقضات بوده که هر دو روایت را نقل کردیم ولی به منظور اكمال این گزارش به بیان اسارت آخری خسرو ملک

از طرف شهاب‌الدین محمد که به استناد یکی از دانشمندان خراسان (باب‌صلاحیت‌عده از دانشمندان) بعضی فضیلتی خراسان و احتمالاً «بصلاحیت‌ادامه‌دهنده معروف اثر ابن فندق بسوده باشد می‌پردازد، و در جای دیگری معلومات متفاوتی درینمورد وجود ندارد. (۳)

جوز جانی یکی از مورخان محل از شمال افغانستان است (به گواهی از نسب‌نامه وی چنین برمی‌آید که سلاله وی از گوز گسان منطقه کوه‌سار واقع میان هری رود علیا و بلخ سر بر آورده) و خسرووی واقعاً در قصر سلطنتی غوری‌ها در فیروز کوه و غرچشم به جهان گشوده است. وی نخست به اوچ‌ه‌هند و سپس به دهلی مسافرت نموده و در آنجا در سال ۶۵۸ هجری قمری مطابق ۱۲۵۹ - ۱۲۶۰ میلادی به نگارش طبقات ناصری همت گماریده است و بعنوان مورخ سلاله غوری و سببه سالاران غلام‌ترکی خلیف غوری‌ها در هند در آمده (۴) و لذا هنگامیکه وی مصروف ثبت وقایع اضمحلال غزنوی‌ها بوده رویدادهای تخمین یک قرن قبل بوده است که به نگارش در می‌آورده است. اگرچه وی از طریق از دواج یکی از نیاکانش با دخت سلطان ابراهیم بن مسعود از خانواده سلطنتی غزنوی بیشتر خود را منسوب به سلاله غزنوی‌ها میدانسته مع هذا در ثبت وقایع تاریخی بیشتر از دیدگاه فاتحان غوری قلم فرسایی کرده است. درین جایکی دو گزارش به گونه مثال ارائه میشود: جوزجانی اندر باب سلوک و رفتار ظالمانه غیاث‌الدین محمد غوری بمقابل خسرو ملک داد سخن میدهد، و از تطاول غوری‌ها بر بازماندگان غزنوی‌ها در پنجاب که گفته میشود در آن خسرو ملک به هوس رانی متهم گردیده مطالبی را پیش کش میدارد، که در نتیجه همین عیاشی نیروی نظامی ترکی و طبقات حاکمه فارسی و هندی دستور می‌یابند تا زمام قدرت را در اختیار بگیرند. (۵)

دشمنی و خصومت میان غزنویان و غوری‌ها در نتیجه گسترش امرای کوچک سلاله شنسبانی در غورو بدست گرفتن یکک موقف خود کامگی از جانب آنان در داخل آن منطقه زبانه کشیده است. و سپس آنان بر زمین‌های دارای ثقافت عالی تر دارای منابع سرشار تر اقتصادی به غرب غور سرازیر گردیدند، که در بدو با سلجوقی‌ها و سپس با خوارزم شاهان برخورد نمودند، و هکذا این سلاله بجانب جنوب شرق گسترش جویی کردند، که درینجا با غزنویان برخورد نمودند (در مورد روابط میان غوری‌ها و غزنوی‌ها در دوران سلطنت ابراهیم بن مسعود بمفصل دوم رجوع شود). غوری‌ها و غزنوی‌ها هر دو در دهه‌های اول قرن ششم (قرن دوازدهم میلادی) بیش از پیش در مدار نفوذ سلطان سنجر سلجوقی درگیر ماندند.

مگر بهرام شاه غزنوی برای استحکام مرفف سنتی و نفوذ اجدادی خود در قلمرو کوهسار غور مساعی مبذول نمود. او قطب الدین محمد بن حسین ورشاد سرکرده غور ملقب به ملک الجبال را با آنکه دامادش بوده در غزنه مسموم ساخته است. بهرحال ابن الاثیر و مؤلفان دیگر به پیروی از او مانند فرشته گفته اند که عقیده بر آن بوده که قطب الدین محمد و برادرش سیف الدین سوری ایستیا (Saifad-Din suri of Istiya) به غزنه محض برای این آمده بودند تا برای حمله بر شهر اطلاعات مقدماتی از وضع دشمن بدست آرند. (۶)

مگر جریان امور هر آنچه بوده باشد اصل عمده این بوده که خانواده غوری تشنه انتقام از بهرام شاه گردیدند و سیف الدین سوری که واپس به غور فرار نموده بود قشون سواره و پیاده نظام جمع آوری کرد (از آنجا که کوهستان نشینان غوری اکثریت قاطع نظامیان پیاده بودند، این امر شاید تلمیحاً چنین معنا دهد که ایشان سواره نظامیان غلام ترکی برای تعقیب اهداف توسعه جویی خود خریداری یا اجیر کرده باشند) و سپس به معیت برادر جوانش بهاء الدین سام سنگه و علاء الدین حسین از وچیرستان حمله ورشد. در جمادی الاول ۵۴۳ / سپتامبر - اکتوبر ۱۱۴۸ میلادی شهر به تصرف آنان درآمد که نخستین پیروزی قزای غوری به حساب میآید. درین موقع بهرام شاه به منطقه سرزی بین هند و افغان فرار نمود منطقه ای که به قول ابن الاثیر کرمان خوانده شده کرمان = کرم خوانده شود) سرزمین افغان (که پتانها باشند است و این محل در ایالت شمال غربی پاکستان امروزی موقیعت دارد؟ (۷) جویزجانی گزارشانی را که بعداً بوقوع پیوسته به تفصیل گفته است و ابن الاثیر به اختصار آن را تکمیل کرده است و گزین تر از همه معارفات مفصل از یک قصیده مطول که نود و چار بیت دارد بدست میآید که سید حسن بمناسبت گرامیداشت پیروزی بهرام شاه علیه غوری ها بنام وی سروده است. غلام مصطفی خان در رساله تحت عنوان «تاریخ بهرام شاه غزنوی توضیح مبسوطی اندرین مورد ارائه کرده است. سیف الدین سوری زمام قدرت را در غزنه بدست گرفت و لقب سلطان ابرخود گذاشت و برادر خود بهاء الدین سام را فرمانفرمایی غور گزید. با فرا رسیدن سرمای زمستان در ۵۴۳ / ۱۱۴۸ میلادی دیگر برادران جوان و عده از قشون غوری را واپس به وطن اعزام نمود، و سیف الدین سوری خود یک تعداد افراد معدود محافظان خود را با خرد در غزنه حفظ نمود. و به بازوی درباریان و کمپ قرارگاه نظامی که بعد از فرار بهرام شاه باقی مانده بودند اتکا نمود. چنین پیدا است که مجد الدین موسوی بسکی از سادات محلی آنجا (بقول ابن الاثیر

الماهیانی) عناصر طرفدار را رهبری و به حیث وزیر سوری انجام وظیفه می نموده است. افتخاری که بعد آ در بهای آن قیمت گدازاف پسر داخت . بهر حال سوری مزاج در باریان و طبقات نظامی را در غزنه آن سانی که یک قرن قبل طغرل غاصب در گیر شده بود بد رستی تشخیص نشده بود (رک به فصل اول این اثر . بهرام شاه به یاری سالار علی بن حسین بن ابراهیم علوی که سمت والی غزنویان را در هند داشت به تدارک نیرویی از پنجاب متوسل گردیده بقول ابن الاثیر سالار الحسن بن ابراهیم العلوی بود) . بهرام شاه درین هنگام اطلاعاتی در یافت داشته بود که نیروهایی در غزنه اعتمادی بر سوری ندارند و لذا با اغنام از فرصت که ریش برف اندرین هنگام در غور شدید و راهای ارسال امداد از غور را برای سوری مسدود ساخته بود از طریق کابل بجانب غزنه در حرکت افتاد. سوری و آن عده محدود پا سدارانش بجانب غور فرار نمودند و گز در ناحیتی بنام سنگک سرراخ (در مجاری علیای هلمند بوسیله قشون غزنوی گرفتار آمدند و طی کارزاری سوری و مجدالدین مرسوی اسیر گردیدند. بنا بر اشعار سید حسن) (ابیات ۷۰-۷۳) بهرام شاه در مرکز قشون غزنوی حضور داشته است و فرزندانش سماءالدوله مسعود، (۹) معزالدوله خسرو شاه و معین الدوله شاهنشاه هر کدام سالاری یک قطعه را به عهده داشتند . شاعر تاریخ این درگیری را دوم محرم ۵۴۴/۱۲ می ۱۱۴۹ میلادی ضبط کرده است (تاریخ استخراج از بند شصت و هشتم شعر) .

سزد گر جبر ئیل آید برین پیروزه گون منبریشه

کند آفاق را خطبه بنام شاه دین پرور

بنا زد قلب چتر و بیازد قامت را یت

بیا لید پای به تخت و بخندد پای به افسر

فلک را که بر بندد ز طاسان فردوسی

بجای جامه رنگین همه با فند پرد رپر

سزدار آورند اکنون بقدر وسع خود هر یک

درین سو بهشت آیین که باشد خدوتی در خور

زکانه گوهرا ن زر وز گردون اختران نقره

ز صحرای آهوان مشک و ز دریا ماهیان عنبر

طبقها فلک از زهره و برجیس مهر و مه
 همه، پیروزه و با قوت افشا نند و سیم وزر
 جهان از روز و شب کافر مشکین سازد خورش خورش
 بمنبت آتش افروزند در خورشید چزن مجمر
 بدل پاکان کروی بی بجان خوبان و حانی
 جلاب آرنند از خلد و گلاب آرنند از کوثر
 که تا سلطان دین محمود و فرزندان پاک او
 روان خسروان یکیک زجسم در گیر تا نوذر
 فلک روی و ملک خوی و زحل فیض و امل بسطت
 فلک علم و زمین حکم و زمان عمر و جهان داور
 خداوند جهان بهرامشاه آنشه کزین فتحش
 دل خورشید شده روشن تن افلاک شد سرور
 بقدرش چرخ را نسبت ز عزمش ماه را سرعت
 ز بخشش ملک را دولت ز دانش اصل را مفتخر
 برای و روی مهر و مه بتاج و چتر روز و شب
 بلطف و قهر نیک و بد بزم و رزم نفع و ضرر
 روم از مدح شاهنش که باقی باد در دولت
 بدگر سروری فتان که خاکش باد و خاکستر
 ز غاری رفته چون تنین زخاکی زاده چون افعی
 زبادی جسته چون نکبار ز سنگی رسته چون آذر
 چو از خورشید جود شاه روشن گشت کار او
 ز دونی غره شد یعنی که خود هستم مه انور
 چو مه پنهان غمی فکند چون هر جانور دیده
 سپاهی ساخت هی جانی چو اختر بیحد و بیمر
 بخلق و خال زشت و بد بخو و زیست دام و در
 باصل و ذات دون بد بقول و فعل شور و شر

چو پیش شاه دید لدش برآمد نعره از عالم
 که هی هی آن چه باریکست بیش جزم و نور خور
 ازین پس باد بان ابر در خون آشنا گردد
 اگر حکم شهنشا هی فرو نگذاشتی لنگر
 شدی طشت فلک پر خون مباد اهرگز و گشتی
 زمین چون گری قصادان که در غلطد بخون اندر
 چو او بفکند خصمان را برآمد نعره از عالم
 بنامیزد زهی سلطان چنین بساید زهی لشکر
 بیا ساید کنون خانم بیهزاید کنون سکه
 بیدار آمد کنون دنیا ببارا یسد کنون منبر
 مسلمانان مسلمانان بترسید از گرفت حق
 که چون بگرفت پیش آید هزاران کا ر مشکلتو
 بسوزد آتش لاله بسدوزد ناوک غنچه
 بسوزد خنجر سوسن بگدازد پنجه عرعر
 وگر نه شوری گرنه بلعب خام دستی ده
 چگرنه زیر زخم افتاد بیرون جسته از سر در
 بوی پیل میآمد بر اشتر صلح کرد آخر
 در آوردنش از خلقان سری و گردنی بر سر
 چو خود را ماه میدانست بر کوهان نشاند ندش
 که یعنی ماه بر کوهان چنین زن گوزنی آخر
 بر آن کشتگان افکنده در حق اسیرانی
 که این رو به بدین شیران همی آمد درین کشور
 توگفتی روز حشر آمد که از هر خاک پیدا شد
 هزاران قالب مسد هوش در هر قالبی صد سر
 فرشته کرد پنداری هزاران دیوار قربان
 که باز آمد بتخت ملک سلطان سلیمان فر

که شد عالی بفرش باز قصه ملک و فردین
 زبهر دفع چشم بد فرو آویخت دو پیکر
 دو پیکر گشت آویزان ز عالی کنگره میدان
 بدان جمله که از گردون بتابد برج دو پیکر
 طمع دیداشت کز چنبر جهد چون بو زنه بیرون
 نجست او ایسک بیرون جست طرفه جان از چنبر
 ترو خشک جهان دانست خود را لا جرم زان شد
 تنش بردشته خشک و جان از شرم خلاقان تر
 سرش را تاج را تخت میبایست عزت بین
 سرش در دشت بی بالین تنش در شهر بی بستر
 سگ بود دستورش ز تری میش را آفت
 بتدی خشک آن دارش و خشکی مرگ را رهبر
 بکشت آنرا فرو آویخت این یل را که در عالم
 نه سگ شاید چنین فربه نه بز باید چنین لاغر
 جهان آینه در روی خالقان داشت از فتنه
 در روشن همه دیده نقش مجمع اکیس
 شده قا هر محق دین و عاجز مبطل دولت
 منادی جبرئیل آنجا و قاضی ایزد داور
 بقدر و فضل هر ساعت چنان حکمی بگرد آخر
 کزو بردند هر مجرم بقدر جرم خود دکیفر
 یکی مثله یکی کشته یکی خسته یکی بسته
 یکی رنجور و تنها رسته گوید من ره مضطر
 ایا شاهی که گرا بلیس عفو را شفیع آرد
 سزدگر حق بد و بخشد گناه جمله در محشر
 بنام آن خداوندی که فضلش از همه شاهان
 که بر بخشایش و بخشش ترا کرده است سرفتر

بلطف او که گرخواهد چنین صنعی پدید آرد
 که مردم گرچه می بینند زخود هم نایبش باور
 که هفت اقلیم زندانی است برهن بی جمال تو
 نه خوشنودم زجان و دل نه آگاهم زخواب و خور
 چو شمع از دیده آب آتشین هر دم فرو بارم
 چو برق اندر فراق چو برآید دود دل بر سر
 معاذ الله که بگریم ز حکمت هر کجا باشم
 توبس نیکو خداوندی منم بد بند و چاکر
 مرار نجات به از راحت مرا دردت به از درمان
 مرا خوارت به از خرمایا دارت به از منبر
 تو نور عالمی ظل خدائی وز نور و ظل
 به جز اندر عالم پنهان شدن کاری بود منکر
 اشارت کن سادیدی را که حال من کند روشن
 چو شد مجبورم یقین تو ذیل عفو خود بر آن گستر
 بیک فرمان که نافذ باد از شر من خلا صی ده
 بیک رحمت که شامل باد از رنجم برون آور
 جوان تر شد عروس مملکت مشاطه بایسد
 که گیر دآفرینش را به یک اندیشه در گوهر
 شهشه گفت نی نی چو آن فتنه گذشت از حد
 کنم این شعله را ساکن دهم این سحر را در خور
 نمود از پرد لی عفو و باشد غایت قنوت
 که گاهی پس نهاده هر که گیر د حمله شیر نور
 بحمد الله چو طالع شد کشیده تیغی از مشرق
 سپهر جمله بیفکند ندانه مه ماند و نه اختر
 یکی ماه مقنع بود لیک افتاده در چاه می
 کز آبش غرقه چو ن فرعون در آتش تا ورود یکسر

بغزنین گر چه اندر طشت خون آمد جهان گفتش
 فدای شاه خواهی شد چو گاو این یکدومهای خر
 اجل خنده زنان یعنی بهای خدیش می آید
 بطاس این گزدم کور و بزیر سله مسارگر
 تو گوئی پای خواهد گرفت ما نادر خلاب اشتر
 تو گویی دست خواهد زد مگر در روی بخ ستر
 گرفته شو می کفران نعمت دامنش ورنی
 دود بز پیش قصاب ورود خرنزد پالانگر
 آضا میگفت خوش آرامگاهی ساختی تن زن
 قدر میگفت خوش نیکو حریفی یسافتی در بر
 سعادت گفت هین شاه هاشهاب عزم پیران کن
 که سلطان را نمی زیبند و رای آسمان منظر
 هنوز اوراست ننشسته که در گوش جهان آمد
 صدای کوس پیروزی زبام گنبد اخضر
 دویم روز محرم سال بر تامیم و دال الحق
 برآمد نادر و رفتی کز آن گویند تا محشر
 تعالی الله چه ساعت بود کآمد شاه در کابل
 خدایش حافظ و ناصر سپهرش مخلص و چاکر
 گرفته در میان آن گره آتش که از نامش
 نهان شد بر آتش بار زیر آبگون چادر
 چنان بوی ظفر میزد ز شمشیرش که پنداری
 ز تیغ آفتاب از عشق شگفته است نیلوفر
 هلالی در صف آورده چوسه قوس قزح در هم
 ز گوناگون علامتها یکی اخضر یکی احمر
 چو مرکز شاه در قلاب و قوی بازوی اقبالش
 به فرزند شایسته چو دوقطب و یکی محور

گل باغ جهاننداری شجاع الدوله مسعود آن
 کش از آرایش مخبر بشا رت میدهد منظر
 مه چرخ خداوندی معزالدوله خسرو شه
 که لرزانست از صبحش عمود صبح روشنگر
 در بسحر شهنشاهی معین السدوله شاهنش
 که یست از گهر پاکش عروس مملکت زیور
 وزیر عالم و عادل سفیر کامل و مقبل
 که بتوان یافت هر دو نشان و نام پیغمبر
 موافق بندگان او که غبطت میبرد ز ایشان
 بترکستان و روم امروز هم خاقان و هم قیصر
 غبار خیلشان ابرو گشاد تیر شان بساران
 شعاع تیغ شان برق و خروش کوششان تندر
 ز بیلک فتنه را کردند همچون خار پشت اکنون
 نمیدانند که در عالم کجاو چون کند سر در
 بگرد شاه فوجا فوج لشکر های هندستان
 که گویی ذره بر خورشید پیوستند از خاور
 سپه سالار غازی شان علی باد پیل شیراوژن
 که دادش دولت سلطان تن رستم دل حیدر
 سپاه غور هم گد راست خراهی با همه کزی
 چو آتش نیزه زن بودند (و) همچون برق جوشن در
 بنفشه دست بگشادند همچون خیمک چون خیری؟
 بشروخی دیده بنهادند اکنون کو چون عبهر
 چنان بسیار در آهن شده پنهان که من گفتم
 مگر با جورج و ما جو چند اندر سد اسکندر
 همه در حین نگون گشتند چون در راند شاهنش
 گیاه جدا برد آری چو حمله آورد مصر

روان کردند سوی غور و گونی خصم ایشان شد
 خدای و خالق و کوه و دشت و خار و سنگ و بحر و بر
 زبس رنج و جزع مانده امل را سرگران برتن
 زبس هول و فزع گشته اجل را دل سیک دربر
 بخار جان چنان بر شد سوی بدالا که من گفتم
 هم اکنون اشهب گردون زرنگ خون شود اشقر
 چنان راندندی جوی خون که تا صد سال در بستان
 چو شاخ سرخ بید آید به گونه برگ سیسندر
 بلا میگفت کی محنت تو سر از شخص آن برکن
 قضا میگفت کای قدرت توران از ران آن بر در
 زملح اوفتح تو که آن بلبل و این گل
 چمد طبع معزی و نسیازد جان اسکندر
 الا تاشمع را بیند روشن چون رخ جانان
 الا تا شکری بیند شیرین چرون لب دلبر
 بداندیش توگر شمع و شکر گردد چنان بادا
 افتد آتش اندر شمع و ریزد آب در شکر
 بدست دولت از باغ سعادت روز و شب گل چین
 برگ همت از شاخ جوانی سال و مه بر خور
 که بهرنوع و عروس ملک خانه کردی
 فلک بام و زمین صحن و جهان دیوار و جنت در
 برای نام نیکو را نهال تازه بنشاندی
 بقایب بخ و ثنائش و ظفر برگ و سعادت بر

سوری و موسوی به اسارت گرفته شده و به غزنه منتقل گردیدند و از کوه‌های غزنه در حالیکه
 بر پشت دو اشتر یا مرکب نشانده شده بودند بقسم رسم گذشت از جلونظاره چنان عبور داده شدند
 و ازین قیدل افتضاحات دیگر بر آنان روا داشته شد، و سپس در سر پل یکطاق غزنین هر دو را بر
 دار کشیده و کشتن بنابر روایت دوم ابن الاثیر در باره این واقعه علویان شهر غزنه امر تحقیق

سوری را عهده دار بودند. در پایان بهرام شاه سوری را نزد سلطان سنجر در ری فرستاد که فخرالدین خالدهرانی شاعر در بار سنجر در یکی از رباعیاتش این رویداد را تبیین نموده است. (۱۰) چنین برده داستان بی احترامی و مرگ سیف الدین سوری که غیظ و خشم و انتقام جبرری علاء الدین حسین را بر انگیزخت و منجر به سرقیات انتقامی علیه غزنه گردید و ضربات جبران ناپذیری بر پیکر مرکز یک شاهنشاهی و کانون فرهنگ شرق جهان اسلام حواله شد.

در مورد تاریخ سرقیات علاء الدین حسین بر غزنه و حتی اسم پادشاهی که باوی پنجه نرم شد اختلافات قابل ملاحظه‌ای وجود دارد. جوزجانی طور واضح که شاید بر حق هم بوده باشد توضیح میدارد که جنگ میان علاء الدین حسین و بهرام شاه در گرفته و ابیات چندی را او از زبان فاتح غوری باز گو می‌دارد که از پیروزی هایش چنین لاف می‌زند:

آنم که هست فخر ز عدلسم زمانه را	آنم که هست جو رز بللم خزانه را
انگشت دست خویش بدنندان کند عذو	چون برزه کمان نهم انگشتوا نه را
چون جست خانه ختانه کمیتمه‌یان صف	دشمن زکوی بازندا نست خانه را
بهرامشه بکینه من چون کمان کشید	کندم به نیزه از کمر او کمانه را
پشتی خصم گرچه همه رای و رانه بود	کردم بگرز خورد سرای و رانه را
کهن توختن به تیغ در آمر ختم کنون	شاهاں روزگار و ملوک زمانه را
ای مطرب بدیع چو فارغ شدی ز چنگ	برگوی قول را و وزن این ترانه را
دولت چو بر کشید نشاید فرو گذاشت	قول مغنی و می صاف مغانه را

متأسفانه تاریخی را که جوزجانی برای این ماجرا قلم داد می‌کند روشن نیست، و ابن الاثیر توضیحات عام و تاملی از روابط میان غوری و غزنوی در خلال سال ۵۴۷ هجری قمری مطابق ۱۱۵۲-۱۱۵۳ میلادی ارائه کرده و سرقیات علاء الدین را در ۵۵۰/۱۱۵۵ میلادی مقارن آغاز سلطنت خسرو شاه بیان مینماید و چنانکه دیده میشود این گزارش شاید با تهاجم بعدی عین زمام دار غوری علیه غزنه در زمان خسرو شاه مرتبط بوده باشد (بین سال ۵۴۷ هجری قمری مطابق ۱۱۵۲ میلادی و ۵۵۵ هجری قمری مطابق ۱۱۶۰ میلادی)، که ابن الاثیر با مأخذی که از آن استفاده شده این رویداد را با مصیبتی که قبلاً دامنگیر غزنه شده ملتبس نموده است. گزارشات متفاوت مأخذ بعدی و اشتباهات آمیخته آن در یاد داشتهای راورتی مورد علاقه قرار گرفته و چنین پنداشته شده که از مره تمام شخصیت‌های که در تاریخ خاور زمین از

آن ذکر بعمل آمده اختلاف زیادی نسبت به هر شخص دیگر در مورد اسم علاء الدین جها نسوزو پیش در آمده‌ای او روی داده است استنتاج راوری بعد از ملاحظه پنج گزارش جداگانه مختلف این است که سوقيات علاءالدین باید در پایان ۱۱۵۰/۵۴۴ میلادی با آغاز ۱۱۵۰/۵۴۵ م بوقوع پیوسته باشد، و این در صورتی بوده می تواند که زمام دار غوری غرض انتقام جوئی برادرانش فرصت انتظار سالیان را نداشته است، و در این صورت سوقيات بر غزنه مقارن حمله بر مواضع سلجوقی در هرات صورت میگرد که در جریان سوقيات هرات، از طرف سنجرمواجه با شکست میشود و تا دو سال در زندان میماند. (۱۱)

استدلال راوری معقول جلوه میکند با این استثنای که وی روی داده‌های اخیر را که در سال ۱۱۵۰/۵۴۵ م ذکر نموده خیلی ماقبل از وقت به نظر مییاید. غلام مصطفی خان این تحلیل‌ها را من حیث المجموع از نظر گذرانده سوقيات بر غزنه را در سال ۱۱۵۰/۵۴۵ میلادی وانمود میکند، مگر توضیح میدارد که تاریخ مستندی از حمله علاءالدین حسین بر هرات و شکست خردش در ناب (naab) در سال ۵۴۷ هجری قمری مطابق ۱۱۵۲ میلادی بدسترس است. نظامی عروضی سمرقندی که خود به همراه بر وهای غوری در آن کار زار حضور داشته (۱۲)، تاریخ درگیری را سال ۵۴۷/۱۱۵۲ میلادی ذکر کرده است.

جوز جانی توضیح واقعی در مورد جریان جنگ بین علاءالدین حسین و بهرام شاه ارائه نموده، بدینصورت که وی دست آورد های سلاطین را که منعم خیزان نعمت شان بوده پر طنطنه جلوه داده است. رهبر غوری، سالاری سوقياتی را که توسط برادرش بها اندین سام در غور تنظیم و درین هنگام چشم از جهان پرشیده برید بهعهده گرفت، و بجانب جنوب راه زمین داور در پیش گرفت، و در نظر داشت تا از آنجا وارد وادی ترنک شده (شاهراه موجوده کابل غزنی و قندهار) و سپس وارد غزنه گردد. بهرام شاه بمنظور مقابله و جلوگیری از حمله علاءالدین حسین باقشونی که متشکل از سواره نظام فراوانی و یک نیروی مشتمل از پیلان جنگی (دولت شاه آن را دو صلد زنجیر ذکر نموده) بود بجانب جنوب حرکت نمود و بنابر شعر یکه گفته میشود رهبر غوری سروده باشد در تشکیلات داخلی نیروهای بهرام شاه قطعاتی از نیروهای رایان هندی تحت الحمایه غزنوی نیاز حضور داشته است.

هشتی خصم گر چه همه رای و رانه بود کردم بگرز خورد سرای و رانه را (۱۳)

هر دو لشکر در نزد یکی تنگین آباد با هم رو برو شدند. نیروهای پیاده نظام علاءالدین حسین غوری

بعقلا بل سربازان سواره نظام و پیلان غزنوی از تکتیک کاروه استفاده نمودند به تر تیبیکه قشون غوری به یک قطار درآمده و بدن خود را چنان مسطور داشتند که بمقابل تیر دشمن مقاومت می توانستند. (۱۵) دوتن از گردان رزم آور غوری بنام های خرمیل سام حسین و خرمیل سام بنجی رهبری حمله را بر پیلان غزنوی انجام دادند. آنان چنان تکتیکی انجام دادند که زیر شکم پیلان را که نرم و برهنه بوده پوشش زره نداشته بد و شنه دریدند. جلال الد و لاسد ابوالفتح دولت شاه فرزند بهرام شاه (مدوح سید حسن ۱۷) بایک قطعه سربازان سواره نظام و یک زنجیر فیل خود به یک بی راهه سوق گردیده و تمام نیروهایش تارومار گردیدند. بعد از آن قشون بهرام شاه نیز از هم پاشیده شده قشون بهرام شاه در جوار چشمه آب گرم « بنام جروش آب گرم » در نزدیکی تگین آباد با نیروهای غوری مصاف داد، مگر مغلوب شد، و بصورت پراکنده به غزنه عقب نشست. بهرام شاه در خارج غزنه مدتی توقف نموده به جمع آوری قوا از پایگاه های نظامی قصبات خود به استحکامات پرداخت، و یک دسته سربازان سواره نظام تهیه دید، مگر در مرتبه سوم باز به شکست مواجه گردید، و با مایوسی دیار هند در پیش گرفت. (۱۸)

بعد ازین تسخیر، غزنه به گونه وحشتناکی به مدت هفت شبانه روز در شعله آتش کشیده شد که این رویداد لقب «جهان سوز» را به علاء الدین حسین به ار مغان آورده تعداد واقعی کشتارها و قتل عام این رویداد و به اسارت گرفتن و کنیز و غلام ساختن زنان و اطفال نسبت اغراق و مبالغه مأخذ و مراجع تخمین درست شده نمیتواند، مگر جروز جانی با احتراز از گزاف گویی بیان داشته که در جریان هفت شبانه روز شراره های آتش از غزنه زبانه میکشید. و از بیدادگری و هو لیاکی زمام دار غور حکایت میکند که در ظرف هفت روز آتش سوزی مذکور غارت گری و غما، قتل و قتال و شکنجه جاری بوده است، فخر مدبر ضمن حکایتی تعداد کشته شدگان را شصت هزار قلمداد میکند. کلیه مقبره های سلاطین غزنوی به استثنای مقبره سلطان محمود، مسعود و ابراهیم دیگر همه به خاک برابر شدند و باقی مانده مقابر به آتش و خاک کشانده شدند. نعش قطب الدین محمد و سیف الدین سوری زمام داران مقتول غوری از مقبره هایشان بیرون آورده شده و تمام قشون مدت هفت شبانه روز مراتب عز او ماتم داری بجا آوردند، و تا بوت هر دوی آنان غرض انجام و اجرای ماتم داری و تشیع به حظیره آبایی خانواده شناسانی منتقل گردید. (۱۹) تسعدها زیاد عمارات مجلل، مساجد، مدارس و قصر های که طی نسل های پی در پی غزنوی اعمار شده بود و یا غنیمت های آورده شده از هندوین گردا نیده شده بودند، یکسره محو گردید، و هکذا محتویات

کتاب خانه های غنی بی که در زمان محمود و مسعود بنا یافته بود ، و آن همه آثار ذی قیمت که از از خراسان ، خوارزم و جبال درین کتاب خانه ها گرد آوری شده بود یک جای با دانشمندانی که آنها را گرد آورده بود نابود ساخته شدند. بدین سان در همین آوان بی بنادوباری های مدنیت سوز ، کتاب خانه فیلسوف و پزشک متبحر ابن سینا که در سال ۴۲۵ هجری قمری مطابق ۱۰۳۴ میلادی از اصفهان زمانیکه این شهر از بد تصرف علاءالدوله محمد بن دشمن زیار کا کویه اشغال و منتقل شده بود محو شد . (۲۰)

آنانیکه در غزنه متهم به مرگ دو شهزاده غوری بودند هدف انتقام بودند . آن دوشیز گانیکه اندر هنگام تحقیر و استهزای عام سیف الدین سوری شادی و طرب نموده بودند در حمای بسته شده و خفک گردیدند. بنابر گزارش ابن الاثیر علویانی که رهبری قتل سوری و موسوی وزیر اورا به عهده داشتند از ارتفاع کوهی بپایان انداخته شدند ، محلیکه سوری و موسوی به چوبه دار آویخته شده بودند با زمین هموار گردیده یک تعداد غنیر غزنویان (بقول جوز جانی مقصران علوی فقط) به فیروز کوه منتقل گردیده و بکارهای شاقه در اعمار ارگ آن گماشته شدند. جوز جانی گفته که این واژگون بختان مجبور ساخته شده بودند که خاک غزنه را بر پشت شان به فیروز کوه نقل داده سپس در همانجا محکوم به مرگ گردیده و آن خاک را بخون آنان مغریط نموده به حیث رازی گل در ساختمان بروج قصر فیروز کوه استفاده نمودند . همین مولف باز گفته که علاءالدین حسین سرشار از پیروزی هایش فی البدیهه ایاتی سروده است ، مگر مشکوک به نظر میاید و احتمال دارد که سروده های مذکور توسط یکی از مداحان علاءالدین که این رویدادها را دیده سروده شده است . (۲۱)

اندین هنگام است که وقار و حیثیت علاءالدین حسین به اوج خود میرسد ، و چنین می اندیشیده که دست آوردهایش موقوف اورا بالانموده ، و همین است که وی به حیث پادشاه کوهساران از گم نام ترین منطقه اسلام به مسند حکمرانی تکیه زد و به تقلید از سلاجقه لقب السلطان المعظم را برای خود گزید و دارنده چتر سلطنتی منطقه گردید . (۲۲)

اینکه درین هنگام چه اندیشه های در تصور روبرو غوری خطور داشته و واضح نیست بظاهر او عضوی از خانواده شنبانی را به حیث زمام دار غزنه تعیین نکرد ، سیستم عدم تمرکز در مستملکات غوری مرعی بوده ، طوریکه فیروز کوه به حیث پایتخت و فرمانفرمایان تحت حمایت وی در بامیان و غزنه حکم میزاندند ، و بعد همین گونه شیوه اداری یکی از معیارهای

اداری این سلاله را تشکیل می‌دهد. (۲۳) فخرمدر حکایت نموده که علاءالدین حسین بعد از تسخیر غزنه یک شخصیت ستیزه جو بنام امیرخان را به حیث والی غزنه منصوب می‌دارد (شاید از سالاران ترکی دربار غوریان بوده است) آورده اند این شخص چنان ظلم و تعدی و استبداد بر جمعیت باقیمانده غزنه تحمیل می نمود، که مردم آنجا به دعای عارف همان‌جای خواجه امام قده الاویا شمس العارفین ابولمؤید نجات یافتند. (۲۴) علاءالدین حسین از حمله غافلگیرانه بهرام‌شاه از قبیل حمه‌بی که علیه برادرش سیف‌الدین سوری انجام داده بود نیز از حمله سلطان سنجر سلجوقی حامی بهرام‌شاه از غرب نگران بود و از نیرو به غور مقرر حکمرانی وایی خود عودت کرد .

وی از طریق زمین داورو بست به غور مراجعت کرد و در بازگشت بسوی دیارش آن جایها را نیز به ویرانه مبدل کرد. سلطان غوری با لخواصه قصرها و عمارات دولتی غزنویان را در بست از میان برد، و چنین پیداست که این تطاول و غارتگری آخرین دستبرد به قصرهای غزنویان در لشکری بازار نزدیک بست بوده است. (۲۵) مع هذا بست به آن اندازه که غزنه بویرانه مبدل شد متحمل خساره نگردید و بنا بر شواهد نبشته یک سنگ خیلی عالی باقیمانده مقبره یکی از زیارت‌ها و یا مقبره‌ها که تاریخ پنجصد و پنجاه و چندم مطابق ۱۱۵۵-۱۱۵۶ میلادی را نشان می‌دهد و به یکی از بزرگان سنی مذهب که القاب صدر، صدرالدین و مفتی الشرق والغرب و یکسید حسینی، نقیب النقبایا رئیس غوریان در بست بوده است چنین استنباط می‌شود که در قرن متعاقب بست بار دیگر شگوفان شده است. (۲۶)

بهرام‌شاه بعد از گریز از غزنه و از گورن روزگار و آواره در هند بسربرد و کم از کم تا یک سال جرأت بازگشت را به خود ندید. (۲۷) علاءالدین حسین در عین حال تصمیم گرفت ضربه کوبنده بر سنجر حامی به نام خودش ولی چنانکه دیده ایم کسی که سرسیف‌الدین سوری برادرش را از بهرام‌شاه دریافته بود براه اندازد و از پرداخت خراج به سلجوقی سرباز زد و بسا استفاده از خیانت علی‌چتری از درباریان اسبق سلجوقی بجانب هرات در حرکت افتاد. گرچه وی در وادی هریرود در منطقه ناب بکلی مغلوب گردید و تا پرداخت غرامت هنگفتی که از و مطالبه شده بود مدت دو سال را در اسارت سلطان سلجوقی گذراند. به استناد گزارش نظامی‌عرو ضی که قبلاً یاد گردید این شکست غوری در سال ۵۴۷/۱۱۵۲ میلادی واقع شده است. شاید در همین سال بوده که بهرام‌شاه از اسارت علاءالدین حسین اطلاع یافته جرأت بازگشت از هند را بخود دیده است؛ احتمالاً والی یا نماینده غوری را از غزنه اخراج نموده، مگر معلوماتی اندرین مورد در دست

نیست. یکی از غزل های سید حسن دال بر این است که ممدوح وی بعد از یک سال دوری از هند به غزنه باز گشته و از همین غزل استنباط میشود که شاعر از ترسی که از سلطان داشته و از آن رنج می برده نجات یافته است (۲۸)

تاریخ وفات بهرام شاه روشن نیست. حماد الله مستوفی بیان داشته که بهرام شاه در سال ۵۴۴-۱۱۴۹ میلادی جهان فانی را وداع گفته، که نمیتوان باور کرد. (۲۹) زیرا اکنون ملاحظه نمودیم که وی تا سال ۵۴۷/۱۱۵۲ میلادی به پایتخت خرد در غزنه باز نگشته بوده است. ابن الاثیر معتقد است که بهرام شاه بعد از سی و شش سال سلطنت به گردش مہتاب در رجب ۵۴۸/ سپتامبر - اکتوبر ۱۱۵۳ میلادی پدرود زندگی گفته است. (۳۰) بعضی مأخذ سال وفات بهرام شاه را در سال ۵۴۷/۱۱۵۲-۱۱۵۳ میلادی و احتمالاً او آخر همین سال را قید نموده اند. جوزجانی انساب باب وفات بهرام شاه طور غیر مستقیم توضیحات داده، مگر تاریخ مشخصی را پیرامون مرگ او تذکر نداده است صرف همین قدر یاد آوری شده که وی بعد از چهل و یک سال سلطنت به گردش مہتاب چشم از جهان فرو بسته است. (۳۱) از آنجائیکه تاریخ شکست از سلطان شاه بن مسعود بن براهیم برادر و سلف بهرام شاه در زمستان ۵۱۱/۱۱۱۷-۱۱۱۸ میلادی به وقوع پیوسته و بعد از باز داشت زندان در جمادی الثانی ۵۱۲/ سپتامبر - اکتوبر ۱۱۱۸ میلادی کشته شده لذا چنین استنباط میشود که بهرام شاه در ۵۵۲/۱۱۵۷ میلادی چشم از جهان پرشیده است. غلام مصطفی خان در رساله خود همین تاریخ را سال وفات بهرام شاه خوانده و طرر بسیار فشرده اوایل ماههای همان سال را نام می برد، و چون ما میدانیم که همین تاریخ ماههای تابستان و اوایل ۵۵۲/۱۱۵۷ میلادی است که در همین آوان علاءالدین حسین بار دیگر به غزنه و علیه سلطان خسرو شاه که تازه به مسند رسیده بود حمله نموده. (۳۳) هر آنچه که تاریخ واقعی مرگ بهرام شاه برده باشد مورد سلطنت وی دومین دوره طولانی یک عضو دودمان غزنوی بحساب می آید.

بهرام شاه چندین فرزند داشت و به اساس نسخه های جوزجانی که مورد استفاده راورتی بوده (به اساس یادداشت حواشی یکی از نسخه های مورد استفاده حبیبی) بهرام شاه نه فرزند داشته است که از میانه خسرو شاه ارشد برادر آن بعد از مرگ جلال الدوله دوات شاه و انمود گردیده است سر نوشت سایر برادر آن بعد از بقدرت رسیدن خسرو شاه واضح نیست. (۳۴)

مأخذ و منابع بهرام شاه را عادل و شیدای دانش قلمداد نموده او را مشوق علما و ادیبان و شاعران خوانده اند که دانشمندان و نویسندگان بدر بار او حلقه های زده بودند. مگر هرگاه با یک دید وسیع جو لا نگاه تاریخی و افول سلطنت غزنویان از نظر گذرانده شود نمیتوان نظر متقدان را اندرین باب نادیده گرفت. «تردیدی نیست که بهرام شاه با قتل های خائنانه و شخصیت ترسویی خود عوامل و اسباب پراگندگی اتباع خود را فراهم آورد و تا آنجا که سرانجام امپراتوری نیاکانش را از هم چنان پاشیده که باز نتوانست سر برافرازد.

خسرو شاه و عزلت او به هند

بنا بر گزارش راورتی در مورد تاریخ وفات بهرام شاه و دوره سلطنت دو نفر اختلاف وی خسرو شاه و خسرو ملک اختلافات زیادی بیچشم میخورد. در ترجمه طبقات ناصری وی گزارش های متنی مورخان دری گوی بعد از جوزجانی و هندی های مسلمان را ارزیابی نموده است (۳۶) تعداد ازین صاحب نظران عبارت اند از یافعی، صاحب کتاب مرآت الجنان، بیضاوی، صاحب نظام التواریخ، حماد الله مستوفی، صاحب تاریخ گزیده، فصیح الدین خوافی صاحب مجمل فصیحی و فخر الدین بناکی صاحب روضه اولی الالباب خسرو شاه را آخرین فرد سلاله غزنوی ضبط - نموده اند، که در نیمه زرد یا اینکه آنان هر دو خسرو را یکی دانسته یا اینکه خسرو ملک را یک زمام دار محلی در پنجاب ملاخط نموده ازینرولازم ندیده اند که او را در زمره سلاطین که بر سریر دولت افغانستان بزرگ و هند حکمروایی کردند شامل سازنده مورخان متأخر آگاه تر چون میرخواند صاحب روضه الصفا، خسرو ملک را آخرین سلاله زمام دار غزنوی خوانده است. (۳۷) آنچه که از همه بیشتر تاریخ گذاری دوره سلطنت این سلاله را واضح تر و انمود می تواند سکه های این زمان است که متأسفانه پراکنده بوده و اگر وجود هم داشته باشد اکثر آ ناقص است: نگارنده هیچ یک از سکه های زمان خسرو شاه یا خسرو ملک را دستیاب نتوانسته که تاریخ یا محل ضرب آن را بر ملا دارد.

اگر چنانچه توضیحات مجمل فصیحی و جنة الفردوس مؤلفه میرزا محمد مورخ قرن دوازدهم (قرن هجدهم میلادی) که تاریخ تولد خسرو شاه را در سال ۱۱۲۱/۵۱۵ میلادی ضبط نموده صحت داشته باشد، درینصورت خسرو شاه هنگام جلوس پدرش بهرام شاه در اوایل ۱۱۵۷/۵۵۲ میلادی به گردش مهتاب سی و هفت سال عمر داشته است. (۳۸) از و رای تاریخ روی سکه ها و قصاید

ملاحیه ای که سید حسن بنام او سروده وی ملقب به معز الدوله بوده است. نگر چه به شهادت شعری از همین شاعر وی به لقب خسرو بهاء الدوله والدين شاه دین حسن خطاب گر دیده احتمالاً لقب افتخاری بهاء الدوله را نیز حایز بوده است. (۳۹) به شهادت بعضی از سکه ها وی لقب السلطان لاعظم معز الدوله را که لقب خاندانی این سلاله بود او نیز داشته، و احتمال اینکه به لقب بهاء الدوله نیز ملقب بوده است از درهم های او پیدا است که سلطان سنجر را حامی خرد میدانسته، مگر دیگران آن را ذکر نمی کنند (سنجر در ربیع الاول ۵۵۲ مطابق می ۱۱۵۷ میلادی بجوار حق پیوسته، لاکن خبر مرگ او یک مدت در خر اسان طول کشید تا به غزنه رسید. (۴۰) در متن طبقات ناصری به تصحیح حبیبی لقب یمین الدوله والدين (در واقعیت همان لقب که به بهرام شاه پدرش منسوب بوده) و در نسخ مورد استفاده ترجمه راورتی لقب معین الدوله والدين (مرجح است که معز الدوله والدين خوانده شود زیرا در فهرست نام فرزندان بهرام شاه لقب معین الدوله به شاهنشاه فرزند دیگر وی منسوب بوده است). و تاج الدوله (لقب خسرو ملک فرزند خسرو شاه بوده است) در مأخذ دیگر نباید نگردیده، و واضحاً جوزجانی یا استنساخ گران دیگر اندرین مورد بخطا رفته اند.

هرگاه پیرامون جریان رویداد های دوران سلطنت خسرو و ملک به گفتگو بنشینیم باشک و تردید های عمیق بر می خوریم. بوضوح پیدا است که خسرو شاه در همان آغازین جلوسش در ۱۱۵۷/۵۵۲ میلادی با حمله جدید علاءالدین حسین که اخیراً از قید اسارت سلجوقیان رها شده بود مواجه برده است. اینکه در حمله آغازین غوری در زمان بهرام شاه یا حین حمله ثانی خسرو شاه به یغما برده شده محققاً شک و تردید های رانزد واقع نگاران متأخر برانگیخته است. دو مأخذ جدا گانه اندر باب تاریخ این حمله جدید معلومات ارائه نموده است. جوزجانی تلمیحاً اشاره میکند که علاءالدین حسین التمازومی به خسرو شاه صادر نموده از وی می خواهد که زمین داور، پست و تمام جروم (مناطق گرم سیر جنوب شرق افغانستان که مقابل آن بجانب شمال منطقه سرد سیر زابلستان، غزنه و کابل قرار دارد). را به برادرزاده وی شمس الدین، که بعداً بنام غیاث الدین محمد بن بهاءالدین سام معروف شده و اگذار شود. طبیعی است همینکه خسرو شاه این ادعای نااندیشمندانه را رد کرد علاءالدین حسین التزاماً یک قطعه رباعی را انشاد نمود که در آن وی پیرامون بر خور و در آوژی یا بهرام شاه را بر سر مالکیت تگین آباد اشاره نمود یکی از حکایات فخر مبدردر باب درگیری های بین علاءالدین حسین و خسرو شاه در تگین آباد که طی آن قشون غزنوی به شکست مواجه

میشود اشاراتی دارد، گرچه بعد از مامدار غور شخصاً به غور عودت نموده گفته شده است که این جنگ در جریان ماههای تابستان برقرار پیوسته است. (۴۱)

علاءالدین حسین شاید به غور عودت کرده باشد لیکن منطقه زمین داور و بست طور حتم درید تصرف غوری، هادر آمد و خسروشا به غزنه محدود ساخته شده و از دریافت منابع مالی اقتصادی سرزمین های زرخیز گرم سیر محروم گردید، با اسارت سنجر از جانب اغوز و بعداً با رگ سلطان سلجوقی طبعاً غزنوی دوازدهم کهک های بشکل حملات انحراف دهنده سلجوقی از غرب و پیدا کردن امکان تنفس محروم گردیدند. علاءالدین حسین در ربیع الثانی ۵۵۶/۵۵۶ میلادی چشم از جهان پوشید و سیف الدین محمد فرزندش در فیروز کوه بجایش بر تخت نشست بنابراین جوزجانی منطقه مفتوحه گرم سیر تحت اداره شهاب الدین سپس ملقب به معز الدین محمد بن بهاء الدین سام قرار گرفته است. (۴۲)

اینکه آیا خسروشا بعد از حمله غوری و فرمانروایی علاءالدین حسین بر زمین داور و تنگ شدن حلقه فعالیتش در غزنه به متصرفاتش در پنجاب عقب نشینی نموده یا چطور روشن نیست، گرچه بعضی از مآخذ تلخیصاً اشاره دارند. (۴۲) مگر باید افزود تا آنگاه که غزنه خود مورد تهدید واقع نشاء باشد عقب گرایی و فرار عاجلانه از آب درست بدر نمی آید، مگر در پرتو یک وضع خطر ناک در شرق افغانستان اندیشه عقب نشینی به هند طبعاً در اندیشه یک سلطان غزنوی راه یافته میتوانسته است. لاهور و پنجاب در اوقات مشکل پناهگاه تلقی میگردد، چنانکه مسعود فرزند سلطان محمود هنگام ناامیدی شکست با دست سلاجقه در سال ۴۳۲/۱۰۴۰ میلادی و تهمرد لشکریانش راه به دیار هند در پیش گرفت، و برادرش محمد را بجانشینی گزید (رک به فصل اول) و بهرام شاه از دست علاءالدین حسین به پنجاب متواری گردید. برعکس منابع سرشار هند، چه از ناحیه پول و چه از نظر نیروی بشری به مثابه تخته خیز انتقام کشی و برقراری کنترل بر غزنه و افغانستان شرقی نقش عمده داشته است، بگونه مثال در دوران حرکت غاصبانه طغرل در غزنه ۴۴۳/۱۰۵۱/۱۱۵۲ میلادی (رک به فصل اول) منابع هند نقش عمده داشته است.

مأخذ متقی الرأی وفات خسروشا را سال ۵۵۵/۱۱۶۰ میلادی ذکر نموده اند. ابن الاثیر تاریخ وفات سلطان را در رجب ۵۵۵/۱۱۶۰ میلادی قلمداد کرده است. جوزجانی تاریخسی در مورد سال وفات او ارائه نسکرده، مگر گفته که از زمان برسر اقتدار آمدن در ۵۵۲/۱۱۵۷ میلادی مدت هفت سال بر سر کارانی تکیه داشته است، و بنابه این گزارش چنین استنباط میشود که هنوز هم

وی تا سال ۵۵۹/۱۱۶۴ میلادی در قید زندگی بوده است. ابن‌الایر همان قضاوت معمول در باره خسرو شاه را ذکر کرده که وی بمقابل رعایایش عظوفت داشته ، علما و دانشمندان را پرورش و به نصایح آنان گوش میداد ، هــگـر از جانب دیگر جوزجانی او را یک شخص ضعیف و ناتوان و انمود ساخته که نمیتوانسته سلطه اش را بر قلدرو هایش حفظ کند و توضیح میدارد که از وی سه فرزند بنام های محمود ، خسرو ملک و کیخسرو بجا مانده بوده است . (۴۳)



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

سلطنت خسرو ملک و پایان دوره فرمانروایی این خاندان

اکنون رشته وجو لانگاه کلام بدان جار سیده است تا پیرامون سلطنت خسرو ملک بن خسرو شاه آخرین سلطان دودمان غزنوی (۵۵۵-۵۸۲/۱۱۶۰-۱۱۸۶ میلادی) به گفتگو پردازیم باز بقول جوزجانی وی دارای لقب تاج الدوله (والدین) بود یک بند از قصیده الرئيس محمد بن رشید که اندر مدح او گفته آمده اورا «تاج السدین خسرو ملک خوانده است» ثانیاً سراج الدوله والدین نیز یکی از القاب او خوانده شده، و این القاب را چندین شاعر حلقه دربار لاهور به نظم آورده اند که در بیتی مثلاً از فخر الشعراء محمد بن علی متخلص به سراجی یاد گردیده که احتمالاً این تخلص شاعر از نزدیکی اش با سلطان حاصل شده است. ثالثاً سکه بی که صرف راورتی آنرا توضیح و تحلیل نموده و در لاهور ضرب زده شده و تاریخ ۵۵۵/۱۱۶۰ میلادی اوایل سلطنت او در آن منقور شده است. بقول راورتی به لقب ظاهر الدوله والدین. و سرانجام جوزجانی او را به لقب «سلطان حلیم» یعنی سلطان بار آید و داد خوانده که شاید در صحبت های عادی به این لقب خطاب میشده است. چنان چه ابراهیم یکی از نیاکان بزرگش بنام سلطان رضی یاد می گردیده است. (۴۴) در سکه های خسرو ملک که در مجموعه های برتش موزیم و در لاهور موجود است دو لقب تاج الدوله و سراج الدوله و تخلص السلطان الاعظم به چشم می خورد؛ در یکی از سکه ها کنیه ابوالمظفر دیده میشود. (۴۵)

جوزجانی یاد داشت نموده که خسرو ملک در لاهور بر سریر سلطنت غزنوی جلوس کرد و این تلمیحاً میرساند که درین موقع کنترل غزنه از بد تصرف غزنیان خارج بوده است. در پرتو دست برد تدریجی غوری ها در منطقه زابلستان و تنگک ترشدن حلقه محاصره گفته شده میتواند که تاجه حد موقف غزنوی ها تحت فشار غوری ها دست خورش حوادث بوده است. مع هذا دو مأخذ قدیمی این الاثیر و جوزجانی متفق الرأی اند که انتقال قدرت از دست غزنیان تنها و مستقیماً از

اثر دستبرد های غوری ها نبوده، بلکه یکدسته نظامیان ماجراجوی اغوز از خراسان که بعد کافی توانایی استقامت تخمین دوازده تا پانزده سال را در غزنی داشتند مرتبط بوده می تواند. بنا بقول ابن الاثیر خسرو ملک (که اشتباهاً او را ملک شاه خوانده است) به لاهور عقب نشست و چنان بوده که وی قدرت مقابله علیه امیر زنجی بن علی بن خلیفه الشیبانی رهبر اغوز را نداشته است. ولی وقوع این رویداد را بسال ۵۵۹/۱۱۶۴ میلادی ضبط نموده است. وی مزیداً از اشغال مختصر غزنه توسط خسرو ملک بتاریخ جمادی الثانی ۵۵۹/هی ۱۱۶۴ میلادی یاد آوری میکند، مگر این قول تأیید نشده و احتمالاً که دست یابی وی بر غزنه موقتی بوده است. جوزجانی اشغال غزنه را توسط اغوز ها در دوران سلطنت خسرو شاه قلم داد میکند، و این قول خود را بر مبنای تاریخ فوت خسرو شاه که در ۵۵۹/۱۱۶۴ میلادی اتفاق افتاده می داند. هم چنان جوزجانی مدت اشغال اغوز را دوازده سال دانسته که از نگاه کروئولوژی توضیح او وفق مینماید؛ مگر این توضیح بابیان ابن الاثیر که تاریخ وفات خسرو شاه را در رجب ۵۵۵/جولای ۱۱۶۰ میلادی ضبط نموده وفق نمیکند. هرگاه هر کدام از این تاریخ ها پذیرفته شود از مشکلات و اختلافات بدور نیست (سطور ذیل نظر افکننده شود) مگر بمنظور بحث مقدماتی و اساس کار، فسر میشود که تصرف غزنه توسط اغوز ها در اوایل سلطنت خسرو ملک بوده باشد مگر یک قضاوت قاطع در بنبار ناممکن است. (۴۶)

ظهور اغوز یک پدیده جدید دیگری را تا چند سال آینده در امور افغانستان شرقی بمیان آورد. سلطنت بزرگ سلجوق در شرق از اثر اختشاش اغوز در خراسان و متعاقب دستگیری سنجر در جریان سال های ۵۴۸-۵۵۱/۱۱۵۲-۱۱۵۶ میلادی از هم پاشید، یکی از غلامان نیرومند ترک نژاد سنجر بنام مویه الدین آی آبه (متوفی در سال ۵۶۹/۱۱۷۴ میلادی) در خراسان قدرت واقعی را در دست گرفت، و اغوز ها را از شهر های مهم آنجا بدر راند (۴۷) در اثر همین آواره شدن ترکمانان عدّه از اغوز ها بجانب شرق سرازیر گردیده و سلاله خود را در غزنه مستقر نمودند، هم چنان که الپتگین دو قرن قبل بجانب شرق مهاجرت نموده در حواشی جهان اسلام در غزنه اقامت گزیده بود. آمده است که اغوز ها در غزنه و در هر جای دیگری که تحت حکمروایی شان قرار داشت مستبدانه کار میکردند، و از غزنه تا تگین آباد به تهاجم دست زدند. (۴۸)

ابن الاثیر دوره تسلط آنان را پانزده سال و جوزجانی دوازده سال ضبط نموده است. (۴۹) دستیابی اغوز بر غزنه سد بزرگی علیه گسترش جوئی اغوزی ها به واحه های همزار هند بود، مگر در سال ۵۶۹/۱۱۷۳-۱۱۷۴ میلادی غوری ها موفق به تصرف غزنه از اشغال آنان گردیدند.

در آن سال (تاریخی که جوزجانی ارائه نموده است) سلطان غیاث الدین محمد و معز الدین محمد برادرش به معیت نیروی مقتدری متشکل از غوری، خلیج و خراسانی بر شهر حمله کردند. غوری ها در آغاز در اثر استحکامات خط جبهه اغوز به عقب رانده شدند، مگر در انجام غوری هایین سدر اشکستاده بر اغوز چیره شدند، وعده زیادی از ترکمنان را به قتل رساندند. بنا بر توضیحات ابن الاثیر قشون غوری از غزنه برای بدست آوردن دو منطقه کرمان (بازهم کرم؟) و شنوران (اسمی که بسیار شبیه شنوار امروزی افغان است و قلمرو آنان در جنوب غرب معبر خیبر به امتداد دریای وادی کرم واقع است). (۵۰) متشبه گردید و در سال ۵۷۰/۱۱۷۴ میلادی معز الدین محمد گردیز را اشغال کرد. سپس غیاث الدین محمد برادر خود را بحیث سلطان تحت حکمروایی خود در غزنه منسوب نمود. (۵۱) اگر چنانچه از ۵۶۹/۱۱۷۳ - ۱۱۷۴ میلادی به بعد را بر شمریم و ارقامیکه جوزجانی به ارتباط اشغال غزنه مدت دوازده سال و اندک کرده دقت کنیم درین صورت به سنه ۵۵۷/۱۱۶۲ میلادی مواجه میشویم که باید آغاز فرمانفرمایی اغوز در غزنه باشد و این تاریخ انقضای مدت دوسال از دوره سلطنت خسرو ملک را مینمایاند؛ لکن هرگاه ارقام ابن الاثیر یعنی مدت پانزده سال تصرف اغوز در غزنه را مدنظر بگیریم، درین صورت اغوز در سال ۵۵۴/۱۱۵۹ میلادی بر غزنه باید دست داشته بوده باشد که این تاریخ حدود سال های اخیر سلطنت خسرو شاه را نشان میدهد.

تمام بخش اعظم دوره سلطنت خسرو ملک به حیث سلطان در پنجاب سپری شده است، و ما مایل هستیم که در مورد زمام داری او در لاهور طرز و تشکل اداری در آن جا و حدود و پهنای اسلام در میان جمعیت پنجاب و سایر موضوعات دیگر یک منابع اندران مورد سکوت اختیار کرده اند چیزی بدانیم. اشارت اغراض آمیز ولی سودمند جوزجانی از خسرو ملک که گویند او معتاد به عیاشی بوده و روی همین ملحوظ هم نیروی نظامی دیگر ترکی و هم طبقات رسمی فارسی و هندی (دری گویان) در نواحی مجاور آزادی عمل داشته و لایقانه عمل میکردند، البته میگویند قضاوت در باره سلطانی که توانست تخت خود را در پرتو یک موقف تهدید آمیز و فرسایش تدریجی موقف غزنویان و مقایسه با معیارهای عصر خود یک سلطنت قابل احترام بیست و شش ساله برقرار دارد بعید مینماید. (۵۲) علاوه نسبت مقاومت سر مستخانه هندوها علیه قشون مسلمان طی قرن ششم (قرن دوازدهم میلادی) در شمال هند موقف غزنویان و وجود اشخاص با اراده را ایجاب مینماید. صرف در پرتو پیروزی های معز الدین محمد غوری بود و خاصاً جنگ دوم

تراین یاتراوری در نزدیکی کرنال در ۵۸۸/۱۱۹۲ میلادی، قتل چوهان یاچهامانه حکمروا بریتویراجه و اشغال دهلی که موجب از هم پاشیدن مقاومت کلی هندو ها گردید و اسباب دستیابی مسلمانان را بر وادی گنگا فراهم نمود و مسلمانان در شرق تابنگال پیشتازی کردند (۵۳) فخر مدبر از دلاوری ها و شهامت خسرو شاه و خسرو ملک و رزم آوری های آنان یاد نموده و از تردستی ماهرانه خسرو ملک در تیر اندازی نیزه و تیر زین (ناچخ) هنگام نبرد ستایش نموده است و در باب تیر انداختن او شاعری گفته است:

خسرو تیری که در شب تارزند
بسر سینه مورو دیسده مارزند
خواهد که همان تیر دگر باززند
پیکان دگر بر سر سو فارزند

وی از پیکار خسرو ملک با هندوها و به اسارت گرفتن سوکروال (شوکره پاله) را جای مقتدر هند در میدان نبرد یادآوری نموده است (۵۴) شاعران حلقه در بار خسرو ملک (به سطور ما بعد توجه مبذول شود) در سروده های مدحیه شان از پیکار و شهامت های او اندر هنگام نبرد اشاره نموده اند. (۵۵) حتی اگر اغراق های شاعری را نیز در نظر داشته باشیم بعید است که اشارات شان هبنتی بر خیال محض و خالی از فعالیت های غزا در دوره سلطنت او برده باشد. بنا بر شهادت یک کتیبه از حوالی بنارس قلمرو حکمروایی جایا چندر از دودمان گهده والا (سالله این خاندان از او اخر قرن یازدهم به بعد در جلگه هموار گنگا جمنا بعد از کله چوری حکمروایی داشته اند) کشف گردیده، بمقابله علیه حمله مسلمانان اشاره میکند که طی آن در یک مقطع زمانی قبل از جون ۱۱۷۰ میلادی پدر را جا جایسه چندرا (Jaya Chandra) جانشین و یچه چندرا میشرد و احتمالاً که این متجاوز مسلمان خسرو ملک برده باشد، زیرا این تهاجمات دوده قبل از تهاجمات معزالدین محمد غوری در منطقه گنگا جمنا بر وقوع پیوسته است (۵۶) هکذا از و رای توضیحات یکی از واقعه نگاران از پیکار میان معزالدین محمد و خسرو ملک در سال های بعدی سلطنت این سلطان غزنوی می یابیم که خسرو ملک در طول دوره زمام داری خود سلطه خود را در منطقه کرهستان های شمال پنجاب در حواشی کشمیر گسترش داده و قبایل کهکر هندو علیه راجه جمه (رکت به صفحات بعد) متحد گردید. بنابر این پیداست که خسرو ملک تا پایان سلطنتش و تا آنجا که برایش مقدور بوده با پیروی سنت نیاکان خود به غزوات علیه مشرکان دست زده است، و اگر پیرامون اقدامات او معلومات کافی در دست نیست، شاید ازین رهگذر راست که اینگونه فعالیت های خسرو ملک لابد تحت الشعاع فعالیت های پیروز مندان معزالدین محمد سبه سالاران او قرار گرفته است، چنانچه جوزجانی به غش بزرگ تاریخ خود را به آن وقف نموده است.

خسرو شاه و خسرو ملک با پیروی از نیاکان فرهنگ دوست شان به تشویق شعر و دانشمندان پرداختند و صفوف از شاعران و دانشمندان را مختصراً در غزنه و وسیعاً در دربار لاهور بدور خود جمع کردند. احتمال میرود که لاهور مرکز فعالیت‌های فرهنگ اسلامی بوده باشد گرچه به استثنای بخشی از فعالیت‌های مسعود سعد سلمان که مطنش پنجاب همراه با مشوقانش که والی یا سالار غزنوی در هند بودند و از ابوالفرج رونی که وی نیز خود از دیار لاهور بود معلومات دیگری نداریم (۵۷)

ابوالعالی نصرالله یا نصر بن محمد بن عبد الحمید از خانزاده متبارز وزراء و کارمندان رسمی غزنویان (رکک بفصل سوم این اثر) قبل از اینکه شهید ظلم و ستم‌های دشمنان قرار گیرد و توسط سلطان اعدام گردد، مختصراً به‌یاد دیر دیوان خسرو شاه ایقاعی خدمت نموده است عوفی از یک قصیده فارسی او عنوانی خسرو شاه از یک قطعه رباعی که بمنظور مساعی نافر جام جهت نجات حیاتش به او فرستاده نقل قول میکنند. (۵۸)

حقیقتاً عوفی است که از حلقه شاعران دربار خسرو ملک و نمونه کلام آنان تذکر میدهد، که صرف نمونه‌های کلام شان در تذکرة الشعراء و بملاحظه میرسد. و دیوان مستقلی از کارهای ادبی آنان در دست نیست. عوفی کوتاه زمان بعد از سال ۶۱۵/۱۲۱۸ میلادی از خراسان و سیستان مسافرت نموده، و قبل از اینکه در سنده دربار ناصر الدین قباچه مواصلت کند، در لاهور اقامت گزیده است. برای وی در لاهور فرصت مساعد گردیده تا راجع به ادبا و دانشمندان سلف معلومات گردآوری نماید. وی گفته که نمونه‌های شعری کلام برخی از حلقه‌های شاعران متقدم خسرو ملک را از طریق شیخ الاسلام ظهر الملله والدین در لاهور دستیاب داشته است. (۵۹)

از شاعران حلقه دربار یکی هم جمال الدین ابوالمحاسن (۶۰) یرسف بن نصر منشی و صاحب دو دیوان به عربی و دری و غلو طبعش چنان بود که اشعارش را صرفاً به امرایی چون خسرو ملک احداً میکرده است. رئیس شهاب الدوله والدین محمد بن رشید (متوفی ۵۹۸/۱۲۰۱ میلادی که به حدس قزوینی (احتمال زیاد دارد نواسه) فرزندان ابررشید الرشید بن هحتاج یکی از درباریان ابراهیم بن مسعود مملوح مسعود سعد سلمان بوده است) (رکک فصل دوم این اثر) از لقب ثقفی الدین محمد بن یوسف در بندی مخاطب به جمال الفلاسقه که الامیر العمید بوده پیدا است که منصب وزارت دربار خسرو ملک را متعهد بوده است، تا اینکه زمانی فرار سید و او چنین استشمام کرد که در زندگی دینیوی اش قدرت دولتی مبری از نیش نبوده و لذا یزندگانیش عاری از رنج و دردها

نخواهد بود. در شباب قصاید دل پذیر می سروده مگر اکنون دفتر را ترک گفته و هوا خواهیهای جهان مادی را پشت پا زده و یک زندگی درویشانه را گزیده است؛ عرفی نگاشته است که مقبره او در لاهور زیارتگاه اهل ادب است. (۶۱)

جمال الدین محمد بن علی سراجی موسوم به فخر الشعرا تخلص خود سراجی را از روابط نزدیکش با سلطان به دست آورده است. یکی از القاب سلطان طوریکه قبلاً بدان اشاره نمودیم سراج الدوله بوده است؛ و سدیدالدین علی بن عمر معزی غزنوی لقب شرف الله ما را از عنایتش در حلقه همدیفانش اتخاذ نموده و لقب معزی را شاید از نگاهمبا شرتش بامعز الدوله خسرو شاه حاصل نموده باشد. (۶۲) سرنگونی غزنوی هادر لاهور موجب از هم گسیختگی پیوند فرهنگی نشد؛ و هنگامیکه معزالدین محمد غوری شهر را اشغال و گورنر خود را در آن جا منسوب نمود شهر از نگاه مادی با الذات خساره مند نگردید. کم از کم دوتن از شاعران خسرو ملک بدر غوری بار یافتند یکی ضیاً الدین عبدالرفیع ابن ابی الفتح هروی طبیب و مؤلف کتاب معروف رساله جلالیه که در باره رسوم تقدیم تحفه نوروز (نوروزیه) نوشته شده بود مقام رفیع داشت به خدمت غوری پیوست و نیز عمید جمال الدین ابوبکر بن المساعد خسروی موسوم به افتخار الشعراست که تخلص خسروی باز گوینده مباشرت نزدیک او با خسرو ملک بوده است، که در حلقه مداحان غوری قرار گرفت. یکی از شاعران دیگر لاهور که تاریخ معین روزگار او توضیح نگردیده لیکن ظاهراً همروزگار دو شاعریکه در فوق ذکر شان رفت بوده است. ابن شاعر بنام حمیدالدین مسعود بن سعد شالیکوب یاد گردیده است، و عوفی اورا هم پایه رودکی و عنصری قلمداد کرده است. (۶۳) هرگاه تذکره های شعرا و ادبای هندو و مسلمان مرور شود احتمال دارد که اسمای تعداد زیاد دیگری از مولفان عصر غزنوی بر ملا گردد. دینامیک سلاطین نیرومند غوری بطرف غرب علیه خوارزم شاهیان و قره ختای، و بطرف شرق بجانب جلگه های هموار هند در حرکت افتادند، تا هرگونه موانعی را که موجودیت دولت غزنوی ایجاد مینمود مرفوع نمایند. بارانند اغوزها از غزنه در ۵۶۹/۱۱۷۳-۱۱۷۴ میلادی افغانستان شرقی به تصرف غوری درآمد و غزنه به حیث تخته خیز تهاجمات به وادی سند و ماورای آن در اختیار معزالدین محمد پادشاه جایز قرار داشت. مگر تصرف متداوم غزنوی ها بر پنجاب بشمول پشاور و نواحی پائینی و وادی رود کابل موجب شد تا سلطان غوری در قدم نخست به امتداد معبر گومل از طریق قلمرو پتان های مسعودیه سندو دره اسماعیل خان به سقبات دست زند. معزالدین محمد در سال ۵۷۴/۱۱۷۸ میلادی باقشونی از

طریق ملتان و اوچہ (کہ در سال ۵۷۱ / ۱۱۷۵ میلادی (۶۵) از شاہان محلی قرمطی یعنی شیعہ اسماعیلی آنجا بدست آورده بود) لشکر کشی کرد، مگر در نتیجہ نا عاقبت اندیشی از صحرای تہار عبور نموده بجانب جنوب بہ ماروار و گجرات حرکت نمود کہ در کاسہر ادہ (Kaasaharada) در دامنه کوه آبو در جنوب سلسلہ اروالی قشون تشنه کام و منزل زدہ او توسط ہولہ را جای دوم را جای چاکولہ پادشاہ نہروالہ گجرات مغلوب قطعہی ساختہ شد. (۶۶)

پیامد این لشکر کشی نا فرجام، معز الدین محمد را بران داشت کہ توجہ خود را بسوی پنجاب غزنوی معطوف نماید. غوری ہاکم از کم دو مرتبہ بر لاہور حملہ نمودند تا اینکه سلاطہ غزنوی را در آنجا بکلی از پای در آوردند. بہ اساس گزارش ابن الاثیر نیروہای غوری بعد از اشغال غزنہ از تصرف اغرز از طریق کورہ پایہ های ہندو افغان بجانب سند متوجہ گردیدند، مگر ملک خسرو، یک قطعہ قرای خود را در معابر سند جا بجا نمود کہ در نتیجہ از نفوذ قشون غوری ممانعت شد. (۶۷) بہمہ حال معز الدین محمد در سال ۵۷۵ / ۱۱۷۹ - ۱۱۸۰ میلادی پشاور را اشغال نمود. و دو سال بعد تر در ۵۷۷ / ۱۱۸۱ - ۱۱۸۲ میلادی اولین ضربہ خود را متوجہ لاہور نمود، خسرو ملک یک ہیأت حسن نیت را تحت ریاست یکی از فرزندانہش ہمراہ با تحفہ مشتمل بر یک فیل زیبا برای رہبر غوری فرستاد و از معز الدین محمد تقاضا شد تا عقب نشینی کند. در سال بعد غوری ہا مصر و ف لشکر کشی علیہ دیبل در سند گردیدند کہ در جریان آن سوہرہ سر کردہ سند سفلی ناگزیر بہ شناسایی حاکمیت غور گردید. (۶۸).

پادشاہ غوری در سال ۵۸۱ / ۱۱۸۵ میلادی بنا بر تحریر یک چکرہ دیوہ را جای جمہوزمینہ مداخلہ را تدارک دید. خسرو ملک در اوایل سلطنتش اتحاد قبایل کہکمر بحمایہ شمال تا نواحی دامنه های کشمیر سلاطہ غزنوی را گسترش داد. قبایل کہکمر بحمایہ غزنوی ہا از تابعیت چکرہ دیوہ سرباز زدند و بنا بر آن چکرہ دیوہ یک ہیأت نمایندگی خود را نزد معز الدین محمد فرستاد و او را تشویق بحملہ علیہ خسرو ملک نمود. سلطان غوری منطقہ نواحی لاہور را بویرانہ تبدیل کرد مگر نتوانست آن شہر را در تصرف آورد. وی بجانب شمال متقاعد گردید و با مشورہ چکرہ دیوہ بہ مرمت حصہ سیالکوٹ پرداخت، و از آن بہ حیث سنگر علیہ کہکمر استفادہ نمود و حسین بن خر میل سالار خود را بہ حیث والی آنجا مقرر داشت. عملاً خسرو ملک کہکمران سیالکوٹ را در محاصرہ نا فرجام کشیدند، مگر در سال ۵۸۲ / ۱۱۸۶ میلادی معز الدین محمد بہ کمک و یجہ بہ دیوہ فرزند چکرہ دیوہ جانشین پدر، لاہور را اشغال نمود و علی کرماخ والی سابقہ ملتان را بہ حیث نائب خود در لاہور گماشت. (۶۹) گزارش

این در آویزی‌های سه جانبه میان خسرو و ملک و متحدین کهکمر، راجگان هندوی جمو و معز الدین محمد از تاربخ و اقصیات راجگان جمو اقتباس گردیده و راورتی در یاد داشت های ترجمه طبقات ناصری از آن سود برده ولی از مأخذ مذکور نام نمی برد. گزارش جوزجانی موجب و دارای خلأ ارائه شده است. مگر در مورد اسارت آخری و پیش آمد نامناسب علیه خسرو و ملک توضیحات زیادی موجود است. که گزارش های ابن الاثیر اندرین مورد بیشتر جنبه داستانی دارد. به اساس همین گزارش معز الدین محمد لاهور را محاصره نمود و بمقابل صرف پذیرفتن خطبه بنام غیاث الدین محمد غوری به خسرو و ملک و فامیلش تضمین امنیت، حفظ سرمایه و دارایی، عروسی فرزند او با یکی از دختران خود و اهدای اقطاع داده شد، خسرو و ملک از قبول این پیشنهاد امتناع نمود مگر همینکه او ضاع شهر رو به وخامت گذاشت از خوف و رجا قاضی و خطیب لاهور را مامور نمود تا بارهبر غوری شرایط صلح را عقد نمایند. بعد از تسلیمی خسرو و ملک تا دو ماه با اکرام و اعز از بسر برد تا اینکه غیاث الدین محمد نماینده خود را نزد معز الدین محمد فرستاد و تقاضای فرستادن خسرو و ملک را به نزد خود نمود. در حالیکه خسرو و ملک با تضمین معز الدین محمد در آن جامی زیست، و حال نزد غیاث الدین محمد برادر او کدام تضمین نداشت و لذا مایل به رفتن نبود عدم تمایل او هم ناشی از هز شدارهای بود که حین عبورش از پشاور از جانب عده از اهالی آنجا که هنوز از جمله هوا خواهان غزنوی بودند برای او داده شده بود. خسرو و ملک عنوانی فرزند خطیب پشاور که از خد متگاران سر سپرده سلالة غزنوی بود این شعر رقت انگیز عربی را نقل کرد.

دگر آن روز گاران پیشین قبایل ما باقی نمانده، مگر زنجیر که بدور کارهای ما حلقه زده است. (۷۰) همینکه خسرو و ملک و فرزندش به غرر موصلت نمودند، هیچگاه با غیاث الدین محمد مقابل نگردیدند و در یکی از حصار های آنجا به اسارت در آورده شدند، و دیگر باز سراغی از آنان نبود. (۷۱) در بالا توضیح بعمل آمده که گزارش های جوزجانی طبر مشرح نیست. مگر راجع به واقعیت مرگ آخرین شخصیت دودمان غزنوی توضیحات مزیدی ارائه کرده است. وی میگوید که خسرو و ملک و بهرام شاه فرزندش (احتمالاً فرزند او که طور گروگان در سال ۵۷۷ هجری قمری مطابق ۱۱۸۱ میلادی به حضور معز الدین محمد فرستاده شده بود) از لاهور به غزنه منتقل گردیده و از آنجا به فیروز کوه پایتخت غیاث الدین محمد فرستاده شدند؛ سپس خسرو و ملک در حصار بلروان در غرجستان و بهرام شاه در حصار سیف رود غور زندانی گردیدند. پنج سال بعد در سال ۵۸۷/۱۱۹۱ میلادی هر دو اعدام گردیدند؛ یک سال قبل ازین رویداد غیاث الدین-

محمد و معز الدین محمد هردو در خراسان با سلطان شاه برادر خوارزم شاه تکش مصروف نبود بودند و آنان از خوف اینکه مبادا در نجات این دونفر باز مانده سلاله غزنوی سعی به عمل آید و آنگاه به گزنه یک حربه در جنگ و یا مذاکرات جنگ مورد استفاده قرار گیرند هردو را اعدام نمودند. (۷۲)

عوفی در جوامع الحکایات خود اندر باب تسلیمی خسرو ملک در لاهور به معزالدین محمد که بر بنای یک دسیسه معزالدین محمد طرح شده بود گزارشی دارد که از نگاه تاریخی صحیح جاوه میکند، مگر اندر باب فرزند خسرو ملک (بهرامشاه؟) گفتگویی دارد که او در سال های اخیر سلطنت مستقل پدرش به حیث یک گروگان در غزنه بسر می برده است. (۷۳)

بدین سان جبار و جنجال های میان غوریان و غزنویان که بیش از نیم یک قرن را احتوا کرد سرانجام با سقوط سلطنت باستانی غزنه به نفع غوریان پایان یافت؛ غزنه دیگر باز آن شأن و طنطنه دولت پارینه را نیافت؛ بابر که در سال ۹۱۰/ ۱۵۰۴-۱۵۰۵ میلادی از غزنه بازدید بعمل آورده در شگفت اندر شده است که محلی با چنین از هم پاشیدگی چگونه روز گاری شگرفان و مجمل برده است. (۷۴) و اما تا آنجا که غوری ها مطرح بحث است به حیث وازنان غزنویها در سر زمین های شرق عالم اسلام ثبات و پایگاه دیر پای نیافتند؛ دوره شگرفایی و شهرت شان نسبت به سلاله پیش از خود شان کوتاه تر بود، صرف بیست و چهار سال بعد از قتل خسرو ملک متصرفات غوری ها تحت تصرف خوارزمشاهیان قرار گرفت.

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۲

ابن بابا القاشانی اندر باب تاریخ غزنویان

مقدمه

کتاب رأس مال النديم تأليف ابو العباس احمد بن علي القاشاني یا القاشی طوری که از اسم او پیداست کتابی است در موضوع ادبیات ، و حاوی معلومات علمی برای طبقه عامه و قصه نویس هاست مولف خود، کرکتر خیلی مرموز دارد. معلومات گسیخته در باره اش در آثار مولفان متأخر چون ومیری ویا قوت می یابیم مگر هیچ یک از مولفان فرهنگ های بیوگرافی مانند یاقوت یاصفدی به استثنای سمعانی که او را تحت عنوان القاشی یاد کرده معلومات مشخص در مورد وی ارائه نکرده است. سمعانی او را ادیب مورخ و مولف چندین اثر نفیس خوانده است. (۱) یاقوت در ارشاد الاریب بشرح حال احمد بن علی القاشانی اللغوی (عالم دستور زبان) پرداخته که همان ابن بابا منظور نیست، بلکه ، منظورش از قاشانی ارشاد الاریب همان قاشانی است که از متمسکین حلقه گرامر دانان عراق بوده و در حدود دو قرن قبل از روز گاران ابن بابا می زیسته است ، زیرا دانشمندان معروفی چون ابن درید نفطویه و ابن فارس با او در تماس بوده اند (۲) بهر حال یاقوت از ابن بابا به منظور بحث در معجم الیملدان تحت « القاشانی » تذکر داده او را ابو العباس احمد بن علی بن بابا القاشی خطاب نموده و از وی به عنوان ادیبی یاد آوری میکند که کتابی را جمع به فرقی و فروعات تشیع نگاشته است (کتاب اللغة فی فرق الشیعه) ویا قوت

آن را مطالعه کرده است. (۳) ابن بابا طی یکی از ادوار زندگی خود بخراسان مسافرت نموده است (یا قوت میگیرد که اوبه مرو می‌اصالت نموده و تا زمان مرگ در یک مدت زمان بعد از سال ۵۰۰/۱۱۰۶-۱۱۰۷ میلادی در آنجا می‌زیسته است) در آنجا با مشقات روزگار بسر می‌آورده تا آنجا که شرایط او را وادار به نگارش کتاب راس مال الندیم کرده است.

دکتر محمد صالح بدوی یکی این اثر را (تحریر انتقادی و راس مال الندیم، بایک مقدمه و تلخیص)؛ ما نپسستر (۱۹۷۵) به حیث رسانه دکتورای خود تمییح نموده، توقع میرود که سرانجام حلیه طبع پوشد. گزارش مختصر این اثر در مقاله این مولف تحت عنوان مأخذ برامون چار سلطان نخستین غزنوی (۹۷۷-۱۰۴۱ میلادی) در نشریه فصلی اسلامی لندن جلد هفتم (۱۹۶۳ میلادی) صفحات ۱۷-۱۸ و نیز در مقاله دیگری هم در مورد مولف توسط خود مولف تحت عنوان الکاشانی الکاشی ابوالعباس احمد بن علی که در آنسا یکار پیدای اسلامی طبع شده دریافت می‌توانید. تا کنون صرف از نسخه کتاب راس مال الندیم معلومات در دست است، که دوی آن در استانبول و یکی در هند نگهداری میشود. وقار احمد و همدانی طور فشرده از نسخه‌های استانبول معلومات داده و دکتور بدوی طور کامل آن را تحلیل نموده است. یکی از نسخه‌های توهان ولیدی=ینی جامع ۲۳۴ (که هم اکنون در کتابخانه سلیمانیه نگهداری میشود) ظاهر آ به کتابت خود مولف است، ولی بسیار احتمال دارد نسخه بعدی از روی اصل نسخه کتابت شده مولف استنساخ شده باشد. مولف در اختتامیه کتاب توضیح میدارد که کتاب خود را در رمضان ۵۰۱/اپریل - می ۱۱۰۸ میلادی بنام یکی از امرای ناشناس مرسوم به الامیر الریس سعد المملک ابو الفتح محمد بن بهرام بن علی (شاید یکی از درباریان شهزاده سلجوقی ملک شاه در مرو باشد) تألیف نموده و در ماه متعاقب آن بتاریخ دهم شوال ۵۰۱/۲۵ می ۱۱۰۸ میلادی بپایه اکمال رسانده است بدین اساس ابن بابا در زمان خلافت المستظهر (۴۸۷-۵۱۲/۱۰۴۹-۱۱۱۸ میلادی) نگاشته است مگر در کتاب از المقتفی که نیم قرن بعدتر خلافت داشته (۵۳۰-۵۵۵/۱۱۳۶-۱۳۶۰ میلادی ذکر بعمل آمده که این اشتباه تاریخی را دکتر بدوی مورد بحث و گفتگو قرار داده است. نسخه سوم که در پتینه هند بوده به استفاده دکتر بدوی قرار نگرفته، مگر تشریح آن در کتابت آن کتابخانه موجود است؛ و بصورت واضح تاریخ خلفای عباسی را تا زمان سلطنت المقتفی باز گرد میدارد که در او اخر قرن نوزده استنساخ گردیده است. (۵)

فصل هفتم یعنی فصل آخرین کتاب راس مال الندیم یکی از بخشهای تاریخی کتاب است که مولف درین بخش اندر باب خلفای راشدین، اموی و عباسی (تازمان المقتدی ختم خلافت او در سال ۱۰۷۵/۴۶۷ میلادی)؛ دو از ده امام شیعیان، امامان باطنیه یاسیعه بشمول فاطمی هاتا المستعلی (که در ۱۰۹۴/۴۸۷ میلادی خلافتش تمام شد)؛ بحث میکند. طاهریان، سامانیان، دیلمی ها یا آل بویه و در اخیر غزنویان را تازمان مسعود بن ابراهیم (که در ۱۰۹۹/۴۹۲ میلادی پادشاهی اش ختم شد) توضیحات داده است. وی چنانکه خود گریذ از سلاجوقیها درین بخش ذکری بعمل نیاورده و این قسمت را موکول بر اثر دیگر نموده است ولی خبر نداریم که تألیف شده یا نه. ابن بابادرین اثر خود از سلاله هایی که در سرزمین شرق ایران حکومت رانده اند معلومات داده و از سلاله های غرب ایران ذکری بعمل نیاورد، و این می نمایاند که وی علاقه مندگزارش های این قسمت سرزمین های اسلامی بوده است.



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

ترجمه برخی از عبارات راجع به غزنوی ها

ورق ۲۰۳ الف امیران و سلاطین غزنه از آل ناصرالدین سبکتگین .

بنداول - از ناصرالدین سبکتگین تا مسعود اسامی نه نفر ایشان ازینقرارند: سبکتگین ، محمود، محمد، مسعود، مودود، عبدالرشید ، فرخ زاد، ابراهیم و مسعود بنددوم امانا آنجا که ناصرالدین ، سبکتگین مطرح بحث قرار میگیرد وی خود غلامحاجب الپتگین بود که از برسنگان آورده شده بود، الپتگین خود یکی از غلامان اسماعیل بن احمد بود در آغاز بخدمت اسماعیل و بعد بخدمت احمد فرزند اسماعیل و سپس بخدمت نواده او نصر بن احمد و از آن بعدتر بخدمت کواسه او نوح بن نصر و سرانجام بخدمت فرزند اخیر الذکر عبدالملک بوده است. و آنگاهیکه عبدالملک از اسپ خود افتاد و کشته شد برادر او منصور بن نوح را بجانشینی عبدالملک برگزیدند ولی عبدالملک به الپتگین هدایت داده بود در صورتیکه وی در اثر تصادمی از پای در آورده شود باید فرزندش بر مسند قدرت تکیه زند. بنابر همان توصیه الپتگین در مقام پادشاه شدن منصور عکس العمل شدیدی از خود نشان داد، منصور به نوبه مترجه او ضاع گردیده و بران شد تا الپتگین را بازداشت نماید. الپتگین درین موقع به حیث سپه سالار خراسان مقرر بود، و همینکه وی از نگرانیها و سوءظن امیر منصور آگاهی یافت خراسان را ترک گفته راه دیار هند در پیش گرفت. وی در آنجا بانبردها و تهاجمات مصروف گردیده و در سال (۳۵۲/ ۹۶۳ میلادی) چشم از جهان بسته است.

بند ۳- قدرت به اسحق فرزند او انتقال یافت ، روزگاری وی راه دیار بخارا در پیش گرفت و از اقدامات و کوتاهیهای پدر خود معذرت خواست، و سپس به دستور و خلعت امیر خراسان به غزنه عودت کرد. اسحق در ذوالقعدة سال ۳۵۵ / اکتوبر - نوامبر ۹۶۶ میلادی در غزنه بدرود

زندگی گفت . به جای اوسپه سالارش بلغاتگین بر مسند حکمروایی تکیه زد . بلغاتگین درد هانه گردیز مورد اصابت پیکان اتفاقی قرار گرفت و در سال ۹۷۲/۳۶۲ میلادی چشم از جهان پوشید . بهجایش یکی از سالاران دیگر نظامی بنام بوری نصب گردید ، مگر او دایم الخمر بود و ناگزیر رشته امور از دستش گسست و بی نظمی در امور راه یافت . در میان غلامان الپتگین و فرزند او اسحق ، سبکتگین مرد مواظب ، هوشیار و با نیرو بود و نظم را تأمین مینوشت ، و بدون آنکه از امیر بوری دستور خاصی دریافت کند (زیرا امیر بوری خوشگذران و دایم الخمر بود سبکتگین دست اندر کار نگردیده نظم و دیسپلین را سر و سامان داد ، بنابراین لشکران ، وی را بهیث رهبر خود گزیدند . او در شعبان ۳۶۶ (مارچ - اپریل ۹۷۷ م) رهبری نیروی نظامی را با در نظر داشت شرایطی که بر لشکریان تحمیل نموده بعهدہ گرفت ، سپس خط مشی سرفیات هند را مطرح نمود و چنانچه پیروزی های چشم گیری نصیبش گردید ، فتوحات پی در پی را به راه انداخت و غنایم فراوانی تصاحب کرده پیروانش ثروت مند شدند و از خوان نعمت او استفاده هاجستند ، اندوخته هایشان بالا گرفت و از رهبری خجسته و مدبرانه او سود همی بردند تا آن جا که شهره آفاق شد و آوازه اش همه جا پیچید .

بند ۴- سیمه چوری ها که همواره مقام سپه سالاری خراسان را بردوش داشتند به مقام امیر نوح بن نوح بن نصر بنی کردند لذا نوح غرض کمک به سبکتگین روی آورد و برای این منظور ر او را به بخارا فرا خواند سبکتگین به بخارا آمد و قشونی فراهم کرد ، امیر نوح از (آمو) عبور کرد و سبکتگین هم در پیشرفت بجانب او بود و در دروازه هرات با سیمه چوریان مقابل گر دید و ایشان را مجبور به فرار گردانید . امیر نوح به بخارا عودت کرد و محمود بن سبکتگین را به سپه سالاری خراسان برگزید و سبکتگین را واپس به غزنه فرستاد ، سپس میان محمود و سیمه چوریان در دو موقع دیگر نیز جنگ در گرفت و محمود ، ابوعلی بن سیمه چور را در دروازه های طوس بکلی از پای در آورد . با این رویداد کسی دیگری در میان نبود تا علم طرفداری ابوعلی را یا پارتیزان های او را بر افراشته نگهدارد و بنا بران محمود به حیث سپه سالار خراسان باقی ماند .

بند ۵- سپس سبکتگین در بلخ بیمار شد و لذا خواهش عودت به غزنه را داشت او در همان حال بیماری در باز گشت به رباط مدر و مسوی رسید و چون رضای خداوند باز گردانده شده نمیتواند قضا دامنش را گرفت و چشم ازین کهنه سراسیمه این رویداد در شعبان سال ۳۸۷ (آگست سپتامبر ۹۹۷ میلادی) بوقوع پیوسته است . تابوت او به غزنه انتقال یافت . دوره امارت و ولایت

سبکتگین از شعبان ۶۶ (۳) (مارچ - اپریل ۹۷۷ میلادی) ناشه بان ۸۷ (۳) (آگست سپتمبر ۹۹۷م) را احتوا میکند. هنگامیکه غزنه را ترک میگفت تمام امور و حکومت تمام قلمرو های آنجا را به فرزندش اسماعیل مرکول نمود و برای او گفت که «برادرت محمود به سپه سالاری خراسان خواهد بود» بهمه حال همدینکه آفتاب عمر سبکتگین غروب کرد، محمود دشیج اندیشه دیگری جز دست یافتن به غزنه را نداشت. وی بدان جاستافت و اسماعیل قسارت را برای او تفویض کرد و در صف یکی از سالاران محمود در آمد. هر دوی آنان بمقامات شایسته یی نایل آمدند. بنابر آن دوره فرمانفرمائی سبکتگین بیست و یک سال را در بر میگيرد.

بند ۶- فرزندان او ابو القاسم محمود دین سبکتگین بهیث وارث پدر بر غزنه و سپه سالار خراسان از جانب سامانیها به اداره امر پرداخت. بنا بقول ابو الفاضل بهیثی مورخ غزنوی ها، محمود در شب قبل از عاشورادر سال ۳۶۱ (= شب ۹-۱۰ محرم / ۲-۱ نوامبر ۹۷۱ میلادی) چشم به جهان گشوده است. وی سلطنت امیر سامانی را برسمیت همی شناخته است (ص ۲۰۵ الف) و نام وی تا سال (۳۸۹) / (۹۹۹) یعنی دو سال بعد از وفات سبکتگین از منبر های غزنه و خراسان قرائت همی شده است.

بند ۷- منصور بن نوح از آمو عبور نمود و به مرو و سرخس گام نهاد، میان او و سپه سالار نیرو هایش حاجب الباش [حاجب الباب Hajibal - Bab] بیگ-توزن جنگ در گرفت. دومی از فایق کمک مطالبه نمود و آنان هر دو یکدست گردیدند و منصور بن نوح را نابینا نمودند و سپس عبدالملک بن نوح برادرش را بجانشینی او گزیدند. محمود ازین رویداد آشفته گردید. لذا به هم دستی برادر خود همراه باقشون مجهز و فیلان جنگی بجانب مرو شتافت. او بردشمن حمله نمود. ایشان را فراری نمود و تعداد زیادی از لشکریان دشمن کشته شدند. یک تعداد آواره گان فراری در صحرای نواحی مرو نابود گردیدند، متباقی به معیت عبدالملک بجانب بخارا روی آوردند. درین حال محمود در قدم نخست خطبه را بنام القادر بالله و در مرحله ثانی بنام خود جاری نمود، مگر سامانیها بنام القادر بالله گاهی خطبه را جاری نمی نمودند و میگفتند که چون «ما اساساً از الطایع تابعیت کردیم و تا آن زمانیکه او در قید حیات است بجا نخواهد بود پیمان خود را علیه او بشکنیم؟» این پیروزی بتاریخ روز بیست و هفتم جمادی الاول سال ۳۸۹ / ۱۶ می ۹۹۹ میلادی [بدست آمده، و همدینکه القادر بالله در بغداد از رویداد های اخیر و پیروزی های محمود اطلاع حاصل کرد خیلی شاد شد، و رسول خود را همراه با خلعت و منشور به خراسان به

حضور محمود فرستاد. رسول القادر بالله در بلخ به حضور محمود بار یافت. او درین هنگام بکلی به قدرت دست یافته بود. و در طول سلطنت مطول خود با صلابت و قدرت فرمان راند. از کارهای او این بود که در یک سال به هند، سرقیات می نمود و در سال دیگر واپس مراجعت میکرد و از جریان امور هند مراقبت بعمل میآورد، و در عین زمان به دقت رویدادهای قریه‌خانی‌ها را در ماورالنهر تحت نظر میگرفت. حکایت و گزارشات پیروزی‌های محمود و دست آورد های او متعدد و فراوان است؛ مگر متأسفانه درین جا تفصیل دادن مقدور نیست. او برروز پنجشنبه بیست و سوم ربیع الثانی سال ۴۲۱/ ۳۰ اپریل ۱۰۳۰ میلادی [در غزنه پدر و زندگی گفت و امیر محمد فرزند خود را به سلطنت گماشت.

بند ۸- امیر محمد بن محمود سبکتگین: مسعود با وجود نسبت غریز ندادی به محمود و کرکتر عالی نظامی، تقوی و شهامتی که داشت، محمود مناسبات حسنه با وی نداشت؛ چنین آورده‌اند که او با اشخاص گزیده خصمال نیرومند حسادت میورزیده؛ و در عوض به محمد فرزند دیگر خود الطاف داشته‌است، گرچه محمد از محمد اعزاز و اکرام نمی‌کرد مع هذا کاستی‌ها و اشتباهات را در وجود مسعود دیده‌است و باز هم او را بکار و اجرای او امر می‌گماشته‌است. هنگامیکه محمود در سرقیات عراق (عجمی) مسعود را بمعیت خود برد و زمام امور اداره غزنه و خراسان را تحت اداره محمد گذاشت تا بدین وسیله موقف او را استحکام بخشیده و زمینه را برای زمام‌داری او مساعد ساخته باشد. ولیکن محمد از تمام اینهمه تسهیلات که به او فراهم می‌گردید چندان سودی نبرد. محمود درزی سر بر بستر مریضی نهاد و به مسعود دستور داد که در عراق [عجمی] بماند و تمام منطقه را مطیع و تحت فرمان درآرد، و بعد از آن خودش به غزنه برگشت. هدف محمود آن بود تا مسعود را از پایتخت، خزاین و پایگاههای نظامی بدور نگه‌دارد و اگر چنانچه مرگ بسر اغش را به یابد محمد بدون خدشه بر سر بر حکمروایی جلوس کند. هنگامیکه هوشدارهای مرگ محمود را به اندیشه فروکش می‌کرده‌است او به همراهانش گفته که «من بکلی آگاه و متیقن هستم که هرگاه مسعود از مرگ من اطلاع یابد لحظه‌یی هم در عراق اقامت نخواهد گزید، و بی درنگ علی‌ه محمد جولان خواهد داد و تشویش و در دسرهایی را علیه محمد ایجاد خواهد کرد. مگر من مصمم هستم و اراده‌ام را در مورد رسیدن محمد بر سر بر حکمروایی تحقیق نمی‌بخشم خداوند او را از آلام بدور داشته باشد و از مصائب و تهدیدات مسعود در امانش نگهدارد و به در بار خلافت نامه‌ها نرشد و در آن‌ها اراده خود را بیان نمود.

بند ۹- و آنگاه که محمود در فراشیبی مرگ دست و پا می زد محمد به فاصله دور تری از غزنه در گرزگان بود. محمود حاجبی را فرستاد تا او را هر چه زودتر به پایتخت بیاورد [F.۲۰۶] تا زمام امور را به او محول بدارد؛ مگر محمد بوقت و زمان لازم به سرفقت پدیدار نشد؛ مگر محمد علی القریب، حاجب الکبیر و سپه سالار و وزیر خرد حسنک انیشاپوری را دستور داد تا بیعت لشکری و ملکی را به نفع محمد به منصفه اجرا در آورند، بعد از این وصیت محمود به جاودانه شتافت. محمد بعد از چهل روز مرگ پدیدار به غزنه مواصلت نمود و قدرت را در غزنه بدست گرفت. مردم به او بیعت نمودند. محمد به مشروب روی آورد، به عیاشی و لهویات دست زد خزاین و دارایی های خود را بی باکانه صرف کرد تا اینکه موقف او تنزل و وقار خود را نزد مردم از دست داد. حاجب علی و حسنک وزیر از یاران مشفق و نزدیک او بودند مگر نسبت سقراط شهرت او نزد مردم بی بند و باریها، رنجش و مجادله هادر گرفت و حاجب- علی بدون استیذان محمود وزیر او را توقیف نمود.

بند ۱۰- بداندسانیکه محمود پیش گویی کرده بود که امیر مسعود بعد از مرگ، او حتی یک روز هم در عراق [عجم] انتظار نخواهد کشید هم چنان شد تا آنجا که به این قرینه که تمام مردم آرزوی رهبری او را دارند بدون تردد در راه حرکت بجانب غزنه به نیشاپور رسید. یک بخشی از نیروهای محمد که به تقوی و پرهیزگاری، شهرت، توانایی، شجاعت و کاربرد مسعود در جنگ آگاهی داشتند بحمايت از او برخاستند. محمد از غزنه علیه برادرش مسعود به سرقیات دست زد تا باشد او را از دسترسی به متصرفات و خزاین غزنه باز دارد. آنان بدون نظر داشت و رعایت دستور محمد وزیر را باز نجبر بسته آوردند و هنگامیکه نیروهای تگین آباد محلی در نزدیکی بست رسیدند حاجب علی برادر خود ایلدرک را همراه با پیام التماس و استدعا نزد مسعود فرستاده و همراگی خود را با او التماس نمود. مسعود او را پذیرفت و با تحایف سرفرازش نموده و از عنایات خود وی را امیدوار نمود.

بند ۱۱- [F.۲۰۶] در عین زمان حاجب علی و امیر یوسف عمری مسعود بهم دستی یکدیگر در حالیکه مسعود هنوز در هرات بود کوشیدند تا محمد را در حوالی قصرش دستگیر نموده و سپس به مسعود بپذیرند. آنان مرتقانه پلان خود را تطبیق نمودند و سپس با احساس خوبی شینانه که مورد الطاف مسعود قرار گرفته و در زمره ملتزمین او مقامات عالییه را نصیب خراهند شد به مسعود روی آوردند. مگر حینیکه آنان به حضور مسعود بار یافتند، مسعود دستور داد تا آنان را

در یکی از سلاول های زندان که در آنجا دسته دیگری از حامیان محمد توقیف بودند باز داشت
 بدارند و توجیه نمود که تمام این اشخاص انتقال قدرت از یک برادر به برادر دیگر را قانونی
 می گمارند؛ سپس او بعضی از نفرهای خود را اعزام نمود تا محمد را تحت نظارت قرار دهند
 و با این ماجرا زمام داری محمد پایان می یابد. این رویداد در شوال ۴۲۲ [سپتامبر - اکتوبر ۱۰۳۱
 میلادی] بعد از بیست و یک ماه زمام داری محمد بوقوع پیوست و امیر مسعود بر سریر فرمانفر
 مایی تسکینه زد.

بند ۱۲- امیر ابو سعید بن مسعود بن سبکتگین بر سریر فرمانفرمایی شاهنشاهی پدر خود که
 درین وقت اکثر ولایات مربوط شاهنشاهی پدرش استثنای خراسان که در اثر تهدید ترکمن ها
 دست خوش حوادث بود تکیه زده مسعود به نوبه ها قشون های بدانجا گسیل نمود مگر در هر
 مرتبه به شکست مواجه و خنثی گردید، تا اینکه ناگزیر شد در رمضان ۴۳۱- [می - جون ۱۰۴۰
 میلادی] شخصاً علیه آنان بعملیات دست زند. او به سرخس مراجعت نمود و ترکمانان طور پرانگنده
 بجانب مرو منتهزم گردیدند ولی در راه حرکت جانب مرو چاه های آب نوشیدنی امتداد صحرای
 مرو را مسدود نمودند و مسعود خالی الذهن ازین اقدام آنان را تعقیب نمود که در نتیجه پرسونل
 و مرأشی آنان از تشنگی متوجه خسارات فراوان گردید، اسب و قاطران یکسره از میان رفتند.
 بعد از تحمل مشکلات فراوان عساکر بر پشت اشتر فرار را برقرار ترجیح دادند و
 [ص - ۲۰۷ الف] در دهکده بنام دندانقان اولین دهکده نواح مرو پناه بردند. مگر مردم دهکده
 دندانقان دروازه ها را بروی مسعود بستند و لذا قشون مسعود ناگزیر تادو فرسخ دیگر بجاورد
 حرکت افتادند، و ملاحظه نمودند که ترکمنان در تپه های ریگ زار آنجا بدسته های رزمی متفرق
 جابجا گردیده اند و این مانور آنان بمنظور جنگ نبود بلکه طبق عادت بدسته ها تنظیم شده بودند
 تا اگر فرصت مساعد برایشان دست دهد بجنگ پرداخته در غیر آن فرار را برقرار ترجیح دهند.
 و اما موقوف پربش قشون غزنوی، بی نظمی و پراکندگی آنان و رفتار خائنانانه یکی از دسته های
 نظامی در داخل قرا علیه دسته دیگر بصورت کلی آشکار گردید، ترکمن ها به حمله تشجیع
 گردیدند. سران نیروی مسعود در اندیشه تسلیمی او بدشمن فرو رفت و برایش گفتند که اکنون
 در یک موقف کاملاً نامساعد گرفتار آمده اید و لشکریان شما را اغوا نموده و دیگر هیچ راهی جهت
 نجات باقی نمانده است، مگر اینکه فرار برقرار ترجیح داده شود و جان سلامت بر دو آنگاه
 اگر موقع مساعد شود. بسیج حمله تازه براه انداخته شود، و لذا مسعود بوضع ناهنجاری سوار

بر پشت اشتیری و بفرار نهاد و به همین حال سرانجام به غزنه می‌اصلت نموده چند ماهی در غزنه گذرانند تا اینکه نیرو و معنریات او نیروی تازه یافت نخست جهت انتقام از آن دسته سالاران چون صاحب سرباشی، بیگیتندی، حاجب علی بن دایه و دیگران که او را در روزها معرکه کارزار سرافکنده کرده بودند پناه‌خواست. اموال و دارائیهای آنان را ضبط نموده و سپس آنان را مصلوب، آویزان و زنده پیوست کشید.

بند ۱۳- درین هنگام مسعود فرزند خسرو مودود و احمد بن عبدالصمد وزیر را با بعد از غلامان قصر به بلخ فرستاد تا اگر چنانچه ترکمنان بران مناطق دست‌یازیده باشند آنان را به جزای اعمال شان برسانند او خود تصمیم گرفت تا به هند عزیمت نموده و دران جا بجمع آوری قشون از مردمان هندو که بزعیم او مقید، در جنگ ستیزه‌جو، و در بیعت و وفاداری صادق بودند بپردازد. هنگامیکه به ویند موصلت کرد با فامیل و اطفال خود از سند عبور کرد.

غلام سرایی نوشتگین البلخی انارین هنگام زمینیه را مساعدیده [F. v. 1b] و بامتدای قشون که هنوز از سند عبور نکرده بودند به توافقی رسید. آنان بار و بینه باز مانده مسعود را به یغما برده و آشکارا بپرق مخالفت را علیه او بلند کردند. آنان یکبار دیگر محمد برادر مسعود را که بعد آنابینا ساخته شاه بصفت ایدر در میان کشیدند و سپس از سند عبور کردند. هنگامیکه مسعود ازین ترطه آگاهی یافت خود و اطفال و حرمش را در رباط مار یکه در محاصره قرار داده و از آنان امان خواست. نوشتگین بهمرایی محمد و آن عده که بطرفداری او نیست بهم داده بود ندر رباط را در محاصره آورده و بر مسعود دست یافتند. آنان او را به حصار گیری نقل داده و بسرعت به او هجوم برده و او را بقتل رسانده و دود از دمارش کشیدند و سپس بسری پشاور در حرکت افتادند.

بند ۱۴- امیر مودود و احمد بن عبدالصمد درین هنگام هنوز هم در منطقه غزنه بودند و انتظار بودند تا زمستان پایان یابد و بعد رهسپار بلخ شوند. آنان از آنچه بر مسعود اتفاق افتاده بود اطلاع یافتند و واپس به شهر غزنه باز گشتند و تا آن جا که مقدور بوده بجمع آوری سپاه و قشون پرداخته و آن کسانیکه باز شکاری به تعقیب صید خود به پرواز می‌دراید به تعقیب قشون متمرّد براه افتیدند. سرانجام بتاریخ سیزدهم رجب ۳۲ [۴] [۱۹/۱۰۴۱ میلادی] با آن دسته عساکر عصیانگر و مخالفین مراجه شاه و از طلوع تا غروب همان روز به پیکار ادامه دادند. تمام عساکر اغتشاشی بشمول امیر محمد و فرزندش که با عده عساکر همراهان پدرش

رو بفرار بودند و دیگران متهم بدست عساکر غزنه گرفتار آمدند امیر مودود مدارا و خویشتن داری زیادی از خرد نشان داد مگر احکام و مشیت ایزدی را در مرد فرزند یوسف عمری پدر خود، نرشتگین بلخی و سه تن از افسران پیشقدم دیگر تطبیق نمود و آنان را سنگسار کرد و به دار آویخت. مرگ امیر مسعود بعد از یک دوره ده سال و چند ماه سلطنت در صفر سال ۳۳ [۴] [۴] / اکتبر ۱۰۴۱ میلادی] اتفاق افتاده است.

بند ۱۵- بعد از و امیر ابو الفتح مودود بن مسعود در شعبان ۳۳ [۴] [۴] / مارچ- اپریل ۱۰۴۲ میلادی] برار یک قدرت رسیده او با درستی اداره امور را رهبری نمود به استثنای روی آوری های متواتر ترکمنان در خراسان نظم و آرامش را در دستگاه دولت تأمین نمود. اگر مقدرات روز های زندگی مودود را طوالت می بخشید (خداوند او را بیمارزد) و اگر سرنوشت با او مددگار می بود او برای همیش کارشان را بپایان می رسانید مگر از مشیت و فرمان خداوند متعال سرباز زده شده نمیتواند به او نازل آمد آنچه که آمد به بیماری قولنج گرفتار شد او در آن هنگام در حوالی غزنه بود مگر همینکه هرگونه تداوی و علاج بر او کارگر نیفتاد او وزیر خود را با تعداد پیاده و سواره نظام به سیستان اعزام نمود و خرد به شهر غزنه روی آورد مگر همینکه وزیر در سواره خرد جانب سیستان به قلعه مندیش که در مسیر جاده بست واقع است مواصلت کرد خبر مرگ امیر مودود به او رسید.

بند ۱۶- بهنگام روزهای اخیر حیات مودود یکی از فرزندان خرد در اکه محض پنج سال داشت ولیعهد و بجا نشینی خرد تعیین نمود که زمام داری او صرف پنج روز را احتوا کرد و سپس لشکریان به علی بن مسعود برادر مودود بیعت نمودند، مگر او نیز به نوبه مدت چهل و پنج روز بر سریر حکمرایی پابرجا ماند. موضوع ازین قرار است که وقتی که مودود بعد از گرفتاریهای تلافی انتقام قاتلین پدر به غزنه عودت کرد عبدالرشید بن محمود عمری خرد را توقیف و در قلعه مندیش باز داشت نمود. بقیه روزگار از زندگی او در همانجا گذشت. هنگامیکه عبدالرزاق بن احمد بن میمندی وزیر [ورق ۲۰۸ ب] در جوار همین قلعه فرود آمده بود و خبر مرگ مودود را دریافت کرد. او عبدالرشید را رها نموده و با خرد به غزنه آورد و او را به حیث امیر گماشت. تاریخ وفات مودود بروز چهارشنبه ۲۱ رجب ۴۴۱ [۱۹] دسمبر ۱۰۴۹ میلادی که درین هنگام بیست و نه سال داشته است اتفاق افتاده است.

بند ۱۷- امیر عبدالرشید بن محمود بنار یخ ۲۷ شعبان سال ۴۱ [۴] [۲۴/ جنوری ۱۰۵۰ میلادی]
 بر سریر حکمرانی قدم نهاد. امیر مودود غلامی داشت ترک نژاد موسوم به طغرل که مرد
 شجاع، باذیر و جنگجو بود. مودود بنا بر منظور خاصی او را علو مقام داده و موقف او را
 با عقد خواهرش به نکاح او ارتقا و سرفرازش ساخته بود، هنگامیکه عبدالرشید برار یک تخت
 و تاج تکیه زد و نیز به عین منوال از طغرل اکرام بعمل آورد. طغرل نیز بمقابل عبدالرشید با
 مواسا پیشامد نموده از خود رفتار خاصمانه بمقابل عبدالرشید اختیار کرد و از امیر التماس
 نمود که قشون و منابعی را در اختیار او قرار دهد تا علیه ترکمنان قیام نموده و خراسان را از
 نزد آنان اعاده نماید. او در زمان مبارزات چغری بیگ در اوپان پیروزی‌های را که علیه
 الپ ارسلان کمایی کرده بود که در جریان پیکارهای قشون غزنوی بعقب نشینی مجبور گردیده
 بودند و این پیروزی به طغرل نسبت شده بود. عبدالرشید آرزو مند فارغ البالی از حضور
 طغرل بود و ناگزیر او را در رأس قشون کوچکی موظف نمود تا جانب سیستان به راه افتد، او
 بدانسو نشافت و بی‌غری عموی پدری چغری بیگ را مغلوب نموده و از سیستان او را بیرون
 راند و اداره امور آنجا را بدست گرفت.

بند ۱۸- باقی تمام قشون غلام که در پایتخت غزنه حضور داشت بحمايت از طغرل بپاخواست
 به نیروهای او پیوستند [ورق ۲۰۹ الف] طغرل تحریر یک گردیده و در اندیشه تاج و تخت برای
 خود افتاد. پارتیزان‌های معیتی او از و تابعیت نمودند و همه یک دست از سیستان راه غزنه
 در پیش گرفته و علیه عبدالرشید بحمله پرداختند عبدالرشید واژگون بخت که هیچ منابعی
 برای خود باقی نگذاشته بود باشتاب به قلعه غزنه پناه آورد، در حالیکه طغرل قصر سلطنتی و
 مرکز اداره دولت را تصرف و تاج و تخت را تصاحب نموده بود و قشون وفادار در اطرافش
 صف زده بودند بعد به قلعه (ارگ) حمله نموده عبدالرشید را مجبور به رویارویی کرد و او
 را بقتل رسانید.

بند ۱۹- شخصیت‌های رهبری در دستگاه دولت این عمل طغرل را مورد نکوهش قرار داده
 و همه علیه او در صدد توطئه افتادند. حاجب خرخیز که اندرین هنگام در هند بود از آنچه آنان
 انجام داده بودند بشدت رنج نمود. و نسبت انجام این عمل خائنانه آنان را به باد انتقاد گرفت،
 و از تابعیت به طغرل سرباز زده و او را منفور خواند. چنین آمده است که از غلامان قصر که
 آنقدر شناخته شده و معروف نبود ولی باده‌نوش و هم‌پیک رندان بود و آن هنگامیکه بی خود و مست

از باده ناب می بود از باده نوشی او ممانعت می گردید و در خفا تصمیم گرفت که طغرل را بقتل رساند تا دیگر سد راه در برابر زندگی او کسی واقع نشود. یکی از روزها که طغرل به کرسی سلطنت تکیه زده بود و در باریان و سایر قشون هر کدام به رتبه و مراتب شان به مقابل او صف زده بودند همین غلام بانیزه ای که در نهان با خود حمل کرده بود به طغرل حمله ور شده و او را بقتل رساند. تمام مردمان دیگر یکی که در محضر او قرار داشتند به این فکر که این عمل به هم دستی تمام محفل انجام شده هیچ کسی از جای خود حرکت نکرد. این غلام نوشتگین نام داشت و در آواز خوانی مشهور بود و حال با انجام این عملش معروف گردید.

بند ۲۰- عامه اراکین بزرگ در دستگاه دولت متفق الرأی به این نظر شدند که یکی از احفاد مساعد و مناسب خانواده سلطنتی غزنه را به حیث زمام دار شان بگزینند امیر فرخ زاد (ورق ۲۰۹ ب) بن مسعود در یکی از قلعه ها زندانی بود، خر خیز سه روز بعد از قتل طغرل از هند به غزنه مواصلت نمود آنان تصمیم گرفتند تا او را نزد فرخ زاد فرستاده و او را به حیث امیر بگمارند؛ و این کار طبقاً سر برآه گردید. تمام اینهمه رویدادها در سال ۴۳ (۴) و در یک بخش ۴۴ (۴) (۱۰۵۱-۱۰۵۲ میلادی) وقوع پیوسته است.

بند ۲۱- امیر ابوشجاع فرخ زاد بن مسعود بن محمود برار یکه قدرت رسید او دارای بینش عالی و چون یک زمام دار همی نمود، او بگونه قابل تمجید و چنان گوی که آب رفته باز به جوی آمده و شکوه و جلال رفته باز رونق خود را گشوده همتا با نیاکان خود سلطنت نمود. او بتاريخ ۱۷ صفر ۴۵۱ (۴/۱۰۵۹ میلادی) به جاودانه شتافت.

بند ۲۲- سلطان ابراهیم بن مسعود بن سلطان ابو المظفر ابراهیم در یکی از قلعه ها محبوس بود، زمام امور به او محول گردید، او پاسخ مساعد در زمینه ارائه نموده و بر تاج و تخت تکیه زد و دوره طولانی سلطنت را بسر رسانید، به مقابل اتباع خود با عدل و انصاف پیشامد داشت، بینش عالی مقام داشت، در سلوک و رفتار خرد نامل می نمود، در قضاوت خود متین و در اجرای وجایب خرد پیر و ز بود. تقوی و رستگاری او تا آن پیدمانه بود که از احفاد و دودمانش که در کر دار و پندار نیک معروف بودند پیشی می جست، به استثنای محمدر دکه در نیرومند و صلاحیت نظامی برتر بود مقدم او گرامی بود، در پیکارها پیروز بود و همواره بر خود حاکم برد و در جنگ ها قشون او کامگار همی بود، او امر و نواهی اش همواره مورد اجرا قرار میگرفت و جهت تطبیق این مأمول را از میان بر می داشت. هیچ کسی در اجراء او اغلاط

نمی‌دید، در کار نامه‌های مامورین او انتقادی وجودنداشت به هیچ یکی از فرق و انشعابات مذهبی ر حجابانی قابل نمی‌شد و مردم از این رهگذر نقادانه سخن می‌گفتند، مع هذا در هر گوشه و اکناف در انتظار مردم بجای داشت. بخشش و کرم او عام بود. دارا یهایش را برای منظور خوب بی باکانه مصرف می‌کرد، تا اینکه در ذوالقعدة سال ۴۹۲ (/ سبتمبر - اکتوبر ۱۰۹۹ میلادی) قضای متعال که از آن سر باز زده شده نمیتواند بر او فرود آمد و آفتاب عمرش غروب کرد. او چندین فرزند از بطن مادران مختلف بجای گذاشت که بعداً از وفات او جهت جانشینی برار یکه تاج و تخت میان خود جدال و کشمکش ها برپا کردند .

بند ۲۳ امیر عادل مسعود بن ابراهیم بعداً امیر ابوسعید مسعود بن ابراهیم بن مسعود از سایر رقبا پیشی جست و به سلطه خود را بر تمام ولایات شاهنشاهی مستقر نمود . او تا آن اندازه به داد و داوری بنسب ابل اتباعش پرداخت که تمام آنهمه اوصاف گزیده پدرش تحت الشعاع قرار گرفت. زمام داری او در سر اسر جهان شهرة آفاق گردید هر شخص تحت تهدید از اکناف به قلمرو او پناه می‌بردند و هر شخص جهت کامجویی به او روی می‌آورد خدایوند آن کسی را یار و یاور است که رضای او تعالی برانرفته است.

بند ۲۴ و اما اندر باب سلاطین عصر و حکام آن روز گار از خانواده سلجوق تصمیم اتخاذ شده تا اثر علحیده انشاد شود. ، این اثر در بر گیرنده چگونگی آغاز مشخصات بارز آنان فتوحات حاکمان آنان در خراسان ، عراق ، روم ، سرریه ، سرزمین های فارس و حجاز و اینکه چگونه مستملکات آنان روز تا روز و سال به سال بسط و گسترش یافت گفتگو بعمل می‌آید و بنا بر همین دلیل درین جایاد کردی از آنان بجای آورده نشد.

III

تیمپه ۵

بند ۱ - خاطر نشان باید نمود که در فهرست ابن بابا از جمله فرما نفرمایان وزمام داران غزنوی اسمای مسعود دوم بن مودود و علی بن مسعود حذف گردیده است .

بند ۲ - غلامی سبکتگین از برسنجان مبدأ داشته است . این ناحیت از منطقه برسنجان در سواحیل جیحیل ایسیکت کسول در سیمیر یچی Isig-kdin semire chye (در منطقه قرغز موجوده اتحاد جماهیر شوروی) واقع است و این مبدأ در پند نامه ای که به سبکتگین نسبت داده شده و آن عبارت از یک مجموعه مشوره هائست که گفته میشود زمانیکه سبکتگین در حوالی سال ۹۷۷/۳۶۷-۹۷۸ میلادی برای اشغال براه افتاده و شهزاده محمود را که درین هنگام هفت سال داشته است بعنوان نایب مقام خود در غزنه گذاشته برای او انشاد نموده تائید شده است . رجوع کنید به پند نامه سبکتگین جورنال آف رایل ایشیاتیک سو سائیتی (لندن) (۱۹۳۳) متن ۶۱۰ ترجمه ۶۲۱ وارد دوگن مرسیل و هکذا رجوع کنید به اسلام تیکرلری انستیتوس در جس (Islam Tet Kirkleri Enstitusu Dergis) ج ۱-۲ (استانبول ۱۹۷۵) (متن ۲۱۳ ترجمه ۲۲۷) اصلی فارسی در قرن هشتم (قرن چاردهم میلادی) (تدوین یافته و در معجم الانساب فی التواریخ به متن آتی مراجعه شود .

اینکه ام - ای شبن در اثر خود اسلامیک هیستوری (تاریخ اسلام) تاریخ ۷۵۰-۱۰۵۵ میلادی (۱۳۴-۴۴۸ هجری) (که بریج ۱۹۷۶) از ۱۸۰-۱۸۱ درج نموده که سبکتگین به هیچ نحوی غلام نبوده بلکه رهبر بومی منطقه غزنه بوده است و اینکه ابن بابا صد سال بعد از مرگ سبکتگین اندر باب اینکه او ترک و از آسیای میانه برخاسته گفتگو و توضیحات ارائه کرده صرف نظر از ثقت یابی اعتبار پند نامه ، بیان ابن بابا شاید یک اشتباه نباشد .

فرزند عبدالملک بن نوح که از نصرین عبدالملک باشد به مدت یک ماه و به سن صیانت در بخارا فرمان رانده است، تا اینکه منصور توسط فایق برمسند تاج و تخت تسکینه زده و در باریان با الپتگین مخالفت کردند رک به ترکستان - دون تسوده منگول انویژن Tuikistan down to the Mongol Invsion کمبرج هیستوری آف ایران ج ۴، ۱۷۰ از هجوم عرب تا سلجوقیان (چاپ کمبرج ۲۵۱ و ۱۵۲)

۳- در مآخذ اکثر آ از فرزند الپتگین بنام ابواسحق ابراهیم بن الپتگین یا دو بسود شده است کرونو لوژی (واقعات تاریخی) اسلای سبکتگین در اداره امور غزنه. رک، ناظم زندگی و عصر سلطان محمود غزنوی ص ۱۷۵-۱۷۶

بهر حال وی از اثر این بابا آگاهی نداشته و نسخه شبنا نیکاره‌ای معجم الانساب که از شرح و بیان این دوره قاصر است بدست رس او قرار داشته است؛ در مورد این مآخذ رک به اثر بو سورت تحت عنوان ارلی سور سز فار دی هیستوری آف دی فرست فور غزنوئید

Early Sources For the history of the First Four Gahznvid

(۹۷۱-۱۰۴۱ میلادی)، ۱۸۰-۲۰ هکذا از نشریه انتقادی بر نسخه ینی جامع (Yeni cami) ۹۰۹ یاد آور باید شد که این مولف در آثار متعدد خود پیرامون غزنوی‌ها از ان استفاده نموده و هم چنان مورد استفاده مرسل در تهیه مقاله نشان که از آن در فرق یاد گردید بوده است؛ بخش مربوط اسلاف سبکتگین درج صفحه‌حات ۱۶۴ الف ۱۶۵ ب است هم چنان گفته‌گی‌های پیرامون مطالبی چندی در نوشته‌های بو سورت تحت عنوان تاریخ افغانستان شرقی قبل از غزنویها ۱۲- ۲۴ راجع به کرونو لوژی این سالاران ترک جلب توجه میکند. رک کمبرج هیستوری آف ایران ج ۵-ص ۱۶۴-۱۶۵ درین حال ابن بابا اندر باب تاریخ وفات فرزند الپ ارسلان، و بسکتگین معلومات بیشتر ارائه میدارد و اما تاریخ ناظم را در مورد مرگ بسکتگین تصحیح میکند.

محاصره گردیز توسط بسکتگین: - از چگونگی عملیات نظامی درین جاچنین بر مییاید. که الپتگین و غلام ترک قشون سابق سامانیها سلاله بومی لاو یک یا لر یک زابلستان را از غزنه رانده بوده‌اند مگر هنوز هم تا یک دهه یا بیشتر بر قصبات مجاور مسلط بودند برای مزید معلومات راجع به لاویک رجوع کنید به مقاله بو سورت درین مورد. فیخر مدبر در ادب- رالحرب اندر باب سانه مرگ بسکتگین معلومات مفصل ارائه نموده است، اند یا آفیس متفرقه ۷۶ الف چاپ خوا نساری ۲۴۶-۲۴۷، فیخر مدبر از طرف مادر خود را ذریه بسکتگین

قلمداد کرده است ، هم‌چنان شش‌جیم « حقایق تازه » در مورد غزنوی‌ها ، ۱۹۱۰ . حکایات چنین است که قشون انجم‌مار گریز کردی بعد از اینکه سالارشان مقتدر میرسد از گردیز عقب رانده می‌شوند ، بنا بر این احتمال دارد که تازمان استقرار کلی سبکتگین در غزنه شهر گردیز بصورت کلی تحت تسلط کامل ترک‌ها قرار نگرفته است . در مورد تاریخ تاریک این منطقه بمقاله بوسورت رجوع شود .

تاریخ وفات بلسکاتینگین : جوزجانی در طبقات ناصری توضیح می‌دهد که وی به مدت ده سال امیر غزنه بود مگر این نقل قول تا جایی مبالغه آمیز نیست ، حتی به این قیاس که بلسکاتینگین در ۳۶۴/۹۷۴-۹۷۵ میلادی رسیده بود و مأخذ بعد آنرا تایید می‌کنند رک . به نظام ایضاً ، ۲۷ . امیر بوری : کلمه بوری در تمام زبان‌های ترکی استثنای دسته‌های که در جنوب غرب اسکان‌دارند معنی گرگ را می‌دهد رک سرگرد اردکان دکتوری و به امیر اورجیکل دکتوری آف‌پری سرترین ستجری ترکش (اکتوبر ۱۹۷۲) ، ۳۵۶ ؛ و در متن کلمه بیری (Biri) بمقابل املا درست بوری کا شغری نگارش یافته است مع هذا غیر محتمل می‌نماید که این اسم هما نظر بریکه ابن بابا پیری یا آنگونه که راوری در ترجمه اثر جوزجانی پیری (Piri) ذکر نموده خواند .

تاریخ بدست گرفتن قدرت و زمام داری سبکتگین : جوزجانی تاریخ بقدرت رسیدن سبکتگین را بروز جمعه ۲۷ شعبان ۳۶۶ / مطابق ۲۰ اپریل ۹۷۷ تذکر داده است . این الاثر طبع تور نبرگ جلد (۸) طبع بیروت جلد (۸) ص ۶۸۳-۶۸۴ صوف سال بقدرت رسیدن سبکتگین را نشان می‌دهد .

۴- اغتشاش سیم جوریان : شرح تاریخ مفصل این وقایع بشمول سقوط سامانیها و قیام محمود غزنوی در اثر بار تولد شرح گردیده است . همان اثر ۲۵۰ ناظم همان اثر ، ۲۴ ، ۳۶۶ ، فرای و بوسورت در تاریخ کمبریج ایران ج ۱۷ صفحات ۱۵۵-۱۶۰ ، ۱۶۸-۱۶۹ .

تاریخ مرگ و محل وفات سبکتگین : در حدود العالم ترجمه مینورسکی ص ۱۰۹ سال ۳۴۲ را سال وفات سبکتگین خوانده‌اند و موی دوقصبه کوچک در محدوده اندراب واقع مسیر جاده بغلان به بامیان و پروان رود سرخاب شاید محل وفات سبکتگین بوده باشد ، عین توضیحات ابن بابا در اثر جوزجانی نیز بچشم می‌خور در رک به اثر ناظم ، ۳۲ . روز واقعی مرگ سبکتگین در هیچ اثر ذکر نگردیده است .

جانشینی اسماعیل بن سبکتگین : این مولف در مقاله تحت عنوان ای ترک و مغول
پرکتیس امنگست ده ارلی غزنویدس .

A Turco - Mongol amongst the early Ghaznavids z CAZVI (1962) 23-40
در مورد جانشینی غیر منتظره و تعجب آمیز اسماعیل به حیث وارث سبکتگین در غزنه
و جانشینی محمد به حیث وارث محمود توضیحات ارائه داشته است ، و چنین مینماید که
جانشینی فرزند جوان بر مسند پدر ریشه عنعنوی داشته باشد که میان ترک ها و مغول ها معمول
بوده است از معلومات سر جرارد کلاسن (Sir Gerard Clauson) بر میآید که اینگونه
توارث یکک موسسه ذاتی مغولی بوده است که درین جا طور جدی مطرح نمیداریم .
مثال های زیادی از لای برگ های تاریخ بچشم می خورد که زمام داران اندر مورد تعیین ولیعهد
خویش به تصامیم بنیادی و عیولانه متشبث شده اند .

اسماعیل یکی از سالاران متعاقب محمود : ابن بابا ابن اسماعیل را با ابوالمظفر نصر برادر
محمود که در هنگام جانشینی محمود را یاری رسانده و هنگام مرگ برادر سمت دار الحکومتگی
(والی) بست را متقبل بوده اشتباهاً یکی خوانده است . ابوالمظفر سپس به حیث والی سیستان
و سپه سالار اعلی خراسان عزت قرار حاصل نموده است رکش ناظم ، همان اثر ۸۳-۸۹ ، ۷۰ ، ۷۱ ، ۱۵۲ .
اسماعیل بعد از جانشینی محمود یازندانی گردیده و یا بحال تبعید در قلمرو فریغونیه روزگار
بسر برده است . رکش همان اثر . ۴۹

۶- تاریخ ولادت محمود : جوزجانی در جلد اول ص ۲۲۸ و ترجمه جلد اول ص ۷۶ اثر خود
و ناظم درص ، ۳۴ همان اثر در مورد تاریخ ولادت محمود گزارش داده اند ، و عوفی در
جوامع الحکایات که بیهقی نیز مورد استفاده او بوده در مورد تاریخ ولادت محمود سخن
رانده اند . آن بخش و جلدات که درین مورد معلومات ارائه نموده ممکن مفقود شده باشد .

۷- حاجب بکتوزون : شاید حرف آخری درین نام لقب ترکی «تودن باشد» لقبی که در میان دولت
تیوگو بملاحظه میرسد و معنی دفتر دار را میدهد . در روزگار کاشغری این لقب اهمیت خود را
از دست داد ، زیرا این هنگام این لقب مفهوم رئیس دهکده رامی نمایانده است ، که او صلاحیت
تقسیمات آب زراعتی را داشته است Clauson An etymological dictionary of pre - thirteenth Century Turkish (57)

این لقب طور واضح یکک معمول پرستیج در قرن ماقبل بوده است .

لشکر کشی محمود و برادرش به مرو: در نسخه نور عثمانیه چنین افزوده شده که اسماعیل بایکی از برادران دیگر محمود داشتند یکی خوانده شده است. خطبه سامانیها بنام الطایع: ابن بابا درین مورد که محمود هم بمانند سامانیها به عوض القادر الطایع را بعنوان خلیفه نگریسته و اسم او را در سکه های خود ضرب زده و اسمش را در خطبه ها قرائت مینموده است تذکری نمیدهد رک بوسورت The Ghaznavids ، ص ۲۸-۲۹ - G. Hnnequin

Grands ' monnaieset Ghaznavids del Hindukush 331-421 A.H. etude numismatiques, et historique' Annales Islamologiques, lx (Cairo 1970) 155-156, and M. Mitchiner the multiple dirhems of medival Afghanistan (London 1973) 20-22.

هنکونین (Hennagian) نیز خاطر نشان میدارد که یکی از سکه های را که وی مورد بررسی (سکه های مطابوب مجمود سکه های درهم دوره سامانیها و غزنوی های متقدم از مناطق تخارستان و بدخشان است قرار داده است) متعلق روزگار ان مجمود است که در سال ۹۹۹/۳۸۹ میلادی ضرب زده شده است ، اسم خلیفه در ان به نظر نمی رسد ، مگر در عقب سکه این مطلب به نظر میخورد و خواننده میشود الله مملک یعنی خداوند بانی تخت ها و سلطنت هاست. او بر این اساس ابراز نظر مینماید که این سکه قبل از شناسایی رسمی مجمود به نام داری خراسان از طرف القادر ضرب زده شده است و چنین مینماید که مجمود یا یکی از دست یارانش حسب اقتضای زمان و فرصت شناسی در ضرب آن اقدام نموده باشد. الطایع خلیفه معزول اندکی بعد از این تاریخ در سال ۱۰۰۳/۳۹۸ میلادی آفتاب عمرش غروب کرده است. وی از طرف زمام دار بیهقی بهاءالدوله باز داشت شده بوده رک الخطیب البغدادی ، تاریخ بغداد (قاهره ۱۳۴۹/۱۹۳۱ میلادی) ۱/۷۹ ×

۸- سلطنت اول مجمود بن محمد: در میان مأخذ بعد از گردیزی و بیهقی ، شبانکاره ای در اثر خود معجم الانساب ۱۸۲۹-۱۸۴۹ تفصیلات وسیعی ازین دوره سلطنت ارائه نموده است ، بدون شک او این تفصیلات را بالاخره از بخش ممتد تاریخ بیهقی از ملجعات گرفته است .

۹- وصیت مجمود هنگام مرگ: بنا بقول شبانکاره ای مجمود قبل از مرگ عنوانی فرزندان ، یوسف برادرش ، ختلی ، خاتون خواهرش (بیهقی او را هر ختلی یاد کرده است) وصیت نامه بی صادر نموده و در ان خواهرش توظیف به منافع حفظ حرم ، خانم ها و زوجات مجمود گردیده است. حاجب علی قریب : جرزجانی و بیهقی این اسم را به همین صورت یعنی علی قریب (نه آنگونه که راوری در ترجمه طبقات ناصری ۱، ۸۹ علی قریب گفته) یاد داشت نموده اند مگر در بعضی

مأخذ بگونه فارسی علی خورشید و ذکر شده است. گردیزی چاپ ناظم صفحات ۷۸، ۹۳ و حبیبی ص ۱۸۵، ۱۹۴ وی راعلی بن ایل ارسلان القریب خزانده است، و در بیقی ص ۸۴ و در ترجمه آن ۱۴۸ حاجب علی بن ارسلان، زعیم الحجاب یاد شده است؛ اینکه او چه ارتباطی با خانواده غزنوی داشته است معلوم نیست؛ امکان دارد که ارتباط شیر خوار گسی یار تباطی از نگاه پیوند از دواج داشته است چنانچه ر. گلسکس (R. Gelpke) در اثر خود تحت عنوان

Sultan Masoud I, von Gazna. Die drei ersten Jahre seiner Herrschaft, 48, Qarib / khwāshāa vand

نوشته شاید طور ساده یک لقب افتخاری بوده است که از جانب مسعود بگونه احترام به او اعطا شده بوده است چنانچه مسعود علی دایه سالار دیگر ترکی را به عنوان عم (برادر پدر) خطاب می نمود رک بند ۱۲ تحت عنوان حسرتک مشهور، از تبار میکالیان نیشاپور رک پوروث، همان اثر ۱۸۲-۱۸۴، و دایرة المعارف اسلامی شماره جلد پنجم بی سپولر (B. Spuler).

جلوس محمد بر تخت غزنه: شبانکارهای در اوراق ۱۸۱ ب- ۱۸۲ الف ابراز میدار دکه عیان وارا کین دولت با آنکه محمد تجربه و شهرت برادر خود را در میان لشکر نداشت و هم از بنکه مسعود در هنگام وفات پدر در مسافت بمیدار در غرب فارس بود و عدم پادشاه در شهر غزنه عاری از تشویش نبود لذا از و تقاضا بعمل آمد تا بر تخت غزنه جلوس کند، و این همان کلاما نیست که علی قریب در لحظات اخیر مذاکرات ارائه موضوع محمد به او ابراز داشته است (همان اثر؛ ۱۸۲ ب)

۱۰- حرکت محمد از غزنه بمشظیر مقابل با نیروهای مسعود: بنابر قول شبانکاره ای فقره ۱۸۳ ب محمد با بیست هزار پیاده خود از پایتخت خارج گردید، مگر بعد از بنکه علی قریب افراد معینی اورا تطمیع کرد صرف شخصت نفر غلام محبت اورا داشتند.

تگین آباد: این محل در منطقه الرنجج یازمین داور دوره نخستین اسلامی هیچگاه مشخص نگردیده است و لاکن باید در نزدیک قندهار واقع بوده باشد که بعدها جریینی حدود قرن ۷ از آن سخن بمیان آورده است. در نقشه سیاحان اروپایی قرن هجده بنام تگینا یاد شده است (کی فیشر

این نقشه را در اثر خود Zurlage van kandahar an landverbindungen zwischen Iran un Indien. Bonner Joehrbuch des Rheinisch en Land Museume In Bonn CLVII (1967) 191-192)

منشاء و مبداء این اسم مرکب تورگه ترک فارسی نا معلوم است، و هم کدام قرینه معینی وجود ندارد که دلالت به اسم کدام تگین (شاهزاده) یا عسکر ترکی بکند که درین کلمه ذی دخل باشد.

جی مارگوارت در اثر خود :

Das Reich zaabul und der Gott zun vom 6-9. Jahrhr undert'
Festchrift Eduard sach au, ed .G. Weil (Berlin 1915) 269

بر اساس تیوری خود از اسکان نژاد ترکان قدیم در زابل واقع جنوب سلطنت یفتلی یادآوری نموده می‌نگارد که تگین آباد شکل اختصار آبی تگین آباد از اسم آبی تگین شاه حاصل گردیده است. وی پیرامون این شخصیت مرموز که وی چه شخصی بوده سخن نگفته است: گرچه قراین دال بر آنست که او پادشاه محلی بوده است که بنام او یا بنام پایتخت او این نام به وجود آمده است. در واقعیت امر اکنون شک و تردیدهای بروز میکند که لقب ترکی تگین که بدون ترکان اور خون به آن آشنا بوده‌اند در ناحیت شرقی افغانستان قبل از اسلام آشنا بوده باشد و غیرشمن شواهد سکه‌ها را تردید نموده و هکذا شواهد نقل چینی نام‌ها را که مارگرارت و همکار چین شناسش دی گروت از آن استفاده نموده‌اند معتبر نمی‌شمارند.

چنین پیدا است که قبل از دوره غزنویان متقدم در مورد اسم این محل ابهاماتی وجود نداشته است جغرافیا دانانی چون مقدسی محلی را که بکراو اد (Bakraawaadh) خوانده شده با پنجوایی قصبه عمده الر خج ارتباط میدهد. این نویسنده ابراز میدارد که نویسنده احسن التقاسیم طبع ایدی ام. جی دغویه (ed. M.J. de Goe je.) (لیدن ۱۹۰۶) ۳۰۵، بیان میدارد که بکراو اد یک قصبه بزرگ بوده است. مسجده جامع آن در بازار واقع بوده و مردم آن جا آب مورد ضرورت شان را از جوی روانی استفاده می‌نمودند (لیدن ۱۹۰۶) ۳۰۵. لب مطلب درین جاست آیا میتوان این اسم را به تگین آباد پیوند داد (آنگونه مارگرارت در اثر خود آن را تصحیح نموده است و هم‌آنگونه که جی - لی سترایخ (G.le Strange) در اثر سرزمین‌های خلافت شرقی هجا‌های تگین آباد را به محلی که بنام بکراو اد تصحیح نموده است (Cambridge 1905) 347) شگفت است که حدود العالم که محلات چندی از زابلستان و زمین داور بشمول پنجوایی را یاد داشت نموده از تگین آباد ذکر بعمل نیاورده است. مینورسکی در ذیل تفسیر خود بر حدود العالم ۳۴۵ ابراز نظر میدارد که احتمال دارد تگین آباد در قندهار موقعیت داشته است. این نظر درخور اندیشه عمیق بوده میتواند، که در ذیل از آن باز گو میشود :

جغرافیه نگاران قرن سوم، چهارم هجری، نهم و دهم میلادی از قندهار نام برده‌اند مگر شگفت مینماید که در دوره غزنویان و غوری‌ها بکلی از قلم می‌افتد. ازینرو این سوال طرح میشود که : آیا تگین آباد اسم تبدیلی یعنی اسم دیگر قندهار در سال‌های میانه و یا نیمه شوم سده چهارم هجری

(دهم میلادی) بوده است؟ شاید همین تسمیه بنام یکی از فاتحان سالاران ظلام ترکی دودمان سامانیها که ابتدا در بست و متعاقباً در غزنه برای خردجای پای ایجاد نمودند نام گذاری شده باشد؟ از آن میان قره تگین از بست و الپتگین، بلکاتگین و سبکتگین از غزنه نام برده میشود که اسمای شان همه به تگین خاتمه یافته است. اگر چنانچه تگین آباد قندهار نباشد در آن صورت ممکن است که تحت الشعاع تگین آباد منطقه جدید الاعمار مسکونی و مجاورش قرار گرفته و موقتاً از آن یادی نشده است؟ مقدسی، ۳۰۴ از محله مسکونی صحبت بمیان میاورد که العسکر خوانده شده بفاصله نیم فرسخ از غزنه به امتداد جاده جانب غزنه احراز موقعیت داشته است و بشکل قصبه ای بوده که اقامتگاه یا مرکز وارث پادشاه (السلطان) محلی بوده است. این ناحیت واضحاً به امتداد سواحل رود هلمند بوده که اکنون ما آنجا را لشکری بازار می خوانیم، و غزنویان متقدم در آنجا قصور و عمارات چندی بنانهاده بودند، و امکان دارد که همچو یک محل نظامی و اداری از لشکری بازار فاصله چندانی نداشته است و در قلب الر خنج بنا شده باشد، تا بدین وسیله منطقه ای که جدیداً در حیطه نفوذ خلافت اسلامی در آورده شده مأمون و تحت نفوذ تسلط قرار داشته باشد، مگر در دوره غزنویان متأخر متروک گردیده است. جلگه زرخیز قندهار دارای نواحی متعددی است که دارای تپه های سنگی بوده و قلعه کر تیز در تگین آباد بوده است و آنگاه که محمد از زمام داری برکنار شده در آنجا می زیسته است (رک به سطر آتی) البته قندهار کهنه بارگک های صخره ای جالب فر و افتاده خورد یکی از مثال های خوب این دژها بوده میتواند. دکتر دیویت وایت هرز که در امر انجام یک سری مقدماتی باستان شناسی در بهار ۱۹۷۴ میلادی در ساحه قندهار کهنه کار نموده برای این مولف معلوماتی در مورد منطقه جدید سنگک حصار ارائه نموده است.

زین الاخبار گرد یزی طبع ناظم جلد ۲ و همکذا صفحه ۱۳۹ همین اثر به تصحیح حبیبی با نظر داشت تحلیل فرق از عملیات یعقوب بن لیث که از سیستان به بست و از آن جا به پنجراپی و تگین آباد براه افتاده تا باز نبیل (Zunbil) یا زمام دار محلی زمین داور به پیکار پردازد سخن رانده است، وی نام محل را بهمان صیغه مورد استعمال همان زمان استعمال نموده آنگونه که در دوره اوایل صفاریان استعمال میشده است.

الدرك : در متن ابن بابا يلدرک است و معنای بسیار معقول میدهد و مرکب است از يل (اقلیم، کشوری که پادشاه امیر مستقلاً اداره شود) + درک (در یک (بمعنای ستون و عماد، درک کلاوزن فرهنگ فقه اللفی، ص ۱۲۱-۵۴۳) ۱۲۲ در یک متن اویغوری ترکی مانوی متعلق به اوایل سده نهم

میلادی ، «تروک» عبارت از لقبی است ، ظاهرآ مرادف عمادالدوله و رکن الدوله و هكذا الپ- دیرک اسم یکی از سرکرده های قبیله قیجاقد بوده است که در سال ۱۱۹۵/۵۹۱ میلادی در چندبدر بارخوارزم شاه تکش بن ایل ارسلان آمده است (رک به ترکستان تا پایان حمدالمغول اثر بار تولد (۳) ص ۳۴۳- بهر حال در صفحات ۵۶، ۵۰، ۴۶، ۵۶، ۷۲، ۷۴، ۱۱۷، ۱۱۸ و ۱۲۳- ۱۲۷ ترجمه بیهقی و در سایر مأخذ اسم برادر علی قریب، که بدون تردید با اسم ایلد رک ابن بابا مشابه است منگیتسراکت (M. n. g. y. t. rak) تفسیر سرگردیده است (در زین الاخبار گردیزی طبع ناظم ص ۹۶ و همین اثر به تصحیح حبیبی ص ۱۹۶ نیز ذکر گردیده است) . و میتوان آن را بشکل منگور دیرک (منگور، منگور که مفهومی حمایت جاودانه را میدهد تعبیر نمود) (منگور منگور جاودان برای همیشه ، کلوزن همان اثر ص ۳۵۰) حروف کلمات اول اسم فوق در رسم الخط ترکی معدول است ، قبلاً اسمای چون منگور تیگین (Mengutigin) ، منگور بارس ، منگور تیدور ، منگور ویرش ذکر گردیده است .

کوشش حاجب علی القریب در جهت جلب الطائف مسعود برای خود: بنابر قول شبانکارهای صفحه ۱۸۴ الف در مجمع الانساب علی یا مقداری از تحایف شامل یک گردن بند مرواریدویسک هزاردینار به حضور مسعود در هرات رسید مگر بنابر گزارش ابن بابا این تشبیه در دراز مدت برای علی و سایر اشخاص دیگر بیکه با محمادی وفایی نمودند سر دند نیفتاد .

۱۱- امیر یوسف بن سبکتگین : یوسف یکی از برادران جوان مسعود از هم سنان مسعود و محمد بود (آنان هر سه یکجای تحت آموزش گرفته شده بودند ، رک به سورت ، غزنوی ها ص ۱۲۹) و محمد به هنگام جلوس ، وی را به حبش سپه سالار (زین الاخبار گردیزی طبع ناظم ص ۹۳ ، همین اثر به تصحیح حبیبی ص ۱۹۴) بخود مقرر نمود ، ولی مسعود بنابر پارهایی نارسائیهای که در وی ملاحظه نموده بود هیچگاه اعتمادی بر او نکرد گرچه وی در طرح آواره شدن علی القریب نقشی نداشته است ، مگر سلطان نسبت سرعظمتی که از عدم وفاداری او برداشت کرده بود وی را در سال ۱۰۳۱/۴۲۲ میلادی در قلعه سکاوند در وادی لهور گرجوار کابل زندانی نمود ، که در سال متعاقب در ۱۰۳۲/۴۲۳ میلادی (بیهقی ، ۲۵۲ ، ترجمه ۳۳۹-۳۴۰) دیده از جهان بست ، و بامر گوی حس از جوار وابستگان و غلامان یوسف علیه مسعود برافروخته شد . به هنگام این رویداد آن عده از قشون امیر یوسف که قبل از جنگ فیصله کن دندانتان آواره شده بودند همراه بایک تعداد قشون افسران باز نشسته ترکی در اردوگاه سلجوقیان در خراسان بسر می بردند ، و سلیمان فرزند یوسف

بعنوان رهبر دسته از اغتشاشیون به معیت فرزندعالی در قیام ۱۳۲۲/۱۰۴۰-۱۰۴۱ میلادی محمد رابا هم دستی علیه متجر دان علیه مسعود برای مرتبه دوم بر مسند قدرت رساند اشتراک داشته است) رک به فصل اول ص ص- ۱۹-۲۰

دستگیری و توقیف سلطان محمد؛ بنابر قول بیهقی ص ۷۰، ۷۱ و صفحات ۱۳۷ و ۱۳۸ ترجمه بیهقی، علی قریب و برادرش سرانجام محمد را قبل از اینکه توسط مسعود در قلعه مندیش که محل دایمی تر پنداشته میشد منتقل شود در دژ کوئتنز در تگین آباد بازداشت نمودند (رک تبصره ذیل شماره ۱۵). نام درست این دژ که در تگین آباد موقعیت داشته مشرک است. کوئتنز از نمونه نگارش های تهران ۱۳۰۷ / ۱۸۹۰ میلادی طبع سنگی بیهقی است. غنی، فیاض و سعید نفیسی در آثارشان این اسم را استعمال نموده اند، در حالیکه مورلی در اثر تحت عنوان Bibiliotheca Indi edition آن را کوئتنز خوانده است. آن چه که این جادل چپ است این است که ظهور آشکار این نام به گونه قلعه کوئتنز در تاریخ سیستان، ۲۰۷ دهر اغتشاش صالح بن الحجر در الر خج به مقابل یعقوب بن لیث در سال ۸۶۷/۲۵۳ میلادی خوانده شده است.

دستگیری علی قریب و هم داستان وی: در مکتوب مسعود که عنوان برادر خود محمد صادر نموده، آن مکتوب بهنگام که وی در قلعه مندیش انتقال داده شد سلطان بطور تمسخر توضیح داده که علی یعنی کسیکه زمام داران را نمیب و سرنگون نمی کرد و حال خود وی به پرتگاه زوال در آورده شده است «علی حاجب که امیر را نشانده بود فرمودیم تابنشانند (بیهقی ص ۷۶، ترجمه ۱۴۲) (علی قبلاطی گفت و شنودی بابو نصر مشکان منشی دیوان رسایل خود را بعنوان امیر نشان خوانده بود (همان اثر، ۵۴، ترجمه ۱۲۱).

دوره زمام داری محمد: مدت دوره اول سلطنت محمد درین جاطور درست اقامه نگردیده است، بنابران باید ما درین سال ۴۲۱ را سال ۴۲۲ بخوانیم (شوال ۴۲۱/ اکتوبر ۱۰۳۰ میلادی) (و به این صورت یک دوره سلطنت نش ماهه را آنگونه که بیهقی، گردیزی و جوزجانی تأیید نموده اند دوره سلطنت نخست او بدانیم، غزنویها اثر بو سورت ص ۲۲۸ ملاحظه شود.

۱۲- لشکرکشی دندانقان: بیهقی از مبارزه اخیر علیه مسعود سلجور قیان در خراسان گزارش عینی جالبی را ارائه میکند که ب. ن. زخودر (B. N. zakh oder) اندران باب مقالسه یی را عنوان کرده است. رک بو سورت، همان اثر ۲۵۱-۲۵۲- ابن بابا در گزارش فشرده با این توضیح موافقت نموده و افزوده که سالاران غزنوی بمنظور نجات جانانشان زمینه تسلیمی سلطان را به ترکمنان مساعد نمودند.

تاکتیک های ترکمنان قبل از پیوستن به جنگ : گزارش ابن بابا در مورد اینکه ترکمنان در تپه های ریگ زار به دسته ها منقسم بوده اند با معروضات گردیزی به تصحیح ناظم ص ۱۰۷ و به تصحیح حبیبی ص ۲۰۳ که سواره نظامیان ترکمنان بر طبق رسم و رواج شان بدسته ها منقسم و در انتظار دشمن بوده اند وفق میکنند : بر رسم خویش بیاراستند ، که ایشان حرب به کردوس کنند ، همه کردوس گردوس شدند .

کلمات سران لشکر ، حال ، شما در یک موقف امحای کلی قرار دارید ترجمه سخنان شان ازینقرار است نسخه خطی شماره ۳۲۹۶ کتابخانه نور عثمانیه چنین نگاشته است انک بمضیعه نسخه خطی ترخان ولیدی کمی به اختلاف نگارش نموده و چنین آورده است انک لمضیعه یعنی شما موجب امحای کالی قشون میشوید .

مخالفت مسعود با این دسته از سالاران : نسخه خطی نور عثمانیه بعوض کلمه مقاتله کلمه مقابله را استعمال نموده است ؛

حاجب علی بن دایه : گردیزی صفحه ۹۳ به تصحیح ناظم و همین اثر به تصحیح حبیبی صفحه ۱۹۴ اسم کامل این سپه سالار را ابوالحسن علی بن عبدالله معروف به علی دایه ضبط نموده اند . در زبان ترکی عثمانی دایه بمعنی ماما آمده است ، و دایه مادر رضاعی (یعنی شیرده) را گویند .

(Radloff versuch eines Worter buch der Turk dialecte 111, 815, 1605 - 1606)

اگر مابین این کلمه ترکی جنوب شرقی را در عصر غزنویان بازگردانیم (بسیاری غلامان نظامی غزنوی از میاند ترکی گویان جنوب غرب بوده اند مانند اغوز و قبیچاق شاید این اصطلاح را به حیث یک اصطلاح به مفهوم احترام یا رابطه خورشاوندی مستعمل در خانواده غزنوی بشناسیم چنانچه در مورد علی قریب همین احتمال را بعید ندانستیم رک به تبصره فوق شماره ۹ . باوجود این امکانات علی دایه به عین آن سرنوشت که سایر سالاران غزنوی مزاجه گردیده بودند . و مسعود از ناحیه شکست شان آنان را به عتاب گرفته بود دچار گردیده است .

قلع و قمع سالاران : بنابر قول گردیزی به تصحیح ناظم ص ۸ ، همین اثر به تصحیح حبیبی ص ۲۰۳ سه سالار که اسمای شان ذکر گردید در قلاعی در هند زندانی گردیدند که بعداً در آن جا چشم از جهان پوشیدند .

۱۳- جدایی مسعود از مودود و احمد بن عبدالصمد و راهی شدن به بلخ و اغتشاش قراء حین عبور از رود سند : جهت نظر اندازی پیرامون این رویدادها رک به فصل اول صفحات ۱۱ ؛ و در مورد عهده مقام وزیر احمد (بن محمد) بن عبدالصمد رک به فصل اول صفحه ۳۴ اصل .

سالارنوشتگین البلخی : اکثر غلامان نظامی ترکی به این نام مشاهده میشوند و یک ترکیب عناصر ترک و ایرانی دارد (هر آنچه که منشأ نهایی کلمه تگین بوده باشد کلاوزن به این نظر بوده است که این کلمه ریشه ترکی ندارد رک به فرهنگ اشتقاق کلمات ترکی قبل از قرن سیزده ص ۴۸۳) نوش را نوش ریشه ایرانی انوش است که مفهوم شهزاده فنانا پذیر را افاده میکند. اف جوستی (F. Justi) اسمای یک تعداد اشخاص را فهرست نموده است که این اسم را بر خود گذاشته بوده اند .

منمردین در راه حرکت بجانب پشاور. در نسخه ابن بابا کلمه بر شرر (B. shuur) به عوض کلمه پشاور ذکر گردیده و کلمه به دینر در صفحات ۳۳۱ و ۶۹۰ بیهقی که محل قتل مسمرد یاد گردیده باید تصحیح گردد .

۱۴- جنگ میان مودود و اغتشاشیون . درین مورد رجوع کنید به فصل اول فرمان ذات متعال [بروطنه گران و خائن] این بابا با مأخذ وی در مورد عبارات قرآنی را جمع به قصاص که در سوره البقر آمده است : یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتل فی تفسیر : یهو دوعرب در دوره جاهلی قواعدی وضع نموده بودند که بر طبق آن شخص آزادی را که از طبقات پست می بود به جای غلام شرفا و مرد را به جای زن و دوشخص آزاد را در عوض یک شخص آزاد قصاص می نمودند خداوند در این آیه فرمودای مومنان! ما بر شما در باره کشتگان برابری و مساوات را فرض گردانیدیم معنی لغوی قصاص مساوات است قانونیکه شما وضع کرده اید که میان شریف و وضع امتیازی می نهید اساساً لغو است مردم در زندگی برابرند بی نوا باشند یا امیر ، شریف باشند یا ضعیف ، دانشمند باشند یا بی دانش ، جزان باشند یا سالخورده و کودک ، تندرست باشند ، یا بیمار محتضر ، سالم الاعضا باشند یا کور و لنگ ، هیچگونه تفاوتی ندارد . یادرسوره المایده در آیات (۳۵) (۳۳) آمده است که :

وجاهد وافی سبیلہ لعلکم تفلحون . وجاهد کنید در راه او تا شما رستگار شوید .
تفسیر : سزای اخروی و دینوی کسانی بیان شده بود که با خدا و پیغمبرش جنگ میکردند و در زمین فساد می انگیزیدند درین رکوع مسلمانان از ان سزاها ترسانیده واضح گردانید که آنگاه که مردمان شقی با خدا و پیغمبر وی می جنگند شما بطرف فداری خدا و پیغمبر وی جهاد کنید اگر آنها

در زمین فساد می انگیزند شما از کوشش و حسن عمل خود در راه قیام امن و سکون فکر نمایند. *
و در سرور مبارکه المائدة آیه ۲۳ کلام الهی قرائت میشود:

ذٰلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ ۚ فِی الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِی الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِیْمٌ

تفسیر: احوال قطاع الطریق چهار نوع میباشد (۱) که قتل کرده اما به گرفتن مال فرصت نیافته باشد (۲) هم قتل کرده باشد هم مال گرفته باشد (۳) مال دزدیده باشد اما قتل نکرده باشد (۴) نه مالی دزدیده باشد و نه قتلی کرده باشد اما بقصد و آمادگی آن بوده بعداً اگر قتل شده باشد در هر چهار حالت بالترتیب همین چهار سزا است که بیان میشود.

۱۵- قلعه مندیش: مندیش در تاریخ غزنویان و غوریان بعنوان یکی از مهم ترین قلاع در بخش شرقی غور یاد گردیده و اساساً همین محل به حیث مرکز محمد بن سوری از سرکردگان غور خوانده شده است، که سبکتگین و محمود سلطه شان را بر او تحمیل نموده بودند، رک به ناظم تحت عنوان زندگی و عصر سلطان محمود غزنوی ۷۰-۲۰ و هکذا اجوز جانی چندین مرتبه در گزارش های خود از هویت، منشاء و از اوایل تاریخ زمام داران ششمانی غور سلاله بعدی سلاطین غور یاد آوری میکنند (رک بفصل دوم) قرار توضیحات تبصره ۱۱ محمد بن خلیع در سال ۴۲۱/۱۰۳۰ میلادی از از تگین آباد به مندیش منتقل گردیده و مندیش یکی از حصارهای محکم بوده است که از آن جامسعود قبل از راهی شدن به هند خزاین خود را جمع آوری می کرده است (رک به فصل اول این اثر) اگر چنانچه توضیح ابن بابا اندر باب اینکه مندیش جانب جاده ممند به بست قرار داشته درست باشد درینصورت این قلعه باید در کوههای شرقی غور بشمال غرب زمین داور که از مجری علیای هلمند فاصله نداشته احر از موقعیت داشته است.

۱۶- سلطنت های بی دوام مسعود دوم بن مودود و علی بن مسعود: در مورد جریانات مربوط موضوع رک بفصل اول و در مورد دوزیر عبدالرزاق بن احمد بن حسن میمندهی به صفحات فصل اول

۱۷-۱۹ سلطنت عبدالرشید و غصب طغرل: رک به فصل اول

۲۰-۲۱ سلطنت فرخ زاد رک به فصل اول

۲۲- سلطنت ابراهیم رجوع کنید به فصل دوم

۲۳- سلطنت مسعود سوم بن ابراهیم رک بفصل سوم

* سورة البقره قرآن مجید ص ۱۴۹ طبع دوم جلد اول قرآن مجید طبع کابل .
* آیه ۳۵ سوره المائدة با ترجمه و تفسیر ص ۶۵۶ چاپ دوم ، طبع موسسه طبع کتب .

فهرست زمام داران غزنوی در غزنه و هند

۹۷۷ - ۱۱۸۶ / ۳۶۶ - ۵۸۲

این فهرست در پرتو تحقیق بیشتر در یکی یادو و هله فهرست ضمیمه (الف) فهرست زمام داران غزنه را از ۹۶۳ تا ۱۰۹۹ م و سلطنت شان را در افغانستان و ایران شرقی ۹۴۴-۱۰۴۰، ۳۰۷ و فهرست سلاله اسلامی، و صفحه ۱۸۱ کتاب کرونی اوژی و نسب نامه را تصحیح میدارد.

ابو منصور سبکتگین بن قره بچکم والی سامانیها در غزنه و هند، ۲۷ شعبان ۲۰ اپریل ۹۷۷ م
اسماعیل والی در غزنه و هند، شعبان ۳۸۷ / آگست ۹۹۷ م.

(ابو قاسم محمود، والی و سپس سلطان مستقل در غزنه و هند، ربیع ۱۳۸۸ / مارچ ۹۹۸ م.
ابو احمد محمد (سلطنت نهمین) سلطان در غزنه و هند، پایان ربیع الثانی ۴۲۱ / اوایل می ۱۰۳۰ م.
ابو سعید مسعود اول سلطان در غزنه و هند، شعبان ۴۲۱ / آگست ۱۰۳۰ م.

ابو احمد محمد (سلطنت ثانی) سلطان در هند، ۱۲ ربیع الثانی ۴۳۲ / ۲۰-۲۱ دسمبر ۱۰۴۰ م.
ابو الفتح مردود، سلطان در غزنه و هند، ۲۳ شعبان ۴۳۲ / ۲۸ اپریل ۱۰۴۱ م.
مسعود ثانی سلطان در غزنه و هند، ربیع سوم ۴۴۰ / زمستان ۱۰۴۸-۶۰۹ م.

ابو الحسن علی، سلطان در غزنه و هند، ربیع سوم ۴۴۰ / زمستان ۱۰۴۸-۶۰۹ م.
ابو منصور عبدالرشید سلطان در غزنه و هند، پایان ۴۴۰ / بهار ۱۰۴۹ م؟
[غصب طغرل در غزنه پایان شعبان ۴۴۱ / آغاز جنوری ۴۵۲]

ابو شجاع فرخ زاده، سلطان در غزنه و هند، ۹ ذوالقعدة ۴۴۳ / ۱۳ مارچ ۱۰۵۲ م.
ابو المظفر ابراهیم، سلطان در غزنه و هند، ۱۹ صفر ۵۴۱ / ۶ اپریل ۱۰۵۹ م.
ابو سعید مسعود دوم، سلطان در غزنه و هند، شوال ۵۰۸ / مارچ ۱۱۱۵ م.

ابو الملوک ملک ارسلان، سلطان در غزنه و هند، ۶ شوال ۵۰۹ / ۲۲ فبروری ۱۱۱۶ م.
ابو المظفر بهرام شاه، سلطان در غزنه و هند، سلطه سلجوقیان را پذیرا بوده، اوایل تابستان ۵۱۱ / تابستان ۱۱۱۷ م.

خسرو شاه، سلطان در غزنه و هند و سپس محض در هند، اوایل ۵۲۲ / بهار ۱۱۵۷ م؟
ابو المظفر خسرو ملک، سلطان در هند، رجب ۵۵۵ / جولای ۱۱۶۰ [فتح غوری
۵۸۲ / ۱۱۸۶]

یاد داشت‌ها و مآخذ

فصل اول

- ۱- راجع به محل اصلی آن رجوع کنند به تعلیق ثانی مینورسکی بر حدود العالم به اهتمام کلیفرد- ادموند بوس ورت (لندن) ۳۸-۳۹
- ۲- بیهقی تاریخ مسعودی به اهتمام قاسم غنی و علی اکبر فیاض (تهران ۱۳۲۴ / ۱۹۴۵) ص ۶۳، ۶۳۹ ترجمه A. K. Arends = Istorya ۱۰۳۰-۱۰۴۱ (مسکو ۱۹۶۹) ص ۷۶۵-۷۷۵
- ۳- بیهقی صفحات ۲۴۰-۲۴۱، ۲۴۲-۲۴۵، ۲۹۱، ترجمه ص ۳۲۵-۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۸۵؛ زین الاخبار گردیزی به اهتمام محمد ناظم (برلین ۱۹۲۸) ص ۸۹۷-۸، به اهتمام عبدالحی حبیبی (تهران ۱۳۴۷ / ۱۹۶۸) ۱۹۷؛ کلیفرد ادموند بوس ورت، غزنویان، امپراتوری شان در افغانستان و ایران شرقی ۹۹۴-۱۰۴۰ (طبع ادینبرگ ۱۹۶۳) ۱۲۷، ۵۴.
- ۴- در مورد تاریخ مردم پیشین این روزگار رکث ایضاً کوفیشی ها (Kufi chis) یا قص Qufs در تاریخ ایران، ژورنال ایران، انستیتوت مطالعات فارسی بروتانیا ۱۷ X (۱۹۷۶) ۹-۱۷.
- ۵- کلمه کیج یا خیج در اثر خوانساری خوانده شده است. بشماره نمبر ۱۰ ذیل رک. امانز در ترجمه حکایت شفیع آمده است؛ شماره ۱۰ این حواشی رک، نسخه اندیا آفیس مبهم است لکن با کلمه تیز مشابه است تا کیتژ یا کیج.
- ۶- از ینقرار شفیع آن را روی متن اصلاح نموده است.
- ۷- شفیع حروف سورج را از روی متن خوانساری بروج (بروج) خوانده است؛ در نسخه اندیا آفیس حروف سورج آمده است.
- ۸- محمد ناظم در حیات و اوقات محمد غزنوی اینطور تشخیر داده است (کمبرج ۱۹۳۱)
- ۹- شفیع آن را از ینقرار خوانده است؛ خوانساری مرسله ضبط نموده (M. r. bila) و در نسخه اندیا آفیس عین آن کلمه آمده.
- ۱۰- آداب الحرب نسخه اندیا آفیس ۶۴۷، اوراق (۲۸ب / ۲۹ الف) به اهتمام احمد سهیلی- خوانساری (تهران ۱۳۴۶ / ۱۹۶۷)، ۱۰۴-۵ ترجمه ۱، م شفیع
- نظر تازه در باره غزنویان؛ اسلامیک کلچر، ۱۱ X (۱۹۳۸) ۲۰۱.
- ۱۱- در حالیکه غزنویان پیشین ضراب خانه‌های فراوان داشتند ظاهراً در عهد غزنویان متأخر (از سلطنت مودود به بعد) ضرب سکه در غزنه و لاهور صورت می‌گرفته است رجوع کنید به:

D. Sourd el Inventaire des monnaies anciennes du musee de Caboul
(Damascus 1953) xv - xvi.

- ۱۲- بیهقی، ۶۴۵-۶۴۸، ترجمه ۷۸۲-۷۸۵؛ گردیزی طبع ناظم، ۱۰۸، به اهتمام حبیبی
 ۲۰۳؛ ابن بابا کتاب راس مال النادیم، استانبول نسخه، سرخان ولیدی (Turhan valide)
 ۲۳۴، ورق ۲۰۷ الف ميسرخ و انسد روضه الصفحا به معنی و ترجمه فسرانسی و یلسکس
 Wilken : Historia Gasnevidarum persice et Latine (Berlin 1832)
 متن ۱۰۷، ترجمه ۲۴۷؛ فرشته، گلستان ابراهیمی، نسخه مانچستر لند یسیانا، فارسی ۳۸۰
 ورق ۶۳ الف ترجمه (J. Briggs) تاریخ عروج اسلام در هند تا سال ۱۶۱۲ میلادی
 (کلیکته ۱۹۶۶) ۱، ۶۶ (این کتاب ترجمه تاریخ فرشته است)
 ۱۳- بیهقی، ۶۴۱، ترجمه ۷۸۰، کلیفر دبورث، غزنویان ۲۶۱
 ۱۴- رک برتش دایرة المعارف اسلامی، مقاله بنجوری ها (بوسورث)
 ۱۵- ابن قنلق، تاریخ بیهقی به اهتمام احمد بهمن یار (تهران ۱۳۱۷/۱۹۳۸) ۱۲۰-۱۲۱-
 اخبار الدوله السلجوقیه از حسینی، به اهتمام محمد اقبال (لاهور ۱۹۳۳) ۲۷. رک بار تولد ترکستان
 نامه به اهتمام کلیفر دادموند بوسورث (لندن ۱۹۶۸) ۳۰۳-۳۰۴
 ۱۶- در مورد این نام به شماره ۸۰ ذیل حاشیه رجوع کنید.
 ۱۷- ابن الاثیر الکامل فی التاریخ، به اهتمام سی. جی تورنبرگ (لیدن ۱۸۵۱-۱۸۷۶) IX
 ۳۳۰-۳۳۱، طبع بیروت ۱۳۸۵-۱۳۸۷-۱۹۶۵-۱۹۶۷، [X]، ۴۸۳-۴۸۵
 ۱۸- بیهقی، ۶۴۵-۶۴۹، ترجمه ۷۸۱-۷۸۲، ۷۸۷-۷۸۸
 ۱۹- ایضاً، ۶۲۴، ترجمه ۷۵۹
 ۲۰- همان اثر؛ ۶۵۲-۶۵۴ ترجمه ۷۹۰-۷۹۲ نسخه غزنویان بوسورث، ۶۲
 ۲۱- بیهقی ص ۶۵۲، ۶۵۷، ترجمه ۷۸۹-۷۹۶، ۹۰؛ گردیزی طبع ناظم ۱۰۸-۱۰۹ به
 اهتمام حبیبی؛ ۷۰؛ میرخواند، ۱۰۷، ترجمه ۲۴۷، فرشته سر اچ. ام ایلیت H. M. Elliot
 وجی داسن (J. Dowson) تاریخ هند در گفتار مورخان هندی ج II دوره مسلمانان
 (لندن ۱۸۶۹) ۱۴۴-۱۴۵
 ۲۲- حسینی ص ۱۳ تاریخ واقعی حرکت را یوم سه شنبه ۱۲ محرم ۴۳۲/۲۲ سپتمبر ۱۰۴۰
 میلادی ذکر نموده است.
 ۲۳- گردیزی به اهتمام حبیبی ص ۱۰۴، بیهقی ۶۵۴، ترجمه ۷۹۲
 ۲۴- گردیزی طبع ناظم ص ۱۱۰ به اهتمام حبیبی، ص ۲۰۵
 ۲۵- ظاهراً این نسخه از کرنک آمده است، مطابق معجم البلدان یا قوت کرنک محلی در
 سیستان بوده است (بیروت ۱۳۷۴/۱۹۵۵-۷) ج IV، ۴۵۷ یعقوبی نیز در تاریخ خود ضمن وقایع
 ۲۳۱

قرن سوم و نهم این نسخه را یاد میکند رکک تاریخ سیستان به اهتمام ملک الشعراء بهار (تهران ۱۳۱۴/۱۹۳۵) ۱۸۰ شماره ۹

۲۶- بیهقی صفحات ۳۳۰-۲۶۳، ۶۴۸-۹ ترجمه ۷۷۹، ۴۱۹-۷۸۶، ۸۰

۲۷- راجع به مسئله نژادی خلیج و مراحمی را که در افغانستان پدید آمدند رکک به غزنویان اثر بوسورث ص ۳۵-۶ و هم چنان به دایرة المعارف اسلام مقاله تاریخ خلیجی استعمال کلمه افغان توسط گردیزی نمونه و مثال قدیمی مأخذ اخیر اسلامی است این کلمه نخستین بار در حدود العالم که هفتاد سال قبل از زین الاخبار تألیف شده بود ذکر شد.

۲۸- گردیزی، طبع ناظم، ص ۱۰۹، به اهتمام حبیبی ص ۲۰۴ بیهقی ۶۵۸، ۶۶۲، ترجمه ۷۹۲، ۸۰۲ معلومات گردیزی راجع به اینکه فرمانده این سقیات (هر چند اسماء برده است) شهزاده ایزید- یار بن مسعود بوده، نمیتواند موثق باشد، زیرا در بنبار معلومات مفصلی از بیهقی در دست است که ایزید یار در برنققت مادریتی در هند داشت در ذیل رجوع شود.

۲۹- بیهقی ص ۶۶۱، ترجمه ص ۸۰۰ تعیین محل مرمناره و گیسری متعلق است به (مطالعات تاریخ هند و اسلام) تفسیر انتقادی بر تاریخ هند در گفتار مورخان هندی از س، خ هردیر (لا بمبئی ۱۹۳۹) ۱۶۰، ۱۶۹، ۱۹۴-۵، ایضاً ص XIII

30- See O. Pritsak ' Die kara chaniden ' Der Islam xxx (1954) 36-7) 44-6 , for the exact Identification of this Qarakhanid prince

۳۱- بیهقی ۶۲۹، ۶۵۹، ترجمه ۷۶۵، ۷۸۰، ۷۹۷-۸

۳۲- گردیزی طبع ناظم، ۱۰۹، به اهتمام حبیبی، ۲۰۴؛ میر خرواند، ۱۱۳، ترجمه ۲۵۲؛ فرشته در زمینه توضیح داده، ترجمه ۱، ۶۶.

بنا بقول هردیر اله ایضاً ص ۶۸ این حصار نگهر یابر غند (Barghund) بانغر (N.gh.r) یا نغر. (N.gh.z) که در ظفر نامه یزدی و در مطلع السعدین عبدالرزاق سمرقندی ذکر گردیده و در نزدیکی اریاب (Iryab) واقع گردیده و شاید با بغزن (Baghzan) معاصر واقع کرم اجنسی ایالت شمال غربی پاکستان یکی باشد .
(۳۴) در مورد القاب و عناوین اهدا شده رکک به

'The titlature of The early Ghaznavids' Oriensxv (1962) 228-229

۳۵- بیهقی ص ۶۵۹-۶۶۰، ترجمه ۷۹۸-۷۹۹؛ گردیزی طبع ناظم، ۱۰۹، به اهتمام حبیبی، ۲۰۴ حسینی، ۱۳، فرزند پنجم و دیگری را بنام عبدالرحیم پسر محمد یاد نموده که در تاریخ بیهقی ابن فندق ص ۷۱ نیز بنام اختصاری الاهوج (al - Ahwaj) آمده که قد بلند

در نسخه های نامرغوب خویش (این کلمه را) خوانده است . برای قرائت درست کلمه رجوع کنید به ابن الاثیر ج IX ، ۳۳۲ حاشیه نمبر ۴ (= طبع بیروت ، IX ۴۸۵ - حاشیه ۵) و نیز این محل را جوزجانی (۱۱ ، ۱۲۶) ، ترجمه ۱۱ ، ۱۰۴۳ - ۱۰۴۴ (در بیان حمله چنگیز بر هند پس از شکست شاه جلال الدین خوارزم شاه در ۱۲۲۱/۶۱۸ ذکر نموده است در تعیین محل آن به بالا رجوع شود .

۴۸- گردیزی طبع ناظم ، ۱۰۹-۱۱۰ به اهتمام حبیبی ، ۲۰۴-۲۰۵ ، ابن بابا ، ورق ۲۰۷ ب الف ، حسینی ۱۳-۱۴ ؛ ابن الاثیر ، طبع تورن برگ ، IX ، ۳۳۱-۳۳۳ طبع بیروت ، IX ، ۴۸۵-۴۸۶ ؛ جوزجانی ، ۱ ، ۲۳۴ ، ترجمه ۱ ، ۹۵ ؛ میرخواند ، ۱۰۸-۱۰۹ ؛ ترجمه ۲۴۷-۲۴۹ ؛ فرشته ، ورق ۶۳ ب ، ترجمه ۱ ، ۶۷ .

۴۹- رک بوسورث غزنویان ۱۱۰ ، ۲۳۱-۲۳۲

۵۰- بیهقی ، ۵۷۰ ، ترجمه ۶۹۶ ، رک بوسورث ، اثر قبل الذکر ، ۱۰۶ .

۵۱- گردیزی ، طبع ناظم ، ۱۱۰ ، به اهتمام حبیبی ، ۲۰۵ ؛ ابن بابا ، ورق های ۲۰۷ ب ، ۲۰۸ حسینی ۱۴ ؛ ابن الاثیر ، طبع تورن برگ ، IX ، ۳۳۲ طبع بیروت ، X ، ۴۸۶ ؛ میرخواند ، ۱۰۹-۱۱۰ ، ترجمه ۲۴۹ ؛ فرشته ، ورق ۶۳ ب ، ترجمه ۶۷-۶۸

۵۲- ابن الاثیر ، طبع تورن برگ ، IX ، ۳۳۳ ، طبع بیروت ، IX ، ۴۸۶-۴۸۷ ، مقایسه شود بوسورث ایضاً ؛ ۷۷ ، ۱۰۱ ، ۲۳۵ .

۵۳- بیهقی ، ۴۳۲ ، ترجمه ۵۳۲ ، ۵۵۵-۵۵۶ .

۵۴- همان اثر ؛ ۵۰۳-۵۰۴ ، ۵۳۵ ، ترجمه ۶۱۵-۶۱۶ ، ۶۵۴ ؛ گردیزی ، طبع ناظم ، ۱۰۳ به

اهتمام حبیبی ، ۲۰ ؛ Elliot and Dowson History of India 11, 135-6

۵۵- بیهقی ، ۵۵۹-۵۶۰ ، ترجمه ۶۸۳-۶۸۴

۵۶- در میان نه فرزند مسعود بنام سعید که جوزجانی بر شمرده ذکر نمی شده است لکن این مولف از عبدالرازق که از وجود وی در بیهقی سه مرتبه تأیید بعمل آمده ذکر بعمل نیاورده است .

۵۷- بیهقی ، ۱۲۱۵ در هنگام گشایش باب گفتگویی عروسی باقره خانیها در ارتباط با این امر در ذیل رک . (سلطان میگردید که مودود متبر فرزندان منست و بعد از مه و لیعهدی مه در ملک وی خواهد بود) ، ۵۵۶-۵۵۷ ، ترجمه ۲۹۶-۹۰

58- For this Identification, see pritsak, karachanidisch Streitfragen 1-4. 2 wer war, Ali- Tigin? Oriens 111 (1950) 216 - 24

59- Bīaḡī, 215, 424-6, 527, tr. 296, 524-6, 644,5; cf - Barthold Turkestan down to the Mongol invasion³, 294-5 299-300, R. Geplke Sultan Masud I. Von Gazna - Die dreiersten Jahre seiner Herrschaft (421/1030-424/1033) Munich 1957) 74-5 and pritsak, 'Die karachaniden, 33-4.

۶۰- جوزجانی ، ۱ ، ۲۳۵ ، ترجمه ۱۰ ، ۹۷ ؛ ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ، IX ، ۳۸۱ ، طبع بیروت ، IX ، ۵۵۸ .

۶۱- گردیزی طبع ناظم ، ۱۱۰-۱۱ ، به اهتمام حبیبی ، ۲۰۵ ، ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ، IX ، ۳۳۴ ، طبع بیروت ، IX ، ۴۸۸ .

۶۲- ابن بابا ، ورق ۲۰۷ ب ، حسینی ، ۱۴ ؛ ابن الاثیر ، نیز از آن یاد نموده .

۶۳- ابن الاثیر ، طبع ترنبرگ ، IX ، ۳۳۳ ، طبع بیروت IX ، ۴۸۷ ؛ میرخواند ، ۱۱۱ ترجمه ۲۵

۶۴- جوزجانی ، ۱ ، ۲۳۴ ، ترجمه ۱ ، ۹۶ ؛ مطالعات هودیوله تاریخ اندو مسلم I ، ۱۹۵

۶۵- بیهقی ، ۶۲۵-۶ ، ترجمه ۷۵۹-۶۰

۶۶- گردیزی ، طبع ناظم ، III ، به اهتمام حبیبی ، ۲۰۶

۶۷- ایضاً ؛ طبع ناظم ، III-۱۲ ، به اهتمام حبیبی ، ۲۰۶ (وی از اعلام برسیله ضربات تیر و بستن محکوم به دم اسب سرکش صحبت میکند) ابن بابا ، ورق های ۲۰۷ ب-۲۰۸ الف ؛ حسینی ۱۴ ؛ ابن الاثیر ، طبع ترنبرگ ، IX ، ۳۳۴ ، طبع بیروت ، IX ، ۴۸۸ ؛ شبانکاری معجم الانساب فی التزاریخ نسخه استانبول ، بنی جامع ۹۰۹ ، ورق ۱۸۷ ب ؛ میرخواند ، III-۱۲ ، ترجمه ۲۵۰-۱ فرشته ، ورق های ۶۴ الف ب ، ترجمه ۱-۶۸-۹ .

۶۸- حسینی ؛ ابن الاثیر ، وجوزجانی یا کتاب ذکر شده ، ترجمه ۱۰ ، ۹۷ ، ۲ فخر مدبر ، آداب الحرب ، ورق های ۹۳ الف ، طبع خوانساری ، ۳۱۸ ؛ میرخواند ، ۱۱۲-۱۳ ، ترجمه ۲۵۲ فرشته ، ورق ۶۴ ب ، ترجمه ۱ ، ۶۹ ؛ روایت من Masson اندر مورد مسافرت متعدد در بلوچستان ، افغانستان و پنجاب (لندن ۱۸۴۲) ، ۱ ، ۱۸۴ ؛

Hodival: Studies en Indo - Muslim Hislory 1, 195

۶۹- ابن الاثیر ؛ ورق ۲۰۸ الف ابن بابانیز از آن ذکر نموده است

۷۰- گردیزی ، طبع ناظم ، ۱۱۰ ، به اهتمام حبیبی ، ۲۰۵ ، مقایسه کنید سیف الدین ، عقیلی
آثار الوزرا ؛ نسخه اندی آفیس ۱۵۶۹ ، ms ورق ۸۷ ب (فهرست سلاطین غزنوی ،
فرمانهای و القاب شان ، در نسخه طبع شده ارماوی Urmawi ثبت مجمل التواریخ و القصص
مزلف نامعلوم به اهتمام ملک الشعرا بهار (تهران ۱۳۱۸/۱۹۳۹) ؛ ۴۲۹ ؛ ای توماس
E. Thomas سکه های شاهان غزنی .

JRASLX (1848) 348, no. 87; 5. Lane poole Catalogue of oriental
Coins in the British Museum II (London 1876) 163-4, nos. 536-42; idem
Additions to the Oriental Collection in the British Museum, part 1 (London
1887) 224 - 31, nos 535a - 542f; C. J. Rodgers Catalogue of the coins in the
Government Museum Lahore (Calcutta 1891) Supplement, 11; Idem catalogue
of coins in the Indian Museum (Calcutta 1896) 156; Soudel Inventaire des
monnaies anciennes du Musee de Caboul 63-5; Bosworth "The titulature of
the early Ghaznavids. 230

۷۱- ابن بابا ، ورق های ۲۰۸ الف - ب ، ابن الاثیر ، طبع تور نبرگ ، IX ، ۳۸۱-۲ ، طبع
بیروت IX ، ۵۵۹ .

۷۲- حسینی ۲۶ ؛ ابن الاثیر ، طبع تور نبرگ ، IX ، ۳۳۴ ، ۳۴۷ ، طبع بیروت IX ، ۴۴۸ ،
۵۰۶ ، هم چنان فوقاً ص ۱۱ ملاحظه شود و بصورت واقعی محلی را که حسینی متذکر شده شناخته
نشده است لکن احتمالاً در بادغیس یا غرستان باشد . بعید به نظر میاید که ماخذی پیشینی در مورد
قلعه مخروبه قره باغ در بادغیس آنگونه که سی. ای. یت (C. E. yate) توضیح داده داشته باشیم .
افغانستان شمالی نامه های از هیات نمایندگی سرحدی (ایدنبورگ ۱۸۸۸ (۱۵۱) مگر اینکه کدام نام
بومی محلی به این اسم مصطلح ترک فارسی قره باغ ، یعنی باغ سیاه ضمیمه شده باشد .

۷۳- ابن الاثیر ، طبع تور نبرگ ، IX ، ۳۳۴ ، طبع بیروت IX ، ۴۸۸ ؛ مقایسه کنید با

Pritsak, Karachandische Streitfragen 1-4' 224' 227' Idem Die Karachaniden'
36-7' and Barthold Turkestan down to the Mongol invasion 304.

۷۴- حسینی ، ۲۶-۷ ؛ ابن الاثیر ، طبع تور نبرگ ، IX ، ۳۵۴ ، طبع بیروت IX ، ۵۱۸ ،
میرخوانسار ، ۱۱۴ ، ترجمه ۲۵۳ .

۷۵- مقایسه کنید بوس ورت ، دیلمی ها در ایران مرکزی : کاکویه های جبال ویزد ، ایران ج

III V (۱۹۷۰) ۳-۸۲ .

۷۶- حسینی ۲۸؛ ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ، IX ، ۳۸۱-۲ ، طبع بیروت ، IX ۵۵۸-۹؛
میرخواند. ۱۱۶ ، ترجمه ؛ فرشته ، ورق ۷۶ ب ، ترجمه I ، ۷۴؛ مقایسه کنید بوس ورت
in the Cambridge History of Iran جلد (۵) روز گاران سلجوق و مغول به اهتمام
جی - ای بویل (J.A.Boyle) (کمبریج ۱۹۶۸) ۵۳-۵۲

۷۷- آنن Anon تاریخ سیستان ، طبع بهار (تهران ۱۳۱۴/۱۹۳۵) ۳۶۲ .

۷۸. هما اثر ؛ ۳۶۳-۴

۷۹- عیاران و دسته‌های مانند آن یک رکن می‌رم در سکتورهای تاریخ اجتماعی اسلام شرقی
توجه تعداد زیادی دانشمندان را معطوف نموده است: رک بر سورث غزنویان ورق ۱۶۷ به‌منظور
یک نظر اجمالی در ارتباط بارویداد حادثه در خراسان و سیستان و شمال شرق و حوالا اشتر ،
(لندن ۱۹۷۶) ۱۸۷-۹۰ ، ۲۲۴-۵

۸۰- رک بی‌هقی ، ۶۲۶ ، ۶۲۴ ، ترجمه ۷۵۹ ، ۷۶۰ .

(81) The orthography B.Y. ghuis invariably that of the Tarikh-i- Sistan and its manuscript, and the rendering Bighu is accordingly used here in the first place One should however note that O. Pritsak in, Der Untergang des Reiches des oguzischen Yabgu, Fuad Koprulu - armagam (Istanbul 1953) 407' renders this name as Payghu, and states that he has demonstratad, in an excursus to his unpublished Karachandische studien that Payghu is a Central Asian tatenistic title, referring to the falcon on Sparrow-hawk; the name should accordingly be distinguished from that of another early Sijuq leader, Musa Yabghu.

۸۲- تاریخ سیستان ۳۶۵-۶

۸۳- چنین پیدا است که سنگلیان یکی از دسته‌های قدیمه مسکون سیستان بوده‌اند از بود و باش
ایشان بتاریخ ۳۹۵۲/۳۴۱ در ص ۳۲۸ تاریخ سیستان ذکر بعمل آمده که جاور و جنجال داخلی در اوق
بین فرقه فروکش کرد؛ منشأ این نام فهمیده نشده است. ایضاً ۳۶۶-۸؛ ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ
IX ، ۳۴۵ ، طبع بیروت ، IX ۵۱۸؛ میرخواند ۱۱۴ ، ترجمه ۲۵۳ .

۸۵- این فرزند نامیده نشده است ، لاکن عبدالرزاق برده نمی‌تواند ، که اندرین هنگام وزیر
مودود بوده باشد ، در ذیل رک ؛ بی‌هقی ، ۳۷۵ ، ترجمه ۴۶۹ ، از فرزند بیشتری بنام علی تذکر
میشود ؛ و فرزند دیگری منصور مددوح فرخی شاعر بوده است ، رک به دیوان او به اهتمام
محمد دبیر سیاقی (تهران ۱۳۳۵/۱۹۵۶) ۱۶۵ ، ۳۳۳-۷

۸۶- تاریخ سیستان ۳۶۸-۷۰

۸۷- همان اثر ؛ ۳۸۳.

۸۸- همان اثر ؛ ۳۶۹.

۸۹- گردیزی طبع ناظم، ۲۰۴، ۱۰۹، به اهتمام جیبی، ۲۰۱، ۲۰۴؛ بیبھی، ۲۷۲، ۵۰۱، ۵۲۴

ترجمه ۳۶۳، ۶۱۲-۱۳، ۶۴۱، ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، IX، ۳۳۴، طبع بیروت، IX، ۴۸۸، تاریخ ۴۲۶ که اشتباه به عرض ۴۲۷، یاو ایل ۴۲۸ تاریخ عزیمت مجلوه به هند. بدیث قوماندان اعلی قوا، ایلیت و دوسن، تاریخ هند ج II، ۱۳۴، درمورد سعد-مان رک، هودیو له مطالعات تاریخ اند و مسلم ج ۱۰. ص. ۱۶۳، به ایلیت و دوسن ایضاً، ج ۵، ص ۵۲۱-۵۲۶،

۹۰- ابن الاثیر. تذکره در فخر مدبر، ورق ۷۶ الف، به اهتمام خوانساری، ۳-۲۵۲، ترجمه شفیع، ص، ۲۱۳؛ میرخواند، ۱۱۳، ترجمه؛ فرشته، ورق ۶۴ الف، ترجمه ۶۹، ۷۰-۹۱ رک اس. ام سترن S.M.Stern پروپا گند اسماعیلی و فرمانروایی در سندها و اسلا می حیدر آباد.

۹۲- رک ناظم حیات و روزگار ان سلطان محمود غزنوی ۹۶-۷، ووس ورت غزنویها ۵۲-۷۶.

۹۳- مقابله شود همان اثر، ؛ ص ۱۸۲-۳

۹۴- چگونگی نسبه یک امر نظری است؛ خوانساری به عرض این نام تسمیه کلمی L.K.mi / K.l.mi را آورده است در نسخه اندیا آفیس تسمیه محتوی این حروف را آورده است L.K. mi و شفیع تسمیه گلی Galimi را ضبط نموده است.

۹۵- فخرمدبر ورق های ۷۶ الف-ب، طبع خوانساری، ۴-۲۵۲، ترجمه شفیع، ۱۴-۲۱۳

۹۶- اندر باب مبارزات سبکتگین و محمود عیله این فرمانروایان هندی رک به ناظم، ایضا

۸۶-۹۶-۱۹۴ احتمالاً سندن پال نوه تریلوچن پال Trilochanpal (متوفی ۴۱۲-۱۰۲۱-۲) وفرزند بهمپال (متوفی ۴۱۷/۱۰۲۶).

۹۷- فخرمدبر، ورق های ۷۶-۷۷ الف، طبع خوانساری، ۶، ۲۵۴، ترجمه شفیع، ۱۶-۲۱۴

۹۸- ایضا به ورق ۸۰ الف، طبع خوانساری، ۲۶۸، ترجمه شفیع ص. ۲۱۶.

۹۹- مقابله کنید ناظم، درس ۱۱۳. این اثر ذکر گردیده.

۱۰۰- ابن اثیر ، طبع تور نبرٹک ج. IX ، ص. ۵۰۳۵ ، طبع بیروت ، ج IX ، ۱۹۵۱۸-
میرخوانده ، ۱۱۴-۱۵ ، ترجمه ۴۲۳-۴ ؛ دی ، سی گنگولی در تاریخ و کلتور مردم هند و مبارزه
برسر امپراتوری ، به اهتمام آرسی ماجرم دار (Bombay 1966) et alii 67' 56' ، ۷۵۶ ،
۱۰۱- فرشته ، ورق های ۶۴ ب- ۶۵ الف ، ترجمه ۱۰ ، ۶۹-۷۱

۱۰۲- نام کامل ، بدون نسخه ، در گردیزی طبع ناظم ، ۹۹ ، ۱۱۰ ، به اهتمام جیبی ۱۹۸ ، ۲۰۵ ؛
بیہقی معمولاہ احمدی عبدالصمد مینگارد ؛

۱۰۳- ناصرالدین کرمانی نسائم الاسماحار من لطایف الاخبار به اهتمام جلال الدین حسینی ارموی
(تہران ۱۳۳۸/۱۹۵۹) ۴۵ ؛ سیف الدین عقلی اطہر الوزرا ، به اهتمام ارموی (تہران ۱۳۳۸
۱۹۵۹) ۱۹۳ ، خرائد میروستور الوزرا ، به اهتمام سعید نفسی (تہران ۱۳۱۷/۱۹۳۸) ۱۴۴ ؛
مقابلہ کنید بوس ورت ، غزنیہا ۵۸-۶۱ ، ۹۶ ، ۲-۹۶ .

104- Diwan' ed.de Biberstein- Kazimirsky' 18 = poem No - VII), ed

دبیر سیاقی (تہران ۱۳۳۸/۱۹۵۹) ۹ (= شعر نمبر ۷

۱۰۵- بیہقی ، ۳۳۱ ، ترجمه ۴۱۹ ؛ ناصرالدین کرمانی ، سیف الدین عقلی ، خواندمیر ،
ہمین جا نر ضح گردیدہ .

۱۰۶- بیہقی ، ۳۶۷ ، ۶۶۴ ، ترجمه ۸۰۳ ، ۶۴۰ ؛ ناصرالدین کرمانی ، در زمینہ ذکر شدہ ؛
سیف الدین عقلی ، ۱۹۳-۴ (کاملاً مغشوش شدہ و معلومات نا درست ترین جا ذکر شدہ) ؛
خواندمیر ، در نیجات ذکر رفتہ ، بیہقی معمولاہ ہمین طاہر را طاہر مستوفی خواندہ است کہ از
طاہر دبیر منشی در اوایل بخش سلطنت مسعود مردمہمی بودہ تمیز شود لکن بعدا مستوفی واقع
نشد . و در ۴۲۶ / ۱۰۳۵ متقاعد گردید رک بیہقی ، ۴۴۲ ، ترجمه ۵۴۴ . طاہر مستوفی کافی
شاعری بود کہ در دو میت القصر و عصرت اہل القصر با خرزی بہ اهتمام عبدالفتاح محمد
الہیلو (قاہرہ ۱۳۸۸/۱۹۶۸)

۱۰۵ ، ۱۱ ، ۲۶۹ ، تحت عنوان العمید طاہر المستوفی (از چاپ محمد راغب الطباخ
بازماندہ است الیہو Aleppo ۱۳۴۹/۱۹۳۰) .

۱۰۷- بیہقی ، ۶۴ ، ۱۴۹ ، ۶۲۴ ، ۶۲۶ ، ترجمه ۱۳۰-۱۳۲ ، ۷۵۹ ، ۷۶۰ ؛ نصیرالدین کرمانی
۶-۴۵ ، سیف الدین عقلی ، ۱۹۲ (ریفرنس مغشوش تحت بخش موقوف بہ طاہر مستوفی) .
خواندمیر ، ۱۴۵ .

۱۰۸- رک بوس ورث، غزنویان ۱۳۹-۴۱

۱۰۹- کیکاوس قابوس نامه، طبع آر ایوی R. Levy (لندن ۱۹۵۱) ۱۳۵، ۱۳۷، ترجمه ایضاً

آئینه شهزادگان A mirror for princes (لندن ۱۹۵۱) ۲۳۰، ۲۳۴؛ دولت شاه سمرقندی

تذکره الشعراء، به اهتمام محمد عباس (تهران ۱۳۳۷/۱۹۵۸) ۰۷۹، کاکای کیکاوس منوچهر بن

قابوس بایک دخت محمود غزنوی مزاجت نمود

۱۱۰- دایرة المعارف اسلامی، طبع دوم (لیدن- لندن)

۱۱۱- ابن بابا ورق ۲۰۸ الف-ب؛ ابن الاثیر، طبع تورنبوگ، ج IX، ص ۳۸۱-۲، طبع

بیروت IX، ۵۵۸-۹، میرخواند، ۱۱۶، ترجمه ۲۵۴-۵؛ فرشته، ورق ۶۷، ترجمه ج I، ص

۷۴ راجع به سکاوند یا سجاوند، رک بابرنامه، ترجمه ای-اس بیرج A.S. Beveridge

(لندن ۱۹۲۱) ۲۱۷، ومطالعات هودیولسه در I Indo-Muslim History (۱۶۵-۶ در پنجاه

میلی جنوب کابل وسی و پنج میل به شمال شرق غزنه واقع برده است.

۱۱۲- ابن بابا ورق ۲۰۸ ب؛ ابن الاثیر، طبع تورنبوگ، IX، ۳۸۱، طبع بیروت IX،

۵۵۸؛ حسینی، ۱۴.

Un tresor de dinars gaznawides et saljuquids decouvert en
Afghanistan' BEto xv III (1963-4) 198' 205

۱۱۴- حتی مؤلف نا معلوم مجمل النوار یخ والقصص که در حدود هفتاد سال بعد ازین

رویدادها نوشته شده است، در جدول سلاطین غزنوی از مسعود بن مودود و انقاب شان ذکر

نمیکند (۴۰۵، ۴۲۸-۹).

۱۱۵- همان اثر؛ ۴۰۵، ۴۲۹؛ حمد الله مستوفی تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی

(تهران ۱۳۳۹/۱۹۶۰) ۳۹۸.

۱۱۶- ابن بابا، ورق ۲۰۸ الف؛ ابن الاثیر، طبع تورنبوگ، IX، طبع بیروت IX، ۵۵۹،

جوزجانی، ۱، ۲۳۵، ترجمه ۱، ۹۷-۸؛ معجم الانساب شبا نکاری، ورق ۱۸۸ الف؛ میرخواند

۱۱۶-۱۷، ترجمه ۲۵۴-۶.

۱۱۷- اندر مورد این بخش حکایت غزنوی رک بوس ورث، غزنوی ها ۶۲-۴، ۹۶-۷.

۱۱۸- قافیه این اسم در نسخه ای که مورد استفاده من بوده بیشتر همچو ایتگین، رترکی شهزاده

متهاب (منیماید تا بگونه دیگری باشد) متعابله کنید ایگک ایگک Briggs در ترجمه خود الپتگین

آلپ نگین استعمال نمود.، لکن پیوسته نام های ترکی را مسخ و منحرف کرده است.

- ۱۱۹- فرشته، ورق های ۶۷ب-۶۸ب، ترجمه I، ۷۵-۷۰.
- ۱۲۰- همان اثر؛ ورق ۶۸ الف، ترجمه ۷۶، ۱؛ اسمای هردوشهزاده درلست جوزجانی
- اندر باب فرزندان مسعود وارد گردیده ۱، ۲۳۴، نمبر ۴، ترجمه ۱، ۹۵
- ۱۲۱- ابن بابا ورق های ۲۰۸ الف-ب؛ ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، IX، ۳۸۲، طبع بیروت
- IX ۵۵۹؛ جوزجانی، ۱، ۲۳۵، ترجمه ۱، ۹۸؛ میرخواند، ۱۱۷، ترجمه ۶-۲۵۵
- ۱۲۲- حسینی، ۱۴؛ جوزجانی، ۱، ۲۳۵، ترجمه ۱، ۹۸
- ۱۲۳- گردیزی، طبع ناظم، ۶۱، به اهتمام حبیبی، ۱۷۴، ابن الاثیر، طبع تورنبرگ،
- IX ۳۸۲، طبع بیروت IX، ۲۳۵ (لقب که در متن حبیبی بر غلط چون بهاء الدوله ذکر شده، شکل
- درست و صحیح آن در نسا و ولس یکی از آثار مطبوع کلکته ۱۸۶۳ عزالدوله است (اس. ام.
- سترن یک نسخه یی از کتابخانه امیر عبدالرشید امیر غزنوی؛ در نقاشی از سرزمین های اسلامی
- به اهتمام آر، پندر و یلسن (اکسفورد ۱۹۶۹) ۷-۳۱.
- Sourdcel, Untresorde dinars gaznawids et salguquides decouvert en
Afghanistan' 205' cf.
- لست سکه های شناخته شده عبدالرشید وی، ۲۰۴، ماخذ دیگر در بوس ورت، لقب غزنویان
- نخستین، ۲۳۰-۱ که به آن کنلاک سکه های روجرز در موزیم دولتی باید افزوده شود ۲۹-۳۰،
- ضمیمه II و ایضا کنلاک سکه ها در موزیم هند ۱۵۶.
- ۱۲۴- ابن فندق تاریخ بیهقی ۱۷۷-۸؛ مقدمه نظام الدین بر جوامع الحکایات .. محمد عوفی
- (لندن ۱۹۲۹) ۶۲-۴، ۲۲۸، مقابله کنید سعید نفیسی دایرة المعارف هنر اسلامی، بیهقی ابوالفضل،
- ۱۲۵- بیهقی ۶۸۵- ترجمه ۸۲۹
- 126- cf. W. Radloff Versuche eines Wortebuches Turk - Dialecte
(St Petersburg 1893 - 1911) IV' 1683).
- ۱۲۷- حسینی، ۱۴؛ ابن فندق، درینجا در ارتباط شکل تهران تاریخ بیهقی توضیح داده؛
- و از صفحه ۵۱ ابن فندق همی بنظر میاید که وی به فرزندان اغوز بدغری جند، شاه ملک بن علی
- (رک به ص ۶) نسبة البرانی، (al-B. rani)
- ۱۲۸- معجم الانساب شبانکاره یی، ورق ۱۸۸ الف؛ بیهقی، ۶۹، ۲۵۰، ۲۵۲-۳، ترجمه ۱۳۶
- ۳۳۸، ۳۴۰-۱ مقابله کنید بوس ورت، غزنویان، ۶۳، ۹۶، ۲۳۲، با توضیح باز تاب اخلاقی
- بیهقی واقعاً ناممکن است که او را از طغرل موجوده ضمن رویداد های سلطنت مسعود بدون آنکه
- تبصره یی بر کار روایه های نامطلوبی که در رویداد های مابعد بازی نموده از و یاد نموده باشد،

باید گفت که قبل از جلوس مودود او کدام اهمیت ویژه‌ی را بدست نیاورده بود.

۱۲۹- جوزجانی ، ۲۳۶، ۱، ترجمه ۱، ۹۹-۱۰۰؛ حسینی ، ۱۴-۱۵ .

۱۳۰- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ ، IX، ۳۹۸، طبع بیروت ، IX، ۵۸۰ (تحت سال ۴۴۳/ ۲-۱۰۵۱، ایضا؛ طبع تورنبرگ ، IX، ۳۹۸، طبع بیروت ، XI، ۵۸۲ (سال ۴۴۴/۳-۱۰۵۲)؛ ابن بابا، ورق ۲۰۸ ب. رک بر مبارزات بیشتر سال ۴۴۳/۲-۱۰۵۱ بمقابل جغری بیگ بوس ورث، Cambridge history of Iran

۱۳۱- جوزجانی ، ۱، ۲۳۵، ترجمه ۱، ۹۸-۹۹ .

۱۳۲- همان اثر ؛ ۱، ۲۳۶، ترجمه I ، ۱۰۰، صریحاً فرشته نقل قول نموده است، ورق ۶۹ الف ، ترجمه ۱، ۷۷-۸ .

۱۳۳- این ارقام نسبت به رقم یک هزار سواره نظام متذکره ابن الاثیر که توسط عبدالرشید بمعیت طغرل اعزام گردیده خیلی ضمنی به نظر میرسد. رک ، تورنبرگ ، IX، ۳۹۸ ، طبع بیروت ، IX، ۵۸۲ .

۱۳۴- تاریخی سیستان ۳-۳۷۱؛ ابن الاثیر، طبع تورنبرگ ، IX، ۳۹۸-۹، طبع بیروت ، IX، ۵۸۲؛ میرخواند، ۱۱۸-۱۹، ترجمه ۷-۲۵۶ .

۱۳۵- ابن بابا ، ورق‌های ۲۰۸ ب- ۲۰۹ الف ؛ حسینی ، ۱۵؛ ابن الاثیر، طبع تورنبرگ ، IX، ۴۰۰، طبع بیروت ، IX، ۵۸۳-۴؛ جوزجانی، مستوفی نیز از آن درص ۳۹۹ ذکر نموده است؛ میرخواند، ۱۱۹-۲۰، ترجمه ۲۵۷؛ فرشته ، ورق ۶۸ ب، ترجمه ۱، ۷۷.

136- Sourdel Inventaire des monnaies anciennes du musée de Caboul;
Idem, Un trésor de dinars gaznawids et Salguquides decouvert en
Afghanistan 197, 205.

۱۳۷- خرنیز املا درست ماخذ عربی و فارسی اندر باب این اسم قبیله ترکی است ، رک . دیوان منوچهری ، طبع دی بیبرستین . گزمیرسکی ، (شعر نمبر ۱) ، به اهتمام دبیر سیاقی ، ۲ (= شعر نمبر ۲) ، مشکي خيرخیزی ، خيرخیز مسک ؛ و تاریخ شرف الزمان مروزی میزرسکی در مورد چین ترک ها و هند (لندن ۱۹۴۲) متن ۱۹ ترجمه ۳۰-۱ گرجه در دیوان کاشغری لغات الترك ترجمه . اتلی (نقره ۱۹۳۹-۴۱) ۱، ۲۸، ۴۵۸ ، بنا بقول فرشته کلمه قرغز موجود است ، ورق ۶۸ ب، ترجمه ۱، ۷۶، خرنیز (در اینجا اشتباها با نرشتیگین قاتل طغرل مغشوش شده است)

قبل از این ایام در هند فعال بوده و نگر کورت را مجدداً از بد تصرف موقتی کافران بدست آورده بوده است.

۱۳۸- ابن بابا، ورق های ۲۰۹ الف-ب، حسینی، ابن الاثیر در زمینه توضیحات داده، طبع تورنبرگ IX، ۴۰۰-۱، طبع بیروت IX، ۵۸۴؛ جوزجانی ۰۱، ۲۳۶-۷، ترجمه ۱، ۱۰۰، ۱-، میرخواند، ۲-۱۲۰، ترجمه ۲۵۷-۶۹ فرشته، ورق ۶۹ الف، ترجمه ۱، ۷۷.

۱۳۹- جوزجانی، ۷/۲۳۵، ۱/۹۹/۱۰۱. حسینی در زمینه توضیح داده. سوردل، وله ۱۹۹، ۲۰۶-۷؛ مطالعات هندیوالا در تاریخ اند و مسلم ۱، ۱۹۶، ۱۴۰- ابن بابا، ورق ۲۰۹ ب ۱۴۱- بیهقی، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۳۶، ۱۷۸، ۲۰۱، ۲۴۲، ۲۵۴، ترجمه ۱۸۰، ۱۸۵، ۲۰۶، ۲۵۵، ۲۷۹، ۳۲۷، ۳۴۲، مجمل التواریخ ۴۰۵، ۴۲۹؛ حمدالله مستوفی تاریخ گزیده ۴۰۰؛ سیف الدین عقیلی آثار الوزرا؛ نسخه اندیا آفیس ورق ۸۷ ب؛

Sourdel Inventaire des monnaies- anciennes du musee de Caboul, 68; idem, Un tresor de dinars gaznawides et Salguquides decouvert en Afghanistan, 206-7, cf. The list of Farukh - Zads extant Coins at p.204; further refences,

In Bosworth, The litulature of the early Ghaznavids, 231, to Which Shouldbe added Rodgers Catalogue of the coins in the government Museum, Lahore supplement, 12, and Idem Catalogue of Coins in the Indian Museum 156-7

۱۴۲- بیهقی، ۳۸۷، ترجمه ۴۷۲؛ ابن بابا، ورق ۲۰۹ ب، جوزجانی، ۱، ۲۳۷، ترجمه

۲-۱۰۱، ۱

۱۴۳- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ IX، ۴۰۱، طبع بیروت IX، ۵۸۴؛ میرخواند، ۱۲۱، ترجمه ۲۵۹.

۱۴۴- ناصرالدین کرمانی نسائم الاسحار؛ ۴۶؛ سیف الدین عقیلی ایضاً طبع ار موی ۱۹۴-۵؛ خواند میر دستور الوزرا ۱۴۵-۶؛ فرشته، ورق های ۶۹ ب، ۷۰ الف، ترجمه ۱، ۷۹ بیهقی، ۲۳۲، ترجمه ۳۱۶ تذکر می دهد که وقتی خانم حسینی مهران برده، لاکن در مورد خورد شخص چیزی ارائه نکرد.

۱۴۵- همان اثر؛ ۱۴۴، ۵۲۰، ترجمه ۲۱۶، ۶۳۶.

۱۴۶- همان اثر؛ ۳۷۸، ۳۷۶، ترجمه ۴۷۰-۴۷۲؛ مقابله کنید انسایکلو پیدی آف اسلام .
 ۱۴۷- لباب الالباب عرفی ، به اهتمام سعید نفیسی (تهران ۱۳۳۵/۱۹۵۶ ۳۲۵-۷. این شاعر
 نبایست باشاعر سلجوقیان در قرن ششم / قرن دوازدهم ، جرهری زرگر ملتبس شود هم چنان او
 از نگاه حرفه یک زرگراست سایع زرگر) دولت شاه سمرقندی در تذکرة الشعراى خود که به
 اهتمام محمد عباسی است به تفصیل ازان صحبت نموده است (تهران ۱۳۳۷/۱۹۵۸) ۱۳۲-۵ .
 ۱۴۸- ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ، IX، ۴۰۱ ، طبع بیروت ، IX، ۵۸۴-۵ ؛ میرخواند، ۱۲۲
 ترجمه ۲۵۹؛ فرشته ، ورق های ۶۹ الف - ب ، ترجمه ۷۸ ، ۱ .

۱۴۹- آداب الحرب ، ورق ۸ الف ، به اهتمام خراساری ، ۲۶۸
 ۱۵۰- حسینی ، ۲۸-۹؛ ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ، IX، ۴۰۱ ، طبع بیروت ، IX، ۵۸۵؛
 میرخواند ، ۱۲۲ ، ترجمه ۲۵۹-۶۰؛ فرشته ، ورق ۶۹ ب ، ترجمه ۷۸ ، ۱ .
 ۱۵۱- ابن بابا ، ورق ۲۰۹ ب ، ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ، X، ۳ ، طبع بیروت ، X، ۵۰ ؛
 جوزجانی ، ۱ ، ۲۳۷ ، ترجمه ۱۰۲ ؛ فرشته ، ورق ۶۹ ، ترجمه ۷۸-۹ .

فصل دوم

۱- درین منطقه رک (هکذا در روز گاران نخستین اسلام و جور و جورستان یا هجویر که نسخه
 صوفی معروف علی بن عثمان هجویری منشأ میگیرد) به یاد داشت های بوس ورت راجع به تاریخ
 ماقبل غزنویان افغانستان شرقی ، اسلامیک کوآرتولی (۱۹۶۵) ۲۰

۲- بیهقی ، ۳۷۸ ، ترجمه ۴۷۲
 ۳- جوزجانی ، ۱ ، ۲۳۸ ، ترجمه ۱۰۳-۴
 ۴- همان اثر ؛ ۱ ، ۲۳۹ ، ترجمه ۱۰۳-۴
 ۵- ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ، X، ۱۱-۱۱۰ ، طبع بیروت ، X، ۱۶۷-۸ .
 ۶- رک سعید نفیسی ، انسایکلو پیدیا آف اسلام چاپ دوم ، مقابله بیهقی .

۷- ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ، X، ۳-۴ ، طبع بیروت ، X، ۵-۶ ، مقابله کنید بوس ورت
 در تاریخ . کمبریج ایران ۷۰ روز گاران سلجوق و مغول ۵۳ . جفری بیگک حال سالیان راپشت
 سر گذاشته و در آغاز ۴۵۲/۱۰۶۰ پدر و دحیات گفت ، لاکن بدون تردید بموافقت فرزندی
 الپ ارسلان تدارک صلاح صورت گرفت و پیدا است که از جانب دیگر احترام گردیده است .

۸- مقابله کنید حدود العالم ، ترجمه مینورسکی ، ۱۰۹ ، ۳۳۸-۴۰؛

The reading of I. Kafesoglu in his Sultan Melikhsah devrinde Buyuk Selcuklu imparatorlugu (Istanbul 1953) 20, sc. Chigil - kent, is highly speculative; an etymological connection with the ancient Sakas, who held this region of Bacteria is more probable than with the Turkish chigil tribe.

۹- ابن الاثير ، طبع تورنبرگ ، X ، ۵۳، طبع بيروت ، X ، ۷۸؛ مقابله کنید Kafesoglu در زمينه توضیح گردیده ویرس ورث کمبریج هسته-وری اف ایران V ، ۹۳. عثمان باید هر چه زودترها شود ، زیرا وی کسی بعد از ان بحیث والی ولوالج در بد خشان مقرر گردید ، مقابله کنید حسینی اخبار الدوله السلجوقیه ۵۹.

۱۰- ابن الاثير طبع تورنبرگ ، X ، ۱۱۰، طبع بيروت ، X ، ۱۶۷؛ حسینی ۱۶؛ هم چنان در اثر میرخواند ، ص ۱۲۶۰-۷، ترجمه ۲۶۵-۶.

۱۱- دیوان مسعود سعد، به اهتمام رشید یاسمی (تهران ۱۳۱۹/۱۹۴۰) ۶۰-۱، ۴۰۷-۱۲، ۵۸۸ و شاید هم چنان ۲۱۲-۱۴ اگر جمال الملک رشید مخاطب شده با ابورش رشید عین هم باشد؛ دیوان رونق به اهتمام کی-آی چایکین (تهران ۱۳۰۴/۵-۱۹۲۵) ۶۸-۹ به اهتمام محمود مهدوی دامغانی (مشهد ۱۳۴۷/۱۹۶۸) ۸۹-۹۰

۱۲- ایضاً مهتر رشید پیرامون بافت چندین ملیت بودن قشون غزنوی متشکل از ترک ها ، تاجیک ها ، هندی ها ، دیلمی ها ، اعراب و غیره مباحث می نموده است . رک . یک منبع قدرت ، مقابله کنید بوسورت در اسلام XXXVI (۱۹۶۰) ۵۱، ورق های ؛ و هکذا غزنویان ، امپراتوری شان در افغانستان ایران شرقی ورق های ۱۰۷ -

۱۳- اداب الحرب نسخه اندیا آفیس ، ورق های ۴۸ الف - ۵۱ الف ، به اهتمام خوانساری ، ۱۴۹-۶۰، ترجمه شفیع ، ۲۰۶-۱۳.

۱۴- ابن الاثير ، طبع تورنبرگ ، ، ۲۸، طبع بيروت ، ۴۱؛ مقابله کنید بوسورت ان کمبریج هسته-وری اف ایران ۷، ۶۵.

۱۵- ابن الاثير ، طبع تورنبرگ ، X ، ۱۱۹، طبع بيروت ، X ، ۱۶۸؛ حسینی ، ۵۸؛ جوزجانی ، ۲۴۰، ۲۴۱، ترجمه ۱، ۱۰۷-۸؛ میرخواند ، ۱۲۷، ترجمه ۲۶۶ هیچ یک از ماخل تاریخ ارائه نمیدارد.

Kafesoglu Sultan Melikshah devrinde Buyuk Selcuklu imparatorlugu, 30, n. 49,

سنه ۴۸۱/۱۰۸۸ را تاریخ حرکت قشون ملک شاه به اسفزار و نیرنگ جنگی ابراهیم تلقی میدارد. لکن واضح نیست که ماخذ تکیه گاه وی جهت ارائه این تاریخ چه بوده است، مگر اینکه چنین ماخذی کدام نسخه‌یی (کوپرولو ۱۰۷۹) طور نسبی از ماخذ مابعد چون تاریخ دول الاسلام ذهبی بوده باشد که چنین گزارش ارائه میدارد. بمنظور بحث پیرامون التباس و مغشوشیت این پیرنند از دواج سلجوقی و غزنوی رک به تاریخ بهرامشاه غزنوی تألیف غلام مصطفی خان اسلامیک کلچر (کلتور اسلامی XXXIII (۱۹۴۹) ۶-۶۴.

۱۶- تذکره الشعرا دولت شاه، ۱۰۶، تاریخ گزیده حمدالله مستوفی ۴۰۰؛ حسینی ۹۱۰.
۱۷- دیوان ۷۴-۱۰۳، ۵-۷۷ (قصیده و یک غزل خطاب به نصر بن خلف) ۸-۲۱، -
۴۲۰-۴۲۹، ۵-۳۴ (قصیده خطاب به ارسلان شاه بن کرمانشاه، که از سنه ۴۹۵-۵۳۷/۱۱۰۱-۴۲) سلطنت نموده است ۱۰-۱۶، ۱۹۲، ۵-۳۰۲، ۶-۶۰۱ (اشعار خطاب به وزیر ارسلان شاه مجیر الدوله ابوالمظفر حسین بن حمزه).

۱۸- دیوان، به اهتمام مدرس رضوی (تهران ۱۳۴۱/۱۹۶۲) ۷-۸۵، ۴۶۷، ۷۴-
(قصاید خطاب به سنجر) ۱۱۹-۲۵، ۵-۵۶۱ (تبادل نامه‌ها، اشعار و قصیده خطاب به وزیر در گزینی ۴۷۴-۹ (قصیده خطاب به معین الدین ابونصر).

19- Sourdcl Inventaire des monnaies anciennes du Musee de Caboul XIII; Idem, Un tresor de dinars gaznawides et salguquides decouvert en Afghanistan, 199. Likewise, the title Malik al- Islam seems only to have been adopted a Short time before the Sultan. See Ibid; 199- 200.

۲۰- رک فهرست سوردل (Sourdcl) XIV - XIII، ۷۴ ورق

۲۱- موجدل التواریخ، ۴۲۹؛ جوزجانی، ۱۰۲، ۳-۱: تاریخ گزیده. مستوفی ۴۰۰؛ آثار الوزرا
سیف الدین عقیلی، نسخه اندیا آفیس، ورق ۸۸ الف، توماس (1848) Thomas JRAS IX
۶۶-۳۵۸، شماره‌های ۱۰۸-۳۲، کتلاک سکه‌های شرقی لن پول Lane Poole ۱۱، ۱۶۸-۷۲،
شماره‌های ۵۵۰-۹؛ ایضاً اضافات بر مجموعه شرقی، بخش ۱، ۲۳۹-۴۰،

nos.558d, e,f,560k; E.Von Aambaur, Contributions ala numismatique orientale, WNZ, xxxvi (1904) 84, no.93; S.Flury, Le decor epigraphique des monuments numismatique de Ghazna, Syria VI (1925) 70-5; Sourdcl

Inventaire des monnaies anciennes du Musee de Caboul 70-80; Idem
Un tresor de dinars gaznawides et Salguquides, 199 - 200, 206 - 13;
J.C. Gardin Lashkari Bazar. 11. Les trouvailles. Ceramiques et
monnaies de Lash Kari Bazar et de Bust (paris 1963) 180- 1.

۲۲- رونی دیوان، طبع چاپکین، ۶۱ به اهتمام دامغانی، ۸۱، مقابله کنید؛ غلام مصطفی خان،
تاریخ بهرامشاه غزنوی اسلامی کلچر XXIII (۱۹۴۹) ۸۱ عدد ۲۵، یک مقاله توسط عین مولف
(در اردو؟) (در معجله معارف) (Aczangarh' March- April 1944) راجع به پرچم های
اسلامی و غزنوی برای من میسر نبوده است.

۲۳- بوس ورت، تشکیل نظامی غزنوی ۷۲-۴ وله غزنویان ۱۲۴-۶

۲۴- برای تفصیل این رویداد ها رک بوس ورت ان کمبریج هیستوری آف ایران (تاریخ
کمبریج ایران) ۷، ۱۵۸-۹.

25- M.F.K. oprulu' Kay Kabileshokkinda yeni; notlar' Bellet vill
(1944) 449-52.

۲۶- بمنظور بررسی ماشین جنگی بطور عموم رک بوس ورت، تشکیل نظامی غزنویان، ۳۷
وله غزنویان ۹۸-۱۲۸.

۲۷- ابن الاثیر طبع تورنبرگ، X، ۱۱۰، طبع بیروت، X، ۱۶۷؛ آداب الحرب، ورق ۸۰
الف، طبع خوانساری، ۲۶۸-۹ ترجمه شفیع، ۲۱۶.

۲۸- اندر باب دفتر عارض (مالیات) رک ناظم ده لایف اند تایمز آف سلطان محمود آف غزنه
۱۳۷-۴۲، و بوس ورت، ایضاً؛ ۱۲۲-۶.

۲۹- به صفحه ۶۴ ذیل و دیوان مسعود سعد صفحات ۱۴۳-۵-۲۰۶-۸ رک.

۳۰- همان اثر؛ ۲۶۴، مقابله کنید ۳۷۲.

۳۱- در مورد قصر غلامان، رک بوس ورت، تشکیل نظامی غزنویان، ۴۴-۵۰، و در مورد
قشون غزنوی، ۵۴-۵ هم چنان در غزنویان ۹۸-۱۰۶، ۱۱۰.

۳۲- والیان غزنویان در خوارزم قشون محلی ترکی را به حیث نیروی معاون جلب نموده و
متحدین قره خانی غلامان ترکی را بعنوان تحفه برای سلطان محمود پیشکش مینمودند؛ ۱۰۹، ۱۰۱.

۳۳- دیوان ۵۲۸، مقابله کنید کوپرولو وله؛ ۴۳۵-۲ اسمای یغما وقای از غلام خوانی که در متن
یاسمی شده باید تصحیح شود.

۳۴- دیوان مسعود سعد ۵۶۵، ۵۶۷-۸ این سه شخصیت آشکارا شهزادگان خانوادہ سلطنتی نبودند زیرا اسمای شان در زمره فرزندان ابراهیم و مسعود طوری که جوزجانی بر شمرده نمی درخشد بعضی از ایشان اسمای قهرمانانه تپیک ایرانی را داشته اند .

۳۵- بگونه مثال رک ، همان اثر ؛ ۲۱۸-۲۰ ؛ دیوان عثمان مختاری ، به اهتمام جلال الدین همایی (تهران ۱۳۴۱/۱۹۶۲) ۱۹۶-۲۰۶، ۲۳۷-۴۸، ۲۹۶-۹ ؛ دیوان سنایی ، طبع به اهتمام مدرس رضوی (تهران ۱۳۴۱/۱۹۶۲) ۲۳۷-۸۱، ۳۴۱-۴۷، ۵۱-۴۴۷

۳۶- دیوان عثمان مختاری ۴۳۴- ۴۳ ، دیوان مسعود سعد ۳۲۷-۸ ؛ دیوان رونی طبع چایکین ۱۱۶-۱۱۷ ، به اهتمام دامغانی ، ۱۴۱-۲ ؛ جوزجانی ، ۲۴۰، ۱ ، ترجمه ۱۰۷، ۱ ؛ فرشته ، ورق ۷۲ الف ، ترجمه ۸۲ .

۳۷- اگر ذریه عساکر غلام ترک در واقعیت امر نام های عربی اسلامی را برای خود می گرفتند ، این امر کاملاً مrazی به معیاری است که تحت زمام داری مملوک مصر و سوریه که فرزندان ، مملوک ، اولاد الناس برخلاف اسمای پدران شان که اسمای ترکی داشتند اسمای عربی اسلامی را بر خود می گرفتند ؛ رک . به اسمای دی . ایالن ، القاب و نسب های مملوک ، اسرایل Isreal Oriental Studies ۷ (تل ایب ۱۹۷۵) ۱۹۳ ورق . بهر حال ما از موسسه غلام قشون غزنوی بخاطر نداریم که به نسل بعدی اشارت چون به پدر آبی از قدرت نظامی و سیاسی آنگونه که چگونگی احوال در برابر اولاد الناس مملوک بوده شده باشد .

۳۸- رک بوس ورث غزنویان ۱۱۵-۱۸ وله انسایکلوپدیا اسلام آرت ، فیل حیوان برای جنگ

۳۹- دیوان مسعود سعد ۲۷۷، ۶۰۴، ۶۲۰ ، فخر مدبر در زمینه ذکر بعمل آورده

۴۰- ابن الاثیر طبع تورنبرگ ، X ، ۷۲ تا ۷۴ ، طبع بیروت ، X ۱۱۳-۱۴ ؛ فرشته ، ورق

های ۷۰۶- VI الف ، ترجمه ۸۰-۱

41- eg.by S.M. Latif* in his History of the panjab from the most antiquity to the present time (Lahore 1891) 90.

بهر حال باید در اینجا خاطر نشان نمود که دو مقاله اخیر توسط مولفان هندی بسیار تماس جزئی پیرامون مبارزات ابراهیم و اخلاف غزنوی وی دارد ، با وجود القاب ایشان سری رام شرما . (غزنویان در پنجاب ، در ژورنال تاریخ هند XLVI (1968) ۱۲۵-۴۶ (در حقیقت امر در مورد فتوحات غوری) ، وکی . اس . لال (K.S. Lal) غزنویان در هند ، بنگال در گذشته و حال ، یک ژورنال هند معاصر و تاریخ آسیا Lxxxix (1970) ۳۱-۵۲) پیکارها و مبارزات محمود را به گمگم و گرفته و سپس بر غوریان عطف میدارد .

۴۲- ناظم سلطان محمود ۹۰-۱

43- H.C.Ray The dynastic history of Northern India (early mediaval period) (Calcutta 1931-6) 11' 821-32; D.C. Ganguly' the historical value of Diwan -i- Salman (Sic' copied from the heading given thus in Elliot and Dawson see below' n.46) Icxvi (1942) 426; Idem Northern India during the 11th and 12 th centuries in the struggle for empire" 51' 61 ff; 66ff'

۴۴- رک بوث ورث ۷۶-۸

45- art. cit; 423- 8

46- Given in Elliot and Dowson IV' 518- 27

۴۷- رک . فخرمدبر ، ورق ۸۹ الف ، به اهتمام خوانساری ، ۳۰۷ ، ترجمه شفیع ، ۲۰-۲۱۹

۴۸- دیوان ۱۷۰-۲

۴۹- همان اثر ؛ ۳۷۱-۲

50- Ganguly' art- cit; 423' cf. also idem in the Struggle for empire 49.

51- D- Sharma, Ibrahim of Ghazna, the Matanga Slayer of Durlabharaja III of Sakambhari Journal of the Bihar (and orissa) Research Society xxx (1944) 1.4-5, see also S.R.Sharma, the Ghaznawids in the punjab, 127.

۵۲- دیوان مسعود سعدی سلمان JRAS (۱۹۵۰) ۷۱۱-۱۳ ؛ دیوان رونسی ؛ طبع چاپیکین ۸-۹ ، به اهتمام دامغانی ۸-۹ ؛ اقبال حسین شاعران نخستین فارسی گوئی هند (۶۷۰-۴۲۱) (پیشنه ۱۹۳۷) ۳۱-۴ .

۵۳- چار مقاله عروضی مسعود سعدی ، به اهتمام قزوینی (لندن ۱۹۰۱) ۴۴-۵ ، تجدید ترجمه ای جی برون (لندن ۱۹۲۱) ۴۹-۵۰ ؛ تاریخ هند تألیف ایلیت ودوسن ۷ ، ۵۲۲ ، میرزا محمد قزوینی ، مسعود سوری سلمان ۷۲۹-۳ ؛ حسین وله ؛ ۳۳-۹۶.۴ ورق ۵۴- دیوان ۲۶۰-۴-۳۰۷-۸ (شعر اول قسمّاً توسط ایلیت در خود اثر ترجمه گردیده ۱۷، ۵۲۲-۴ ؛ حسین ؛ وله ؛ ۹۲-۴ ؛ گنگولی (ارزش تاریخی دیوان سلمان) ۴۲۳-۶ ؛ هکذا مبارزه برای امپراتوری ۹۴-۵ .

۵۵- در مسعود فرمانفرمایان کنوج ، رک

Ray the dynastic history of northern India I,

ص. ۵۵۱ ، و جدول ترجمه به صفحه ۵۶۶.

۵۶- گنگولی در همان اثر؛ ۵۱ اصطلاح تر و سکه (ترک Turk) هم ویرا hamvira همیرا (hammir) و امیر در میان هندیان لقبی بوده که برای مهاجمان مسلمانان کشورشان اطلاق میشده است؛ رک به بحث و گفتگویی اندرین مورد در اثری Ray؛ وله؛ ۱۱، ۶۸۱-۲ در مورد اصطلاح همویرا، برای هندیان لقب پذیرفته شده برای یک شهزاده مسلمان در قرن ۱۰۰۰-۱۳۰۰ میلادی خطاب میشده است، ترجمه ۱، ۱۰۶-۷

۵۷- جوزجانی، ۱، ۲۴۰۰، ترجمه ۱، ۱۰۶-۷

۵۸- این القاب درص. ۷۰ لباب الالباب عرفی ابراز شده است.

۵۹- ابوالفرج رونی در یکی از اشعار خود وی را به لقب صاحب جیش و صاحب دیوان مدح میکند (دیوان، به اهتمام چای کین، ۱۳۳، به اهتمام دامغانی، ۱۵۶).

۶۰- دیوان ۱۵۵، ۲۵۶، ۵۷۱، ۷۰۲، میرزا محمد، مسعود سعد سلمان، ۷۳۳-۶، ۷۳۷ ورق؛ حسین، شاعران فارسی گوی نخستین هند ۱۰۵-۹ رونی نیز چندین شعر بنام ابونصر دارد؛ رک به دیوان خود او، طبع چای کین، ۱۷-۱۹، ۴۳، ۱۲۲، ۳، به اهتمام دامغانی، ۲۱-۳، ۴۸-۹، ۱۵۱-۳، ۱۵۶. واضح نیست که ابونصر فارسی باز مورد لطف و سرفرازی قرار گرفته باشد، مگر شعری در دیوان مسعود سعد (دیوان ۷۶-۷) موجود است که بنام سلطان ارسلان شاه سرو ده شده که نگارنده طی آن سزاروی و تنعم ابونصر، را باز گو داشته که سپس پدر و د حیات گفته است.

۶۱- رک ناظم سلطان محمود، ۷۰-۳؛ بوس ورت، تاریخ اسلامی غور، CAJVI

(۱۹۶۱) ۸-۱۲۷

۶۲- فرشته، ورق ۶۷ الف، ترجمه ۷۳- مزیداً تذکر گردیده که بعد ابر ستیگن اعزام گردید که مهاجمان سلجوق را از منطقه بست بدرراند، و در سنه ۴۳۹ / ۱۰۴۷-۸ وی به قصد ابر بلوچستان فرستاده شد و در انجاوی یکی از فرمانفرمایان محلی را که در ارائه خراج مطلوبه به غزنه کوتاهی داشته بود بزاز در آورد.

۶۳- معجم الانساب شبانکاری، ورق ۱۸۸ الف، مقابله کنید بوس ورت، ایضاً؛ ۱۲۸

۶۴- دیوان ۳۷۲

۶۵- جوزجانی، ۱، ۳۳۰-۲، ترجمه ۱، ۳۲۹-۳۳۳؛ مقابله کنید تاریخ بهرا مشاه غزنوی

تألیف غلام مصطفی ص. ۱۹۹۰. در اثر مورخ متأخر میر خراسانیدیا بیشتر این رویدادها را بگونه داستانی و روایی و حسین بن سام را بحیث یک تحت الحمایه و معتمد ابراهیم درمی یابیم،

See Ch. Defremery History des Sultans Ghourides. Extraite de L. Histoire Universelle de Mirkhond, traduite et accompagnée de notes, JA, ser-4, Vol. 11 (July- December 1843) Persian text, 172, tr. 187- 8.

۶۶- برای سروی سیستم اداری غزنویان نخستین، رک، ناظم سلطان محمود: ۱۲۶-۵۰،

و بوس ورث غزنویان ۴۸-۹۷.

۶۷- آداب الحرب، اندیافیس؛ ورق ۴۲ب، از متن منتشره خوانساری.

۶۸- همان اثر؛ ورق های ۲۸ ب - ۲۹ الف؛ به اهتمام خوانساری، ۱۰۵-۶، ترجمه

شفیع، ۲۰۱-۲.

۶۹- همان اثر؛ ورق ۲۸ ب، به اهتمام خوانساری، ۱۰۵ (با تغییرات لفظی اندرین جا)،

ترجمه شفیع، ۱۰۲.

۷۰- اصطلاح کبر بند طلایی چنین مینماید که مشخصه غلامان قصر سلطنتی همان روزگار بوده است، چنانچه تاریخ سیستان ص ۳۸۶ متذکر میشود که در سنه ۴۳۴/۱۰۴۲ امرای صفاری سیستان ابن الفضل بن نصر چندین غلام زرین کمر غزنوی را که در جریان جنگ اسیر آمده بودند اعدام نمود رک در فوق، فصل ۱، ص ۲۹.

۷۱- فخر مدبر. ورق های ۲۹ الف، ۳۰ الف، به اهتمام خوانساری، ۱۰۶، ۱۰۸-۹،

ترجمه شفیع ۲۰۲-۳ باید بهر حال اندرین جا خاطر نشان نمود که مولف در عطف توجه سلطان از شریف ابوالفرج دل چسپی داشته است، که وی از طرف خانواده پدری از نیاکان فخر مدبر بوده است، طریقه که در اینجا وی متذکر میشود از آنجا که از شاعران بزرگ هم روزگار اشعاری که اشاره به شریف شده باشد در دست نداریم شاید نقش وی جریحه دار شده باشد.

۷۲- نسایم الاسحار ناصرالدین کرمانی ص ۴۶۰ آثار الوزراء که اشتباه دوره سسی و هفت

سال وزارت در دربار مسعود بوی نسبت داده شده است؛ سیف الدین عقیلی، طبع ارماوی

۱۹۵-۶ (دوره صحیح شانزده سال را متذکر میشود)؛ دستورالوزراء خواند میرص، ۱۴۷،

دیوان مسعود سعد ص. ۲۹۵، دیوان سید حسن غزنوی، طبع مدرسی رضوی تهران

۱۳۲۸/ ۱۹۴۹ ص. ۱۰۰، غزنویان بوس ورث ص. ۵۸، فارسی گویان نخستین هند از

اقبال حسین ص. ۴۱.

۷۳- دیوان رونی، به اهتمام چایکین، ۴۴، به اهتمام دامغانی، ۵۹ این مطلع یک شعری

است که به وی عنوان شده است؛ طبع چایکین، ۸۰-۱، طبع دامغانی، ۱۰۲-۳.

۷۴- دیوان صفحات ۱-۴۰ ، ۶-۵۳ ، ۷-۲۹۵ ، ۶۷۲؛ میرزا محمد، مسعود سعد سلمان ۷۲۳، ۷۲۹-۳۰.

۷۵- ناصرالدین کرمانی ، ۷-۴۶ ، عقیلی نیز تکرار نموده است ۶-۱۹۵ ، وخواند میر ، ۱۴۶ ؛ مقابله کنید تاریخ بهرامشاه غزنوی تألیف غلام مصطفی خان ، ۲۲۹ .
Rypka et alii, History of Iranian literature 222.3.

۷۶- متأسفانه در آثار بیوگرافیکی کرمانی و عقیلی که بخش‌های اثرشان را بر روزرای غزنویان بر سر عبدالحمید بن احمد می‌بندند در باره دوره کار رسمی نصرالله ترضیه‌جی نداریم، لکن نصرالله بحیث ممدوح سیدحسن شاه بوده است ، رک ، غلام مصطفی خان ؛ در همین اثر ، صفحات ۱۹-۲۱۸ ، و دیوان سیدحسن شاعر ص ۸-۲۵۷ ؛ و هم چنان پدری قوام-الدین ابو نصر محمد نیز ممدوح سیدحسن شاعر بوده است ، رک همان اثر ، ؛ صفحات ۲۵۶-۶۱

۷۷- مقدمه دیوان سنایی صفحات ق تا -گک - ی - ؛ و اشعار ۱۹-۲۳ ، ۲۳-۹۱ .
۷۸- نسبت ظهور اسمای معشوش چون محمد و احمد شک و تردید های انسدرین مورد بظهور میرسد .

۷۹- مقدمه دیوان سنایی . صفحات ص-د ؛ و اشعار صفحات ۵۸۲-۷ ، ۱۰۸۴ ، ۵ ، ۱۰۹۴-۵ ، دیوان عثمان مختاری ص. ۶۰۰ ، دیوان مسعود سعد صفحات ۹۱-۲ (بریاست وزیرالوزراء بهروز بن احمد (۳۹۷-۴۰۱) (بریاست محمدی بهروز) ؛ مقدمه محمد نظام‌الدین به جوامع الحکایات محمد عوفی ، ۱۸۵ ؛ شاعران نخستین فارسی گری هند حسین صفحات ۴۱-۲ .
۸۰- دیوان رونی ، طبع چاپکین ، ۷-۲۵ ، ۵۸ ، ۶۳ ، ۶۹ ، ۷۰ . طبع دامغانی ، ۲۲۹-۳۵ دیوان عثمان مختاری ۲۸۴-۳۱۷ ، ۱۹-۵۹۲ ، دیوان مسعود سعد ۵-۹ ، ۴۲ ، ۵۶-۶۶ .
۵۹۹ ، ۴۷۵ ، ۷-۵۱۳ ، ۸-۵۵۲ ، ۵-۵۵۲ ؛ تاریخ فارسی گریان نخستین هنداقبال حسین ۳۴-۵ .
۸۱- چار مقاله ۴۵ تجدید ترجمه ۵۱ .

۸۲- دیوان رونی طبع چاپکین ۷۴-۶ ، ۱۰۸-۹ ، اهتمام دامغانی ، ۱۸۰-۱ ، ۱۹۱-۲ ؛ مقدمه دیوان سنایی صفحات ص-ه و شعر صفحات ۱۲۹-۳۳ ؛ دیوان عثمان مختاری ۶۲۸-۹ ؛ مسعود سعد ۵۷-۹ ، ۷۲ ، ۴-۱۰۷ ، ۹-۱۵۳ ، ۹-۲۸۲ ، ۴-۳۱۲ ، ۱۴-۳۳۷ ، ۸-۳۸۷ ، ۸-۴۲۷ ، ۴-۵۱۳ ، ۴-۵۱۳-۷ ، ۴۸۸ ، ۱۰-۵۰۹ ، ۹۰-۵۸۸ ؛ لباب الالباب عوفی ۴۲۳-۴ (ثقت الملک ... واقعاتی که

- صدری دیوانی وزارت به جمال او آراسته گشت ... (میرزا محمد ، مسعود سعد سلمان JRAS (۱۹۰۶) ۱۲-۱۴ و در همه جا ، درهین اثر آمده صفحات ۳۶-۷ ، ۱۰۹-۱۰
- ۸۳- بیهقی ، ۱۶۱؛ ترجمه ۲۳۵ ، نظام الدین ، ذکر شده در همین اثر ؛ ۱۵۵
- ۸۴- ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ، X ، ۱۱۱۶ ، طبع بیروت ، ۱۶۷ ، میرخواند ، ۱۲۷ ، ترجمه ۲۶۶ ،
- ۸۵- نظام الدین در همین اثر ؛ صفحات ۱۵۵ ، ۱۵۶ ، ۱۹۴ ، ۲۱۲ ، آخر این حکایات در اثر ایلیت ودوسن تاریخ هند به بیان مورخان خودش ۱۱ ، ۱۹۸-۹ .
- ۸۶- آداب الحرب ، ورق های ۲۸ الف-۳۰ الف ؛ به اهتمام خوانساری ۱۰۲-۹ ، ترجمه شفیع ، ۲۰۰-۳ ؛ نظام الملک سیاستنامه ۵۸ ، ترجمه ۴۸ .
- ۸۷- بخش در تاریخ ادب ایران تألیف ریکات ایسی ۱۹۶-۷ ، در باره شاعران متأخر غزنوی که عمدتاً با مسعود سلمان ، ابوالفرج رونی و سید حسن سروکار دارد ؛ در مورد سنایی رک همان اثر ؛ ۲۳۶-۷ .
- ۸۸- دمیت القصر باخرزی به کوشش ال هیلو (al- Hilu) ۱۱ ، ۲۵۷ ، نمبر ۳۰۳ . امکان هریت با ابوحنیفه اسکافی ناشی ازین واقعیت میشود که باخرزی اندرین مورد بعضی ابیات عربی را از ابوحنیفه پنج دهی یک جوان زیبایی کفش دوز بود (اسکاف) نقل میکند ؛ بنا بران احتمالاً همین شعر بوده که موجبات شهرت ابوحنیفه پنجاه را موجب شده است وکنیه اسکافی ، پنج ده نزدیک مرورود (وصحنه مشهور بر خورود سیاسی در ۱۸۸۵) در داخل متصرفات غزنوی قبل از فرمانفرمایی سلجوقیان بر خراسان بوده است
- ۸۹- چار مقاله نظامی عروضی ، ص ۲۸۰ ، تجدید ترجمه ۳۰ ، دیوان مسعود ص ۵۳۳ .
- میرزا محمد ، توضیح در همین اثر ؛ ۳۷-۴۰ ؛ حسین ؛ ذکر شده در همین اثر ؛ ۱۲۵-۷
- ۹۰- دیوان ۲۹۰-۱ ؛ میرزا محمد ؛ ذکر شده در همین ؛ ۴۲
- ۹۱- باخرزی ، ۱۱ ، ۳۶۳-۴ ، نمبر ۳۵۰ ؛ لباب الالباب عوفی ۷۰-۴ ؛ دیوان مسعود سعد ۳۶۷ ، ۶۰۳-۴ ؛ میرزا محمد ، ذکر یافته همین اثر ؛ ۴۲-۴
- ۹۲- ایضاً رک مسعود سعد سلمان JRAS (۱۹۰۵) ۷۱۱ ورق و شاعران نخستین فارسی گوی هند ۸۸ ورق در دیوان مسعود سعد اشعار که به محمود اهدا شده به استثنای سلاطین فرمانرها نسبت به هر شخص دیگر فزون است .

۹۳- همان اثر؛ ۳۰-۱، ۵۳، ۹۹، ۱۰۳، ۱۶۹، ۷۶، ۲۴۶، ۲۸۹، ۹۰، ۳۵۶، ۸، ۴۰۱، ۳-۵۶۵

لباب الالباب عوفی ۷۰؛ چار مقاله نظامی عروسی ترجمه مجدد ۵۱؛ میرزا محمد JRAS (۱۹۰۵) ۷۳۳، ۷۳۷-۹؛ حسین، ذکر شده در همین اثر؛ ۳۷-۸، ۱۰۵ ورق

۹۴- باخسری، II، ۳۵۸-۶۰، ۳۶۵، ۶، شماره‌های ۳۴۷، ۳۵۱. از آنجائیکه یکی از اشعار ابوالمظفر ناصر که درین جا نقل گردیده بنام وزیر عبدالرزاق بن احمد بن حسن میهنی که وزیر دربار مودود و عبدالرشید بود مسمی گردیده (رک در فوق)، ماه‌سال‌های وسط قرن را بعنوان روز گاران شگرفایی او تثبیت نموده ایم.

۹۵- دیوان مسعود سعد ۴۲۱-۳؛ میرزا محمد، مسعود سعد سلمان، زور نال آف دی ایشیاتیک سوسایتی (۱۹۰۶) ۳۴-۷، ۴۹-۵۱.

۹۶- مقدمه نظام‌الدین بر جوامع الحکایات محمد عوفی ۶۷-۸، ۲۲۴. بخاطر باید داشت که اثری بر قانون حنفی تفرید القروع اشتباهاً از جانب حاجی خلیفه بنام سلطان محمود خوانده شده است، لکن احتمالاً این یک اشتباه است؛ رک ناظم سلطان محمود ۱۵۶-۷. ۹۷- رک غزنیان اثر بوسورث ص. ۵۱-۴ وله پالیسی امپراتوری غزنیان نخستین ۵۷-۶۶ و بخش‌های مختلف آن.

۹۸- رک کنبد غزنیان اثر بوسورث ص ۵۴، ۹۲ و پالیسی امپراتوری غزنیان نخستین ۶۳-۶.

۹۹- صبح الاعشی ج VI، ص ۴۰۴-۹.

۱۰۰- رک به ترکستان اثر بارتولد ص. ۲۷۵، ۲۹۳، و در فوق ص. ۷۸.

۱۰۱- دیوان ص. ۴۴۳، ۴۶۰؛ میرزا محمد، مسعود سعد سلمان جورنال آف دی رایل ایشیاتیک سوسایتی (۱۹۰۵) ۷۱۱ ن. ۱

۱۰۲- دیوان ۱۱۳-۱۴

۱۰۳- غزنیان اثر بوسورث ص. ۸۶-۹۱، ۲۵۸-۶۶.

۱۰۴- جوزجانی، ۲۴۰، ۱، ترجمه ۱۰۵، ۱، تاریخ گزیده اثر حمدالله مستوفی ص. ۴۰۰ (یگانه تاریخ واقعی درین مآخذ) ابن بابا این ماه را ضبط نموده است ذوالقعدة (= سپتمبر - اکتوبر ۱۰۹۹) در مورد تاریخ وفات اورک در ذیل ص ۱۴۳، اگر ابراهیم بهنگام مرگ بعمر شصت و هشت به گردش مهتاب برده باشد لذا درین صورت او باید در وسط سال‌های سلطنت پادشاه مسعود چشم به جهان گشوده باشد در سال ۴۲۴/۱۰۳۳

۱۰۵- ریاض الاواح محمد رضا مشتمل بر کتیبه های قبر و ابنیه غزنه (کابل ۱۳۴۶-
 ۱۶۶۷) متن فاکسمل ص ۱۳۳-۴، این زیارت سنگی دارد که در محراب آن گنج‌انیده شده و
 در آن اسم سلطان مسعود بن ابراهیم نقر گردیده که امکان دارد این سنگ از قصر او بوده
 باشد؛ رک در ذیل، به فصل سوم، ص ۸۷.

فصل سوم

۱- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، X، ۱۱۱، طبع بیروت، X، ۱۶۸، کتلاک سکه‌های
 لن پل در برتشن موزیم Catalogue of Oriental coins in the British Museum II
 ۵-۱۷۴، شماره های ۵۶۶-۸، وله ضمایم مجموعه شرقی بخش ۱، ۲۴۴-۷، شماره‌های
 ۵۶۶ الف-۵۷۰؛ کتلاک سکه‌های روجرز در موزیم دولتی لاهور ۳۱-۲،
 ضمیمه ۱۳؛ وله کتلاک سکه‌ها در موزیم هند ۱۵۹-۶۰،

Scurdel Inventaire des monnaies du- Musee de Caboul 80.

۲- دیوان ۳۵۴

(3) CF.S.Flury Le decor epigraphique des monuments de Ghazna
 75-8 and pl.xlv, and Y.A. Godard, L, inscription du minaret de
 Masud IIIa) Ghazna, Atha-e Iran (1936) 367-9 See also below, P.87

۴- بمنظور آگاهی از سوابق این روی داد ها رک ام - ان اضمحلال امپرا توری سلجوقی
 (کلیکته ۱۹۳۸) xxxii، ۱۰۶ ورق، و کمبریج هیستوری آف ایران اثر بوس ورت V
 عصر سلجوقی و مغول ۱۰۹-۱۱.

۵- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، X، ۲۳۹-۴۱، طبع بیروت، X، ۳۴۷-۹، بنداری
 زبدة النصره و نخبة العصر به کوشش ام. تی هوتسمه (MT.Houtsma) لیدن (1889) 262
 ترکستان تاحمله مغول اثر بار توالد (۳) ۳۱۸-۱۹؛ 49-42، Pritsak, Die Karachaniden,
 اوتان Utan /؟ اوتان Unan ممکن در ابتدا اورگان Urgan / اورگون Urgun ناحیتی
 از غزنه بوده باشد که جوزجانی آنجا یگه را به حیث یک اقطاع شهزاده غوری ضیاءالدین
 یا علاءالدین محمد بن شجاع الدین علی در اواخر سال های قرن ششم قرن دوازدهم بوده
 است، رک طبقات ناصری ۱، ۳۷۰، ترجمه ۱، ۳۹۲، تشه‌خیص معتمد حبیبی ازین
 محل با اوروزگان معاصر، بهر حال به هیچ‌صورت مورد اعتماد نیست.

۶- دیوان ۵۰۶

۷- آداب الحرب ، ورق ۸۰ الف ، به کوشش خوانساری ، ترجمه شفیع ، ۲۱۶ . جهت بحث به این مهمات ، رک جی . دیباوان صنایع فلزی در ایران در آغازین عصر اسلام اکسفورد تیزس دکوری فلسفه ۱۹۷۶ (طبع نشده) ۱ ، ۴۳۵ ورق . ص ۴۴۲-۳ .

۸- دیوان ۲۴۴

۹- همان اثر ، ۳۵۳-۶۴

۱۰- دیوان مسعود سعد ص . ۲۴۶-۵۵۰ فشرده ترجمه در ایلیت ودوسن تاریخ هند IV ، ۵۲۶-۷ ، دیوان رونی ، به کوشش چایکین ۲-۴۳، ۴۵ ، به کوشش دامغانی ۱-۳ ، ۵۸ ، ۶۲ ؛ I Ray the dynastic history of norderm India ۱۵-۵۱۳ و جدول شجره گهاده والس در ص ۵۴۸ در مبارزه برای امپراتوری گنگولی ۵۲- ، ۹۵ ؛ ۱۱۱ در غزنی (Rome ۱۹۶۶) ۳۱-۲ ، اشعار بیشتر توسط ابوالفرج رونی اندرین مورد که به مسعود اهدا شده از چگونگی مارش قشون وی علیه قنوج (؟) بنارس (؟) بنارسی) رک دیوان به کوشش چایکین ، ص ۵۶ ، به کوشش دامغانی ص . ۷۶ .

۱۱- دیوان ۵۱۱ .

۱۲- دیوان مسعود سعد ص . ۲۱۸-۲۰ ، فشرده ترجمه در ایلیت ودوسن ، همان اثر ؛ IV ، ۵۲۴-۵ ، ری ، همان اثر ؛ II ، ۶۹۹ ورق ؛ ۸۱-۸۷۸ ؛ گنگولی در مبارزه برای امپراتوری ص . ۵۸ ، ۶۸ ، ۹۰ ، ۹۵ ؛ ایضا ارزش تاریخی دیوان سلمان ص ۴۲۴-۵ ، ۴۲۷ . خانواده محقر شیبانی منشأ نخراسانی بخدمت غزنویان در هند مهم بوده اند ، هکذا رونی چندین شعری دارد که بنام نجم الدین زریر اهدا نموده است (دیوان ، به کوشش چایکین ۲۷-۸ ، ۴۷-۵۱ ، ۹۹-۱۰۱ ، به کوشش دامغانی ۳۲-۲۴ ، ۵-۱۱۹ ، ۲۲) رک مباحثات خانوادگی توسط یاسمی ، مقدمه بر متن دیوان مسعود سعد ، صفحات ۵-۵۰ تان ذل ، و تاریخ بهرامشاه غزنوی اثر غلام مصطفی خان ، ص . ۸۳-۴ یاد داشت ۳ .

۱۳- دیوان ۳۴۱-۴

۱۴- رک به مقدمه ناشر بر دیوان سنایی صفحات ق- باتاق- د ، و ماخذ آنجا و هکذا به دیوان عثمان مختاری ص . ۱۹۶-۷ .

۱۵- جوزجانی ، ص ۱ ، ۲۴۰ ، ترجمه ص ۱۰۶ ، ۱۰

۱۶- فخر مدبر ورق های ۱۵ ب ، ۳۱ الف به کوشش خوانساری ۹۵۲ ، ۱۰-۱۰ ، ترجمه شفیع ۲۰۰-۲۰۳-۴ .

۱۷- جوامع الحکایات عوفی قسماً نشر شده بصورت فاکسمل توسط محمد رمضان
(تهران ۱۳۳۵/۱۹۵۶) ۴-۵۳؛ مقدمه نظام الدین برجوامع الحکایات محمد عوفی ص
۲۳۵، ۱۶۳.

۱۸- مقابله کنید فشرده راپور بومیاچی بر تیم باستان شناسی ایتالوی در افغانستان. I، مقدمه
بر کشفیات در غزنه، در شرق و غرب غزنه، سلسله یسادداشت های 2-X/1 (۱۹۵۹) ۱۹-۲۰
۱۹- دیوان ۵۱، ۳۷۱.

۲۰- کتیه کوفی در اشعار فارسی در دربار قصه سلطنتی مسعود سوم در غزنی ۶ ورق، ۳۳ ورق
۲۱- مقابله کنید دیوان اورا ۱۸: امروز شما دارالکتب را بر من تفویض نمودید
و این افتخار و امتیاز بر من یک دفتر معظم شده است.

۲۲- مقابله کنید بومیاچی همان اثر؛ صفحات ۴-۳۳

۲۳- دیوان رونی به کوشش چایکین ۹۴ بکوشش دامغانی، ۱۱۷؛ دیوان مسعود سعد

۲۷۲، مقابله کنید بومیاچی همان اثر؛ ۳۳-۴۲

24- See M. Mole, L, *epopec iranienne apres Firdosi, La Nouvelle Clio v* (1953) 84-5, and Huma, is edition of Uthman Makhtaris, *Diwan*, 750-844, where an edition of the text plus a long Critical introduction to the poems is given.

۲۵- ابن الاثیر طبع تورنبرگ X ۳۵۳، طبع بیروت، X، ۵۰۴؛ جوزجانی، ۲۴۰۱،

ترجمه ۱، ۱۰۷، تعداد واقعی فرزندان مسعود به ارائه مولف مابعد بین در ترجمه راورتی
پانزده و در یاد داشت متن نمبر ۵ حبیبی ۱، ۲۴۰ یازده خوانده شده است.

۲۶- تاریخ گزیده مستوفی، ۴۰۰؛ فرشته، ورق ۷۲ الف ۱، ۸۲؛ مقابله کنید یاد داشت

شماره ۷ راورتی، جوزجانی، ترجمه ۱، ۱۰۷.

۲۷- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، فشرده ترجمه ای چی بسرون (لیدن- لندن ۱۹۵۰)

۵۸-۹؛ مقابله کنید تاریخ بهرامشاه غزنوی تألیف غلام مصطفی خان؛ ۶۹

۲۸- دیوان ۶۱۱ مقابله کنید، همان اثر؛ ۶۵-۶

۲۹- دیوان ۳۱۷-۱۸ مقابله کنید خان، همان اثر؛ ۶۹-۷۰، مآخذ بیشتر در یک شعر عثمان

مختاری (دیوان ۵۰۹) که عنوانی سلطان جدید مخاطب شده و از و بعنوان پادشاه آنگونه که
در جشن بهمنگان ایران وارد آمده یاد میکند، ماه دوم بهمن، مطابق اواخر جنوری- اوایل
ووسط فبروری.

- ۳۰- کتلاک سکه‌های خاور زمین‌ن پول در، برتش مسوزیم ۱۱، ۱۷۶، شماره های ۵۷۱-۲، ایضاً تعلیقات بر مجمعه شرقی، بخش ۱، ۲۴۸
- ۳۱- دیوان مسعود سعد ۱۳۱-۲، رک ۳۱۸، دیوان عثمان مختاری ۴۸۵-۷
- ۳۲- ابن اثیر طبع تورنبرگ، X، ۳۵۸، طبع بیروت، X، ۵۰۴، میرخواند، ۱۲۸ ترجمه ۲۶۷؛ فرشته، ورق های ۷۲ الف - ب، ترجمه ۱، ۸۲-۳.
- ۳۳- دیوان ۸۵-۹۰، ۱۷۱، ۴-۲۸۲، ۴-۳۷۶، ۸۵، ۴۷۵-۶
- ۳۴- جوزجانی، ۱۰، ۲۴۱، ترجمه ۱۰، ۱۰۸؛ فرشته، ورق ۷۳ الف، ترجمه ۱، ۸۴
- ۳۵- دیوان ۲۳۲، ۳۸۷؛ مقابله کنید دیوان عثمان مختاری ۲۹۶-۹، قصیده «عمادالدوله سرهنگ محمد بن علی، و یاد داشت مطول همایی اندر مورد دو برادر؛ همان اثر؛ ۲۷۹-۷۰-۸۰ یاد داشت I
- ۳۶- دیوان مسعود ۵۶۰؛ فخرمدبر، ورق ۸۰ ب، بکوشش خوانساری، ۲۷۰ ترجمه شفیع، ۲۱۷؛ خان، تاریخ بهرامشاه غزنوی؛ ۶-۶۴.
- ۳۷- دیوان ۱۲۷-۸، ۳۱۷-۱۸، دیوان عثمان مختاری ۵۰۹؛ خان همان اثر ۶۹-۷۲
- ۳۸- جوامع الحکایات، ترجمه در تاریخ هند ایلیت ودوسن ۱۱، ۱۹۹.
- ۳۹- تاریخ سلجوقیان محمد بن ابراهیم بکوشش ام - ت هر تسمه (لیدن ۱۸۸۶) ۲۶، ۷ به کوشش م، ۱، باستانی پاریزی (تهران ۱۳۴۳ / ۱۹۶۴) ۳۵، مقابله کنید هر تسمه
- Cf. Houtsma, Zur Geschichte der selguquen von kerman, ZDMG xxx lx (1885) 374; Khan, op. cit; 72, citing, verses from Sanai 's Hadiqatal- haqiqa referring to Bahramsha,s stay in Kirman.
- ۴۰- فخرمدبر، ورق ۸۰ ب، بکوشش خوانساری، ۲۷۰-۱، ترجمه شفیع ۲۱۷-۱۸
- ۴۱- جوامع الحکایات عوفی، قسمأ یاد داشت سرمقاله فاکسمل؛ ۲۳۶-۷؛ نظام‌الدین مقدمه بر جوامع الحکایات محمد عوفی ۱۷۷؛ جوزجانی، ۱، ۲۴۱، ترجمه ۱، ۱۰۸-۹
- فرشته، ورق ۷۲ ب، ترجمه ۱، ۸۳، هر آنچه روایت تاریخی حکایت عوفی بوده باشد در موجودیت نماینده ملک ارسلان که دران یاد گردیده تردیدی نیست. سنایی دو قصیده مطول که اسمی این شخص آخر عنوان گردیده دارد که در سر آغاز مسمی به الشیخ الامام الاجل سیف المحضرتین ابو الفتح بوکات بن مبارک الفتح (دیوان ۳۱۳-۲۲، ۳۲۹-۳۴).

۴۲- حسینی، ۱-۹۰ (ک)، در گذارش خرد پیرامون ماشین جنگی غزنوی سلاجوق این روزگار اشتهاً ملک ارسلان را ابراهیم میخواند؛ بنداری ۲۶۲-۳؛ ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، X، ۳۵۳، طبع بیروت، X، ۵۰۴؛ میرخواند، ۱۲۸-۹، ترجمه ۲۶۷.

۴۳- انور باب استفاده تکتیکی از فیل در قشون غزنوی، رک تاریخ غزنیان، ادب اتوری شان در افغانستان و ایران شرقی ۱۱۵-۱۸، و ایضاً انسایکلو پیدیا اسلام آرت؛ فیل چون حیوان صحنه کارزار؛

۴۴- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، X، ۳۵۳، طبع بیروت، X، ۵۰۴؛ جوزجانی، ۲۳۸، ۱، ترجمه؛ فرشته؛ بیان شده در همین اثر.

۴۵- در باره این شاعر قصیده سرای بهرامشاه و سنجر رک برس ورث انسایکلو پیدیا آف اسلام این قصیده امیر تاج الدین توسط خان قرائت گردیده، همان اثر؛ ۶-۷۵، از- مونس الابرار فی دقایق الآثار محمد بن بدر جاجرمی. امیر تاج الدین هم چنان ممدوح عثمان مختاری بود که وی چندین غزل را بوی سروده است، رک دیران وی ص. ۵۶۹-۷۹

۴۶- در صفحات ۱، ۲۴۱ جوزجانی نقل قول گردیده، ترجمه ۱، ۱۰۹، در میرخواند ۱۳۲، ترجمه ۲۷۰، در فرشته، ورق ۷۳ الف و در خان، همان اثر؛ ۷۷؛ لاکن آنگونه که خان در اینجا یاد داشت میدارد، شعر ظاهرآ در کاپی های دیوان سیدحسن و بدون تردید در اثر چاپی مدرسی رضوی دیده نمیشود. راورتی بهر حال توضیح میدارد که یک سکه بی که در ۱۱۵۳/۵۴۸ بوسیله بهرامشاه در لاهور ضرب زده شده است در یک روی سکه مذکور این مصراع شعر خوانده میشود (طبقات ناصری، ترجمه ۱، ۱۱۰، یاد داشت ۱).

۴۷- حسینی، ۹۱؛ راوندی، ۱۶۸-۹؛ ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، X، ۳۵۳، طبع بیروت، X، ۵۰۵؛ جوزجانی، ۲۴۱، ۲۵۸، ترجمه ۱، ۱۰۹، ۱۴۸، حمدالله مستوفی ۴۰۰-۱؛ میرخواند، ۱۲۹، ترجمه ۲۶۸؛ فرشته، ورق ۷۲ ب، ترجمه ۱، ۸۳.

۴۸- خان، ذکر شده در همین اثر، متعاقب ترجمه یک حکایت عرفی در ایلیت و دوسن تاریخ هند، ۱۱، ۱۹۹، و کوه های شکران را بیان میدارد.

۴۹- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، X، ۳۵۵، طبع بیروت، X، ۵۰۷، عرفی در ایلیت و دوسن، ذکر شده در همین اثر؛ جوزجانی، ۱، ۲۴۱، ترجمه ۱، ۱۰۹، مستوفی ۴۰۱؛ میرخواند، ۱۳۱، ۱۳۳، ترجمه ۲۶۹، ۲۷۱؛ فرشته، ورق های ۷۲ ب- ۷۳ الف ترجمه ۱، ۸۳-۴؛ خان، همان اثر، ۸-۷۷.

۵۰- خان، همان اثر؛ ۷۹ یادداشت میدارد که در عنوان سطری یک بخش حدیقه الحقیقه سنایی نسبت نامه ابو الحارث بملاحظه میرسد.

۵۱- جوزجانی، ذکر شده درین اثر؛ دیوان سیدحسن ۱۴۹؛ دیوان عثمان مختاری ۸۳، کتلاک سکه های شرقی سن پرل در برتش موزیم ۱۱، ۱۷۷-۸، شماره های ۵۷۳-۶؛ ایضاً، تعلیقات برمجموعه شرقی، بخش ۱، ۲۸۴-۵۰، شماره های ۵۷۴ الف-۵۸۰ ب؛ کتلاک سکه های روجرز در موزیم دولتی، لاهور ۳۲-۳، ضمیمه، ۱۳؛ ایضاً کتلاک سکه های جمع آوری شده چس جی روجرز که از طرف حکومت پنجاب خریداری شده. بخش II، سکه های متفرقه اسلامی (ککته ۱۸۹۴) ۴۳-۴؛ ایضاً کتلاک سکه های موزیم هند، ۱۶۰-۱؛ Sourdell Inventaire des-monnaies du Musee de Caboul 81.

۵۳- مأخذ در آثار خان، ذکر شده در همین اثر، ۸۱-۳ رک بفصل بالا. ۲، ص. ۵۶

۵۴- رک جوزجانی، ۱، ۲۵۸، و ترجمه ۱، ۱۴۸، و مأخذ کتلاک سکه ها در شماره ۵۰۵ بالا.

۵۵- ابن الاثیر، طبع بیروت، X، ۳۸۹، طبع بیروت، X، ۵۵۳؛ مقابله کنید بوسورث در تاریخ کمبرجج ایران ۱۱۹، ۷-۲۰

۵۶- تاریخ بهرامشاه غزنوی یادداشت ۱، در مورد شعر دیگر سنایی که بنام دولت شاه عزیزان گردیده رک دیوان ۱۰۶-۷.

۵۷- فخرمدبر، ورق های ۱۳ ب ۱۴ الف به کوشش خوانساری، ۴۳-۵، ترجمه شفیع ۱۹۷-۹؛ ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، IX، ۱۸، طبع بیروت، IX، ۲۹.

۵۸- حسینی، ۹۸۲؛ بنداری، ۲۶۴؛ ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، IX، ۱۷-۱۸، طبع بیروت، IX، ۲۸-۳۰؛ ام کوی من. M.Koymen Buyuk selcuklu imparatorlugu tarihi. II Ikinci mparatorluk devri (Ankara 1954) 306-10; Bosworth in op. cit; 159.

بنابر توضیحات تاریخ جهانکشی جوینی مورخ عصر مغول، ترجمه بایلی Boyle تاریخ فاتح جهان (مانچستر ۱۹۵۸) ۲۷۹، ۱، خسروارزم شاه اتسز باج گذاران سنجر در جریان یازده ماه که مصروف سرقیات خود در غزنه بوده است متداوماً سلطان رامی دیده است گرچه اندر مورد در مأخذ قبل ذکر بعمل نیامده است.

۵۹- ابن الاثیر طبع تور بنرگت ، XI، ۵۶، طبع بیروت ، XI، ۸۵ ؛ کوی من ، در همین اثر ذکر بعمل آمده ؛ ۳۲۷.

۶۰- جوز جانی ، ۲۴۱، ۱، ترجمه ۱۱۰، ۱۰، هم چنان در میرخواند، ۱۳۲، ترجمه ۲۷۰، میافزاید که بهرامشاه در بسیاری مناطق نفوذ نمود که اخلافتش در آن دست نیافته بودند

۶۱- گنگرولی در مبارزه امپراتوری ۸۲

۶۲- جوز جانی ، ۲۴۱، ۱، ترجمه ۱۱۰، ۱ (راورسی در اینجا تاریخ ۲۸ رمضان را پیشکش نموده است) ؛ فرشته ، ورق ۷۳، ترجمه ۸۵

۶۳- فخر مدبر ، ورق های ۱۰۶-۱۰۷، طبع خراسانی ، ۳۷۸-۸۱، ترجمه شفیع ، ۲۲۴-۷، جوز جانی ، ذکر شده در همین اثر ؛ میرخواند، ۱۳۲-۳، ترجمه ۲۷۰-۱ ؛ فرشته ، ذکر شده در همین اثر ؛ غلام مصطفی خان ، همان اثر ؛ ۸۴-۸ ؛ گنگرولی در همان اثر ؛ ۹۵-۶.

۶۴- ذکر شده در همان اثر

۶۵- دیوان ۱۸۲-۵، مقابله کنید، همان اثر ، ۸۹.

۶۶- دیوان ۸۸، مقابله کنید خان ، همان اثر ؛ ۲۰۲. نسخه دیوان او با آنچه در مصراع دوم شعر در فوق ارایه شد توضیح مختلف ارائه میکند.

۶۷- دیوان سید حسن ۵۹-۶۰، دیوان مسعودی ۵۸-۴، ۵۲۷، ؛ خان، همان اثر ؛ ۲۲۶-۷.

۶۸- دیوان ۲۸۹-۹۰؛ خان، همان اثر ؛ ۲۲۹؛ درین سطور ، شاعر پیرامون معانی نام بهرام ساز و برگت سر میدهد: مانند قیافه های قهر مانانه متعدد دوره سامانی مانند ، بهرام گورو بهرام چوبین و نام فارسی سیاره مریخ .

۶۹- دیوان سید حسن ۱۱۰، ۱۶۹-۷۱؛ خان، همان اثر ؛ ۲۲۹-۳۱

۷۰- دیوان سید حسن ، ۱۷۰، ۲۳۳ زی باختر از نسخه دیوان اند یا آفیس است که توسط خان در اینجا قرائت گردیده است، همان اثر ۲۳۱. متن طبع شده رضوی (مبتنی بر سه نسخه مکمل دیوان در تهران و منتخبات در آثار دیگر یافت شده است) ویژه زتاختن که مفهوم آن از جمله است دارد، که اشاره به جمله سه هنداست .

۷۱- دیوان ۲۰۰-۴

۷۲- همان اثر ؛ ۲۲۳

۷۳- همان اثر ؛ ۹۶ ، ۱۱۹ ، مقابله کنید یک احتراز مشابه به ۲۲۱-۳

۷۴- همان اثر ؛ ۸۸

۷۵- دیوان ۷۲، قزوینی ، مسعود سعد سلمان ژورنال آن دی رابیل ایشیاتیک سرسائیتی (لندن) (۱۹۰۶) ۲۶-۷ ؛ شاعران نخستین هند اثر امتیاز حسین ۱۱۱ ؛ ادبیات کلاسیک فارسی ای جی اربری A.J.Arberry (لندن ۱۹۵۸) ۸۱-۴ ؛ تاریخ ادبیات ایران از ریکا ۱۹۶.

۷۶- تاریخ نخست از ریکا است ، همان اثر ؛ ۲۳۶ ، یاد داشت ۴۷ ، در بحث و گفته‌نگارش راجع به تاریخ وفات سنایی وی تاریخ ۵۴۲/۱۱۴۷-۸ را که طور عام توضیح گردیده رد میکند و تاریخ ۵۴۵/۱۱۵۰ را نیز مطبوع نمیداند ؛ تاریخ دوم همان است که مدرسی رضوی ادیتور دیوان بعد از ملاحظات متضاد در صفحات م-۵ دیوان گزیده است.

۷۷- تاریخ ادبی فارس اثر برون ج ۲ ، ص ۳۱۷ ورق ؛ تاریخ بهرامشاه غزنوی اثر غلام مصطفی خان ، ص ۲۱۸ ؛ اربری Aberry ، همان اثر ؛ ۸۸-۹۹ (قضاوت وی در حدیقه الحقیقه نسبت به برون مایل تر است) ریکا همان اثر ، ۲۳۶-۷

۷۸- مقابله کنید لباب الالباب عوفی ۱۱۶-۱۹ ؛ تذکره دولت شاه ص ۴۳۸-۴۱ و تفصیل زندگی نامه شاعر در مقدمه رضوی بر دیوان ، صفحات ی - م - ۵ .

۷۹- رک براون ، همان اثر ؛ ۱۱ ، ۳۴۹ ورق انسایکلوپید یا آف اسلام اثر ای - برتل ؛ محمد ؛ خان ، همان اثر ؛ ۲۱۸-۱۹ ؛ اربری ، Arberry همان اثر ، ۹۵-۷ ؛ ریکا ، همان اثر ، ۲۲۲-۳ .

۸۰- عوفی ، ۴۴۶-۹ ؛ خان ، همان اثر ؛ ۲۲۰، ۲۳۱-۴

۸۱- دیوان ۳-۶۲ شعر تحت عنوان در رثای سید حسن ؛ این شاعر نباید مشخص شود (گرچه بسیاری تذکره نگاران متأخر مغشوش گردیده‌اند) ، از معروف ترین سید حسن ، و اشرف الدین غزنوی در فوق مورد گفته‌گو قرار گرفته اند .

۸۲- عوفی ، ۴۳۶-۴۱ ؛ خان ، همان اثر ، ۲۲۰-۱

۸۳- عوفی ، ۴۴۱-۵ ؛ خان ، همان اثر ، ۲۲۱-۰

۸۴- عوفی ، ۲۳۳-۴ ؛ خان ، ذکر شده در همین اثر

۸۵- عوفی ، ۴۴۹-۵۴

۸۶- همان اثر ، ۲۳۴-۹ ، ۴۵۴-۶

فصل چهارم

۱- در مورد گزارشات عمومی ابن فندق و تصنیفات وی ، رکک کری سید کلیم-
الله حسینی زندگی و آثار ظهیرالدین البیهقی ، مولف تاریخ البیهقی اسلامیک کالج ۷۱۱
XX (۱۹۵۴) ۲۹۷-۳۱۸ ، ودی. ام دنلوپ (E.M.Dunlop) انسایکلوپیدیا آف اسلام
آرت ، البیهقی ظهیرالدین ... بن فندق .

۲- ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ، XI ، ۲۴۹ ، طبع بیروت ، XI ، ۳۸۰ ؛ بار تولد ،
ترکستان ۳۱ ؛ د نلرپ ، توضیح هنری

۳- ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ، XI ، ۱۱۲ ، طبع بیروت ، XI ، ۱۷۰

۴- در مورد مولف و اثر وی رکک ای-اس. بز می انصاری انسایکلوپیدیا آف اسلام.

۵- جوزجانی ، ۱۶ ، ۲۴۳ ، ترجمه ۱ ، ۱۱۴ ؛ ورکک به اشارات طائر آمیز مترجم راورتی ،
همان اثر ؛ ترجمه ۱ ، ۴۴۵-۶ ، یاد داشت ۲۰ .

۶- ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ، XI ، ۸۹ ، طبع بیروت ، XI ، ۱۳۵ ؛ یکک تاریخ
بهرامشاه غزنوی اثر غلام مصطفی خان ، ص . ۱۹۹-۲۰۰

۷- یا قوت معجم البلدان ۱۷ ، ۴۵۵ متذکر شده است که این کرمان از توابع غزنه بوده
که چار روز راه از آن بعد داشته است که با منطقه کرم بسیار بخوبی انطباق دارد ؛ هم
چنان رکک بوس ورث انسایکلوپیدیا آف اسلام ؛ کرم Kurram ؛

۸- رکک بر مباحثات پیرامون شکل واقعی این نام و سردرگمی که پیرامون آن برروز
نموده است ، در فوق فصل سوم ، صفحات ۱۰۳-۴ .

۹- لقب مسعود در نسخه خان بدرستی ارائه شده است (مقابله کنید اسمای فرزندان
بهرامشاه که توسط جوزجانی لست گردیده ، ۱۶ ، ۲۴۲ شماره ۵ ، ترجمه ۱ ، ۱۱۱) ، لاکن
در دیوان سید حسن که بکوشش مدرس رضوی طبع یافته به نحو نادرست شجاع الدوله
ضبط گردیده است .

۱۰- جوزجانی ، ۱۶ ، ۳۹۳-۵ ، ترجمه ۱ ، ۴۳۹-۴۵ ؛ ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ،
XI ، ۸۹ ، ۹۰ ، ۱۰۷-۸ ، طبع بیروت ، XI ، ۱۳۵-۱۶۴ ، ۵ (گذارشها دودین یکک نسخه
بدل محسوب میشود ، که در آن وی تمام رخ دادها را ردیف نموده چهل سال اخیر روابط

غوری - غزنوی در سال - ۵۴۷ / ۱۱۵۲ - ۳ در برهه‌گرد) . راحة الصدور و آینه السرور
محمد بن علی راوندی بکر شش محمد اقبال (لندن ۱۹۲۰) ۱۷۵ ، سلجوق نامه ظهیر الدین
نیشاپوری بکر شش اسماعیل افشار (تهران ۱۳۳۲ / ۱۹۵۳) ۴۷ ؛ روضة الصفا میرخواند در فصل

in Ch. Defremery Histoire des Sultans Ghaourides. JA (Journal -
Asiatique (paris) Ser. 4' vol. 11 (July - December 1843)

متن فارسی ، ۱۷۲ - ۴ ، ترجمه ۱۸۸ - ۹۲ ؛ دیوان سید حسن ۸۱ - ۹ ؛ یک تاریخ بهرامشاه
غزنوی اثر غلام مصطفی خان ، ۲۰۱ - ۴ ؛ سید حسن بهر توضیح در دوران تصرف غوری ها
در غزنه ماند ، و ارتباطاتی هم با سیف الدین سروری داشته است ؛ او با سرایش یک
رباعی قصیده با بهرامشاه که جاداً به غزنه باز گشته بود آشتی کرد ، بنا بقول لباب الالباب
عوفی ص. ۴۴۱ (این رباعی در دیوان مطبوع سید حسن گنجانده نشده است) .

۱۱ - طبقات ناصری ، ترجمه . ۳۴۷ ، ۱ - ۵۰ ، شماره ۱

۱۲ - تاریخ بهرامشاه غزنوی اثر غلام مصطفی خان ص. ۲۱۱ - ۱۳ ؛ چار مقاله نظامی
عروسی صفحات ۶۵ - ۶ ، ۸۷ ، ترجمه مجلد ، ص. ۷۴ ، ۹۶ - ۷ ؛ راحة الصدور راوندی
صفحات ۱۷۵ - ۶ ؛ جوز جانی ، ۳۴۶ ، ۱ - ۷ ، ترجمه ۳۵۷ ، ۱ - ۶

۱۳ - تذکرة الشعرا دولت شاه ص. ۸۵ ؛ جوز جانی ، ۳۴۶ ، ۱ ، ترجمه ۳۵۷ ، ۱ ؛ مقابله
کنید غلام مصطفی خان ، ذکر شده در همان اثر ؛ ۲۰۴ ، ۲۱۰ .

۱۴ - در مورد موقعیت تگین آباد رک در ذیل ، ضمیمه الف ، صفحات ۱۴۹ - ۵۱ .

۱۵ - طبقات ناصری را ورتسی ، ترجمه ۳۵۲ ، شماره ۳ ، توضیح می‌دارد که کاروه
Karwah یک کلمه پشتو است و از دکشنری پکتو Puk'hto ، پشتویا زبان افغان‌ها است .
می‌کند (لندن ۱۸۶۷) کالمن ۱۱۵۱ ، کاروه . درین زمره به توضیح و بیان اوپوششی بوده جهت
محافظت گاومیش عراده کش که از گیاه و علف پر ساخته شده و در پیشاپیش قشون برای
انداخته می‌شده است تا از دست ریس تیر دشمن در امان برده باشند و این تجویز در جریان
جنگ قرن پانزدهم میان یوسفزائیان و دلازاک مورد استفاده واقع شده بوده است . داکتر - ان
دی . مکنتری ابراز می‌دارد که وی چیزی دیگری از اثبات استعمال کلمه نمی داند ممکن
مطالعات تاریخ مرصع افضل خان یا همچو تاریخی مشابهی این کلمه را تشریح کرده باشد
بدینسان در برتر استعمال این اصطلاح توسط جوز جانی را ورتسی در دکشنری خرد این
اصطلاح را ذکر کرده است .

۱۶- نام، یا احتمالاً لقب خرمیل را مورد مذاقه است، حبیبی در یاد داشته‌های متن جوزجانی خرد، ج. II، ۳۴۲ یاد داشت ۵ ابراز میدارد که شاید این کلمه از شکل کلمه عربی قرمیل باشد که به معنی اشتد و کوهانه است (لیدن ۱۸۹۵) (۱۲۳: القرامیل، الایل الدعوات الصنمین)، از آن جا که در پاسخ خرد بمقابل چلنج بهرامشاه قبل از جنگ نخست در تگین آباد، علاءالدین حسین خرمیل های خرد یا قهرمانان خرد را با فیل های غزنویان در مقام مقابله قرار میدهد (اگر توپیل می آری من خرمیل می آم) ، رک جوزجانی، ۳۴۲، ۱، ترجمه ۱۰، ۳۵۱ استثنای از موضوع نام یا لقب خرمیل، موسسه قوماندانی نظامی یایلان و گردان نیروهای غوری (احتمالاً تصاحب مروری مقام ها) سوالات دل چسپی را بر میان میارد، ممکن به رقابت میان دو خانواده سر کرده محلی غور، شنسبانیها و شیشانی ها یا شیشانیها مرتبط باشد؛ رک به بحث و گفتگوی بوس ورت، تاریخ نخستین اسلامی غور، سنترال ایشیاتیک ژورنال ۷ (۱۹۶۱) ۱۲۶-۷

۱۷- دیوان ۱۶۷-۲۴۴، ۹.

۱۸- جوزجانی، ۳-۳۴۱، ۱، ترجمه ۵۳-۳۴۷، ۱؛ ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، XI، ۹-۱۰۸، طبع بیروت، XI، ۱۶۵؛ میرخواند، 'In Defremery ' Histoir des Sultans غوری ها ژورنال ایشیاتیک شماره مسلسل ۴، ج II (جولای - دسمبر ۱۸۴۳) متن فارسی ۱۷۴-۷، ترجمه ۱۹۲-۶ (واضحاً از گذارشهای جوزجانی اقتباس شده است)؛ مقابله کنید غلام مصطفی خان به استشهداد در همین اثر؛ ۲۰۴-۶.

۱۹- جوزجانی، ۳۴۴، ۱، ترجمه ۳۵۳، ۱؛ آداب الحرب فخرمدبر، نسخه اند یا آفیس، ورق ۱۲۲ ب، به کوشش خراساری، ۴۳۷، ترجمه شفیع، ۲۲۷؛ میرخواند؛ استشهداد در همین اثر؛ متن فارسی، ۱۷۷-۸، ترجمه ۱۹۶-۷.

۲۰- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، IX، ۲۹۷، طبع بیروت، IX، ۴۳۶؛ ابن فندق تمهة سوان الحکمه، به کوشش محمد شفیع (لاهور ۱۹۳۵) ۴۵؛ اخبارالدوله السلجوقیه حسینی ۶. کسی خواهد اندیشید که نسخه اثر پیرامون صفات فزیک و اخلاقی پیغمبر (ص) که گفته میشد درید تصرف سلطان عبدالرشید در وسط قرن ما قبل بوده و سپس در قرن ششم دوازدهم بدست تاجر سوربایی افتاده است در مورد این نسخه رک، فصل ۱، ص ۴۰۰) ممکن در نتیجه تاخت و تاراج غوری یا اوغز در دوران افتاده باشد.

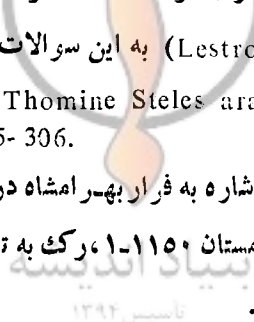
۲۱- جوزجانی، ۱، ۲۴۲، ۳۴۱-۵، ترجمه ۱، ۱۱-۱۱، ۳۴۷-۵۵؛ ابن الاثیر، طبع
 تورنبرگ، XI، ۱۰۷-۹، طبع بیروت، XI، ۱۶۵-۶؛ چهارمقاله نظامی عروضی، ترجمه
 مهجد ۱۳۰؛ ادب الحرب فخرمدبر، نسخه اندیا آفیس، ورق ۱۲۲ بکوشش خوارنساری،
 ۴۳۷، ترجمه شفیع، ۲۲۷؛ غلام مصطفی خان؛ ذکر شده همین اثر؛ ۲۰۶-؛ در تاریخ
 کمبریج ایران بروس ورت ۷، ۱۶۰، ایضاً، اسلام انسایکلوپید یا آرت؛ غوری ها.
 ۲۲- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، XI، ۱۰۹، طبع بیروت، XI، ۱۶۶؛ مقابله کنید

Wiet' in A. Maricq and G. wiet 'Le minaret de Djam' La decouverte
 dela Capitale des Sultans ghorids (XII^e- XIII^e siecles) (paris 1959)34-5.

۲۳- رکک بروس ورت، همان اثر.

۲۴- آداب الحرب، نسخه اندیا آفیس. ۱۲۲-۱۲۳؛ بکوشش خوارنساری، ۴۳۷
 ۴۲، ترجمه شفیع، ۲۲۷-۹، مقابله کنید غلام مصطفی خان، ذکر شده در همان اثر؛ ۲۰۸-۹
 ۲۵- جوزجانی، ۱، ۳۴۵، ترجمه ۱، ۳۵۵. شاید مجلد متوقعه از مطالعات هیأت
 نمایندگان و مدیرین شناسی تیم ابطالوی در افغانستان و معماری لشکری بازار (جلد
 II Lestro uvailles appeared in 1963) به این سوالات پاسخ ارایه کند.

26- See J. Sourdel- Thomine Steles arabes de Bust' (Afghanistan)
 Arabica III (1956) 285- 306.

۲۷- یک حکایت دولت شاه اشاره به فرار بهرامشاه در شرایط زمستان سرد دارد.
 طور مثال در نیمه دوم زمستان ۵۴۵/ زمستان ۱۱۵۰-۱، رکک به تذکرة الشعراء وی؛ ۸۵-۶
 و تاریخ بهرامشاه غزنوی ۲۱۰-۱۱. 

۲۸- دیوان ۲۷۹-۸۰؛ غلام مصطفی خان، ذکر شده در همین اثر، ۲۱۳-۱۴

۲۹- رکک به تاریخ گزیده ۴۰۱

۳۰- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، XI، ۱۲۴، طبع بیروت، XI، ۱۸۸.

۳۱- جوزجانی، ۱، ۲۴۲، ترجمه ۱، ۱۱۱

۳۲- رکک غلام مصطفی خان، همین اثر؛ ۷۶-۹

۳۳- همان اثر؛ ۲۱۴-۱۷ یادداشت طبقات ناصری در تقویت این تاریخ اخیر در

دسترس است، ترجمه ۱، ۱۱۴ شماره ۵،

۳۴- جوزجانی، ۱، ۲۴۲، شماره ۵، ۱۱۱

۳۵- انسایکلوپید یا آف اسلام

۳۶- جوزجانی، ترجمه ۱۱۲، ۱- ۱۴ شماره ۵

۳۷- مقابله کنید میرخواند، طبع و ترجمه ویلکن، متن، ۱۳۳- ۵، ترجمه ۲۷۲- ۳

۳۸- جوزجانی، ۲۴۲، ۱- ۳، ترجمه ۱۱۱، ۱؛ مقابله کنید غلام مصطفی خان، ذکر

شده در همان اثر؛ ۲۲۵.

۳۹- دیوان سیدحسن ۱۲ (مقابله کنید هم چنان شمس قیس المعجم فی اشعار المعجم،

بکوشش، محمد بن عبد الوهاب قزوینی و مدرس رضوی (تهران ۱۳۱۴/ ۱۹۳۵) ۳۲۵- ۶)

۱۳۹؛ جوزجانی ۲۴۲، ۱- ۳، ترجمه ۱۱۱، ۱. واضح نیست که اشعاری که از جانب سیدحسن

برای خسرو شاه دیوان ۱۲- ۴۲، ۳- ۷۲، ۳- ۱۳۷، ۴۰- ۴۱، ۹۱ اهدا گردیده در دوران

سلطنت پدر وی بهرام شاه انشاد گردیده است یا (چون اشعار وی که برای دیگر فرزندان

سلطان انشاد گردیده بدون تردید در دوران سلطنت بهرام شاه بوده است) بعد از اجلال

خسرو شاه بر تخت و تاج انشاد شده؛ سید حسن خودش ممکن در یکی از زمان های بین

۵۵۵/ ۱۱۶۰ و ۵۵۷/ ۱۱۶۲ پدر و دحیات گفته است، رک به مقدمه رضوی، به دیوان،

صفحات ل- ط تا م.

۴۰- ژورنال آف دی رایل ایشیاتیک سوسایستی

Journal of the Royal Asiatic Society (London)

توماس تعلیقات لن پول به مجموعه شرقی، بخش ۲۵۰، ۱- ۵۸۰ شماره های ۵۸۰- د- پ؛

C. J. Rodgers Catalogue of the Coins Collected by Chas. J. Ragers
and purchased by the government of panjab

بخش II، سکه های متفرقه اسلام ۴۴، ایضاً کتلاک سکه ها در موزیم حکومت

لاهور ضمیمه ۱۳- ۱۴

۴۱- جوزجانی، ۳۴۸، ۱- ۳۶۲؛ آداب الحرب فیخر مدبر متفرقه اندیا

آفیس. ورق های ۱۳۲ الف- ۱۳۳ الف بکوشش خوانساری، ۴۷۹- ۸۲، ترجمه شفیع، مقابله

کنید غلام مصطفی خان؛ ذکر شده درین اثر؛ ۲۱۶- ۱۷ و لباب الالباب عوفی، یاد داشت های

قزوینی، ۵۶۹- ۷۰.

۴۲- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، ۱۶۹، XI، طبع بیروت، ۲۷۱، XI؛ جوزجانی،

۳۴۸، ۱- ۳۹۶، ترجمه ۳۶۲، ۱- ۴۴۸.

۴۳- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، XI، ۱۶۳، طبع بیروت، XI، ۲۶۲؛ جوزجانی، ۲۴۲، ۱-۱۱۱-۱۳

۴۴- همان اثر، ۲۴۳، ۱-۱۴، و یاد داشت، لباب الالباب - عوفی، ۹۴، ۴۷۲
۳. اهداف دوقصیده شعرای درباره خسروملک که در فوق ذکر گردیده هم چنان از سلطان
بعنوان ابروالمملوک یاد میکنند، (لقب که در روزگاران اوایل اسلام به عبدا الملک خلیفه
اموی خطاب گردیده) هم چنان آنگونه که قزوینی خاطر نشان نموده، همان اثر، ۵۹۶،
عطف بگذشته برای یک زمام دار که او آخرین سلاله خود باشد عجیب مینماید در مورد با
نحوه خطاب چرن سلطان حلیم، فخر مدبر، آداب الحرب، متفرقه اندیا آفیس ورق های
۸۱ الف، ۱۵۲ الف، بکوشش خرانساری، ۲۷۱، ۴۸۰، ۴۴۶ ترجمه شفیع، ۲۱۸، ۲۲۹،
۲۳۲ به خسرو شاه پدر عبدالملک بکار می برد؛ شاید اکنون دشوار باشد که کشف نمویه
که اهدا شده است.

۴۵- توماس (Toomas) جورنال آف دی رایل ایشیاتیک سوسایتی (لندن (JRAS)
X (۱۸۴۸) ۳۷۳؛ کتلاک سکه های شرقی در برتش موزیم ۱۱، ۱۷۹-۸۰، شماره های
۵۸۱-۸؛ ایضاً تعلیقات به معجمه شرقی بخش ۱، ۲۵۲، شماره های ۵۸۰ الف - ii؛
کتلاک سکه های روجرز تهیه چاس جی. روجرز... بخش II، ۴۵-۶ ایضاً کتلاک سکه ها
در موزیم دولتی لاهور ۳۳، ضمیمه، ۱۴.

۴۶- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، XI، ۲۰۲، طبع بیروت، XI، ۳۰۵-۶، جوزجانی،
۲۴۳، ۳۵۷، ترجمه ۱۱۱-۱۲، ۳۷۶؛ میرخواند Historia Gasnevidarumi
متن، ۱۳۳-۴ ترجمه ۲۷۲ (درین مورد جوزجانی را پیروی میکنند).

۴۷- رک بوس ورث کمبریج هیستوری آف ایران ج ۷، ص. ۱۵۱-۷، غرض تفصیل
رویداد اغوز در تاریخ خراسان.

۴۸- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، XI، ۱۱۰، طبع بیروت، XI، ۱۶۷؛ آداب الحرب
فخر مدبره نسخه اندیا آفیس، ورق ۱۳۳ الف، طبع خرانساری، ۴۸۲، ترجمه شفیع، ۲۳۴.
۴۹- ابن الاثیر، ذکر شده در همین اثر، جوزجانی، ۱، ۲۴۳، ۳۹۶، ترجمه،
۱۱۲، ۴۴۸-۹.

۵۰- رک جی. دیلویسپین (J.W. Spain) سرحد سرزمین پتان (هاگ ۱۹۶۳ (۴۸)، بابر

با قبیله خضر خیل شنواری در اوایل قرن دهم و شانزدهم بر خورده نمود، رک ۵۰
سراولیف کاررو، پتانها ۵۵۰ ق. م - ۱۹۵۷ م (لندن ۱۹۵۸) ۱۶۳.

۵۱- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، XI، ۱۱۰، طبع بیروت، XI، ۱۶۷-۸، جوزجانی،
۱، ۳۳۷-۸، ۳۹۶، ترجمه ۱، ۳۷۶-۷، ۴۴۹.

۵۲- جوزجانی، ۱، ۲۴۳، ترجمه ۱۱۴ دوره سلطنت وی در واقعیت یکی از چارمین
دوره طولانی فرمانفرمایی در سلاله غزنوی بوده است، که بعد از ابراهیم، بهرام شاه
و محمود در مراتب طوالت قرار میگیرد.

۵۳- مقابله کنید جی. اف ریچارد سرحد اسلامی در شرق: گسترش به جنوب آسیا
(پرت استرالیا غربی، اکتبر ۱۹۷۴) ۹۲-۳

۵۴- آداب الحرب، نسخه اندیا آفیس، ورق. ۸۱ الف - ب، طبع خوانساری،
۲۷۱-۲ ترجمه شفیع، ۲۱۸.

۵۵- رک طورمثال به جمال الدین علی سراجی، ذکر شده در اباب الالباب عوفی
ص. ۴۷۳.

56- H.C. Ray the dynastic history of northern India I, 535-6

۵۷- مقابله کنید یک تاریخ عقلی اسلام در هند
An intellectual History of Islam in India

(ادینسبرگ ۱۹۶۹) ۷۱-۲، در مورد دوره کار مسعود سعد، رک فصل سوم
صفحات ۶۵-۶ به ارتباط ابوالفرج رونی گرجیه بعضی از مقامات ذیصلاح
استشهاد میدارند که رون دهسکده بی در منطقه نیشاپور بوده است، باز هم عوفی، ذکر
شده در همین اثر، ۴۱۹؛ میگوید که اودر محلی از مجاورت لاهور زاده و بزرگ
گردیده است و این ناحیه نسبت تقوای زوال ناپذیر او رشک اماکن بوده و بر تمام
سرزمین های دیگر سرفرازی و شکوه داشته است؛

۵۸- عوفی، ذکر شده در همین اثر، ۸۷-۹

۵۹- هماناثر، ۹۰، ۹۳؛ رک هم چنان محمد نظام الدین انسایکلوپید یا آفت اسلام.

۶۰- واقیعت اینکه تمام شاعران عصر متأخر غزلیان القصاب آزاد داشته اند و تمام
ایشان از طریق مقامات در باری به آن نایل نیامده اند و این می نمایاند که چگونه در ناحیت
اسلام شرقی القصاب اعزازی و افتخاری در نیمه قرن ششم / دوازدهم از سواات
فرمانفرمایان نظامی و کارمندان ملکی بدر آمده، و به مرتبت وسطی جامعه قرار می گیرند.

۶۱- لباب الالباب عوفی ۹۰-۷

۶۲- همان اثر، ۴۷۲-۴، ۵۳۹-۴۰ شاعر معروف و نام دار یک قرن قبل سلجوق ،
ابو عبدالله محمد بن عبدالملک معزی لقب خود را از حامی خود معز الدین ملک شاه
اقتباس کرده است.

۶۳- همان اثر، ۴۷۴-۸، ۵۴۱-۴

۶۴- همچنان اشخاص متعدد در بیلیو گرافی شاعران فارسی گوی نسخه‌تین‌هند توسط
اقبال حسین فهرست گردیده است و در نسخه بندکی پور به‌کار برده شده است .

65- Juzjani L, 396, tr.1, 449- Mirkhwand, in Defremery , Histoire des
Sultans Ghaurids, JA, ser 4, Vol. 111 (Jan-June- 1944) text 265, tr. 283

۶۶- مورخان اسلام ازین سؤقیات توضیحات ارائه نموده اند طور مثال جو زجانی
ص. ۱، ۳۹۷، ترجمه ۱، ۴۵۱-۲، مخالفت معز الدین محمد را مبنی بر اینکه را جابه‌جا
در حقیقت امر جانشین برادر ارشد خود موله راجا در بخش اول ۱۱۷۸ گردید ؛ توضیح
میدارد ؛ لکن به‌اساس نظردی. سی. گنگولی یک شاهد داخلی بصورت واضح نشان‌میدهد
که فرمانفرمای فاتح هند و موله راجا بوده است . رک گنگولی در تاریخ مبارزه برای
امپراتوری ۷۸، ۱۰۶، ۱۱۷-۱۸.

۶۷- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ XI ۱۱۰، طبع بیروت، XI، ۱۶۸

۶۸- جوزجانی، ۱، ۲۴۴، ۳۹۷، ترجمه ۱، ۱۱۵، ۴۵۲-۳

۶۹- همان اثر، ۱، ۳۹۸، ترجمه ۱، ۵۴۳-۵ و یادداشت شماره ۴؛ مقابله کنید
سرولسی هینگ در تاریخ کمبریج هنده ۱۱۱، ترک ها و افغان ها (کمبریج ۱۹۲۸) ۳۹
و پسون و آر-سی. محمود در مبارزه برای امپراتوری ۱۱۸، سراج الدین پدر جو زجانی
قاضی نیرو های اسلام در هند تحت حکومت علی کرماخ که مقرش در لاهور بوده است
مقرر گردیده رک طبقات ناصری، ۳۹۸، ترجمه ۱، ۴۵۶.

۷۰- این بیت توسط ابو خراش الهندلی شاعر گفته شده است که وی درین شعر از
قیودی که دین اسلام بعوض آزادی دوره جاهلیت آورده شکوه و تأثر عمیق سر میدهد
مقابله کنید دیوان الهندلین بکوشش احمدالزین ق. ۱۳۶۴-۱۳۶۵/۹-۵۰) هم چنان
در آغانی بکوشش آر- برونو (لیدن ۱۸۸۸) ۵۹، اگر واقعاً خسرو ملک این شعر نهایت
مخالف را قرائت کرده باشد، این یک بخشایش سویه عالی دانش است که شخصاً سلاطین

غزنه را از زمان محمد و مسعود بن محمود به بعد برگزیده میسازد.

۷۱- ابن الاثیر طبع تورنبرگ، XI، ۱۱۰- ۱۱ طبع بیروت، XI، ۱۶۸- ۹

۷۲- جوزجانی، ۱، ۲۴۴، ۳۹۸، ترجمه ۱، ۱۱۵، ۴۵۶- ۷، مقابله کنیده هم چنان میرخواند

Historia Gasnevidarum، متن ۱۳۵، ترجمه ۲۷۲- ۳.

۷۳- قسماً طبع فاکسمل، بک، شش رمضان، ۱۵۲. مقدمه نظام الدین بر جوامع الحکایات

محمد عرفی، ۱۶۸، نمبر ۷۲۹

۷۴- بابر نامه، ترجمه ای- اس بوریج (لندن ۱۹۲۲) ۲۱۹.

ضمیمه الف Appendix A

۱- سامانی - فاکسمل به کوشش دی- اس مرگولیوت (لندن ۱۹۱۲) ورق ۴۳۷ ب. در

جای دیگر واضح گردیده، البساسیری سامانی از ابن بابا پیرامون منشا، نسب امیر ارسلان
بساسیری ترکی که در تاریخ ابولوفال اخسیکشی نقل قول میکند (طبع فاکسمل ورق
۸۰ الف = طبع عبدالرحمن الیمینی و عبدالموید خان (حیدر آباد ۱۳۸۲- ۶ / ۱۶۶۲- ۶)
(۱۱، ۲۱۸- ۱۹).

۲- ارشاد الاریب طبع مارگولیوت (لندن ۱۹۰۷- ۲۶ (۱، ۲۳۰- ۲. هم همدانی و به

پیروی از وی این مولف در مقاله وی که در ذیل ذکر گردیده موجب راهنمایی غلط
جهت اتخاذ یک هویت از دو احمد بن علی القاشانی گردیده است.

۳- معجم البلدان (بیروت ۱۳۷۴- ۶/ ۱۹۵۵- ۷) IV، ۲۹۶- ۷، یاقوت نقل میکند که ابن بابا
توقعات مسیحایی که از نادانی و زود باوری شیعیان قاشان منشأ دارد مسخره و مضحک
می نمایاند. معرفی و گذارشی این حکایت بوسیله ابن بابا در اثرش نشان میدهد که با وجود
این فرض که وی قاشانی منشأ بوده مگر خرد یک شیعه متعصب نبوده است

۴- بعضی نسخه های کمیاب در استانبول، ژورنال آف دی رایل آشیاتیک سو ساینسی

JRAS (1938) ۵۶۲- ۳.

5- Azimud- Din Ahmad et alii, Catalogue of the Arabic and Persian
manuscripts in the oriental public Library at Bakipore- XV. History
(Patna 1927) 111, no. 1044.

6. The folio numbers indicated refer to the Istanbul Turhan Valide
234 manuscript.

بیوگرافی آثار عمده پی که از ان استفاده شده است

منابع عمده

- حدود العالم ، ترجمه انگلیسی ، وی . مینورسکی جغرافیایبزیان دری تالیف ۳۷۲ هجری (۹۸۲ میلادی) سلسله انتشارات اوقاف گیب ، شماره ۹ ، لندن ۱۹۳۷ م .
- محمل التواریخ والقصص ، بکوشش ملک الشعرا بهار (تهران ۱۳۱۸ / ۱۹۳۹)
- تاریخ سیستان ، بکوشش بهار (تهران ۱۳۱۴ / ۱۹۳۵)
- جوامع الحکایات ولوامع الروایات سعدالدین محمد عوفی - قسماً طبع فاکسمل به کوشش محمد رمضان (تهران ۱۳۳۵ / ۱۹۵۶) ؛ تحلیل توسط محمد نظام الدین ، مقدمه بر جوامع الحکایات ... محمد عوفی گیب میموریل سریز ، نمبر مسلسل VIII (لندن ۱۹۲۹)
- لباب الالباب ، بکوشش سعید نفیسی (تهران ۱۳۳۵ / ۱۹۵۶)
- ابو الفضل بیهقی . تاریخ مسعودی ، بکوشش قاسم غنی و علی اکبر فیاض (تهران ۱۳۲۴ / ۱۹۴۵) ؛ بکوشش سعید نفیسی ، سه جلد (تهران ۱۳۱۹ - ۳۲ / ۱۹۴۰ - ۵۳) ، Russian tr. AK. Arends Istorya Masuda (1030-1040), 2nd edn. Moscow 1969)
- بیهقی ، علی بن زید (مسمی به ابن فندق) ، تاریخ بیهقی ، بکوشش احمد بهمن یار (تهران ۱۳۱۷ / ۱۹۳۸)
- الباحزلی ، ابو الحسن دمیته القصر عسرت اهل لعصر قسماً بکوشش محمد راجب در طباح حلب (۱۳۴۹ / ۱۹۳۰) طبع کامل توسط عبدالفتاح - محمد الحیلو ، دو جلد . (قاهره ۱۳۸۸ / ۱۹۶۸) البنداری ، الفتح بن علی زبدة النصره نخبه العصر بکوشش ام. تهرتسمه : in Recueil de texts relatifs al, histoire des Seljoucides, 11 (Leiden 1889)
- تذکرة الشعراى دولت شاه سمرقندى ، بکوشش محمد عباسی (تهران ۱۳۳۷ / ۱۹۵۸)
- آداب الحرب والشجاعه يا آداب الملوك كفاية الملوك فخر مدبر مبارکشاه ، نسخه فارسی اندیا آفیس ۶۴۷ (ته ۲۷۶۷) ؛ بکوشش احمد سهیلی خراساری (تهران ۱۳۴۶ / ۱۹۶۷) ؛

ترجمه انگلیسی حکایات اندر باب غزریان توسط خانم آی. ام شفیع روشنایی تازه‌یی
از غزنویان اسلامیک کلچر XII (1938) ۱۸۹ - ۲۳۴

دیوان فرخی سیستانی ، بکوشش علی عبدالرسولی (تهران ۱۳۱۱ / ۱۹۳۲ ، فرشته
محمد بن هندو شاه گلشن ابراهیمی یا تاریخ فرشته ، نسخه مانچستر ، فارسی ۳۸۰ ؛ فشرده
ترجمه انگلیسی جی بریکز ، تاریخ . قیام سلطه اسلام در هند تا سال ۱۶۱۲ میلادی ، ۱
(تجدید طبع کلکته ۱۹۶۶)

کتاب زین الاخبار عبدالرحی گردیزی ، بکوشش محمد ناظم (برلین ۱۹۲۸) ؛ بکوشش
عبدالرحی حبیبی (تهران ۱۳۴۷ / ۱۹۶۸)

تاریخ گزیده حمدالله مستوفی قزوینی ، بکوشش عبدالحمین نوایی (تهران ۱۳۳۹ / ۱۹۶۰)
اخبار الدوله السلجوقیه صدرالدین الحسینی ، بکوشش محمد اقبال (لاهور ۱۹۳۳)
الکامل فی التاریخ ابن الاثیر ، عزالدین بکوشش سی - جی تدرنبرگ ،
Chronicon quod perfectissimum inscribitur 14 vols. (Leiden 1851-76);
ed. 13 Vols. (Beirut 1385-7 / 1965-7)

کتاب راس مال النذیم ابن بابا القاشانی ، بکوشش محمد صالح بدوی . نیزس دکنوری
طبع نشده ، دو جلد (مانچستر ۱۹۷۵)

ابن فندق ، رک ، علی بن زید بیهقی
طبقات ناصری منهاج الدین جوزجانی ، بکوشش حبیبی ، طبع دوم ؛ دو جلد (کابل
۱۳۴۲ - ۱۹۶۳ / ۳ - ۴)؛

ترجمه انگلیسی اچ . جی راورتی ، دو جلد (لندن ۱۸۸۱ - ۹۹)
دستور الوز را غیاث الدین خواند میر ، بکوشش سعید نفیسی (تهران ۱۳۱۷ / ۱۹۳۸)
نسائیم الاسحار ناصر الدین منشی کرمانی بکوشش جلال الدین حسین ار موی محدث
(تهران ۱۳۳۸ / ۱۹۵۹)

دیوان منوچهری دامغانی طبع شده و ترجمه فرانسوی ای - دی ییبر ستین
A.de Biberstein Kazimirsky, Menotchehri, poete. persan du II ieme
Siecle de notre ere (du 5 ieme de L,hegire) (Paris 1886 ed Muhommad
Dabir- Siyaqi (Tehran 1338 / 1959)

طبایع الحیوان Tabaiic al Hauyawan المروزی شرف الزمان ، قسماً طبع گردیده

و ترجمه انگلیسی توسط وی مینورسکی ، شرف الزمان طاهر مروزی در مورد چین ،
ترک ها و هند (لندن ۱۹۴۲)

دیوان مسعود سعد سلمان ، به کوشش رشید یاسمی (تهران ۱۳۱۹ / ۱۹۴۰)
روضه الصفا فی سیرت الانبیاء الملوک والخلفاء میر خواند ، محمد ، بخشی در مورد
غزنوی ها طبع گردیده و ترجمه لاتین اف ویلسکین Historia Gasnevidarum persice
et Latine (Berline 1832); section on the Ghurids ed. and French tr.
Ch. Defremery, , Histoire des Sultans Ghorides. Extraite del. Histoire
universelle de Mirkhond, traduite et accompagnee dnotes, JA, ser. 4,
Vol.II (July - Dec. 1843) 176 - 200, Vol III. (Jan - June 1844) 258-91.
چار مقاله نظامی عروضی سمرقندی ، به کوشش میرزا محمد قزوینی ،
1/XI Gib' Memorial series (لندن ۱۹۱۰) ؛ ترجمه مجدد انگلیسی ، ای-جی. براون
2/XI' (E.G.Browne) (لندن ۱۹۲۱) سیاستنامه نظام الملک ، به کوشش اچ. دارک (تهران
۱۳۴۰/۱۹۶۲) ، ترجمه انگلیسی ایضاً کتاب حکومت یا مقررات برای شاهان (لندن ، ۱۹۶۰)
صیح العشی فی صنعت الانشا ، القشقندی ، شهاب الدین به کوشش محمد عبدالرسول
ابراهیم ، ۱۴ جلد (قاهره ۱۳۳۱ - ۸ / ۱۹۱۳ - ۲۰)

راحت الصدور وآیات السرور راوندی ، محمد بن علی ، به کوشش محمد اقبال ،
گیب میمرریل سریز ، نمبر- سریل II (لندن ۱۹۲۱)

دیوان ابوالفرج رونی ، به کوشش کی-ای چکین (تهران ۱۳۰۴ - ۵ / ۱۹۲۵ - ۶) ؛ به کوشش
محمود مهدوی دامغانی (مشهد ۱۳۴۷ / ۱۹۶۸)

کتاب الانساب عبدالکریم السامانی متن فاکسمل توسط دی. اس مرگولیو
گیب میمرریل سریز ، XX لندن ۱۹۱۳) قسماً توسط عبدالرحمن بن یحیی الیمنی و

محمد عبدالمرید خان در شش جلد بطبع رسیده (حیدرآباد ۱۳۸۲ - ۶ / ۱۹۶۲ - ۱)

دیوان حکیم سنایی غزنوی ، به کوشش مدرس رضوی (تهران ۱۳۴۱ / ۱۹۶۲)

دیوان سید حسن غزنوی ، به کوشش رضوی (تهران ۱۳۲۸ / ۱۹۴۹)

معجم الانساب فی التواریخ محمد شبانکاری ، استانبول نسخه فارسی جامع ۹۰۹

دیران عنصری بلخی ، به کوشش یحیی قریب (تهران ۱۳۲۳ / ۱۹۴۴)

آثار الوزرا سیف الدین عقیلی ، نسخه فارسی اندیا آفیس ۱۵۶۹ (اته 621 Elhe) ،
به کوشش ارماوی (تهران ۱۳۳۷ / ۱۹۵۹)

دیوان عثمان مختاری، بکوشش جمال‌الدین همایی (تهران ۱۳۴۱/۱۹۶۲)، ارشاد
الاریب یا قوت حموی بکوشش مرکز لیبوت، گیب Gibb میموریل سریز، ۷۱/۷-۱ جلد
(لندن ۱۹۰۷-۲۶)

معجم البلدان، پنج جلد (بیروت ۱۳۷۴-۶/۱۹۵۵-۷)

منابع دست دوم

Arberry, A.J. Classical persian Literature (London 1958)

Barthold, W. Turkestan down to the Mongol invasion, 3rd edn. C.E.

Bosworth, Gibb Memorial Series, N.S.V. (London 1968)

Bombaci, A. The Kufic inscription in Persian verses in the court of
the royal palace of Massud III at Ghazni, Instituts Italiano per il
Medio ed Estremo Oriente, Centro Studie scavi Archeologici in Asia,
Reports and Memoirs, v (Rome 1966). Bosworth,

C.E., Ghaznevid military organization, Der Islam xxx VI (1960) 37-77.

تاریخ اوایل اسلامی غور، مستترال آیشیاتیک ژورنال ۷۱ (۱۹۶۱) ۱۱۶-۳۳

پالیسی اوایل امپراتوری غزنویان مطالعات اسلامی، ژورنال انسیتیوت مر کزی
تحقیقات اسلامی،

کراچی ۱/۳ (سپتامبر ۱۹۶۲) ۴۹-۸۲

The titlature of the early Ghaznavids, oriens xv (1962) 210-33-

مأخذ اولی برای تاریخ چار سلطان نخست غزنوی (۱۹۷۷-۱۰۴۱)، اسلامیک

کوارترلی VII (۱۹۶۳) ۳-۲۲

- غزنویان، امپراتوری شان در افغانستان و ایران شرقی ۹۹۴-۱۰۴۰، طبع اول

(ایدنبرگ ۱۹۶۳) طبع دوم (بیروت ۱۹۷۳)

- یاد داشت‌های تاریخ ماقبل غزنوی افغانستان شرقی، آیشیاتیک کوارترلی (۱۹۶۵) ۱۲-۲۴

- سلاله‌های اسلامی: a chronological and genealogical handbook,

Islamic siruveys (Edinburgh 1967)

- غزنویان نخست در تاریخ کمبریج ایران IV از تهاجم اعراب تا سلجوقیان بکوشش

آر. ان. فری (کمبریج ۱۹۷۵) ۹۷-۱۶۲.

- تاریخ سیاسی و سلاله جهان ایران The political and dynastic history of

the Iranian world (A.D.1000- 1217). in Ibid; V, the Sajuq and Mongol Period, ed. J.A. Boyle (Cambridge 1768) 1-202

براون ای جی، تاریخ ادبی فارس، چارجلد (لندن و کمبریج ۱۹۰۲-۲۴)

Clauson, Sir Gerard. An etymological dictionary of pre thirteenth century Turkish (oxford 1972)

Elliot, Sir H.M; and Dowson, J. the History of India as told by its own historians, 6 Vols. (London 1867 - 77)

Fluryr, S. ,Lede,cor e,pigraphigique des monuments de Ghazna, Syria VI (1925) 61-90

د. سی. گنگولی ارزش تاریخی دیوان سلمان اسلامیک کلاچر XVI

(۱۹۴۲) ۸-۴۲۳

Gardin,J.C. Lashkari Bazar une residence royale ghaznei vide. 11. Les trowailles. Ceraiques et monnaies de Lashkari Bazar et de Bust Memoires de,la Delegation Archeologique Francaise en Afghanistan, XV III (paris 1963)

Gelpke, R.Sultan Masud I.von Gazna Die drei ersten Jahre seiner Herrschft (421/1030-424/1033) (Munich 1957)

Haig, Sir Thomas W;ed. The Cambridge history of India. 111. Turks and Afghans (Cambridge 1928)

Hennequin, G. , Grandes monaies Samanids et ghaznavides de I, Hindu kush 331 - 421 A.H; eutde numismatique et historique, Annals islamologiques IX (Cairo 1970) 127-77.

Hodivala, S.H. Studies in Indo-Muslim history: a critical commentary on Elliot and Dowson,s' History of India as told by its own historians, 1 (Bombay 1939) Husain, Iqbal the early persian poets of India (A.H. 421-670) (pathan 1937)

Kaf soglu, I.Sul tan Melik,sah devrinde Buyuk Selcuklu imparatorlugu (Istanbul 1953)

Khan, Gulam Mustafa. ,A History of Bahram shah of Ghaznin,Ic, XIII (1949) 62-91, 199- 235 (also published as a separate monograph) Koprulu, M.F. ,Kay kablesi hakkinda yeni notlar, Belleten VIII (1944) 421-52.

Lane Poole, R.S. Catalogue of oriental coins in the British Museum, 8 Vol. (London 1875-83)

- تعلیقات بر مجموعه شرقی ۱۸۷۶-۸۸ ، دو جلد (لندن ۱۸۸۹-۹۰)
- سلاله اسلامی جدول های منشأ تاریخی ونسبی با مقدمه های تاریخی (لندن ۱۸۹۴)
- له ، سترانج- سر زمین خلافت شرقی اسلام (کمبریج ۱۹۰۵)
تاریخ و کلتور مردم هند اثر آر-سی . ماجومدار V R.C. Majumdar مبارزه برای
امپراتوری ، طبع دوم (بمبی ۱۹۶۶)

Marcq' A; and Wiet' G' Lem:naret de Djam. La decouvert de la capitale
des Sultans ghorides (XII - XIII' siecles)' Memoires dela Delegation
Marquart' J. Eransahr nach der Geographic des p.s. Moses xorenac. i
in AGGw' N'F' III-2 (Berlin 1901)

Mercilil' Erdogan' Sebuktegin' In pend- namesi (Farsca metin Ve trukce
tercumes). Islam Tetkikleri Enstusi Dergisi VI- 1-2 (Istanbul 1975) 203-33

محمد رضا، ریاض الابراح، مشتمل بر کتاب های قبور و ابنیه غزنه ، (کابل-۱۳۴۶/
۱۹۶۷) زندگی وعصر سلطان محمود غزنوی، نظام محمد (کمبریج ۱۹۳۱)

پند نامه سبکتگین ژورنال سلطنتی انجمن آسیایی (لندن) (۱۹۳۳) ۶۰۵-۲۸

Pritsak.' O.Die Karachaniden' De Islam xxx I (1953-4) 17-68 Turkish
version in Islam Anisklopedisi' art. Karahanilar.)

(قزوینی)، میرزا محمد؛ مسعود سعد سلمان ژورنال سلطنتی انجمن آسیایی (۱۹۰۵)

۶۹۳-۷۴۰، (۱۹۰۶) ۵۱-۱۱

Radloff' W. Versuch eins worter buches der Turk - Dialecte' 4 vols.
(st. petersburg 1893 - 1911)

Ray' H.C. The Dynastic histoty of northern India (early medaeval
period') 2 vols. (Calcutta 1931-6)

سی- جی روجرز کتلاک سکه ها در مرزیم حکومتی لاهور (کلکته ۱۸۹۱)
کتلاک سکه ها جمع آوری شده توسط چاس . جی روجرز Chas. J. که توسط
حکومت پنجاب خریداری شده، بخش II ، سکه های متفرقه اسلامی (کلکته ۱۸۹۴)
کتلاک سکه ها در موزیم هند (کلکته ۱۸۹۶)

Rypka' J; etalii. History of Iranian literature (Dordrecht 1968)

Sourdel' D. Inventaire des monnies Musulmans anciennes de Musee de Caboul (Damascus 1953)

,Untresor de dinars gaznavids et salguquids de couvert en Afghanistan, BEto, XVIII(1963-4) 197-219

Sourdel- Thomine, J; ,Steles arabs de Bust (Afghanistan),Arabica III (1956) 285-306

Spuler, B. Iran in fruh - islamischer zeit (Wiesbaden 1952)

اس. ام سترن یک نسخه از کتابخانه امیر عبدالرشید از امرای غزنوی درمورد نقاشی‌ها از سرزمین‌های اسلامی، بکوشش آر- پندر- ویلسن (اکسفورد ۱۹۶۹) ای - توماس در مورد سکه‌های شاهان غزنوی ژورنال انجمن آسیایی (۱۸۴۸) ۳۸۶-۲۶۷

Zambaur, E. Von ,Contribution a la numismatique orientale, WNZ xxx VI (1904) 43-122 xxx VII(1705) 113-98

-Manuel de genealogie et de chronologie pour L,hitoire de L,Islam (Hanover 1927)

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۲

فهرست اعلام

رجال - اماکن - طوایف

ترتیب کننده: عبدالوهاب فنایی

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

فهرست اعلام

اسمای رجال

آ

آدم علیه السلام (هذایو منا) : ۱۰۴،

آسفتگین (شاید آسفتگین باشد) : ۲۳،

آلپ ارسلان (فرزند امیر سلجوق) : ۱۲، ۲۱، ۵۵، ۵۶، ۶۳، ۶۶، ۶۸، ۷۱،

۱۱۸، ۲۱۳، ۲۱۷

آلپ سنقر (سالار ترکی) : ۱۲۸،

آلتونتاغ (حاحب)؛ (بیتهقی این اسم را آلتونتاغ ضبط نموده است) : ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۳۰،

الف

بنیاد اندیشه

۱- ابراهیم (سلطان ابراهیم بن مسعود) : ۳، ۴، ۹، ۴۹، ۵۳، ۵۷، ۵۹، ۶۱، ۶۲،

۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰،

۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۳، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴،

۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵،

۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۴،

۱۳۷، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۷، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۸۵، ۱۹۳، ۱۹۷، ۲۰۵، ۲۱۴،

۲۲۸، هکذا صفحات د، ز، و ط مقدمه مترجم

ابراهیم (که سیور وریان یعنی شیبا نیان از ان نسلند) ۱۵۴،

ابراهیم علوی، ۱۵۷

ابراهیم ینال، ۳۲

ابن اسفندیار (مورخ محلی طبرستان)، ۱۳۶

ابن الاثیر، ۲، ۳، ۱۲، ۲۲، ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۷، ۵۱، ۵۳،

۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۳، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۸۸، ۹۶، ۹۷، ۱۱۱، ۱۲۳،

۱۲۴، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۷۱،

۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵،

۱۹۹، ۲۰۰، ۲۱۸، هکذا صفحات د، ه، و، ز، مقدمه مترجم

ابن بابا القاشانی: ۲، ۱۵، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۳،

۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۱۲۳، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۶، ۲۱۷،

۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، هکذا صفحات

دو (و) مقدمه مترجم

ابن خلکان: ۱۷۲،

ابن درید نفطوریه: ۲۰۳،

ابن سینا: ۱۸۶،

ابن المقفع: ۱۰۸، ۱۶۹،

ابن فارس: ۲۰۲،

ابن فندق: ۱۳، ۲۲، ۳۲، ۱۷۲، ۱۷۳،

ابن موصلا یا (منشی عیسوی): ۱۱۷،

ابو اسحق ابراهیم بن الپتگین، ۲۱۷،

ابو البرکات (قاضی): ۱۴۳،

ابو الحسن احمد بن محمد عنبری (صاحب برید)، ۱۳،

ابو الحسن بن زید بیهقی، ۱۷۲،

ابو الحسن علی بن مسعود (برادر مودود)، ۴۸،

ابو الرشد رشید: ۶۹، ۷۰، ۱۹۷،

ابو العلا عطا بن یعقوب (منشی متخلص به ناکرک)، ۱۱۴، ۱۳۷،

- ابو الفتح داود (بن نصر) ، ۳۷
 ابو الفتح یوسف ، ۱۳۷
 ابو الفرج رونی : ۴ ، ۶۹ ، ۷۳ ، ۷۹ ، ۸۵ ، ۹۷ ، ۱۰۸ ، ۱۰۹ ، ۱۱۲ ، ۱۱۵ ، ۱۲۸ ،
 ۱۹۷ ، ۱۳۲
 ابو الفضل (امیر ابو الفضل) نصر بن احمد صفاری ، ۳۳ ، ۳۴
 ابو الفضل کر نکی ، ۱۶
 ابو القاسم احمد ابن ابراہیم (خراسانی منشأ) : ۱۱۵
 ابو القاسم حصیری ، ۱۱۰
 ابو القاسم کنیر : ۱۹
 ابو المظفر نصر ، ۴۹ ، ۲۱۹
 ابو المعالی نصر یا نصر الدین محمد بن عبد الحمید شیرازی ، ۱۰۸
 ابو المعالی نصر اللہ یا نصر بن عبد الحمید ، ۱۶۷ ، ۱۹۷
 ابو بکر بن محمد روحانی (سید الشعرا کہ برخی اورا غزنوی و برخی اورا سمرقندی
 گفته اند) ، ۱۶۹
 ابو بکر (بن ابی صالح) ، ۱۰۵ ، ۱۶۲
 ابو بکر حصیری (فقیہ) ، ۱۱۰
 ابو حنیفہ اسکافی ، ۱۱۲
 ابوریحان بیرونی ، ۴۵
 ابوسعید العلا بن موصلا یا ، ۱۱۸
 ابوسلیمان چغری بیگک داود ، ۱۳۶
 ابوسهل حمدونی ، ۱۹
 ابوسهل خجندی (وزیر ابراہیم غزنوی) ، ۱۰۵ ، ۱۲۰
 ابوسهل زوزنی ، ۱۶ ، ۳۳ ، ۶۲
 ابوسهل علی فرزند سالار حسین (?) ، ۱۵۴ ، ۱۵۵
 ابو العباس مامون بن مامون (از سلالة خوارز مشاہیان مامونی) ، ۱۰۸

- ابوطاهر محمد: ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵،
ابو عبدالله روزبه نکتی، ۶
ابوعلی کوتوال، ۱۹
ابوعلی بن سیمجور، ۲۰۶
ابوعلی بن شاذان (وزیر چغری بیک) ، ۱۳، ۱۶
ابوعلی بن محمد سوری (از خانواده شمسبانی) ، ۱۰۰، ۱۰۱
ابو کالیجار گرشاسپ (بن علاءالدوله محمد) ، ۳۲
ابو محمد حسن بن ابی نصر قاینی (والی در هند) ، ۵۵، ۶۱
ابو محمد بن محمد رشیدی، ۱۱۶
ابو محمد سید حسن بن محمد غزنوی (اشرف الدین) ، ۱۶۸
ابو نصر احمد بن محمد بن عبدالصمد شیرازی ، ۴۲
ابو نصر بن سعید (پدر ابو محمد حسن قاینی از ذریه وزیر بزرگ احمد بن حسن) ،
۱۵۵، ۱۵۶
ابو نصر فارسی (دستیار والی پنجاب در سالهای اخیر زمام داری ابراهیم و اوایل
سلطنت مسعود سوم) ، ۸۹، ۹۰، ۹۶
ابو نصر مشکان ، ۱۱۰، ۲۲۵
ابو نصر یا ابوالموید منصور بن سعید بن احمد بن حسن ، ۱۰۹
ابو نصر هبة الله فارسی (قوام المملک نظام الدین) ، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۵
اتابیک قطب الدین کلساریغ ، ۶۳
احمد (پسر ارشد محمد) ، ۱۸، ۲۳، ۲۹، ۲۰۵ هکذا صفحه (د، ه) مقدمه مترجم
احمد بن حسن ، ۴۴، ۴۵، ۱۰۹، ۱۵۶، ۱۵۷
احمد طاهر ، ۳۳، ۲۴
احمد بن عمر (قوام المملک پدر قوام الدین حسن) ، ۱۶۰
احمد بن حسین ، ۱۵۸، ۱۶۰
احمد بن عبدالصمد پدر عبدالحمید ، ۱۲، ۱۴، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۵، ۲۷، ۴۱، ۴۲،

۴۴، ۱۰۶، ۱۰۹، ۲۱۱، ۲۲۶،

احمد ینالتگین (سپه سالار سلطان مسعود در هندوستان) ، ۲۴، ۳۰، ۳۶، ۸۹،

احمد (سالار) بن محمد حاجب بزرگک ، ۳۶

اختری (شاعر) ، ۱۱۴

ادوارد ج. براون ، ۱۶۸

ارتش (گفته میشود که وی برادر ابراهیم ینال و یکی از آموزادگان طغرل بیگک بوده است) ، ۳۴

ارتگین ، ۱۴، ۱۵، ۲۸

ارسلان خان محمد بن سلیمان (شهادت با نفوذ دیگر قره خانی) ، ۱۷، ۲۶، ۱۴۳

ارسلانشاه بن کرمانشاه: ۱۴۲،

ارسلان شاه بن مسعود بن ابراهیم (برادر و سلف بهرامشاه) ، ۸۰، ۱۸۸

ارسلان خان سلیمان بن قلد خان یوسف (خان قره خانی) : ۹۰،

ارسلان ارغون (پسر آلپ ارسلان) ، صفحہ و مقدمہ مترجم

ارسلان بساسیری ، ۱۱۸

ارسلان شاه (فرزند آلپ ارسلان) ، ۷۱، ۷۷

تاسیس ۱۳۹۲

اریارق ، ۲۳،

اسحاق ، ۲۰۵، ۲۰۶،

اسدی طوسی ، ۱۱، هکذا صفحہ (د) مقدمہ مترجم

اسکندر (سلطان اسکندر) ، ۱۸۱، ۱۸۲،

اسماعیل (شهادت غزنوی که بهنگام حملہ طغرل بر قصر سلطنتی غزنه جام شهادت نوشید) ، ۵۷،

اسماعیل بن سبکتگین ، ۲۱۹، ۲۲۰،

اسماعیل بن احمد ، ۲۰۵، ۲۰۷،

افراسیاب ، ۸۷،

اقبال شفیع (دوشیزه اقبال شفیع) ۱۵۲۰

التونناش ، ۴۲

الپ نگین (حاجب) : ۲۰۵۰ ، ۲۰۶۰ ، ۲۱۷۰ ، ۲۲۳ هکذا صفحه (د) مقدمه مترجم

الپنگین (سالار غلامان) : ۱۹۴ ، ۲۱۵

الامیر الرئيس سعد الماسک ابو الفتح محمد بن بهرام بن علی ۲۰۳۰

الحسن بن ابراهیم العلوی (سالار) : ۱۷۵

الراشد : ۱۴۹۰

الرئيس محمد بن رشیدی : ۱۹۳۰

الضایع : ۲۰۷۰ ، ۲۲۰۰

القادر (خلیفه عباسی) : ۱۱۷ ، ۲۲۰

القادر بالله : ۲۰۷ ، ۲۰۸

القایم بالله : ۲۹ ، ۵۸ ، ۷۲ ، ۱۱۸ ، ۱۱۹

المسترشد (خلیفه عباسی) : ۱۴۹

المستظهر (خلیفه عباسی) : ۱۲۳ ، ۱۴۶ ، ۲۰۳

المقتدی : ۱۱۹

المقتفی (خلیفه عباسی) : ۱۴۹ ، ۲۰۳

امیر ابو الفتح : ۷۹

امیر بدرالدین ایاز الماسکی : ۸۵

امیر تاج الدین ابو الفضل یا ابو الفتح نصر بن خلف : ۷۱

امیر جوهر (امیر ری) : ۱۵۱

امیر بوری : ۲۰۶ ، ۲۱۸

امیر خان (که از طرف علاءالدین حسین به حیث والی غزنه منسوب بوده است)

امیر ابو الفضل نصر (بنام جلال وراقی امیر صفاری) : ۵۶ ، ۵۷

امیر زنجی بن علی بن خلیفه الشیبانی (رهبر اغوز) : ۱۹۴

امیرکک بیهقی : ۱۳ ، ۳۱

بورنگین ابراهیم (بن نصر قره خانی): ، فرزند الیگک نصر، ۱۷، ۲۵، ۳۱

بومباچی: ، ۱۳۱، ۱۳۲

بهاء الدوله: ، ۲۲۰

بهاء الدین سام: ، ۱۷۴، ۱۸۴

بهرام: ، ۸۵

بهرامشاه: ، ۲، ۴، ۶، ۷۱، ۷۴، ۷۷، ۷۹، ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۳۷،

۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸،

۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶،

۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵،

۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰

بهرامشاه فرزند خسرو ملک: ، ۲۰۰، ۲۰۱

بهوجه: ، ۸۸

بیرونی، ۱۷،

بیغو یا بیغو، ۱۳، ۳۴، ۵۳۷

بیغو (عموی پدر جفری بیگک) ۲۱۳،

بیضاوی (صاحب نظام التوار یخ)، ۱۷۹،

بیگتغسلی، ۲۱۱،

بیگتوزن (حاجب الباش - حاجب الباب Hajibal-Bab)، ۲۰۷، ۲۰۹،

بیگتقی، ۱، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۲۰، ۲۲، ۲۶، ۳۳، ۳۶، ۴۴، ۴۵، ۴۸، ۴۹،

۵۰، ۵۱، ۵۴، ۶۱، ۶۲، ۶۶، ۶۷، ۷۴، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۷،

۲۰۷، ۲۲۰، ۲۲۵

پ

پرتویرا راجه ویجه یه، ۹۷،

پرویز، ۱۳۲،

پره مارا راجا (از مالوا بنام بهوجه)، ۳۹،

۲۸۶

ت

تأبوت رای ، ۳۹

تاج الدین ابو الفتح نصر بن خائف یا ظاهر (مستوفی ۵۵۹ / ۱۱۶۴ میلادی)، ۱۴۵، ۱۴۴

تتش بن آلپ ارسلان (شهرزاده سلجوقی) ، ۱۲۴

تروشکا ، ۱۲۸

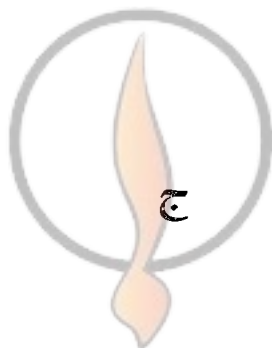
تگین شاه ، ۲۲۲

تمغاج یا تبغاج ، ۱۷، ۲۲

تورخان والده: ، ۲۰۳

تورغان تگین ، ۱۲۸

تومان ، ۵۲



جالینوس ، ۷۵

جان میلتون ، ۱۶۸

جایا چندرا (از دودمان گهده والا) ، ۱۹۶
بیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۲

جبرئیل امین (ع) ، ۱۲۷

جمال الدین محمد (فرزند ناصر علوی) ، ۱۶۹

جمال الدین ابو المصباح یوسف بن نصر (مثنوی و صاحب دودیوان به عربی و دری)، ۱۹۷

جمال الدین محمد بن علی سراجی (موسوم به فخر الشعرا) ، ۱۹۸

جوزجانی ، صفححات ح ، ط و ، هه ، مقدمه مترجم ، ۲ ، ۳ ، ۲۰ ، ۲۲ ، ۲۴ ، ۲۶ ، ۲۸ ،

، ۴۸ ، ۵۰ ، ۵۱ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۵۶ ، ۵۷ ، ۵۸ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۲ ، ۶۶ ، ۸۵ ،

، ۱۰۰ ، ۱۱۰ ، ۱۲۱ ، ۱۲۳ ، ۱۳۵ ، ۱۴۱ ، ۱۴۳ ، ۱۴۴ ، ۱۴۷ ، ۱۴۸ ، ۱۵۴ ،

، ۱۷۳ ، ۱۷۴ ، ۱۸۳ ، ۱۸۴ ، ۱۸۵ ، ۱۸۸ ، ۱۸۹ ، ۱۹۰ ، ۱۹۱ ، ۱۹۲ ،

، ۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵ ، ۱۹۶ ، ۲۰۰ ، ۲۱۸ ، ۲۱۹ ، ۲۲۰ ، ۲۲۵ ، ۲۲۸

جوهر خاتون بنت ملکشاه یعنی مهد عراق ، ۷۱

جوهری (حکیم) ، ۶۳

جوینی ، ۱۷۲ ، ۲۲۱

جهودان ، ۴۰

چ

چارلس دوم (در انگلستان قرن هفدهم) ، ۵۳

چارلس مسن (سیاح اوایل قرن نوزدهم) ، ۲۹

چاهه مانه زمام دار ساکمه‌بهری (یعنی دول بهراجیه سوم) ، ۹۷ ، ۱۵۲ ، ۱۹۶

چغری بیگک داود سلاجوقی ، ۸ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۵۷ ، ۶۳ ، ۶۷ ، ۶۸ ،

۷۰ ، ۱۱۸ ، ۲۱۳

چکره دیوه راجای جمو ، ۱۹۹

چندرا دیوه ، ۹۹

چندرای قنوج (گنگولی وی راجندرادیوه فرزند مهی تاله از دودمان گاهه دواله

تشخیص نموده است) ، ۹۹

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۲

حبیبی (استاد مرحوم عبدالحی) ، ۱۸۸ ، ۱۹۰ ، ۲۲۱ ، ۲۲۳ ، ۲۲۶

حیره گوهر (شاهدخت) ، ۱۸

حسنک (وزیر) ، از تبار میکالیان نیشاپور ، ۲۲۱

حسنک النیشاپوری (حاجب الکبیر ، سپه سالار و وزیر محمود) ، ۲۰۹

حسن (یکی از سرهنگان غزنوی) ، ۶۶

حسن (قوام الدین حسن) ، ۱۶۰

حسن احمد ، ۱۶۰

حسن بن احمد خاص ، ۱۶۱

حسین بن ابراهیم علوی (سالار) ، ۱۵۴
 حسینی ، ۲ ، ۲۰ ، ۲۲ ، ۲۳ ، ۲۷ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۴۷ ، ۵۳ ، ۵۸ ، ۶۰ ، ۶۳ ، ۶۴
 ۶۹ ، ۷۱ ، ۱۴۴ ، ۱۴۵ ، ۱۴۶ ، ۱۵۱
 حسین واعظ کاشفی (صاحب اثر معروف انوار سهیلی) ، ۱۶۹
 حسین بن حسن (نجیب الملک) ، ۱۵۹ ، ۱۶۰
 حسین (شہزادہ غزنوی) کہ بہنگام حملہ طغرل جام شہادت نوشید ، ۵۷
 حسین بن مہران ، ۶۲
 حمد اللہ مستوفی صفحہ (و) مقدمہ مترجم و صفحات ، ۵۷ ، ۱۳۵ ، ۱۴۱ ، ۱۴۶ ، ۱۷۲
 ۱۸۸ ، ۱۸۹
 حیدر ، ۹۲



خافان (پادشاہ ترکہا) ، ۳۲ ، ۱۸۱
 خالد شہزادہ غزنوی کہ بہنگام حملہ طغرل بر قصر سلطنتی غزنہ جام شہادت نوشید ، ۵۷
 ختلی خاتون (خواہر سلطان محمود غزنوی) ، ۲۲۰
 خر خیز (سالار نیروہای غزنوی در ہند) ، ۵۸ ، ۵۹ ، ۶۲ ، ۶۳ ، ۲۱۳
 خر میل سام بنجی (گرد رزم آور غوری) ، ۱۸۵
 خر میل سام حسین (گرد رزم آور غوری) ، ۱۸۵
 خسرو ، ۱۳۲
 خسرو پرویز ، ۸۱
 خسرو شاہ (معز الدواہ) بن بہرامشاہ ، ۱۰۸ ، ۱۶۵ ، ۱۶۹ ، ۱۷۵ ، ۱۸۳ ، ۱۸۷ ، ۱۸۹
 ۱۹۰ ، ۱۹۱ ، ۱۹۲ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵ ، ۱۹۶ ، ۱۹۷
 خسرو ملک ، صفحات ب ، ط ، ی ، مقدمہ مترجم و صفحات ، ۶ ، ۱۳۷ ، ۱۷۲ ، ۱۷۳
 ۱۸۹ ، ۱۹۰ ، ۱۹۲ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵ ، ۱۹۶ ، ۱۹۷
 خواجہ عمید مردان شاہ بن محمد بہروز ، ۱۰۹

خواجہ عمید جمال الدین رشید الدین ۱۶۲،

خواجہ امام قدوة الاولیا شمس العارفین ابو المویذ ۱۸۷،

خوارزمشاه اتسر ۱۶۸، ۱۷۲،

خوارزمشاه نکش (بن ایل ارسلان) ۲۰۱، ۲۲۴،

خواند میر ۱۰۸،

د

داود (جلال الدوله ابو الفتح) ۱۳۶،

دولت شاه (فرزند ارشد بهرامشاه) ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۸،

دی گروت ۲۲۲،

دیوپال: ۳۹،

راجا جایہ چندر (Jaya Chandar) ۱۹۶،

تاسیس ۱۳۹۲

راجہ جمدو ۱۹۶،

راجہ جیپال (گنگولی نام راجای آگرہ یعنی جیپال را راجہ گوپال مربوط بہ دو دمان

راشتر اکوتا دانسته است) ۹۸،

راورنی ۲۲، ۶۶، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۳، ۲۰۰، ۲۱۸، ۲۲۰،

رستم ۸۱، ۹۰، ۹۲، ۹۳،

رشید یاسمی صفحه ب مقدمه مترجم

ر. گاپکے (R. Gelpke) ۲۱۰،

رودکی ۱۹۸،

۲۹۰

ز

زال : ۷۶

س

سارا خاتون (ملکه و خانم مسعود، صبیحہ قدر خان یوسف قرہ خانی) : ۲۲، ۵۵
صفحه ج . مقدمه مترجم

سایر سمبرا (Sair Sambra) : ۹۶

سپاشی : ۱۴، ۱۲۶

سبکتگین : ۲۲۸، ۲۲۳، ۲۱۹، ۲۱۸، ۱۲۵، ۲۹

سترن : ۵۱

سیدالدین علی بن عمر معزی غزنوی : ۱۹۸

سعد الدین (مختار الشعرا) : ۱۷۰

سر جرارد کلاوسن (Sir Gerard Clauson) : ۲۱۹

سعد سلمان : ۳۶

سعید : ۲۵

سعید نفیسی : ۲۲۵

سفند یار (یا اسفندیار) : ۱۳۲، ۹۰، ۸۱

سکندر (سک سکندری) : ۷۴

سلطان شاه (برادر خوارزمشاه نکش) : ۲۰۱

سلطان محمد (بن ملک شاه) : ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۲۲۵

سلیمان شاه بن محمد : ۱۶۸

سلیمان (پسر مسعود) : ۵۷

سلیمان بن یوسف بن سبکتگین : ۲۳، ۱۳۶، ۲۲۴

سمعی : ۲۰۲



بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۲

سنایی غزنوی (حکیم) : ۴، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۶، ۸۰، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲،
۱۲۹، ۱۳۲، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، هکذا

صفحه ج: مقدمه مترجم

سندن پال : ۳۸

سنجور (سلطان سنجور سلجوقی) : ۵۶، ۶، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۷، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۴۱،
۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۰، ۱۶۸،
۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۴، هکذا صفحه ح

مقدمه مترجم.

سنگوی : ۲۰

سوردل : ۴۷، ۶۱

سومره (سرکرده سند سفلی) : ۱۹۹

سهروردی فریدالدین گنج شکر (صوفی مشهور) : ۸۸

سید حسن شاعر : ۴، ۷، ۱۰۷، ۱۴۶، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲،
۱۶۵، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۰، و هکذا صفحه ج

مقدمه مترجم

سیل (سررا برتس) : ۲۹

سیف الدین سوری غوری : ۴، ۱۵۹، ۱۶۸، ۱۷۴، ۱۸۵، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۶،

۱۸۷، ۱۹۱، و صفحه ح مقدمه مترجم

سیف الدین عقیلی : ۱۰۴

ش

شاه ملک بن علی جندی : ۸، ۳۲

شاهنشاه (معین الدوله فرزند بهرامشاه) : ۱۶۵، ۱۹۰

شبانکاره بی : ۲۲، ۵۴، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۴

شین (ام-ای) : ۲۱۶

شجاع (پسر مسعود) : ۵۷، ۵۹، ۶۵

شرته شرما (بعنوان مانتنگه یا ملیچ ها یاد شده اند) ، ۹۷

شرما ، ۹۷

شریف ابوالفرج ، ۱۰

شریف ابوالفرج صدیقی (خزانه دار معتمد ابراهیم) ، ۱۰۲ ، ۱۰۳ ، ۱۰۴

شفیع ، ۲۱۸

شمس الدین (که بعداً بنام غیاث الدین محمد بن بهاء الدین سام معروف شده ، ۱۹۰

شهاب الدین ابورجاشاه علی غزنوی ، ۱۶۹

شهاب الدین محمد غوری ، ۱۷۲ ، ۱۷۳ ، ۱۹۱

شهریار فرزندان برزو ، ۱۳۴

شیخ فرید الدین عطار ، ۱۶۷

شیرزاد (عضدالدوله) ؛ صفحات ز و (و) مقدمه مترجم و ص ، ص ۳ ، ۱۲۲ ،

۱۲۵ ، ۱۳۵ ، ۱۳۶



صاحب سوباشی ، ۲۱۱

صدر الدین الحسینی ، ۱۳ ، ۳۱

تأسیس ۱۳۹۲

صفندی ، ۲۰۲

ض

ضیاء الدین عبدالرفیع بن ابی الفتح هروی (طیب و مولف کتاب معروف رساله

جلایه) ، ۱۹۸

ط

طاهر بن علی (نقة الماسک) ، ۱۱۰ ، ۱۲۹

طاهر ، ۴۴

طغان تگین (حاجب طغان تگین) : ۸۵

طغرل بیگش (که زمینه التماس با طغرل کافر نعمت قابل تصور است) : ۵۵

طغرل (سالار غلام دولت غزنوی) : ۱۰۱، ۲

طغرل (کافر نعمت، طغرل غاصب) : ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸

۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۵، ۶۶، ۱۷۵، ۱۹۱، ۲۱۳، ۲۱۴ و هکذا صفحات ج، د، و، ه

مقدمه مترجم

ع

عباس بن شیبث بن محمد سوری : ۱۰۱

عبد الحمید بن احمد عبدالصمد شیرازی : ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۲۹، ۱۳۷، ۱۵۷

عبدالحی حبیبی : ۱۵

عبدالرحمن (شهراده غزنوی که بهنگام حمله طغرل بر قصر سلطنتی غزنه جام

شهادت نوشید) : ۵۷ و هکذا صفحات د، ه مقدمه مترجم

عبدالرحیم : ۱۸، ۲۸ و صفحه د مقدمه مترجم

عبدالرزاق بن احمد بن حسن میهنی (وزیر) : ۴۴، ۴۵، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۶۲

۱۰۹، ۲۱۲، ۲۲۸

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

عبدالرزاق : ۲۶

عبدالرشید : ۱۳، ۱۵، ۲۸، ۲۹، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳

۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۷، ۸۸، ۱۰۱، ۱۰۹، ۲۰۵

۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۸ و هکذا صفحات ج، و، ه مقدمه مترجم

عبدالصمد (ابوالمحسن) : ۱۰۷

عبدالملک : ۲۰۵، ۲۰۷

عبدالله قره تگین (سپاه سالار غازیان) : ۱۹

عبدالله اسع جبلی غرجهستانی : ۶، ۱۴۵ و هکذا صفحات ج مقدمه مترجم

عبدالله روزیه نسکتی، صفحه ج مقدمه مترجم

عبدالودود بن عبدالصمد (قاضی عبدالودود بن عبدالصمد) : ۱۰۸

عتبی : ۱، ۷۴، ۱۱۲، ۱۷۲

عثمان (امیر الامراء عثمان) : بن جفری بیگک عموی ملکشاہ : ۱۸، ۶۸

عثمان مختاری : ۴، ۶، ۱۱، ۷۱، ۸۵، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸،

۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۸، ۱۶۵، ۱۶۹ و هکذا صفحات ج، مقدمه مترجم

عزیز احمد : ۶ و هکذا صفحه ج مقدمه مترجم

علاءالدین حسین جهانسوز (فرمانفرمای غور) : ۱۴۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۲، ۱۷۴،

۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱ و هکذا صفحه ج مقدمه مترجم

عطا بن یعقوب کاتب : ۱۳۴

عقیاسی : ۱۰۸

علاءالدوله محمد بن دشمن زیار کاکویه : ۱۸۶

علی بن حسین ماهوی (سپاه سالار علی بن حسین ماهوی) : ۱۵۴، ۱۷۵، ۱۸۱

علی بن حسین (سالار علی بن حسین) : ۱۶۵

علی (حاجب) : ۲۹، ۲۱۱

علی القریب (حاجب علی القریب) : ۲۲، ۲۳، ۲۰۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶

علی دایه (سالار ترکی که مسعود ویراننام عم خطاط مینمود) : ۱۲، ۲۵، ۲۲۱، ۲۲۹

علی بن ربیع خادم : ۴۹، ۵۰

علی بن مسعود (برادر مردود) : ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۱۳۵، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۲۸

علی بن الحسن الباخری، ۱۱۲

علی بن حسن هارون بغراخان معروف به علی تگین، ۲۶

علی (پدر ثقة الملک ظاهر) : ۱۱۰

علی بن شهریار (سپهبد علاءالدوله) : ۱۳۶

علی لالا (رضی الدین) : ۱۲۱

علی چتری (از درباریان اسبق سلجوق) : ۱۸۷

علی کرماخ (والی ملتان) : ۱۹۹

علی بن مسعود، ۳

عمید جمال الدین ابوبکر بن المساعد خسروی (موسوم به افتخار الشعرا) ۱۹۸،

عمر، ۱۸، و صفحه (د) مقدمه مترجم

عمر (حضرت عمر که در عدل و داد شهرة آفاق است) ۷۷، ۷۵،

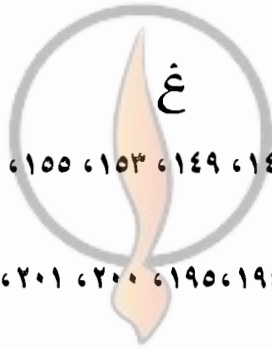
عمر و (عمرزید) ۷۴،

عنصری ۴۵، ۱۱۲، ۱۹۸، و صفحه (ز) مقدمه مترجم

عوفی، ۴، ۵۲، ۶۳، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۴۳،

۱۶۹، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۱۹، و صفحات ج و (ز) مقدمه مترجم

عیسی، ۴۰



غلام مصطفی خان، ۴، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۷۴، ۱۸۴

غنی، ۲۲۵

غیاث الدین محمد غوری، ۱۷۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۰۱، و صفحه (ی) مقدمه مترجم

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۲

فایق، ۲۱۷

فخر الدین بناکی (صاحب روضة اولی الالباب)، ۱۸۹

فخر الدین خالد هراتی (شاعر دربار سنجر)، ۱۸۳،

فخر ملبس مبارکشاه، ۴، ۱۰، ۲۹، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۶۳، ۶۹، ۷۱، ۷۸، ۱۰۲، ۱۰۳،

۱۱۱، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۶،

۲۱۷، و صفحه ط مقدمه مترجم

فرامرز، ۳۲

فرخ زاد (ابوشجاع)، ۱۳، ۴۵، ۵۰، ۵۷، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۷۲، ۸۵،

۸۶، ۱۰۵، ۲۰۵، ۲۱۴، ۲۲۸، و صفحات ج و مقدمه مترجم

فرخی ، ۱۱۲، ۴۵، و صفحه ز مقدمه مترجم
فردوسی ، ۱۳۲، ۱۳۴ و صفحه ج مقدمه مترجم
فرشته ، ۳، ۲۲، ۳۹، ۴۰، ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۵۹، ۹۷، ۱۰۰، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۴،
۱۵۲، ۱۵۳، ۱۷۴

فرعون ، ۹۵

فرای ، ۲۱۸

فرزند عبدالملک بن نوح که از نصر بن عبدالملک باشد، ۲۱۷

فصیح الدین خوافی (صاحب مجمل فصیحی) ، ۱۸۹

فقیه سلیطی ، ۳۷، ۳۹

فقیه ابوالمظفر ناصر بن منصور بن ابراهیم بستی ، ۱۱۵

فواد کوپرولو (دانشمند ترکی) ۷۴

فیاض ، ۲۲۵

ق

قاورد کرمانی (عموی ملکشاه) ، ۶۸، ۶۹

قدرخان جبرئیل (بن عمر ، امیر قره خانی خان نشین غربی بخارا و سمرقند) ، ۱۲۴

قره ختای ، ۱۵۱

قدرخان یوسف ، ۲۶

فزوینی ، ۹۸، ۱۹۷

قطب الدین (امیر) انابینگ کمالساریغ ، ۶۷

قطب الدین ابرالقاسم الدرگزینی الانسابادی ، ۷۱

قطب الدین محمد بن حسین ، ۱۷۴، ۱۸۵

قطب الدین نظام الملک ابرالفتح یوسف بن یعقوب (شمس الوزرا) ، ۱۳۷

قلقشندی ، ۱۱۸

قوام الدین مجدالملک ابوعلی حسن بن احمد ، ۱۸۵، ۱۶۰

قوام الدین ابو محمد طاهر ، ۱۶۲

قصر ۱۸۱، ۸۱، ۷۵،

قیمه ساز، قیمه اس، ۷۵، ۳۴

ک

کرتی و رمن (راجای چندیله)، ۱۲۸،

کرمانی ۱۰۸،

کر نه یالاسکسمی کر نه ۸۸،

کشمه دیوه (برادر و جانشین راجای پره ماره)، ۱۲۸،

کوپولو، ۷۷، ۷۴،

کونوغلدی (یکی از افسران ترك نژاد سنجر): ۱۲۴،

کهکیر ۲۰۰،

کلیفر داد موند بوسورث صفحه الف مقدمه مترجم

کیخسرو (فرزند خسرو شاه)، ۱۹۲،

کیقباد، ۱۳۲، ۸۱،

کیکائوس (بن سکندر بن قابوس)، ۸۵، ۴۵،

بیاد اندیشه

نگی

گردیزی ۲، ۱، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۲۹، ۳۶، ۴۸، ۴۹،

۵۰، ۵۱، ۷۴، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۲۶، و صفحه (و) مقدمه مترجم

گیرشمن، ۲۲۲

گنگا جمنا، ۱۲۸

گنگولی (د. س. گنگولی): ۸۹، ۹۶، ۹۸، ۱۲۸،

گوپاله، ۹۹

گومشتگین بیلگه بیگت سلاجوقی (امیر) ۶۸، ۷۸

ل

لسترانج (جی، لسی)، ۲۲۰، ل مقدمه مترجم

لین رسول (اس)، ۴۶، ۴۷

م

مارکوارت (جی)، ۲۲۱، ۲۲۲

مارکوف، ۶۱، ۷۲

ماهو (Mahu)، ۸۵

مجدود (بن مسعود)، ۱۷، ۲۵، ۳۶، ۳۹ و صفحات ج، ۵ مقدمه مترجم

مجدالدین موسوی (سادات)، ۱۷۴، ۱۷۵

محمد (برادر مسعود فرزند ابراهیم)، ۲، ۱۶، ۱۸، ۲۱، ۲۲، ۲۷، ۲۸، ۳۶، ۱۱۸

۲۰۵، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳، ۱۲۴، ۲۲۵،

و صفحات ج، ۵ مقدمه مترجم

محمد بن محمود، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۹، ۳۰، ۵۹، ۶۲، و صفحات د، ط

مقدمه مترجم

محمد بن بهروز بن احمد، ۱۰۸، ۱۰۹

محمد مغربی، ۱۱۱

محمد بن عباس، ۱۰۱

محمد اقبال (ناشر کتاب نخستین اخبار الدوله السلجوقیه)، ۵۳

محمد بن سوری، ۲۲۸

محمد قاسم هندو شاه (که بنام فرشته یاد گردیده است)، ۳۹

محمد بن خطیب هروی (والی سند)، ۸۵

- محمد بن فرخ‌نوی آبادی ۸۵۰
- محمد بن علی (عماد الدوله سرهنگ) ۸۵۰
- محمد علاش ۹۵۰
- محمد بن ملک‌شاه (سلطان بزرگ سلجوقی) : ۷۱۰، ۱۲۴، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۹
- محمد خطیبی سرهنگ ۱۲۸
- محمد بن حسین بن مبارک (معمار قصر مسعود که در رمضان ۵۰۵ در غزنه بنانهاده شده است) ۱۳۱۰
- محمد بن علی (عمادالدوله که لقب سپهبد داشت) ۱۳۸۰، ۱۴۰۰
- محمد علی (سرهنگ) ۱۴۰۰
- محمد بن علی (از سلاله بوحلیم شیبانی) ۱۴۶۰، ۱۴۸۰، ۱۵۲۰، ۱۵۳۰
- محمد یا حلیم ۱۵۴۰، ۱۵۳۰
- محمد حلیمی ۳۷۰
- محمد منصور ۱۵۵۰
- محمد بن علی متخلص به سراجی (فخر الشعرا) ۱۹۳۰
- محمد بن یوسف دربندهی (مخاطب به جمال الفلاسفه که الامیر العمید بوده) ۱۹۷۰
- محمد صالح بدوی مکی (دکتور) ۲۰۳۰
- محمد بن نیشاپوری (فخر المله و الدین) ۱۷۰۰
- محمد بن عثمان یهینی ۱۷۰۰
- محمد بن رشید (رئیس شهاب الدوله و الدین محمد بن رشید به حدس قزوینی احتمال ز باد دارد نو اسفه فرزند ابورشید الرشید بن محتاج باشد) ۱۹۷۰
- محمد (سلطان محمود غزنوی) ۵۰، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۱۹، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۷، ۳۹، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۵۲، ۵۴، ۶۲، ۶۶، ۶۹، ۷۸، ۸۸، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۸، ۱۷۶، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹
- ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۸ و صفحات ب، ج مقدمه مترجم

محمود فرزند خسرو شاه، ۱۹۲

محمود (سیف الدوله برادر مسعود سوم و فرزند ابراهیم) ، ۷۹، ۸۹، ۹۷، ۹۸،

۹۹، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۸

محمود خان بن محمد (زمام دار قره خانی خراسان)، ۱۴۹، ۱۶۸

محمود روباهی ، ۸۵

محمود بن محمد بن ملک‌شاه (سلطان ملک‌شاه) : ۷۲

محمی اندین ارسلان شاه : ۱۴۱

مختاری (شاعر غزنویان عهد نخست) : ۱۱۲

مردان شاه : ۵۰

مریم : ۴۰

مستوفی : ۷۱، ۱۳۶

مسکویه : ۱۰

مسعود : ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶،

۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۵۱، ۵۲، ۵۴،

۶۲، ۶۶، ۷۸، ۷۹، ۸۸، ۸۹، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۸۵،

۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۷، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶،

۲۲۸ و هکذا صفحات ب، د، ط، ه مقدمه مترجم

مسعود سوم (فرزند سلطان ابراهیم غزنوی) : ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۷۰، ۷۱، ۸۰،

۸۲، ۸۵، ۸۹، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲،

۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۷، ۱۶۹، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۵، ۲۲۸،

و صفحه ز مقدمه مترجم

مسعود دوم (ابوجعفر) بن مودود : ۳، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۱۱۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۵،

۲۱۶، ۲۲۸

مسعود (سماء الدوله) فرزند بهرامشاد، ۱۶۵، ۱۷۵

مسعود بن محمد : ۱۶۸

عروج و اضمحلال غزنویان متأخر

مسعود سعد سلمان (شاعر): ۹۷، ۹۶، ۳۶، ۶۵، ۶۹، ۷۹، ۸۰، ۸۵، ۸۹، ۹۶، ۹۷، ۹۸،
۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۸، ۱۲۹،
۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۹۷

و هکذا صفحات ب، ج مقدمه مترجم

مسعود ناوکی: ۱۷۰

مسعود درخردی (یعنی از خود یار خج ار اکوز یای قدیم مرادف زمین داور امر وزی) ۶۲،
معتصم: ۱۵۳، ۱۵۴

معروف سنگزی: ۹۰

معز الدین آی آبه (یکی از غلامان ترك نژاد سنجر): ۱۹۴

معز الدین محمد غوری: ۶۰، ۶۹، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، و صفحه ح مقدمه مترجم

معزی (شاعر دربار سلجوقیان): ۱۱۶، ۱۸۲

معین الدین ابونصر احمد بن فضل (وزیر دربار سنجر): ۷۲

مقصدی: ۲۲۲، ۲۲۳

ملکشاه سلجوقی: ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۹، ۹۷، ۱۴۳، و صفحه ز مقدمه مترجم

ملک ارسلان: ۸۰، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳،

۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۶۵، ۱۸۱، و صفحات ح ز مقدمه مترجم

ملک خسرو: ۱۹۹

منصور (شهباز غزنوی که بهنگام حمله طغرل بر قصر سلطنتی غزنه جام شهادت

نوشت): ۵۷

منصور بن نوح: ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۷

منصور: ۱۲۷

منصور بن سعید (خواجه): ۱۵۶

منصور بن سعید بن احمد بن حسن میمندی: ۷۹

منوچهری: ۴۲، ۴۵، ۱۱۲، و صفحه ز مقدمه مترجم

منهاج الدین بن سراج الدین جوزجانی: ۱۷۱

مودود: ۲۹، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۰، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۹، ۸، ۵، ۳، ۲، ۱
 ۵۰، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۲، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۲، ۳۱، ۳۰
 ۲۲۷، ۱۱۳، ۲۱۱، ۲۰۵، ۱۳۵، ۱۰۹، ۱۰۶، ۱۰۰، ۸۸، ۶۴، ۶۲، ۵۵، ۵۴، ۵۳، ۵۲

وصفحه ۵ مقدمه مترجم

موسوی: ۱۸۶، ۱۸۲،

موسی: ۱۲۶،

موسی عمران: ۹۵،

مورای: ۲۲۵،

مولانا ابوالمظفر نسلوی: ۱۳۵،

مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی: ۱۶۸، ۱۶۷،

موله راجای دوم راجای چاکرلیه پادشاه نهر و اله کجرات: ۱۹۹،

مهر جوهر (یکی از ملزمین بهرامشاه که وظیفه انابیکی داشت): ۱۵۰،

مهر رشید: ۷۹، ۷۰، ۶۹،

مهد عراق جوهر خاتون (دخت ملکشاه سلجوقی): ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۱، ۱۳۶، ۱۲۳، ۷۰،

مهیتله یا مهپاله (پار راجه قنوج چندر ادیوا): ۱۲۸،

میرخواند: ۱۸۹، ۱۵۲، ۵۸، ۵۷، ۳۹، ۳۸، ۲۱، ۳،

میرزا محمد مورخ قرن دوازدهم و صاحب مجمل فصیحی و جنة الفردوس: ۱۸۹،

مینورسکی: ۲۲۲، ۲۱۸،

ن

ناصر الدین سبکتگین: ۲۱۶، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵،

ناصر (شهزاده غزنوی که بهنگام حمله طغرل بر قصر سلطنتی غزنه جام شهادت

نو شید): ۵۷،

ناصر الدین کرمانی: ۱۰۵، ۱۰۴،

ناصر الدین قیاچه: ۱۹۷،

نجم الدین (سالار زریر شیبانی فرزند بوحلیم شیبانی) : ۱۲۸، ۸۵۶

نره ورمین (راجای پره ماره) : ۱۲۸۶

نصر بن احمد : ۲۰۵۶

نصر بن ابراهیم : ۱۴۴۶

نصر بن عبدالملک : ۲۱۷۶

نظامی عروضی سمرقندی : ۹۷۶، ۹۸۶، ۱۱۰۶، ۱۱۳۶، ۱۱۵۶، ۱۸۴۶، ۱۸۷۶، و هکذا صفحه ط

مقدمه مترجم

نوح بن نصر : ۲۰۵۶

نوح بن نوح بن نصر (امیر) : ۲۰۶۶

نوح : ۱۲۵۶، ۱۲۶۶

نوذر : ۷۶۶

نوشه‌نگین (غلام) : ۵۸، ۸۸۶

نوشه‌نگین نوبتی : ۱۶۶، ۳۳۶

نوشه‌نگین البلیخی (غلام سرایی) : ۲۱۱۶، ۲۱۲۶، ۲۱۴۶، ۲۲۷۶



بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۲

وقار احمد : ۲۰۳۶

وامبیری : ۲۰۲۶

ویجه چندرا : ۱۹۶۶

ویجه یه دیوه فرزند چکره دیوه : ۱۹۹۶

ه

هارون : ۱۲۶۶

هریانیانیا : ۳۹۶

هندوشاه (از هندوشاهان و یهند مخالف قدیمی غزنویان) : ۳۸۶

۳۰۴

همام (شهراد) غزنوی که بهنگام حمله طغرل بر قصر سلطنتی جام شهادت نوشید: ۵۷،

همدانی: ۲۰۳،

هنری (ایلیت): ۸۹،

هنکوبن: ۲۲۰،

ی

یاسمی: ۹۶،

یافعی (صاحب کتاب «مرآت الجنان»): ۱۸۹،

کتاب مرآت الجنان: ۱۸۹،

یاقوت: ۲۰۲، ۱۷۲،

یوستی (F. Justi)

یوسف عضدالدوله ۵۴، ۴۹،

یوسف: ۲۸، ۲۳،

یوسف (امیر یوسف، عموی مسعود): ۲۰۹، ۲۲۰، ۲۲۴،

یعقوب علیاه السلام: ۱۱۲،

یعقوب بن لیث: ۲۲۳،

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۲

فهرست اسمای جای ها

آ

آسیای مرکزی : ۸۵، ۷۹

آگ-ره : ۲۱۶، ۱۲۸، ۹۸، ۷۹، ۶۰

آلتون تاق (محللی است واقع باسخ) : ۱۴،

آمو : ۷۹، ۳۲، ۳۱، ۱۷، ۱۳، ۹، ۶، ۵

آهنگران (واقع علیای هربرود) : ۱۰۰،

الف

اتار پرادیش : ۹۸،

انکک : ۲۲، ۱۷، ۱۶

اجودان یا جورد (محللی از محالات هند) : ۸۸،

ادینبرگک صفحه ۲ الف مقدمه مترجم

اراولی (سلسله اراولی) : ۱۹۹،

ارغنداب : ۶۵،

ارمیتاژ (موزیم ارمیتاژ) : ۷۲، ۶۱، ۶۰، و هکذا صفحه ۲ مقدمه مترجم

ارور یا الوار : ۱۲۸، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱

استانبول : ۲۰۳،

اسفزار (به کسر یافتی اول) : ۶۹،

افغانستان : ۳۲ ، ۶۹ ، ۱۸۶ و هکذا صفحات (ط) مقدمه مترجم

افریقا : ۳۷

افغانستان : ۱ ، ۳ ، ۵ ، ۶ ، ۹ ، ۱۶ ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۵۵ ، ۶۳ ، ۶۷ ، ۱۰۰ ، ۱۷۱ ، ۱۸۹ ،

و هکذا صفحات الف ، ب ، ج ، د ، ه ، مقدمه مترجم

افغانستان شرقی (یا شرق افغانستان) : ۱ ، ۱۰ ، ۱۲۲ ، ۱۴۴ ، ۱۴۹ ، ۱۵۰ ، ۱۷۱ ،

۱۹۱ ، ۱۹۴ ، ۱۹۸ ، ۲۱۷ ، ۲۲۲

افغانستان شمالی و شرقی : ۹ ، ۶۰ ، ۱۷۳

العسکر (محلی است که بقاصله نیم فرسخ از غزنه به امتداد جاده جانب غزنه

موقعیت دارد) : ۲۲۳

المغرب : ۳۷

اناتولینه : ۱۵۰

اندراب (مدرومی از محدودات آن بوده که امروزه در تقسیمات اداری مربوط

ولایت بغلان است) : ۲۱۸

اندوس : ۱۷ ، ۲۲

اوپیان یا (هیب-ان) : ۱۶ ، ۲۶ ، ۵۵ ، ۵۶ ، ۲۱۳

اوتان (محلی است در چهل فرسخی غزنه) : ۱۲۴

اوچه : ۱۰ ، ۱۵۳

اوچه هند : ۱۷۳ ، ۱۹۹

اوچن : ۱۲۸

اوغان : ۱۴۷

اورگون : ۱۴۷

ایران : ۱۳۱ ، ۱۳۲ ، ۱۳۴ ، ۱۴۳ ، ۱۴۴ ، ۱۵۰ ، ۱۶۸ ، ۱۷۰

ایران (شرق ایران) : ۲۰۴ و هکذا صفحات الف و ب مقدمه مترجم

ایران (غرب ایران) : ۲۰۴

ایران زمین (شرق دور ایران زمین) : ۱۷۱ ، ۱۷۲

ایسیکک کول (جهیل ایسیکک کول) : ۲۱۶

ب

بادغیس : ۳۰۶

بامیان : ۲۱۸، ۱۸۶، ۱۴۷

بحیره کسپین : ۱۷۲

بخارا : ۲۱۷، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵، ۱۴۳، ۱۲۴، ۳۲، ۳، ۱

برتانیه : ۱۰۳

بربین خلیجین : ۸۸

برتش موزیم : ۶ صفحه مقدمه مترجم

برغند (قلعه برغند) : ۶۵، ۵۹، ۲۰، ۱۸

بست : ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۰۲، ۶۹، ۵۶، ۵۵، ۵۰، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۲۵، ۱۶، ۱۰

۲۲۸، ۲۲۳، ۲۱۹، ۲۱۲، ۲۰۹، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۷۸، ۱۷۰، ۱۵۱، ۱۴۴

بغداد : ۲۰۷، ۱۶۸، ۱۲۴، ۱۱۹، ۱۱۸

بغلان : ۲۱۸، ۱۴

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۲

بکراواد (Bakraawaadh) : ۲۲۲

بلخ : ۲۰۶، ۱۵۱، ۱۴۷، ۶۸، ۳۰، ۲۶، ۲۵، ۱۸، ۱۷، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۰

۲۲۶، ۲۱۱

بلروان (حصار بلروان واقع در غرجستان) : ۲۰۰

بلوچستان : ۱۷۱، ۱۲۹، ۱۰، ۲

بنارس : ۱۹۶، ۸۹

بیهق (محلّی در خراسان) : ۱۷۲، ۱۳

بند یاسکند : ۱۲۸

بنگال : ۱۹۶

بوریا (در کنار دریای جمنا در ناحیه امباله) : ۹۶ ،

بهاطیه یا بتهنده در پنجاب : ۱۰ ،

بهکر واقع سند : ۱۰ ،

بهیره (واقع در کوهستانات سوانیک) : ۱۵۳ ،

پ

پار دریا (ماوراءالنهر) : ۹۶ ،

پارو پامیزس (سلسله کوه) : ۶۷ ،

پاکستان : ۱۶ ، ۱۷۴ ،

پتنه (محملی است از محالات هندوستان) : ۲۰۳ ،

پروان : ۱۵ ، ۵۶ ، ۲۱۸ ،

پریت و پیاله نادرول : ۹۷ ،

پیره ماره : ۱۲۸ ، ۱۵۲ ،

پشاور : ۱۷ ، ۲۱ ، ۲۷ ، ۵۲ ، ۱۹۸ ، ۱۹۹ ، ۲۰۰ ، ۲۱۱ ، ۲۲۷ ،

پکتیا : ۱۴۷ ،

پکتیکا : ۱۶ ،

پنجاب : ۳۶ ، ۴۵ ، ۸۸ ، ۹۶ ، ۹۹ ، ۱۰۲ ، ۱۲۸ ، ۱۵۳ ، ۱۷۱ ، ۱۷۳ ، ۱۷۵ ، ۱۸۹ ،

۱۹۱ ، ۱۹۵ ، ۱۹۷ ، ۱۹۸ ، ۱۹۹ ، هکذا صفحه ب ، ی مقدمه مترجم

پنجواپی (قصیده عمده الرخج) : ۲۲۲ ، ۲۲۳ ،

پنچاله (از دامنه های چمپال پهناتو ساحل راست جمنا گسترش دارد و آگره و قنوج

را احتوا میکرده است) : ۹۸ ،

ت

تاق (محملی در سیستان) : ۵۶ ، ۵۷ ،

تبرهنده (شاید عبارت از سرهند باشد که در ایالت پتیاله پنجاب شرقی احراز موقعیت

دارد) : ۹۶،

تخارستان: ۹۶، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۲۴، ۳۰، ۳۱، ۴۲، ۵۶، ۶۳، ۷۲،

هکذا صفحه ب مقدمه مترجم

تراین یا تراوری (در نزدیکی کرنال احراز موقعیت دارد) : ۱۹۶،

تراین (ترایپور واقع در ایالت اسبق الوار که در مسیر رود جمنا و منطقه آگره موقعیت

دارد.) : ۱۲۸،

ترمذ (حصار ترمذ) ۹، ۱۳، ۳۱، ۳۲، ۱۲۴،

ترکستان: ۱۸۱،

تگین آباد بست : ۱۰، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۷۰، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۴، ۲۰۹، ۲۲۱،

۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۸،

ترنک (وادی ترنک) : ۱۸۴،

تهار (صحرای بزرگ تهار) : ۱۵۲، ۱۹۹،

تهانسر : ۳۹، ۴۰،

تیز : ۱۰،

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۲

جالدند: ۹۶، ۹۷، ۹۹،

جبال : ۸، ۲۰، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۸۶،

جروم (مناطق گرمسیر جنوب شرق افغانستان که مقابل آن بجانب شمال منطقه

سردسیر زابلستان، غزنه و کابل موقعیت دارد) : ۱۹۰،

جلال آباد : ۲۸، ۲۹،

جمنا : ۹۶، ۱۲۸،

جمر : ۱۹۹، ۲۰۰،

جند : ۲۲۴،

جودن (قلعه جودن) : در یکصد و بیست فرسخی لاهور واقع است : ۸۶،

جوین : ۱۸۶

جیلیم (رود جیلیم) : ۴۵

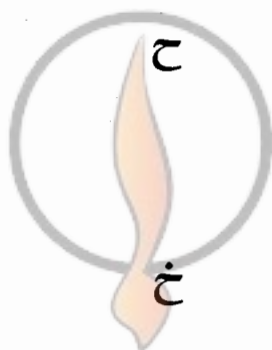
چ

چاه بهار : ۱۰

چتر آباد یا چتر آباد ، ۶

چغانیان : ۷۹

چندیله (قلمرو چندیله)



حجاز : ۲۱۵

حسن ابدال : ۲۲

ختلان : ۷۹

ختل : ۲۵، ۱۷، ۹

ختن : ۲۶

خراسان : ۳، ۵، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۵، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۳۸، ۴۶،

۵۵، ۷۴، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۴۷، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳،

۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰،

۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۴

خراسان شرقی : ۳۰، ۳۲

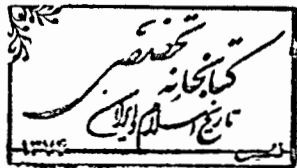
خراسان غربی : ۸

خراسان زمین صفحات الف ، و ، ۵ مقدمه

خمار : (گذرگاه پیش دره خمار) : ۵۶، ۷۰

خوارزم : ۸، ۲۰، ۳۲، ۴۲، ۷۹، ۱۴۳، ۱۸۶

خیبر (جنوب غرب معبر خیبر) : ۱۹۵



دره اسماعیل خان : ۱۹۸

دریای کابل : ۱۷

دندانقان (اولین دهکده نواح مرو) : ۸، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۳،

۲۲۵، ۲۲۴، ۲۱۰، ۴۴، ۳۳، ۲۸

دیدنی رو : (قلعه دیدنی رو در مرکز و شرق افغانستان) : ۱۹، ۵۰

دهگان : ۹۶

دهلی : ۳۹، ۴۰، ۸۸، ۱۷۳، ۱۹۶

دیبل (واقع سند) : ۱۹۹

راجپوت (واقع پنجاب) : ۴۰

راجپوتانه : ۹۷

راشتراکوتا : ۹۸

راولپندی : ۲۲۶

رباط کروان (واقع میان هریرود و دیورلند) : ۹۰

روبال یار و دیپال (قلعه رودبال یار و دیپال) : ۸۷

رود هلمند و ارغنداب : ۱۰

رود سند : ۲۱، و صفحه ۵ مقدمه مترجم

اوزجند : ۳۱

روم : ۷۶، ۱۳۴، ۱۸۱، ۲۱۵

ری : ۲۰، ۲۵، ۶۸، ۱۱۷، و هکذا صفحه ۵ مقدمه مترجم

ز

زابل : ۲۲۲

زابلستان یا زاولستان : ۱۱، ۶۲، ۱۲۹، ۱۵۵، ۱۹۰، ۱۹۳، ۲۱۷، ۲۲۲

زرننگ یا زرنج : ۳۴، ۵۶، ۵۷، ۱۲۴

زمین داور یا الارخج : ۳۳، ۶۹، ۱۳۷، ۱۵۱، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱

۲۰۲، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۸، و هکذا صفحه ب مقدمه مترجم

س

سا کهمبوری : ۵۲

سانکوت (حصار سانکوت) : ۴۶

سپاهان : ، صفحه الف مقدمه مترجم

ستلج (رودستلج) : ۸۸

سراندیپ : ۱۴۰

سر بند محمود : ۱۲۹

سرخاب (رود سرخاب) : ۲۱۸

سرخس : ۸، ۲۰۷، ۲۱۰

سکاوند (ودی سکاوند) : ۴۶

سکاوند (قلعه سکاوند) : ۱۷۰، ۲۲۴

سکله کند (ناحیه کوچکی در جنوب بغلان و در شمال هندوکش و کوتل چهار دره است) : ۶۸

سلیمان اینانج بیگ (اسم شهر است که مسعود سعد عنوان نموده است) : ۸۵

سند (رود سند) : ۱۵۳، ۲۲۶

سنگ سوراخ (واقع مجاری علیای هلمند) : ۱۷۵

سواحل جنوب هند صفحه ب مقدمه مترجم

سوالیک (کوهستان سوالیک) : ۱۵۳

سوریه : ۱۵۰، ۲۱۵

سیلوستان یا سیدی : ۱۰۶

سیالکوت (حصار سیالکوت) : ۱۹۹،

سیستان : ۱۶، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۸، ۵۰، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۹، ۹۴، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۵۱،

۱۹۷، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۳ و صفحه ب مقدمه مترجم

سیف رود (حصار سیف رود غور) : ۲۰۰،

سیاون : ۱۳۸

سیمر یچی (واقع منطقه قر غز موجوده اتحاد شوروی) : ۲۱۶،

ش

شاه آباد (دشت شاه آباد : شاید این دشت همان جایی بوده باشد که بیهقی و گردیزی آن جایگاه را بنام شاه بهار یاد میکنند که در آن جا قشون غزنوی مورد معاینه قرار میگرفته

است) : ۱۴۵،

شاه بهار (دشت شاه بهار) : ۷۰، ۲۵،

شوران (اسمی که بسیار شبیه شنوار امروزی افغانستان است) : ۱۹۵،

شورج : ۱۰۶

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

ط

طالقان (یعنی ولایت تخارستان) ۶۸،

طبرستان : ۲۵، ۴۵، ۱۳۶،

طوس : ۲۰۶،

ع

عتبی : ۷۸، ۸۶،

عراق : ۳، ۷۴، ۸۶، ۱۱۷، ۱۵۰، ۲۰۲، و صفحه ب مقدمه مترجم

عراق عجم (واقع غرب ایران) : ۷۰، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۵

غ

غرجستان : ۹، ۱۲، ۱۰۱ و صفحات ب مقدمه مترجم

غرب فارس : ۷۴

غزنه : ۴، ۶، ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۵، ۲۶،

۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۶، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲،

۵۴، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۳، ۵۵، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۹،

۸۰، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۱،

۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲،

۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳،

۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳،

۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸،

۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴،

۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳، و صفحات ج، ح، ط، و، ه،

بنیاد اندیشه

مقدمه مترجم

غور : ۶، ۹، ۱۲، ۲۲، ۳۳، ۵۰، ۵۶، ۵۷، ۸۶، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۵۱، ۱۶۰،

۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۱، ۲۰۰، ۲۲۸، و

صفحات ب، ح، ی مقدمه مترجم

غور بند ۶۸

ف

فارس : ۸، ۳۲، ۱۱۹، ۱۵۰، ۲۱۵

فتح آباد (رباط فتح آباد) : ۲۹

فرااباج قرااباج (؟) : ۳۱۰

فیروز کوه : ۱۷۳، ۱۸۶، ۱۹۱، ۲۰۰

فیروزی (باغی بوده است در غزنه) : ۱۵۰

ق

قاهره : ۳۷

قاین (در قهستان) : ۱۵۵

قبادیان : ۳۲

قدر جور : ۳۸

قزدار صفحه ب مقدمه مترجم

قصدار بلوچستان : ۵۴

قصدار : (مجمعی در شمال شرق بلوچستان) : ۸۰، ۱۰، ۲۹

قطران : ۱۵۱

قندوزبا ولوالج : ۶۸

قنوج : ۹۸، ۹۹، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۵۲

قندهار : ۸۳، ۱۶۶، ۱۸۴، ۲۲۲، ۲۲۳

قهستان : ۱۵۵

بیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۲

ک

کابیل : ۲۸، ۵۶، ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۹۰، ۱۹۸، ۲۲۴

کاسهراده (Kassaharada) : در دامنه کوه آبو در جنوب سلسله‌اراولی، ۱۹۹

کاشغر صفحه الف مقدمه مترجم

کاگهر : ۱۵۳

کالینجر - کالینجره (قلعه کالینجر) واقع در بندیل کند : ۱۲۸

کامبسی : ۱۰

کروردینو : ۱۰ ،

کرمان : ، (کرم خوانده شود) محلی است که قبایل پشتون در آن جا مأوا دارند :

۱۹۵ ، ۱۷۴ ، ۱۴۱ ، ۱۳۲ ، ۱۲۶ ، ۱۲۵ ، ۵۵ ،

کرمان : ۱۰ ،

کرنال : ۱۹۶ ،

کسپین : ۱۳۶ ،

کشمیر (حواشی کشمیر) : ۱۹۹ ، ۱۹۶ ، ۹۴ ،

کو تیز (قلعه کویز) : ۲۲۵ ، ۲۲۳ ،

کوه بابل : ۱۳۹ ،

کوهستان های شمال پنجاب : ۱۹۶ ،

کوهپایه هند و افغان ، ۱۹۹

کوی زرین کمران (محلله بی در غزنه بوده است) : ۱۰۳ ،

کیکانان : ۸ ،



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

گجرات : ۱۹۹ ،

گجربیللا : ۱۰ ،

گردیز : ۲۱۸ ، ۲۱۷ ، ۲۰۶ ، ۱۹۵ ،

گرگان : ۴۵ ، ۲۵ ،

گلزار (دشت گلزار در غزنه) : ۱۵ ،

گنگک : صفحات الف و ب مقدمه مترجم

گنگا جمنّا : ۱۹۶ ،

گوزگان (واقع میان هریرود و علیای بلخ) : ۲۰۹ ، ۱۷۳ ،

گومل : ۱۹۸ ،

گیری (قلعه گیری) : ۱۷ ، ۲۲ ، ۲۳ ، و صفحه ۵ مقدمه مترجم

لاهور : ۳۰، ۱۱، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۷۹، ۸۸، ۸۹، ۱۰۲، ۱۱۴، ۱۱۵،
۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۷۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹

۲۰۰، ۲۰۱، و صفحات ط، ۵، وی مقدمه مترجم

لشکری بازار (محملی در مجاورت بست) : ۱۳۱، ۱۸۷

لمغان : ۷۰

لهوگر : ۴۶، ۲۲۴

م

ماهیه پرادیش یا مدهیه پرادیش : ۸۸، ۱۵۲

مارگو (صحرای مارگو) : ۳۴

ماروار : ۱۹۹

ماری کله یا داری کله (رباط ماری کله) : ۱۶، ۲۲، ۳۷، ۲۱۱، هکذا صفحه (۵)

مقدمه مترجم

مازندران : ۱۵۱

مالوه (در هند مرکزی) : ۱۲۸، ۱۵۲

مسوراء السنهـر : ۶، ۹، ۲۶، ۳۱، ۷۹، ۱۰۶، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۴۳، ۱۵۱، ۲۰۸

و صفحات ب، و ج، مقدمه مترجم

مدر و موی (رباط مدر و موی) : ۲۰۶، ۲۱۸

مدینه : ۱۶۸

مرمناره معبر مهناره) : ۱۷

مرنج (قلعه مرنج) : ۱۹۰، ۱۰۰، ۱۲۹

مرو : ۸۰، ۱۹، ۴۲، ۱۴۴، ۱۵۰، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۲۰

مکران : ۱۰

مکه : ۱۱۱، ۱۳۶، ۱۶۸، و صفحه ز مقدمه مترجم

ملتان : ۱۰، ۱۷، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۸۸، ۱۰۲، ۱۵۳، ۱۹۹ هکذا صفحه ب و ۵

مقدمه مترجم

- مندیش (قلعه مندیش در غور) : ۱۸، ۱۹، ۲۹، ۵۰، ۱۰۹، ۲۱۲، ۲۲۵، ۲۲۸ و
 صفحه ۵ مقدمه مترجم
 منصوره (واقع در جنوب سند) : ۳۷
 میمند در زابلستان : ۱۵۵

ن

- ناب (Naab) : ۱۸۷، ۱۸۴
 ناگپور : ۱۲۸
 ناگور : ۱۵۳
 نای (قلعه نای در اجیرستان) : ۱۰۳، ۹۹، ۹۷، ۶۵
 نای لامان (قلعه ای در اجیرستان) : ۱۹
 نرایپور : ۱۲۸
 نرماشیر : ۱۰
 نغر : ۱۸
 نگر کوت : ۸۸، ۴۰، ۹۳
 ننده یا نار دین (زندان ننده یا نار دین) : ۴۵
 ننگرهار : ۲۸، ۳۰
 نوراجه : ۱۵۲
 نوغ (ناحیتی در غزنه ؟) : ۷۰
 نوشتگین (حاجب نوشتگین) : ۵۰
 نهرواله گجرات : ۱۹۹
 نیشاپور : ۲۲۱، ۲۰۹، ۱۶۸، ۱۱۷
 نیمقاره هند صفحه ج مقدمه مترجم

و

- والستان یا (سیسی) : ۱۰

وجیرستان (یا اجیرستان) : ۶۵۶ ، ۱۷۴

وخش : ۳۲

ودا ما یو تا (Voda mautha) یعنی بداون حالیه که در بریلی او تار پر ادیش

واقع است : ۹۸۶

وره نوره (درین محل مردمانی میزیسته‌اند که گفته شده خراسانی نژاد بوده‌اند: ۸۷،

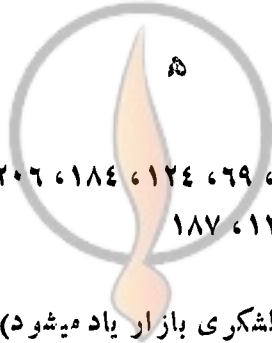
وره (محلای در هند) : ۸۷، ۸۸

وزیرستان (منطقه ایست که در شمال غرب پاکستان موقعیت دارد) : ۶۵

ولوالج : ٣٢ ،

ویهند (واقع در وادی سند) : ۱۷، ۲۲، ۲۱۱

ویهند (واقع در وادی سند) : ۱۷، ۲۲، ۲۱۱



هانسى : ۳۹ ، ۵۰

هرات : ۲۲۴ ، ۲۰۹ ، ۲۰۶ ، ۱۸۴ ، ۱۲۴ ، ۶۹ ، ۵۷ ، ۳۰ ، ۲۵ ، ۱۳ ،

هریرود (وادی هریرود) : ۱۲ ، ۱۸۷

٦٥٦ : د: ١٥

هلمند (رود هلمند که اکنون بنام لشکری بازار یاد میشود) : ۲۲۳

همدان : ۳۲ ، ۱۰۲ ، ۱۲۳

هندوستان یا ہند: ۲، ۴، ۵، ۶، ۷، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱

6A7, 60A, 6E0, 6E2, 6E4, 6E6, 6E8, 6E9, 6E10, 6E11, 6E12, 6E13, 6E14, 6E15, 6E16, 6E17, 6E18, 6E19, 6E20, 6E21, 6E22, 6E23, 6E24, 6E25, 6E26, 6E27, 6E28, 6E29, 6E30, 6E31, 6E32, 6E33, 6E34, 6E35, 6E36, 6E37, 6E38, 6E39, 6E40, 6E41, 6E42, 6E43, 6E44, 6E45, 6E46, 6E47, 6E48, 6E49, 6E50, 6E51, 6E52, 6E53, 6E54, 6E55, 6E56, 6E57, 6E58, 6E59, 6E60, 6E61, 6E62, 6E63, 6E64, 6E65, 6E66, 6E67, 6E68, 6E69, 6E70, 6E71, 6E72, 6E73, 6E74, 6E75, 6E76, 6E77, 6E78, 6E79, 6E80, 6E81, 6E82, 6E83, 6E84, 6E85, 6E86, 6E87, 6E88, 6E89, 6E90, 6E91, 6E92, 6E93, 6E94, 6E95, 6E96, 6E97, 6E98, 6E99, 6E100, 6E101, 6E102, 6E103, 6E104, 6E105, 6E106, 6E107, 6E108, 6E109, 6E110, 6E111, 6E112, 6E113, 6E114, 6E115, 6E116, 6E117, 6E118, 6E119, 6E120, 6E121, 6E122, 6E123, 6E124, 6E125, 6E126, 6E127, 6E128, 6E129, 6E130, 6E131, 6E132, 6E133, 6E134, 6E135, 6E136, 6E137, 6E138, 6E139, 6E140, 6E141, 6E142, 6E143, 6E144, 6E145, 6E146, 6E147, 6E148, 6E149, 6E150, 6E151, 6E152, 6E153, 6E154, 6E155, 6E156, 6E157, 6E158, 6E159, 6E160, 6E161, 6E162, 6E163, 6E164, 6E165, 6E166, 6E167, 6E168, 6E169, 6E170, 6E171, 6E172, 6E173, 6E174, 6E175, 6E176, 6E177, 6E178, 6E179, 6E180, 6E181, 6E182, 6E183, 6E184, 6E185, 6E186, 6E187, 6E188, 6E189, 6E190, 6E191, 6E192, 6E193, 6E194, 6E195, 6E196, 6E197, 6E198, 6E199, 6E200, 6E201, 6E202, 6E203, 6E204, 6E205, 6E206, 6E207, 6E208, 6E209, 6E210, 6E211, 6E212, 6E213, 6E214, 6E215, 6E216, 6E217, 6E218, 6E219, 6E220, 6E221, 6E222, 6E223, 6E224, 6E225, 6E226, 6E227, 6E228, 6E229, 6E230, 6E231, 6E232, 6E233, 6E234, 6E235, 6E236, 6E237, 6E238, 6E239, 6E240, 6E241, 6E242, 6E243, 6E244, 6E245, 6E246, 6E247, 6E248, 6E249, 6E250, 6E251, 6E252, 6E253, 6E254, 6E255, 6E256, 6E257, 6E258, 6E259, 6E260, 6E261, 6E262, 6E263, 6E264, 6E265, 6E266, 6E267, 6E268, 6E269, 6E270, 6E271, 6E272, 6E273, 6E274, 6E275, 6E276, 6E277, 6E278, 6E279, 6E280, 6E281, 6E282, 6E283, 6E284, 6E285, 6E286, 6E287, 6E288, 6E289, 6E290, 6E291, 6E292, 6E293, 6E294, 6E295, 6E296, 6E297, 6E298, 6E299, 6E300, 6E301, 6E302, 6E303, 6E304, 6E305, 6E306, 6E307, 6E308, 6E309, 6E310, 6E311, 6E312, 6E313, 6E314, 6E315, 6E316, 6E317, 6E318, 6E319, 6E320, 6E321, 6E322, 6E323, 6E324, 6E325, 6E326, 6E327, 6E328, 6E329, 6E330, 6E331, 6E332, 6E333, 6E334, 6E335, 6E336, 6E337, 6E338, 6E339, 6E340, 6E341, 6E342, 6E343, 6E344, 6E345, 6E346, 6E347, 6E348, 6E349, 6E350, 6E351, 6E352, 6E353, 6E354, 6E355, 6E356, 6E357, 6E358, 6E359, 6E360, 6E361, 6E362, 6E363, 6E364, 6E365, 6E366, 6E367, 6E368, 6E369, 6E370, 6E371, 6E372, 6E373, 6E374, 6E375, 6E376, 6E377, 6E378, 6E379, 6E380, 6E381, 6E382, 6E383, 6E384, 6E385, 6E386, 6E387, 6E388, 6E389, 6E390, 6E391, 6E392, 6E393, 6E394, 6E395, 6E396, 6E397, 6E398, 6E399, 6E400, 6E401, 6E402, 6E403, 6E404, 6E405, 6E406, 6E407, 6E408, 6E409, 6E410, 6E411, 6E412, 6E413, 6E414, 6E415, 6E416, 6E417, 6E418, 6E419, 6E420, 6E421, 6E422, 6E423, 6E424, 6E425, 6E426, 6E427, 6E428, 6E429, 6E430, 6E431, 6E432, 6E433, 6E434, 6E435, 6E436, 6E437, 6E438, 6E439, 6E440, 6E441, 6E442, 6E443, 6E444, 6E445, 6E446, 6E447, 6E448, 6E449, 6E450, 6E451, 6E452, 6E453, 6E454, 6E455, 6E456, 6E457, 6E458, 6E459, 6E460, 6E461, 6E462, 6E463, 6E464, 6E465, 6E466, 6E467, 6E468, 6E469, 6E470, 6E471, 6E472, 6E473, 6E474, 6E475, 6E476, 6E477, 6E478, 6E479, 6E480, 6E481, 6E482, 6E483, 6E484, 6E485, 6E486, 6E487, 6E488, 6E489, 6E490, 6E491, 6E492, 6E493, 6E494, 6E495, 6E496, 6E497, 6E498, 6E499, 6E500, 6E501, 6E502, 6E503, 6E504, 6E505, 6E506, 6E507, 6E508, 6E509, 6E510, 6E511, 6E512, 6E513, 6E514, 6E515, 6E516, 6E517, 6E518, 6E519, 6E520, 6E521, 6E522, 6E523, 6E524, 6E525, 6E526, 6E527, 6E528, 6E529, 6E530, 6E531, 6E532, 6E533, 6E534, 6E535, 6E536, 6E537, 6E538, 6E539, 6E540, 6E541, 6E542, 6E543, 6E544, 6E545, 6E546, 6E547, 6E548, 6E549, 6E550, 6E551, 6E552, 6E553, 6E554, 6E555, 6E556, 6E557, 6E558, 6E559, 6E560, 6E561, 6E562, 6E563, 6E564, 6E565, 6E566, 6E567, 6E568, 6E569, 6E570, 6E571, 6E572, 6E573, 6E574, 6E575, 6E576, 6E577, 6E578, 6E579, 6E580, 6E581, 6E582, 6E583, 6E584, 6E585, 6E586, 6E587, 6E588, 6E589, 6E590, 6E591, 6E592, 6E593, 6E594, 6E595, 6E596, 6E597, 6E598, 6E599, 6E600, 6E601,

6103 6102 6100 699 698 697 696 695 694 693 692 689 688

6127, 6126, 6125, 6124, 6119, 6118, 6115, 6114, 6113, 6110

6120, 6138, 6137, 6135, 6134, 6133, 6132, 6131, 6130, 6129

6170, 6109, 6100, 6102, 6103, 6104, 6101, 6129, 6128, 6127

61AA 61AY 61AO 61A1 61VO 61VZ 61V3 61V1 61V0 617A

6208 6207 6205 6203 6199 6198 6197 6196 6191 6189

٢١١، ٢١٣، ٢٢٨ دکنذا صفحات ج، ز، و، ط، ه مقلده مترجم

ہندوکشی : ۱۲ ، ۱۵ ، ۲۷ ، ۵۵ ، ۶۷

هېيان يا اوپيان : ۱۵

اسمای قبایل

آ

آل بویه : ، ۳۲ ، ۱۱۷

الف

اعراب : ، ۱۵۳

اغوز : ، ۳۰ ، ۳۵ ، ۷۲ ، ۱۹۱ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵ ، ۱۹۸ ، ۱۹۹ ، ۲۲۶

افغانان : ، ۱۶ ، ۲۹ ، ۸۵ ، ۱۵۳ ، ۱۷۴ ، هکذا صفحه ب مقدمه مترجم

انگلیس (مردم انگلیس) : ، ۲۹

ایرانی : ، ۱ ، صفحات ب ، ج ، مقدمه مترجم

ب

باوندیان (یکی از سلاطه های قدیم منطقه کسپین بودند) : ، ۱۳۶

با ینجوری : ،

بلوچ ها : ، ۱۰

بنی اسرائیلی : ، ۱۱۲

بنی شیبان : ، ۹۴

بنی عباس : ، ۱۰۶

ت

تاتسار : ، ۸۰ ، ۸۴

تاجیکک ها : ، ۸۵

ترشکها : ۹۷

ترکسان : ۷۴، ۸۰، ۸۵، ۲۱۹

ترکمنسان : ۵، ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۲۱، ۲۵، ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۱۰،

۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۲۶

ترکی : ۱، ۵، و هکذا صفحه ب مقدمه مترجم

تسکران ، ۳۸

تهاکیران : ۱۵۳

ج

جت ها : ۳۷

چ

چغانیان : ۹

خ

ختا : ، صفحه ب مقدمه مترجم

بنیاد اندیشه

خراسانی : ۱۹۵

خلیج : ۱۶، ۱۵۳، ۱۹۵، و صفحه ب مقدمه مترجم

خوارزمشاهان : ۱۷۳، ۱۹۸، ۲۰۱

د

دیلمی ها یا آل بویه : ۱۱۷، ۲۰۴

ر

رانگان : ۳۸، ۱۵۳

رایان : ۳۸، ۸۱، ۹۲، ۱۳۳، ۱۸۳

رایکان : ۹۴

عثمانیان ، ۴۹

علویان : ۱۸۲

عنبریان : ۱۳

غ

غز : ۸

غز-زنویان : ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۹، ۱۳، ۱۷، ۲۰، ۲۳، ۲۶، ۳۱، ۳۲، ۳۳،

۳۴، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۶۶،

۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۸، ۷۹، ۸۵، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۰،

۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۳۲،

۱۳۵، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۶۹، ۱۷۲،

۱۷۳، ۱۷۵، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۷، ۱۹۸،

۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۸،

و هکذا صفحات الف ب، ج، ح، ط، و، ه مقدمه مترجم

غزوریان : ۱۰، ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۲،

۱۷۳، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۱۹، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۲۲، ۲۲۸،

و هکذا صفحات ب، ج، ح، ط، ه، ی مقدمه مترجم

ف

فارسی : ۱۵۳، ۱۹۵

فاطمی ها : ۳۷، ۲۰۴

فریغونیهها : ۲۱۹

ق

قبحاق : ۲۲۶

قره خانی : ۷۹

۳۲۴

قره خانیان : ۶ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۱۱۹ ، ۲۰۸ ، هکذا صفحه ج مقدمه مترجم

قره ختای : ۱۹۸ ،

قره خانیان آسیای مرکزی : ۱۷۱ ،

قلا چوری (دودمان که سلاله مالوا بدان منسوب بوده است) : ۸۸ ،

قی یاقای : ۸۰ ،

کی

کله چوری : ۱۵۲ ،

کوفچ : ۱۰ ،

کهکر (قبایل کهکر هندو) : ۱۹۶ ، ۱۹۹ ،

گی

گادهوالا (سلسله گادهه والا در قنوج) : ۱۵۲ ،

م

محمودیان یا پدریان : ۲۳ ،

ه

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

همایی (جلال الدین) : ۱۳۴ ،

همیرادا : ۹۶ ،

هندی (قبایل هندی) : ۱۹۵ ، ۱۹۶ و صفحه ب مقدمه مترجم

ی

یغما : ۸۰ ، ۸۴ ،

اسمائی کتب

آ

آداب الحرب والشجاعه (اثر فخر مدبر مہار کشاہ): ۴۶، ۱۰، ۳۶، ۳۷، ۱۵۰، ۱۵۲، ۲۱۷

الف

احسن التقاسیم طبع ایلدی ام. جی دغویہ (ed.M.J.de Goeje)

اخبار الدولہ السلاجویہ (اثر حسینی) ۲۶، ۵۳، ۵۴

ایہوولوجیکل دکشنری آف پری تریٹین سنچری ترکش (اکسفورڈ ۱۹۷۲): ۲۱۸

ارلی سورسز فار دی ہیستوری آف دی فرست فور غزنویڈ اثر ادموند کلیہفر دبو سورٹ

(Early sources for the history of the First four Ghaznavid): ۲۱۷،

ارشاد الاریب (اثر یاقوت): ۲۰۲

اسلام تیتکر لری انسٹیٹیوٹس در جسس (Islam Tet Kirk leri Enstitusugis)

ج ۱-۲ استانبول، ۱۹۷۵، ص ۲۱۶

اسلامیک داینستیز (اثر ای-دی-زمہاور طبع ایڈنبرگ ۱۹۶۷): ۴۶

اسلامیک ہیستوری (ناریسخ اسلام) اثر ام-ای شین: ۲۱۶

الجمامیر فی معرفۃ الجواہر (اندر باب احجار کریمہ اثر ابوریحان بیرونی): ۴۶

الصیدلہ فی طب (اثر ابوریحان بیرونی): ۴۶

الکامل (اثر ابن اثیر) ۲۶

انوار سہیلی حسین واعظ کاشفی: ۱۶۹

ب

بصائر یمنی : ، ۱۷۰

پ

پند نامه سبکتگین : ، ۲۱۶

ت

تاریخ افغانستان شرقی قبل از غزنویها (اثر بوسورث) : ، ۲۱۷

تاریخ بیهق (اثر ابن فندق) : ، ۱۳

تاریخ بیهقی : ، ۲، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۴۲، ۵۰، ۵۳

تاریخ بهرامشاه غزنوی : ،

تاریخ حسینی : ، ۵۴

تاریخ روشن فکری اسلامی در هند (اثر عزیز احمد) : ، ۶

تاریخ غزنویان و غوریان : ، ۲۲۸

تاریخ سیستان : ، ۲۲۵

تاریخ فرشته : ، ۴۹

تاریخ گردیزی به تصحیح و تحشیه مرحوم عبدالرحی حبیبی : ، ۵۰، ۱۵۰

تاریخ گزیده (اثر حمدا لله مستوفی) : ، ۱۸۹

تاریخ مسعودی : ، ۱۱۲

تاریخ ناصری : ، ۵۲

تجارب الامم (اثر مسکویه) : ، ۱

تاریخ یمنی (تألیف عتبی) : ، ۱۱۲، ۱۷۰، ۱۷۲

تذکرة الشعراء عوفی : ، ۱۹۷

ج

جنت الفردوس (مولفه میرزا محمد مورخ قرن دوازدهم) : ، ۱۸۹

جوامع الحکایات عوفی : ، ۴، ۱۱۶، ۱۴۱، ۲۰۱، ۲۱۹

جورنال آف رایل ایشیاتیک سوسایتی (لندن ۱۹۳۳): ۲۱۶

ح

حدود العالم ترجمه مینورسکی : ۲۲۲، ۲۱۸

حدیقة الحقیقة : ۱۵۴، ۱۶۷، ۱۶۸

د

دایرة المعارف اسلامی هماره جا بقلم بی سپولر (B.Spuler) : ۲۲۱

دستور الوزرا (اثر سلطان ابراهیم) : ۱۱۶

دیوان اشرف الدین ابو محمد حسن بن محمد غزنوی : ۱۶۸

دیوان ابر الفرج رونی (ابیات ابو الفرج رونی) : ۷۳

دیوان سنایی : ۷۴

دیوان مسعود سعد : ۱۴۱، ۹۶

دیوان منوچهری : ۴۲

ر

راس مال الندییم : ۲، ۱۵، ۲۴، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴

رای آرای (ترجمه فارسی غرر السیر، شاید تاریخ غرر السیر ثعالبی باشد) : ۱۷۰

رساله جلالیه (اثر ضیاء الدین عبدالرفیع بن ابی السفتح هروی که در باره رسوم

نوروز یعنی نوروزیه) : ۱۹۸

روضة اولی الالباب (اثر فخر الدین بناکی) : ۱۸۹

روضة الصفا (اثر میر خواند) : ۱۸۹، ۲

روزنامه اداره بیهقی : ۶۳

ز

زمباور (ای - دی) : ۴۶

زین الاخبار گردیزی (طبع ناظمی) : ۲۲۶، ۲۲۴، ۲۲۳، ۵۱، ۲۷، ۲

س

سرگزار درد کلامن دکشنری : ۲۱۸ ،
سلاطه های اسلامی (اثر اس لین پول طبع لندن سال ۱۸۹۳ میلادی) : ۴۶ ، ۴۷

ش

شاهنامه فردوسی : ۱۳۲ ،

ص

صحیفة لاقبال که منافره ای میان شمشیر و قلم است) : تألیف فیخر مللة -
والدین محمد نیشا پوری ، ۱۷۰

ط

طبقات ناصری (اثر جوز جانی ترجمه) : ۲۴، ۲۹، ۵۹، ۶۰، ۶۵، ۱۰۰، ۱۵۲، ۱۸۹،
۱۹۰، ۲۰۰، ۲۲۰

غ

غزنویان (تاریخ غزنویان اثر بوسورث ورث) ، ۲۲۵

ف

فرهنگ فقه اللغی : ۲۲۳

ق

قابوسنامه : ۴۵

ک

کتاب ادبی باخرزی : ۱۱۴ ،

کتاب الصالح بیهقی : ۶۷

کلیات سیدحسن (شاعر) : ۱۰۷ ،

کلیه و دمنه: ترجمه افسانه‌های حیوات، قصه‌های بید پای که ابن المقفع آن را از ترجمه بهلوی آمده از هندی به عربی در آورده و به بنام کلیله و دمنه مسمی نموده است.
کمبریج هیستوری آف ایران از هجوم عرب تا اسلام - و قیان، ۱۷۰، ۲۱۷

گی

گل چین ادبی: ۱۱۵

گلشن ابراهیمی: ۳، ۳۹

م

مجلدات بیهقی: ۱، ۵۲، ۶۲، ۶۷

مجمع الانساب شیخا نکار دای: ۲۲، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۴

مجمل فصیحی (اثر فصیح الدین خوافی): ۱۸۹

مجلدات بیهقی (بخش مرقود الاثر): ۲۴

مراآت الجنان (اثر یاقعی): ۱۸۹

مشارب التجارب و غوارب الغرائب ابن فندق: ۱۷۲

منول دی جینولوژی ات دی کرو نو اوژی پری هیستوری دی اسلام (اثر ای - دی ز مپاور): ۴۶

بنیاد اندیشه

نظام التواریخ (اثر بیضاوی): ۱۸۹، ۱۳۹۲

B

1- Bibliotheca India edition, p. 225

D

Das Reich Zaabul und der Gott Zun Vom 6-9 -

Jahrh Undert, Festchrift Eduard Sachau, ed. G Weil

(Berlin 1915), 269

S

Sultan Masoud I, Von Gazna an Iandver bindungen

Zwischen Iran un Indien- Bonner Johrbuch des Rheinisch en
land Museume In Bonn- CLvll (1967), 191-192

(By K.F. Fischer); 221

مختصر زندگینامه عبدالوهاب فنایی

عبدالوهاب فنایی فرزند خیر محمد در سال ۱۳۱۷ در دهکده صیادان در اب مربوط ولایت بغلان چشم به جهان باز کرد. او آموزش دوره ابتدایی را در دامان طبیعت فرحت بخش اندراب در مکتب سنگبران به پایان آورد و غرض آموزش دوره ثانوی و دانشگاهی شامل دارالمعلمین کابل و سپس شامل فاکولته ادبیات پوهنتون کابل گردید و در سال ۱۳۳۹ به دریافت درجه لیسانس توفیق به دست آورد.

بعد از فراغت از پوهنتون کابل در سال ۱۳۴۵ برای مدت یکسال عازم ایالات متحده امریکا گردید و به اخذ دیپلوم فوق لیسانس نایل آمد. عبدالوهاب فنایی بعد از یکسال در ماموریت در ادارات دولتی در سال ۱۳۴۹ جهت تحصیلات عالی عازم هندوستان شد و از تاتا انستیتوت آف سوشل ساینسیز « بهی » به اخذ دیپلوم ماستری در رشته اصول تحقیق علوم اجتماعی نایل گردید.



عبدالوهاب فنایی در سال ۱۳۶۰ در حالیکه

مسوولیت مجله افغانستان به زبان انگلیسی را برعهده

داشت به حیث کارمند علمی اکادمی علوم ج. ا. پیوند یافته شد و آثار ذیل را طبع و یا آماده طبع نموده است :

۱- افغانستان و هند برتانوی (ترجمه از

انگلیسی به دری) طبع مرکز علوم اجتماعی اکادمی علوم ج. ا. ، ۱۳۶۱.

۲- عروج و افول محال غزنویان متأخر (ترجمه از انگلیسی به دری) طبع مرکز علوم اجتماعی

اکادمی علوم ج. ا. ، ۱۳۶۷.

۳- امرای افغان و مغول‌ها (ترجمه از انگلیسی به دری) از طرف ریاست عمومی ملیت‌ها
تحت طبع است . .

۴- تاریخ میهنه (ترجمه از انگلیسی به دری) : . از طرف ریاست عمومی ملیت‌ها
تحت طبع است

۵- روابط نادر با میسرور با دربار کابل (پروژه تحقیقی) آماده طبع است

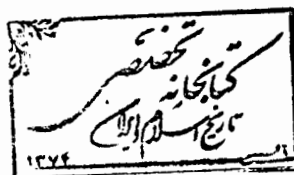
۶- وضع اجتماعی و اقتصادی شهر قندهار (ترجمه از انگلیسی به دری) به
فرمایش ریاست شهرسازی وقت آماده طبع گردیده

۷- وضع اجتماعی و اقتصادی شهر کابل (ترجمه از انگلیسی به دری) بفرمایش ریاست
شهرسازی وقت آماده طبع گردیده

۸- وضع اجتماعی و اقتصادی شهر پلخمری (ترجمه از انگلیسی به دری) بفرمایش
ریاست شهرسازی وقت آماده طبع گردیده

۹- بر علاوه آثار متذکره فوق شماری از مقاله‌های علمی و پژوهشی و ترجمه از

آثار خارجی را نیز به چاپ رسانده است
بیان اندیشه
تأسیس ۱۳۹۲



The Later Ghaznavids

Dari (c) 1988, Abdul Wahab Fanahi

First Edition - December - 1988



بنیاد اندیشه

۱۳۶۲



Published by Academy of Sciences

Social Sciences Center

PRINTED IN KABUL AFGHANISTAN

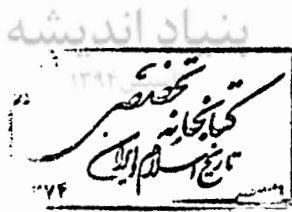
The Later Ghaznavids

Splendor And Decay

1040 - 1186

translated in to Dari
by

Abdul Wahab Fanahyi



Kabul, 1988

Education Press